

# باغبانان بهشت خدا

نوشته

کولت گوویون و فیلیپ ژوویون

ترجمه

باهره سعادت

از انتشارات مؤسسه معارف بهانی

دانداس، انتاریو، کانادا

باغبانان بهشت خدا

نوشته: فیلیپ گوویون و کولت ژوویون

ترجمه از انگلیسی: باهره سعادت

طرح روی جلد: نعیم خاوری

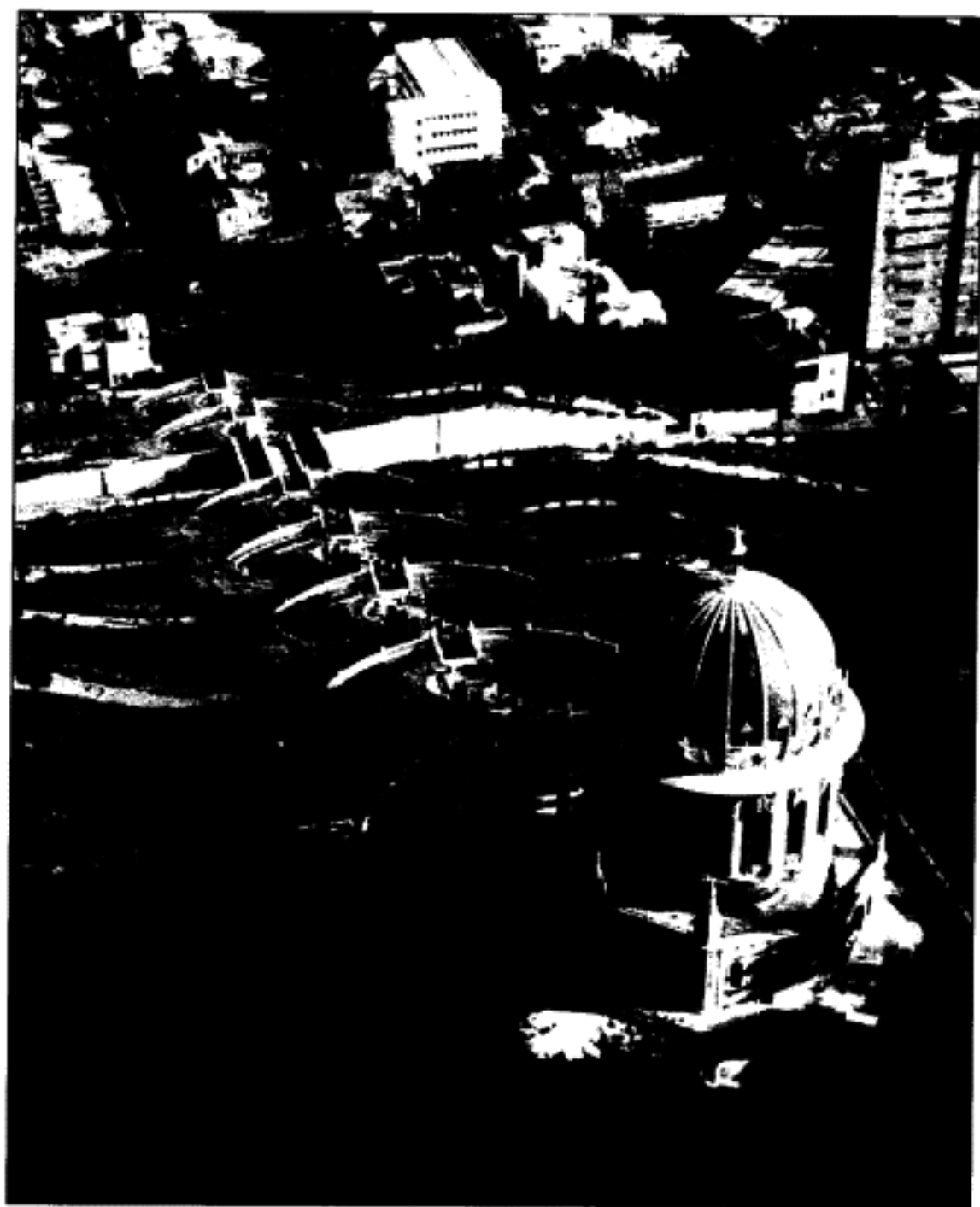
نشر اول به زبان فرانسه: ۱۹۸۹، برگ اینترنشنال و تاکور اینترنشنال

نشر اول به زبان انگلیسی: ۱۹۹۳، مؤسسه وانورلد

نشر اول به زبان فارسی: مؤسسه معارف بهائی، دانداس، انتاریو، کانادا

چاپ: انتاریو، کانادا ۱۵۴ بدیع ۱۹۹۷ میلادی

شماره بین المللی کتاب: ۱-۸۹۶۱۹۳-۱۹-۶



این صفحه عمدتاً خالی است



## فهرست

الف	باغبانان بهشت خدا
ب	در باره نویسندگان
ج	مقدمه
۱	فصل اول: باغبانان بهشت خدا
۲۹	فصل دوم: موعود منتظر
۶۱	فصل سوم: راه ایمان
۹۳	فصل چهارم: حیات بهانی
۱۲۳	فصل پنجم: اهمیت مقام زن
۱۴۷	فصل ششم: دین بهانی از نظر دیگران
۱۷۳	فصل هفتم: یک آئین نوین
۲۱۷	مآخذ
۲۱۹	فهرست اعلام

# فصل اول

## باغبانان بهشت خدا

کفش‌های خود را از پای بیرون کردیم  
زیرا به مکان مقدسی وارد شده ایم

خورشید می‌رفت تا در خلیج فیروزگون حیفاً غروب کند. پائین شهر در سکوتی نامأنوس فرو رفته بود. گوئی حیات در رخوت عصر شنبه با آن دکان‌های بسته، کرکره‌های آویخته، بندرگاه خلوت و خیابان‌های خالی از وسائط نقلیه از حرکت باز ایستاده بود. تنها عابری چند با گام‌های کوتاه راهی خانه‌های خود بودند. همه جا خالی و غم‌انگیز می‌نمود.

بالای شهر، کوه کرمل با خطوط متناوب زرد خاک و سبز زمردین درختان در برابر آسمان شبگرا قد برافراشته و با تیرگی سر ستیز داشت. در کمرگاه کوه بلند گنبدی زرین خودنمایی می‌کرد. تو گوئی که آخرین اشعه آفتاب را در فضا قاپیده و در چنگ خود محکم گرفته‌است. گنبد اکلیل وار بر فراز بنای مقدسی جای گرفته که آن بنا نه یک مسجد را ماند و نه یک کلیسا را. اینجا مکان مقدسی است که عنصر جسمانی میرزا علی محمد ملقب به باب، در آن آرمیده‌است. او منادی و مبشر آئین جوانی بنام دیانت بهائی بود. بعضی آنرا آئین نو و برخی تجدید شریعت پیشین می‌شمارند. ما به عزم کشف این آئین جدید آمده ایم. کاشفین واله و سرگردان سیاره‌ای را می‌مانیم که بجز حدود و ثغور جغرافیائی چیز دیگری از آن نمی‌دانیم، یا همچون ستاره‌شناسانی که دانش آنها از اجرام و هیات‌های سماوی به هاله‌های نورانی و خطوط مبهمی که از ورای تلسکوپ‌های خود آنرا رؤیت می‌کنند، ختم می‌شود. البته از نظر دور نداریم که برای این سیر و سفر نقشه‌ای به ما داده‌اند که در آن می‌توان خطوطی چند را مشخص و دنبال کرد. بعنوان خبرنگار برای کشف دیانت تازه‌ای که بیش از یک قرن و نیم از عمر آن نمی‌گذشت آرام و قرار نداشتیم.

مبدأ آئین بهائی ایران است که در اواسط قرن گذشته، در قلب یک فرهنگ اسلامی ظهور نمود. این دیانت از ادیان بزرگ پیشین که قائل به وحدانیت خدا

هستند، ریشه گرفته است. مراسم حمایت از صلح و طرفداری از ترقی، بردباری و تساوی عموم زنان و مردان در برابر خالق یکتاست. طبیعت را که آفریده دست پروردگار است حرمت می نهد. کشیش و آخوند ندارد و فاقد مراسم مذهبی است. از عقاید جزمی مذهبی و کهنه پرستی مبرّی بوده و صومعه و مسجد و کلیسا ندارد. نام این شریعت از بانی و مؤسس آن بهاءالله گرفته شده و پایه و اساس آن بر مبنای اصول و تعالیم روشن و صریحی است که او مرقوم داشته است. ما پژوهش خود را از حیفا یا بقول بهائیان از «ارض اقدس» شروع می کنیم. از دیدگاه آنان وجه تسمیه مزبور به چهار دیانت بزرگ یهودی، مسیحی، اسلام و بهائی اشاره دارد. ارض اقدس شامل اراضی مقدسه بهائیان، مراقد مؤتسین و پایه گذاران این دیانت و قلب نباض جامعه، یعنی مرکز جهانی بهائی، می باشد. روز بعد از ورودمان برای معرفی خود رفتیم. ماه اکتبر بود، اما در خاور نزدیک بودیم، از اینرو هوا گرم و مطبوع و آفتابی بود. در طول راه متوجه شدیم که کوه کرمل با آن خیابانهای زیبا و گلکاریهای بی مانندش و خانه های سپیدی که در دامن باغها و میان گلزارها بنا شده اند، در جنوب شهر حیفا واقع شده و می توان موقعیت آنرا با «لانگ آیلند» نسبت به «هارلم شرقی» در نیویورک مقایسه نمود. در گذر راه نسیم عطرآلودی که بوی گلها و ریاحین و درختان کاج و صنوبر را به همراه داشت، مشام جان را تازه می نمود. گویی برای تعطیلات آخر تابستان به ریورای جنوب فرانسه آمده بودیم. به خیابان گولمب، بلوار وسیعی که شدت تراکم وسائط نقلیه عابر پیاده را برای عبور از عرض جاده دچار تردید می نمود، رسیدیم. در اینجا به نرده های آهنینی برخوردیم که با طرحهای زیبا و شگفت انگیز، طبقات پرشکوه باغات را در بر گرفته و از آن محافظت می نمود. آنجا، در اعماق این باغها، یک بنای بزرگ سپید با ردیفی از ستونهای مرمرین که بی شباهت به معابد یونان باستان نبود، دیده می شد. بهائیان این ساختمان را مقرّ بیت العدل اعظم که در حقیقت مرکز اداری جهانی آئین آنهاست، می نامند. در پشت نرده ها از درون یک پناهگاه کوچک شیشه ای، دو جوان خوش بنیه و ظاهراً ورزشکار با نیم تنه و بلوزهای مرتب و اتو کشیده در حالیکه مجهّز به دستگاههای کوچک گیرنده و فرستنده دستی هستند ما را نظاره می کنند. قبل از آنکه در را بکشایند می بایست خود را معرفی و یادآوری می کردیم که وقت ملاقات گرفته ایم. بنظر می رسید که آنها مسلّح بودند. اینهمه احتیاط از جانب مردمی که ضلای صلح و محبت عام می زنند اندکی موجب شگفتی و

ناخوشنودی ما شده بود. لکن باحملات تروریستی که مرتب در این مناطق رخ می دهد اقدامات امنیتی مزبور کاملاً قابل توجیه می باشد. بهرحال خیلی زود دریافتیم که نگهبانان هیچگونه سلاحی حمل نمی کنند، حتی تمرینات جودو و کاراته و غیره هم ندارند، نقش آنها در حقیقت یک نقش باز دارنده است. حضورشان در این محل در اصل به منظور ممانعت از دخول غیر مجاز افراد مزاحم کنجکاو و کسانی که قصد تخریب و غارت باغات را دارند می باشد. بدو آن جوان سوئدی را که شب پیش به همراه دوست خود از اهالی کستاریکا در فرودگاه به استقبالمان آمده بود شناختیم. او با گرمی و خوشروئی به زبان انگلیسی به ما خوش آمد گفت «صبح شما بخیر روز قشنگی است اینطور نیست؟» اینچنین گرمی و لطف را نمی شد از یک گارد مسلح انتظار داشت. در آن فضای پر ابتهت احساس یافتن یک آشنا در اول ورود برایمان خوشحال کننده بود. در طول اقامتمان اکثر اوقات با گرمی و صمیمیت مسئولین اطلاعات مواجه بودیم. این نخستین خصیصه عمومی افراد بهائی بود که ما را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده بود.

ناراحتی ما در مقابل درب ورودی به محض داخل شدن بکلی زائل گردید. خانم ساندرتا که مسئول روابط عمومی بود به ملاقاتمان آمد. او بانویی بود جوان و زیبا اهل آمریکا، موهایش کوتاه و ظاهری بسیار نظیف و آراسته داشت، زنی کار آزموده و شوخ طبع و بذله گو بود. یک پایش را گچ گرفته بودند از اینرو اندکی می لنگید در حالیکه سعی می کرد ناراحتی و درد خود را ابراز نکند، گاه اثر آن بر چهره اش نمایان می گشت. این خانم تمام برنامه های ما و وعده های ملاقاتمان را ترتیب می داد و در سراسر طول اقامتمان همه جا با ما بود. یا در حال رانندگی بود، یا دائماً در زمین های سخت و ناهموار که هیچ قسمت آن مسطح نبود پیاده روی می نمود. بدون کوچکترین شکایت یا ابراز خستگی و یا نشانی از ناراحتی پله های بی شماری را در طی روز بالا و پائین می رفت. آیا اینهمه خودداری و مقاومت در او ذاتی و طبیعی بود یا اینکه دیانت او آنرا به وی آموخته بود؟ واقعاً نمی دانستیم کدام عامل بود، شاید هم هر دو. برای ما فرصت خوبی بود که زبان انگلیسی خود را با او تمرین کنیم. خوب معلوم است که انگلیسی ما بعد از گذشت سالها بدون آنکه تمرینی داشته باشیم چقدر شکسته بسته بود. او هم به افتخار ما از معلومات زبان فرانسه اش که یادگار دوران دبیرستان او بود، گرد فراموشی می زدود. و اینچنین است که مکالمات

دوستانه برقرار می شود.

برای رسیدن به دفتر روابط عمومی از پارک عبور نمودیم در حالی که از منظره بدیع و زیبای آن سراپا تحسین و اعجاب شده بودیم. شبکه روابط عمومی در یک خانه سنگی کوچک و قشنگ مجزا از ساختمان اصلی واقع شده بود. اینجا و آنجا باغبانهای جوان در حالی که شلوارهای بلوجین پیا داشتند در میان گلها و بوته های گل سرخ مشغول بکار بودند روی چمن ها با درختان نخل و زیتون زینت یافته بود. راهنمایمان به ما توضیح می داد که این جوانان تقریباً همگی بطور داوطلبانه در اینجا خدمت می کنند. اینها بهائیان بودند که به طیب خاطر برای چندماه و حتی اکثر تا دو سال داوطلب خدمت به جامعه شده بودند.

« دوست دارید با چند نفرشان ملاقات و گفتگو نمائید؟ » بله البته. و بدین ترتیب دفتر برنامه کار روزانه مان با اسامی اسکاندیناوی، امریکای شمالی و جنوبی، فرانسوی، بلژیکی، افریقانی... اشغال شد. گاهی بنظر می رسید که مرکز جهانی بهائی بی شباهت به سازمان ملل متحد نیست.

در مرکز اطلاعات ملاقات و گفتگوی مفصلی با مدیر آن یعنی آقای داگلاس مارتین اهل کانادا داشتیم، او مردی بود مهربان و مطالب را با دقت و اختصار بیان می نمود ابتدا شرح مختصری به عنوان مقدمه بیان کرد که بیشتر جنبه سؤال و جواب معمول و متداول را داشت و در طی آن پرسش های ما را با جملات کوتاه و قاطع جواب می گفت. اما از آنجائیکه اطلاعات ما بسیار اندک و می توان گفت هیچ بود، لاجرم می بایستی از نقطه ای شروع کنیم. این اولین مصاحبه زمینه فکری خوبی برایمان فراهم نمود و همچنانکه ملاقات های ما با مطلعین بیشتر می شد، دید ما روشنتر می گشت. هر روز عصر با سؤالات جدیدتری می آمدیم، سؤالاتی که هرروز بیشتر مطرح می شد و تا آخرین مرحله تهیه از این گزارش همچنان ادامه داشت. داگلاس اجمالاً اطلاعاتی را که در کتاب اخیر خود بنام « دیانت بهائی، آئین فراگیر جهانی » به چاپ رسیده بود و همچنین در کتاب « بهاء الله و عصر جدید » به قلم ج. ای. اسلمنت چاپ ۱۹۲۰، که بعدها مکرراً تجدید چاپ شده بود برایمان شرح می داد. آئین بهائی از سه دین بزرگ یهودی، مسیحیت و اسلام ریشه گرفته است. لکن در اصول و نقطه نظرگاهش از اصالت خاص برخوردار است و با هر سه این دیانت ها متفاوت و از آنها مشخص و ممتاز است.

اینکه اساساً چگونه می توان مذهبی را مدرن تلقی نمود، ممکن است بعضی را

دچار تردید نماید ولیکن آئین بهائی با روح زمان، ساخت های اجتماعی، رویدادها، مشاغل و آرمانهای عصر حاضر، مطابقت و هماهنگی تام دارد.

این دیانت بر پایه سه اصل بنیادی استوار گردیده است:

اصل اول، اعتقاد به وجود خدا، خدای واحد، قادر و متعال و آفریدگار جمیع موجودات و عالم هستی است. اوست قادر بر کلّ و عالم بر کلّ. به هر اسمی او را بخوانیم هیچ فرقی نمی کند، یهوه، الله، برهما، خدا... اینها فقط اسامی هستند که تغییر می کنند.

اصل دوم عبارت است از اعتقاد راسخ بر اینکه نوع انسان نیز واحد و ممتاز از جمیع موجودات بوده و در درجه اعلاّی حیات عقلانی مخلوقات قرار گرفته است. اوست که قادر بر ادراک خالق خود بوده و هم اوست که می تواند با پروردگار خود ارتباط روحانی برقرار نماید.

بطوری که یک جوان بهائی می گفت: «به اعتقاد ما شک نیست که خداوند در مراحل اولیّه قبل از تاریخ هم خود را به انسان شناسانیده است و حتی در آن دوران هم به وجهی ارتباط بین خالق و انسان وجود داشته است. البته پیامی که انسان آنروز می توانست آنرا دریافت و جذب نماید به پای مرتبه بلند اخلاقی اندرزه های عیسی بر فراز کوه نمی رسید. اما بهر صورت ارتباط وجود داشته است.» وی برای اثبات ادعای خود مبنی بر آنکه همیشه چنین ارتباطی برقرار بوده بومی های استرالیا Aborigines را مثال می زد که اگرچه شرایط زندگانی فعلی آنها چیزی نزدیک به زندگانی اجداد اولیّه ما در عصر حجر می باشد معینا از معنویات دقیق و صحیحی برخوردار است. یکی از نتایج بارز تعلیم وحدت عالم انسانی که در واقع دومین اصل از اصول آئین بهائی است، همانا امتناع محض از قبول هر نوع برتری نژادی است.

برطبق این اصول مرد امتیازی بر زن ندارد. هیچ نژاد و هیچ ملّتی حق کوچکترین مباحثات و افتخار بر سایرین نداشته و ندارد. تفاوت های ظاهری از جمله رنگ پوست، رنگ چشم، تنوع قیافه، تفاوت های مالی، فرهنگی، علمی یا پیشرفت های فنی و صنعتی بدان معنا نیست که ما را خدای واحد خلق نکرده است. داگلاس مارتین مصرانه بر این مسأله تأکید می نمود که «آنچه ما را از شناسائی حقیقت باز می دارد فقط محصول غفلت، خودستائی، آز و خودپسندی خود ماست.» وی می گفت: «مأموریت اساسی بهائیان، تغییر شرایط موجود است بنحوی که انسان موفق به شناسائی وحدت نوع خود گردد.»

اصل سوم در حقیقت نتیجه منطقی دو اصل پیشین است بدین معنی که وقتی به وحدانیت خدا مقرّر و معترف گشتیم و وحدت عالم انسانی را پذیرفتیم بالمآل وحدت ادیان را نیز پذیرفته‌ایم. دین بهائی در صدد انکار و تکذیب ادیان بزرگ نبوده، بلکه برعکس فکر استمرار ظهورات الهیه را توسعه می‌دهد. هریک از مذاهب سلف دوران جدیدی در تاریخ گشوده‌اند. مظاهر الهیه و پیامبران، مسیح، محمد، بودا، گوآتاما همگی فرستادگان خدا بودند که هریک از آنها به مقتضای اوضاع اجتماعی و تاریخی زمان خود و نسبت به درجه و میزان تکامل مردمی که برای هدایت آنها مبعوث گردیده بودند رسالتی خاصّ بر عهده داشتند. این فرستادگان پروردگار در واقع موتور و قوّه محرکه سیستم تکامل عالم انسانی بشمار می‌روند. بطور خلاصه، مسیح یک اصل اخلاقی را که برتر از هرچیز بر اساس تربیت فرد تکیه داشت تعلیم فرمود. محمد به اخلاق مسیحیت بعد جدیدی افزود بدین معنی که قوانینی جهت حفظ اجتماع و ملت وضع فرمود. و بهاء الله مأموریت خود را در منتهی مراتب دوره‌ای که به عنوان آخرین مرحله در سلسله ظهورات قبل بشمار می‌آید تأسیس نمود. دوری که شروع آن از آدم و نقطه اوج آن ظهور خود او بود. بنا به فرموده او حقایق مذهبی مطلق نبوده بلکه نسبی است. بعد از وی ظهورات دیگری نیز خواهند آمد تا مراحل ترقی و تعالی بشر را همچنان امتداد دهند. مأموریت خاص این فرستاده الهی شناسائی وحدت اساسی عالم انسانی بود. داگلاس مارتین این جریان را با مراحل تکامل یک فرد انسانی مقایسه می‌نماید. پیام بهاء الله به عنوان مظهر امر الهی با این مرحله که بشریت قدم به دوران رشد نهاده و به بلوغ و کمال نزدیک است تقارن دارد. تعالیمش دورنمای یک آئین عمومی است و صلح عمومی را در بر می‌گیرد.

ممکن است شخص با دیده شکّ و تردید و بدبینی نسبت به این هدف اخیر نگاه کند، گویی آوای فرشتگان آسمانی که سرود «صلح، آشتی و رستگاری انسان‌ها» را می‌خواندند به گوشها نرسیده، نه در زمان عیسی مسیح و نه در دوران ما. اما در باره ادیان، ممکن است همانگونه که بهائیان قائل هستند دین منشأ مراحل متوالی در تکامل نوع انسان باشد.

اما باید اعتراف نمود که پیروان همین مذاهب بوده‌اند که غالباً علت و دست‌آویز جنگها و ستیزه‌های کراهت‌بار شده‌اند. مسیحیان علیه مسلمانان، کاتولیک‌ها بر ضدّ پروتستان‌ها و شیعه بر ضدّ سنی و الی آخر. نمونه این ستیزه‌جوییها در دنیای امروزی هم کم نیست. آیا حقیقتاً یک آئین جهانی به

مفهوم واقعی کلمه (دین Religion) که از ریشه لاتین گرفته شده و به معنای گرد هم آمدن و بهم پیوستن می باشد) در صورتیکه بطور کامل اجرا گردد، قادر خواهد بود از برخورد و اصطکاک خواست ها و جاه طلبی ها، ایدئولوژیها قدرتها و علائق جلوگیری نماید؟ پاسخ دیانت بهائی در این زمینه ما را به مبحث توسعه و تکامل فرد مراجعه می دهد. آنچه ما را قادر بر اجرای کاری و وظیفه ای می نماید، در نتیجه آموزشی است که ما از والدین، معلمین، دوستان و جامعه کسب نموده ایم. هرگاه تعالیم بهائی در دسترس مردم بیشتری قرار بگیرد آنوقت به همان نسبت و بتدریج تحوّل کاملی در طرز تفکر انسان پدید خواهد آورد، خاصه آنکه این تعالیم و اصول فلسفه اش بر پایه عدم تجاوز استوار است. بهاء الله در اواخر قرن گذشته، رؤسا و پادشاهان عالم را چنین مخاطب قرار داده :

« ... انا نراکم فی کلّ سنة تزادون مصارفکم و تحملوها علی الرّعیة ان هذا الآ ظلم عظیم اتقوا زفرات المظلوم و عبراته و لا تحملوا علی الرّعیة فوق طاقتهم » (۱) (می بینیم که هر سال بر هزینه های خود می افزائید و آنرا بر شهروندان خود تحمیل می کنید. این کار ظلمی بزرگ است. از آه و گریه مظلومان پرهیز کنید و بر رعیت آنچه مافوق طاقت او است تحمیل ننمائید)

و نیز چنین اظهار داشته است :

« ان اصلحوا ذات بینکم اذا لا تحتاجون بکثرة العساکر و مهماتهم الا علی قدر تحفظون به ممالکم و بلدانکم. » (۲) (چنانچه بایکدیگر آشتی کنید به ارتش زیاد و مهمات بیشمار محتاج نخواهید بود)

عبدالبهاء فرزند ارشد بهاء الله در سال ۱۹۱۴ با اشاره به همین مطلب چنین بیان نموده است:

« بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افزازد که چند ملوک بزرگوار بلند همت چون آفتاب رخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت و سعادت عموم بشر بعزمی ثابت و رأی راسخ قدم پیش نهاده مسأله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و بجمیع وسائل و وسائط تشبّث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویّه و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق عموم هیأت بشریّه مؤکد فرمایند ... » (۳)

بنا بر عقیده بهائیان استقرار صلح واقعی در جهان امروزی باید بر مبنای خلع سلاح عمومی در یک مجمع بین المللی طرح و آغاز گردد. این امر باید همه



جانبه و همزمان بوقوع پیوند و برنامه آن بخشی از یک نقشه عظیم تر را در بر گرفته، شامل چشم پوشی از سلطه حکومت ملی به نفع یک حکومت جهانی، تأسیس بنیادهای قانونگزاری و اجرائی باشد که ضامن برقراری صلح در جهان بوده و کمک به توسعه و پیشرفت تمامی نقاط دنیا بطور هماهنگ نماید. پیروان این آئین جدید با خوشبینی به نشانه های صلح که در جهت مثبت در پیشرفت بوده و بدو منجر به ایجاد مجمع اتحاد ملل شد و سپس به تأسیس سازمان ملل متحد انجامید، می نگرند. طبیعتاً اولین مجهودات در زمینه خلع سلاح اتمی که بین روسیه و ایالات متحده آمریکا منعقد و اجرا گردید، این امیدواری را تقویت می بخشد.

کلمه پاسی فیزم Pacifism یا صلح دوستی که لزوماً مفهوم عدم تجاوز را در بر دارد، یکی از اصول اصلی و اساسی دین بهائی است. بهاء الله در کتاب اقدس، حمل اسلحه را بجز در موارد ضرور منع نموده است. در جایی اظهار داشته: «... قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر احبابم کشته شوند محبوبتر است نزد این عبد از سفک دم نفسی.» (۴)

و همچنین «قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبای الهی کشته شوند نزد این عبد محبوبتر از آن است که بنفسی تعرض نمایند ...» (۵)

در مواجهه با تجاوزات دنیای حاضر، بهائیان بر این عقیده اند که باید از روش عدم تجاوز پیروی نمود. اینان بهر صورت بین فرد و جامعه که در واقع حافظ بنیان نظم اجتماعی است، تفاوت قائلند. می گویند فرد باید از خطای دیگران نسبت به خود درگذرد و عفو نماید، در حالیکه اجتماع باید مجرم را مجازات کند. این مسأله در سطح بین المللی نیز صدق می کند، بدین معنی که کشورهای بزرگ و نیرومند حق حمله به کشورهای کوچکتر را ندارند. بهاء الله زمامداران عالم را چنین مخاطب قرار داده است:

«ان قام احد منکم علی الاخر قوموا علیه ان هذا الآ عدل مبین.» (۶) (اگر یکی از شما بر دیگری تجاوز کرد همگی بر او قیام نمایند و این عدلی است آشکار). باید توجه داشت که دیانت بهائی در مورد پاره ای از مسائل و مشکلات که در ادیان دیگر حتی اشاره ای بدانها نشده است موضع خاص خود را داراست. مواضعی که در ظاهر صرفاً دارای ماهیت اجتماعی است از دیدگاه بهائی وقتی با آن معنوتی که بنا به تعبیر بهاء الله، اراده الهی از آن افاده می گردد، بدانها بنگریم صورت مذهبی به خود می گیرد. اکثر این مشاغل با مسائلی که

گریبانگیر بشر عصر حاضر است مطابقت دارد. بنابراین تفکری را که در آن خدائی واحد از طریق دیانتی واحد توسط بشریتی متحد، پرستش و نیایش می‌گردد می‌توان در باره یک نظام سیاسی به معنای وسیع، گسترده و شریف و اصیل کلمه بکار برد. دیدگاه بهائیان از فکر یک کشور و یا یک ملت بسی فراتر است و از آرمان حیاتی و والای تعلق داشتن به یک زمین یعنی کره خاک حمایت و طرفداری می‌نماید. هر فرد بهائی شهروند کره زمین و به معنای روشنتر انسانی جهانی است. او با دل و جان مشتاق و آرزومند طلوع یک تمدن جهانی در آینده‌ای نه چندان دور بوده و بدان معتقد است. از دیدگاه بهائیان این وحدت با برابری و هم‌شکلی مترادف نبوده و نیست چنانکه عبدالبهاء اشاره می‌نماید: «... اگر حدیقه‌ای را گلها و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد ...» (۷)

بنابراین چقدر این مسأله حائز اهمیت است که بدانیم که نه تنها تفاوت‌ها را نباید از میان برداشت بلکه برعکس باید کوشید تا ارزشهای حقیقی هر فرهنگی و در معیار کوچکتر هر فرد انسانی بهتر شناخته شده و بیشتر نسبت به آن احترام گذارده شود. طبعاً یک چنین طرز تفکری موضوع استفاده از یک زبان عمومی را در بر می‌گیرد. جامعه بهائی ظهور زبان اسپرانتو و توسعه و پیشرفت آنرا علیرغم نواقصی که این زبان هنوز داراست با علاقه مندی دنبال می‌کند. در نظر آنان نشانه‌های امیدبخشی وجود دارد که حاکی از احیای توجه اذهان نسبت به این زبان بین‌المللی می‌باشد. (در تابستان ۱۹۸۸ ایستگاه رادیوی ملی فرانسه درس‌های زبان اسپرانتو پخش می‌کرد)

اما در این برهه از زمان باید در انتظار یک زبان بین‌المللی بود که به انسان‌ها امکان اختلاط و ارتباط با یکدیگر را بدهد، آن ارتباطی که در گذشته‌ای بس دور حتی پیش از بابل بین افراد بشر جاری بوده و در انتظار روزی نشست که یک زبان دیگر در کنار زبان مادری از کودکان در هر نظام آموزشی دنیا به طفل آموخته شود. بهائیان در جلسات و ملاقات‌های بین‌المللی خود بیشتر به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند.

دورنمای یک تمدن جهانی بطور منطقی مسائل اقتصادی، اجتماعی و زیست‌شناسی را بهمراه دارد. بهائیان به مفهوم محدود کلمه ارائه‌کننده یک مکتب اقتصادی نیستند، در نظر آنها عملکرد اقتصادیات بازتابی از ارگانسیم

اجتماعی بشمار می‌آید، بنابراین بحران اقتصادی موجود، نتیجه فقدان پاره‌ای از ارزشهاست که کمبود آن بر روی هر فرد تأثیر برجای نهاده و اینچنین هرج و مرج و بحران فلاکت بار اجتماعی بیار آورده که ما امروزه در آن زیست می‌نمائیم. راه حل آن در وضع قوانین جدیدی که اقتصادپون عالم موفق به کشف آن شده باشند نبوده، بلکه لازمه حل این بحران یک دیدگاه معنوی و روحانی می‌باشد. بحران ارزشها باید حل شود، جامعه باید بر مبنای عدالت قوام و استحکام پذیرد. بهائیان نه پیرو سرمایه‌داری هستند، نه سوسیالیسم و نه کمونیسم، به عقیده اینان جمیع این مکتب‌ها منسوخ و متروک می‌باشد. می‌گویند امکان ندارد که بتوان روش‌های تولید و مدیریت را برای صد سال آینده از هم اکنون پیش‌بینی نمود، ولیکن انتظار می‌رود که یک نظام نوین از راه تجربه کشف گردد و به تدریج و همراه با اجزاء و ارکان تمدن جدید، در مکان خود استقرار یابد. از آنجا که اقتصادیات ملی به یکدیگر وابسته‌است، بهائیان برای حل مشکلات اقتصادی از نظرگاه جهانی حمایت می‌کنند. تا زمانی که دسته‌ای از کشورها در فقر و فاقه کامل بسر می‌برند و ملت‌هایی وجود دارند که در شرایط عقب‌مانده زیست می‌نمایند، هیچ مملکتی بخاطر داشتن وضع ثبات اقتصادی حق افتخار نخواهد داشت. مشکلات اقتصادی باید توسط یک نظام جهان‌شمول حل و فصل گردد، یک سیستم اقتصادی معظم که علل بی‌نظمی‌ها و اغتشاشات موجود را دریابد و از طریق یک بازار جهانی که توسط قدرتی مرکزی سازمان یافته‌است باید به اصلاح و ترمیم این خرابیها اقدام نماید. برخی از سیاست‌پون اروپائی، بویژه آن گروهی که در عضویت جامعه اقتصادی اروپا می‌باشند در قلمرو میدان دید خود، اگرچه تا مرحله جهانی وسعت نیافته، راه حل‌هایی پیشنهاد نموده‌اند که به نتایج فوق ختم می‌شود. در پیرو همین خط مشی، بهائیان به توسعه کشاورزی اعتقاد راسخ داشته و این امر در نظر آنها حائز اهمیت شایان است.

یک نفر بهائی چنین می‌نویسد: «در جهانی که دوسوم جمعیت آن از سوء تغذیه و گرسنگی رنج می‌برند، مسأله معاش بصورت یک مشکل حیاتی باقی می‌ماند و از قراین چنین بر می‌آید که این مشکل همچنان تا دو سه قرن آتیه گریبانگیر بشر باشد. پیشرفت بیشتر کشورهای جهان سوم در برابر این مانع بزرگ دچار وقفه و سکون گردیده، زیرا این حقیقتی روشن و بدیهی است که تا زمانی که مسائل و مشاکل کشاورزی حل نشده‌باشد، صنایع قادر به ترقی و توسعه نخواهند بود. ما

نباید از خاطر دور بداریم که قسمت اعظم ساکنین کرهٔ خاک صرفاً در محیط روستائی زندگی می‌کنند و طرز تفکر و اعتقادات اولیهٔ آنها به آهستگی تغییر می‌کند.» و بالاخره بهائیان که خوشبختانه امروز در این نقطه نظر تنها نیستند از موضوع استفادهٔ از معادن برای عموم مردمان جانبداری می‌کنند و به نظر آنها معادن و منابع خاک به همهٔ مردم تعلق دارد. برطبق نظریات آنها یک سازمان بین‌المللی که ادارهٔ معادن و منابع انرژی تحت نظارت و سرپرستی آن قرار گیرد لازم است تأسیس گردد، تا بدین ترتیب منابع طبیعی به نسبت مساوی بین کشورهای دنیا تقسیم شود. تنها چنین سیستمی قادر به جلوگیری از بی‌عدالتی‌های بی‌حدّ و حصر خواهد بود، زیرا کشورهای خاصی وجود دارند که صرفاً بخاطر داشتن معادن دارای عایداتی سرشار و بیش از حدّ نیاز می‌باشند، در حالی که در مقابل ملت‌هایی هستند که منابع آنها اندک و از این جهت به منظور رفع احتیاجات اولیهٔ خود مجبورند از جامعهٔ بین‌المللی وام بگیرند. برطبق یک قرارداد بین‌المللی که اخیراً در زمینهٔ بهره‌برداری از معادن تحت‌البحری به امضاء رسیده فکر «موقوفهٔ عموم بشر» تقدیس شده‌است. در پیمان مزبور به صراحت اعلام گردیده که مالکیت کلیت ذخایر و ثروت‌های نهفته در اعماق اقیانوس به جمیع ابناء بشر تعلق دارد. تصویب این قرارداد از دیدگاه بهائی بعنوان اولین قدم در راه شناسائی و تأیید طرحی است که دیانت آنها در ظرف بیش از یک قرن از آن حمایت و پشتیبانی نموده‌است. به همین روال ایجاد واحد پول اروپائی (اکو) مؤید اعتقاد راسخ آنان بر این مطلب است که بنا به پیشگونی بهاء‌الله روزی فرا خواهد رسید که در آن یک واحد پول فوق ملی مستقل از مرزهای سیاسی مملکت و مشکلاتی نظیر شناوری خودسرانه ارزش دلار، بوجود خواهد آمد.

مسألهٔ توزیع عادلانهٔ ثروت تنها به سطح بین‌المللی و روابط کشورهای روی زمین محدود نگردیده، بلکه اقتصادیات داخلی و ثروت‌های خصوصی را نیز شامل می‌گردد. چنانکه عبدالبهاء در آغاز این قرن چنین انذار نموده‌است:

«... ملاحظه می‌کنی که فردی از افراد انسانی گنجی اندوخته و اقلیمی را مستعمرهٔ خویش نموده ثروت بی‌پایان یافته و منافع و واردات بمشابهٔ سیل روان مهیّا ساخته ولی صدهزار نفر از بیچارگان دیگر ضعیف و ناتوان و محتاج یک لقمهٔ نان، مساوات و مواساتی در میان نیست لهذا ملاحظه می‌کنی که آسایش و سعادت عمومی مختل و راحت نوع بشر بقسمی مسلوب که حیات جمّ غفیری

بی ثمر زیرا ثروت و عزت و تجارت و صنایع مختص بنفوسی محدود و سایرین در زیر بار گران مشقت و زحمت نامحدود و از فوائد و منافع و راحت و آسایش محروم. پس باید نظام و قانونی ترتیب داد که معادل ثروت مفرط نفوس محدود گردد و باعث سدّ احتیاج هزار میلیون از فقراء جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل شود ...» (۸)

در قلمروی که سخن از سهم بودن منابع کره خاک مطرح است، یکی دیگر از تعالیم بهاء الله که امروزه بیشتر جنبه پیش‌بینی به خود گرفته، جلوه‌ای خاص دارد. مثلاً:

«حریت و تمدن و امثال آن مع آنکه بقبول اهل معرفت فائز است اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرّ گردد ...» (۹)

همچنین :

«براستی می‌گویم هر امری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرّ گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده، آلت جهنّمیه بمیان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده. اصلاح این مفساد قویّه قاهره ممکن نه مگر به اتحاد احزاب عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب. بشنوید ندای مظلوم را و بصلح اکبر تمسک نمائید...» (۱۰)

حفاظت محیط زیست و به موازات آن مسائل دیگر، مانند استقرار یک تمدن جهانی بعد از تمدن صنعتی که در آن به امر کشاورزی تقدّم و ارجحیت داده و همچنین سیستم عدم تمرکز قدرت به نفع جوامع محلی از جمله اموری است که جامعه بهائی بدانها توجه خاصّ مبذول می‌دارد.

در نظر آنان حفظ منابع کمیاب و غیرقابل تجدید که امروزه اینچنین بی محابا بهدر می‌رود و نگهداری هوای ناکالوده و تمیز که از تهاجم تمدن مدرن محافظت گردد بی‌تردید یکی از مسائل و غوامض عمده این قرن را تشکیل می‌دهد. انسان باید در جستجوی یک توازن و تعادل جدیدی بین خود و طبیعت برآید، توازنی که متضمن تغییر سلوک و نحوه زندگانی او باشد و به عبارت دیگر قبول فلسفه‌ای که بتواند جایگاه انسان را در عالم هستی به وی باز گرداند.

دیدگاه فوق با توجه به این حقیقت که آئین بهائی بر خلاف سایر ادیان هیچگاه در بروی اکتشافات علمی نبسته است تقویت می‌گردد. مسیحیت به‌عنوان نمونه تا زمانی بس طولانی علم را به عنوان یک مجالس مزاحم تلقی می‌کرد، همچنانکه

مع الاسف گالیله Galileo تجربه تلخ خود را از آن آموخت. عقاید ساده و اولیّه مذهبی غالباً با حقایق علمی در تضادّ بوده است. در میان مثال های بیشمار می توان داستان آفرینش زمین و ساکنین آنرا مثال زد. بهائیان توضیحات و وصفهائی را که در این باره در کتاب مقدس، عهد عتیق آمده به تمثیلات تعبیر می نمایند. آفرینش زمین در ظرف شش روز و ماجرای آدم و حوا همگی بیان مجازی بوده و لزومی ندارد که سدّ راه مطالعات دانشمندان فیزیک در باره فرضیّه معروف «انفجار بزرگ» گردد، یا زیست شناسان را از تأیید این مسأله که حیات حیوانی از تک یاخته ای آغاز و در اثر یک سیر تکامل آرام و با تانی به انسان ختم گردیده، باز دارد. نمی توان تصوّر نمود که دو نوع حقیقت وجود دارد، یکی علمی و دیگری مذهبی. از آنجا که هوش یک موهبت و عطیّه پروردگار است و علم و دانش انسان حاصل هوش اوست، از اینرو دیانت بهائی اکتشافات معتبر علمی را صحّه می گذارد و هیچ امر غامضی در آن نمی بیند. و بالاخره، آئین بهائی بر طبق اصول اولیّه آن در باره لزوم تعلیم و تربیت که در حقیقت کلیدی برای پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی بشمار می رود، تأکید شدید می نماید. در این زمینه هم روحانیات غلبه دارد. مقصود از تعلیم و تربیت، یا آموزش و پرورش تنها انتقال دانش و محفوظات به ذهن فرد نبوده، بلکه باید به موازات مسائل علمی توجه تامّ به روحانیات و اخلاقیات نیز مبذول گردد. به عبارت دیگر همان علاقه و توجّهی که در آموختن ادبیات، تاریخ و جغرافی بکار می رود باید در این مورد هم معمول گردد.

در زمانهای قدیم هم این امر از اهمیّت خاصی برخوردار بوده بطوری که رابله Rabelais در قرن شانزدهم چنین گفته است: «دانش بدون وجدان روح را نابود می کند ...» بهائیان به نحوی کامل تعلیم و تربیت عصر حاضر را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در ضمن آن بدین نکته اشاره می نمایند که چه بسا دیکتاتورها که در دانشگاه های درجه اول اروپا تحصیل کرده اند و با وجود این آنچنان کشورهای خود را زیر بار استثمار و استبداد گرفته اند که آنرا تا پرتگاه نیستی سوق داده اند. و از اینجا نتیجه می گیرند که تنها درجات عالی تحصیلی قادر به تعدیل و تغییر عمیق وجدان شخص و توسعه فضائل اخلاقی او نخواهد بود و همچنین نخواهد توانست در طرز تفکر و جهان بینی او تحولی پدید آورد. از اینرو آنها در باره لزوم تعلیم و تربیتی برای کودکان و افراد بزرگسال که در آن توسعه و تعالی شخصیت فرد را مقدم شمرده و بر ارزشهای معنوی چون همکاری،

مشورت، محبت، برادری و رأفت و شفقت تکیه داشته و در عین حال از آموزش رسمی و معمول نیز غفلت نورزیده، تأکید می‌نمایند. در اصول اعتقادات بهائی تنها چنین تعلیم و تربیتی خواهد توانست خانواده را به مقام شایسته خود باز گرداند و بیگانگی‌های فردی را از میان بردارد و آفات و مصیباتی را که دامگیر جامعه است ریشه‌کن سازد. این روش آموزش و پرورش قوای مکنونه آدمی را آزاد ساخته و در جهتی که بهره‌برداری از آن باعث پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی شود به کار می‌اندازد. و آخرالکلام به یک نکته دیگر در زمینه تعلیم و تربیت اشاره صریح می‌نماید مبنی بر آنکه در امر تعلیم و تربیت زنان مقتم بر مردان می‌باشند. در فصول آینده این کتاب دوباره به این موضوع بازگشت خواهیم نمود.

و بدین ترتیب قسمت هائی از نقاط خالی نقشه ما پر شده است. اما کنجکاوی ما تمامی ندارد. حالا سه سؤال دیگر برای مرتی خود تدارک دیده‌ایم. از آنجا که سیره ستمکاران و مستبدان و مردانی که برای حفظ و بقای قدرت خویش از هیچگونه فساد و تجاوز و ستم رویگردان نیستند، مورد تأیید دیانت بهائی نبوده و نیست و با توجه به اینکه تعداد این جباران خودخواه در دنیای امروز کم نیست به چه علت مخالفت خود را با این کسان رسماً و علناً اعلام نمی‌نمایند؟

پاسخ بهائیان این است که «ستمکاران می‌آیند و می‌روند. لیکن زمان در جهت تعالیم عالیة دیانت بهائی پیش می‌رود. به تاریخ معاصر نظری بیفکنید. ملاحظه می‌کنید که چه مقدار مسائلی وجود دارد که تا یک قرن پیش تصور آنهم غیرممکن می‌نمود. از جمله حقوق زنان. حتی به پنجسال پیش باز گردیم، چه چیزهائی که غیرممکن بنظر می‌رسید و حال به وقوع پیوسته بطور مثال می‌توان سقوط دیوار برلن و تجدید وحدت آلمان و دموکرات شدن کشورهای اروپای شرقی را نام برد.

از آنجا که ما بهائی نیستیم به اعتراض می‌گوئیم این جریان ممکن است خیلی طول بکشد و به کندی پیش برود و در این فاصله مردمان زیادی همچنان دچار بلایا و مشقات باقی بمانند و چه بسیار نفوس که به امید از بین رفتن ستمکاران جان شیرین از کف دهند.

داکلاس در جواب گفت: «برای ریشه‌کن ساختن شرّ و تنفیذ اراده الهی لازم است عمیقاً تحقیق نمائیم.»

پاسخش کاملاً ما را قانع نمی‌کرد.

شما که با اطمینان ادعا می‌کنید پاسخ بیشتر مسائل بزرگ زمان را در دست دارید پس چرا سعی نمی‌کنید آرمان مذهب خود را به گوش مردم بیشتری برسانید؟

«هرچیز به موقع خود. ما عقیده داریم هر انسان عادل‌ی بهائی است حتی اگر خود بدان واقف نباشد.»

در اینجا با سؤالاتی که بیشتر جنبهٔ مادی داشت به گفتگوی خود خاتمه دادیم. چه کسی مخارج این بناهای مجلل و پرشکوه و باغات زیبا را پرداخته‌است؟ صندوق بهائی از چه محلی تأمین می‌شود؟ لابد می‌دانید که بعضی‌ها می‌گویند از منابع سرّی مثل «سیا» به این صندوق کمک می‌شود.

او خندهٔ بلندی سر داد و گفت: «صندوق بهائی از هیچکس بجز افراد بهائی کمک مالی نمی‌پذیرد. آنها هریک به مقتضای مقدرات و به طیب خاطر سهمی به این صندوق می‌پردازند. دیانت‌مان ما را از قبول اعانه از افراد غیربهائی منع کرده‌است. بهائیان برنامه‌های جلب اعانه بطور خصوصی و بصورت عمومی ندارند و بیش از امکانات مالی خود هم خرج نمی‌کنند.»

خورشید همچنان در آسمان نورافشانی می‌کرد و باغ‌ها غرق زیبایی و طراوت بود. دریای مدیترانه در پای کوه کرمل درخشش و تلؤلؤ خیره‌کننده‌ای داشت. ما به‌مراه ساندرتا تاد برای صرف ناهار می‌رفتیم.

بار دیگر از باغها عبور نمودیم تا به ساختمان اصلی رسیدیم. درب‌های شیشه‌ای عمارت توسط یک میزبان خوشرو و مهربان از داخل گشوده شد.

به سالن بزرگ و بسیار وسیعی که کف آن با سنگ مرمر مفروش گردیده و صندلی‌ها و نیمکت‌ها و گلدان‌های قشنگی آنرا زینت داده بود وارد شدیم. اطاق‌های ناهارخوری وسیع و به اندازهٔ کافی روشن بود. اثاثیه‌اش مدرن، راحت و ساده بود. بار دیگر احساس نمودیم که به مقرّ سازمان ملل متحد یا یونسف وارد شده‌ایم. از هر رنگ پوست و مو از تیره گرفته تا روشن و بور در آنجا یافت می‌شد و مکالمات به زبان‌های مختلف در جریان بود، اما آنچه بیشتر به گوش می‌رسید زبان انگلیسی بود. یک زن جوان سیاهپوست در لباس محلی مائومانو در حالی که کودک شیرخواره‌اش را به پشتش بسته بود در کنار میز ایستاده بود. زیباییش آنچنان خیره‌کننده بود که نمی‌توانستیم نگاه از او بر گیریم. آشپزخانه بسیار تمیز و غذاها مرتب چیده شده بود. هرکس یک سینی بر



می داشت و از غذاهای سرد و گرم و سالم و بهداشتی برای خود سرو می کرد. غذاها همراه با آب، آب میوه و یا چای و قهوه صرف می شد و از شراب و آبجو خبری نبود، زیرا مصرف مشروبات الکلی به استثنای موارد دارویی تنها نوع نوشیدنی و خوردنی است که استفاده از آن در این دیانت منع گردیده است.

بخش ناهارخوری برای ما بسیار جالب بود و حکم یک آزمایشگاه و محل مطالعه را داشت. در هر نوبت بیش از صد نفر در آنجا غذا می خوردند. قیافه ها شاد و خندان و گفتگوها دوستانه و آهسته و آرام بود. ظاهر آراسته و سر و وضع نظیف و مرتب آنها نظر انسان را به خود جلب می نمود. فرقی نمی کرد که با کراوات و کت و شلوار باشند و یا شلوار ساده بلوجین و بلوز آستین کوتاه به تن داشته باشند. مردان عموماً بسیار آراسته و مرتب بنظر می رسیدند. اگرچه قانونی وجود نداشت که خانم ها را از پوشیدن شلوارهای تنگ و چسبان منع نماید، با این حال ما هیچ خانمی را ندیدیم که از این نوع شلوارها پوشیده باشد. چند نفر از آنها می گفتند که گاهی برای ورزش و کار از این شلوارها بخاطر راحت بودن آن استفاده می کنند. پوشش همگی مرتب و همراه با دقت بود. برخی از خانم ها با آرایشی ناپیدا و ناخنهای لاک زده و استفاده از جواهر زیبایی و ظرافت زنانه خود را آشکار می کردند. اینهمه آراستگی و نظافت در سطح همگانی بطور تصادفی نبود بلکه از دستورات مذهبی آنها مبنی بر نحوه زندگانی توأم با بهداشت و پاکیزگی سرچشمه می گرفت. نظافت و پاکیزگی از ایمان شخص و نیایش و ستایش او نسبت به پروردگار حکایت می کند. همچنین است مراعات ادب نسبت به دیگران. در سر هر میز، زن و مرد، جوان و میانسال از هر قوم و ملتی در کنار هم نشسته بودند. هیچ سلسله مراتبی در میان نبود.

اعضائی که بالاترین وظائف و مناصب عالییه را در جامعه اشغال کرده بودند، دوش به دوش باغبانانها و گاردهای امنیتی و مأمورین نظافت می نشستند. آنها هم مثل سایرین هریک غذای خود را در سینی گذاشته و بعد از صرف آن میز را تمیز می کردند. همه به آنها احترام می گذاشتند. اما احترامی خالی از هرگونه ترس و از هر تملقی مبری! ما خود در میان این جمع از تازه واردین محسوب می شدیم، در حالی که همه آنها یکدیگر را می شناختند با وجود این تشویشی ناشی از اینکه در معرض نگاههای کنجکاو آنها قرار بگیریم در ما نبود. همراهان ما در سر میز غذا با رفتاری دوستانه به ما خوش آمد گفته و ما را به بغل دستی هاشان معرفی می کردند. همگی مشتاق کمک به ما بودند و حاضر

بودند هر سؤالی را جواب گویند. ما به ساندرا تاد یادآوری کردیم که چه قراری قبل از شروع تحقیقاتمان با او گذاشته بودیم، بنابراین اجازه داشتیم با هرکس دلمان میخواست آزادانه و بدون هیچ قید و اجباری به مصاحبه و گفتگو بنشینیم. او از اینهمه پافشاری ما خوشش آمده بود. و به ما اطمینان می داد. هر فرد بهائی آزاد است هرچه دلش می خواهد بگوید و عقاید خود را در کمال راحتی و آزادی بیان نماید. در کوه کرمل هیچگونه سانسوری وجود ندارد.

بعد از صرف ناهار سیگاری های معتاد قدم بیرون نهادند تا بدین وسیله خویشتن را تسلیم اعتیاد خود نمایند. در انتهای محوطه پارکینگ چند صندلی، یک میز و چند جاسیگاری گذاشته شده بود. باید گفت که سیگار و تنباکو در این دیانت حرام نشده اما مقرّ دارالتشریح و ایینه مجاور آن جزء اماکن متبرکه محسوب است. از اینرو از اینکه در داخل فضای آن سیگار دود کنند و بخواهند ته سیگارهای له شده اینجا و آنجا بیندازند یک نوع بی احترامی است. بعلاوه، مگر کسی در کلیسا، معبد یا کنیسه سیگار می کشد؟ خوب، ما هم به جمع دوستداران نیکوتین در قرنطینه آنها پیوستیم. به ما هم با لبخند مخصوصی به عنوان شریک جرم خوش آمد گفتند. به قول معروف «گل بی عیب خداست».

پس از آن ما به راهنمایی خانم سوزان که یک دختر خانم آرام و مؤدب بلژیکی بود به سیاحت و بازدید نقاط مختلف پرداختیم. از اینکه می توانستیم به زبان فرانسه صحبت کنیم احساس آسودگی می کردیم. در این میان فرصتی شد که سری به توالت هم بزنیم. همه جا از تمیزی برق می زد و خیلی زیبا و مناسب تزئین شده بود. آشکار بود که بهائیان تظاهری به زهد و رهبانیت نمی کردند.

قسمت داخلی مقرّ بیت العدل با نمای بیرونی آن که بی شباهت به معابد یونانی نبود متناسب و هماهنگ بود. همه جا مرمر و چوب های مرغوب بکار رفته بود. فضائی بود آرام، مجلّل و از حیث محلّ کار مدرن و بدیع. سالن های وسیع، فضای روشن و گسترده یک اطاق پذیرائی و یک تالار میهمانی. کف اطاق ها با قالی های چینی گرانبها فرش شده بود. مبل های راحتی و میز و صندلی ها، گلدان ها و چهلچراغ ها همگی در سبکهای کم نظیر و گران قیمت و به سلیقه ما اندکی تجملی بود. ما نظرمات را بی پرده با خانم راهنما در میان گذاشتیم. در پاسخ گفتند که اثاثیه این اطاق ها همگی از طرف اعضای غنی و ثروتمند جامعه اهداء شده است. از آن گذشته یک چنین جلال و ابتهت لازمه اعتبار و حیثیت این آئین بزرگ است. این نکته اندکی برایمان ثقیل می نمود، از اینرو در فصول آینده

این کتاب مجدداً به آن باز می‌گردیم. مقابل یک در چوبی بزرگ که در آستانه آن نرده خوش ساختی تعبیه شده بود، رسیدیم، سوزان در اینجا صدای خود را پائین آورد. اینجا اطاق جلسات اعضای نه نفری بیت‌العدل است. تصمیمات آنها بر مبنای اکثریت آراء اتخاذ می‌گردد و نتایج نهائی آن به اطلاع جامعه می‌رسد.

سازمان این مرکز پیکره انسانی را می‌ماند که قلب آن بیت‌العدل اعظم و فوق آن دفاتر مربوط به آن قرار گرفته‌است. تجهیزات کاملاً مدرن و در آن دستگاه کامپیوتر مرکزی و تلکس تعبیه گردیده‌است. دفاتر مخصوص مدیریت، حسابداری، مراسلات، کارگزینی و ترجمه هریک مجزاً از یکدیگر موجود دارد. یک اداره کامل مخصوص دارالتحقیق می‌باشد. بیشتر از چهارده هزار لوح و اثر از قلم بهاء‌الله صادر گردیده و از جانشینان او بالغ بر چهل هزار اثر بجای مانده‌است. کشف این آثار تا امروز ادامه دارد. نسخه‌های اصلی در مکان‌های مخصوص حفظ و نگهداری می‌شود و به منظور جلوگیری از خرابی آنها همواره از کپی این آثار استفاده می‌شود. متون و الواح مختلفه همگی بر طبق موضوعات آنها طبقه‌بندی و کاتالوک گردیده و مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. اشتباهات ترجمه بویژه در باره متونی که از فارسی به انگلیسی ترجمه شده، تصحیح و هرگاه لازم باشد آنچه را که قبلاً به چاپ رسیده مجدداً حک و اصلاح می‌نمایند. اینکار قبلاً بسیار زیاد و پرهزمت بود زیرا می‌بایست از کارت‌ها و پرونده‌های قطور استفاده نمود، حال با وجود کامپیوتر سهولت فراوان یافته‌است. این مجموعه آثار نفیس و دقیق بسی برتر و والاتر از آنستکه تنها موضوع حفظ و نگهداری آن مطرح باشد این منبع الهامات دائمی و خلل‌ناپذیر جامعه بهائی و هریک از افراد آن است. تاکنون بیش از چهارصد موضوع طبقه‌بندی و فهرست‌بندی گردیده‌است. این موضوع‌ها منابع و مآخذ دست‌اولی است که به قلم مؤسس و بانی این شریعت نگاشته شده و در حقیقت پاسخگوی مسائل اخلاقی است که بیت‌العدل اعظم در مباحث و بررسی‌های خود و در پیام‌های خود از آن استفاده می‌نماید و یا هر زمان یکی از مؤمنین به مسأله‌ای برخورد نمود و در آن زمینه سؤالی از طریق محفل روحانی محلی خود و یا محفل ملی مطرح نمود، برای پاسخ به منابع مزبور مراجعه می‌کنند. بی‌مناسبت نیست موضوعی را که آقای فیض‌الله مصباح کارمند دارالتحقیق بدان اشاره نمود در اینجا تکرار نمائیم: «از عمر متون مذهبی دیانت یهود سه هزار سال می‌گذرد و از تعالیم مسیح

نزدیک به بیست قرن گذشته و از تعالیم آسمانی اسلام و قرآن کریم نیز بیش از هزار و سیصد سال سپری گشته است. آثار و تعالیمی که هریک از این پیامبران و مظاهر الهیه بر جای نهاده اند توسط بزرگان و علمای آن ادیان خواه از روی حسن نیت و یا سوء نیت تعبیر و تفسیر گردیده و در اثر مرور زمان تغییر ماهیت یافته است. از آنجا که دیانت بهائی آئینی جوان است قادر است مراجعه مستقیم به آثار و الواح مؤسّسین این دیانت را بطور صحیح و دقیق تأمین نماید. روش‌هایی که ما امروز برای حفظ و نگهداری آثار و الواح بکار می‌بریم در آینده آنرا از دستبرد تغییرات و تبدیلات محافظت خواهد نمود.»

ما هنوز موفق به بازدید از کتابخانه نشده‌ایم، کتابخانه‌ای که بیش از سی هزار جلد کتاب را در ششصد و هشت زبان مختلف در خود جای داده و بسیاری از این کتب تاریخ ادیان را مورد تفحص و تجسس قرار داده است، به انضمام یک دفتر مخصوص گردآوری بریده روزنامه‌ها که کار آن جمع‌آوری مقالاتی است که در باره دیانت بهائی اعم از نوشته‌های تحسین انگیز یا بیطرفانه و یا همچنانکه کهگاه اتفاق می‌افتد خشونت بار و توهین آمیز، چاپ و منتشر شده.

از بالای یک تراس، چشم انداز زیبای باغات و مناظر اطراف را تحسین می‌کنیم. دنباله دیوار سیمانی که شیب‌های کرمل را در خود محکم نگاهداشته، در میان انبوه درختان و گلها از دیده پنهان می‌شود و به سختی قابل رؤیت می‌باشد. سوزان به ما توضیح می‌دهد که چگونه جامعه بهائی بعد از آنکه در سال ۱۹۲۰ این زمین‌ها را خریداری نمود، ذره ذره قدم به قدم در اثر کار سخت و طاقت فرسا و اراده و پشتکار تا جایی که امکانات مالی اجازه می‌داد، در آبادانی این محل کوشید. وی اضافه می‌کند: «نگاه کنید این قسمت از کوه زمانی بکلی بایر بود ولی ما توانستیم آنرا دوباره بصورت جنگل درآوریم.» چرا؟ بخاطر آنکه حفظ طبیعت و ایجاد باغها و فضای سبز نشانی از زیبایی آفرینش است. پیامبر دیانت بهائی که خود به گل و گیاه عشق می‌ورزید، زیبایی و لطافت گل را برایشان نمونه و مثال قرار داده است. زیر پایمان بنای سپید رنگ دیگری کوچکتر از بنای اصلی ولی با همان سبک معماری قرار گرفته بود که بیننده را بیاد معابد قدیم یونان می‌انداخت. در داخل بنا اشیانی که متعلق به بهاء الله بود و همچنین الواح اصل که به خط وی مرقوم شده بود، وجود داشت. یک نفر مسؤول موزه سرپرستی این بخش را بعهدہ دارد. بهرحال از طبقات متعدّد باغات پائین رفتیم و از عرض خیابانی کوتاه و پرییچ و خم گذشتیم، در آن سوی خیابان

یک پارک دیگر و در میان آن یک گنبد طلائی که از دور چراغی دریائی را می‌مانست پدیدار گردید. اینجا آرامگاه باب است. باب قبل از بهاء الله ظاهر گردید و بشارت به ظهور او داد. زیارت کنندگان قبل از ورود به اطاق کفش‌های خود را بیرون می‌آورند. اطاقی که مقبره باب در آن جای گرفته عبارت از سالن بزرگی است که کف آن مرمرین و با قالی‌های نفیس ایرانی مفروش گردیده است. افراد بهائی در حالت سکوت به دعا و مناجات می‌پردازند ولیکن مردم متفرقه یعنی غیربهائیان تا جایی که حرمت این مقام مقدس را رعایت نمایند و با آرامی صحبت کنند می‌توانند از آن بازدید نمایند. چند خانم جوان بازدیدکنندگان را همراهی می‌کنند و توضیحات ذقیقتی در باره این مکان در اختیار آنان می‌گذارند. همینطور که خارج می‌شدیم به یک گروه دانش‌آموزان اسرائیلی برخوردیم که هریک کتابچه‌ای زیر بغل داشت و ظاهراً سبک معماری و باغهای اطراف آن مورد علاقه و مطالعه آنها قرار گرفته بود. بعدها دانستیم که دولت اسرائیل پس از تشکیل باکمال میل بهائیان را که از سالها قبل در فلسطین بودند در سرزمین خود پذیرفته و در مقابل، آنها حق تبلیغ سکنه این کشور را ندارند. بنابراین در اسرائیل بهائی اسرائیلی نخواهید یافت. چندی بعد ما با چندتن از آنها در نقاط دیگر عالم ملاقات خواهیم کرد. با وجود این مقبره باب از نقاط سیاحتی حیفا و در نقشه شهر در کنار اسامی غار ایلیا، دیر کرمل و بنای یادبود نبرد استقلال اسرائیل به جهانگردان توصیه می‌شود. برای بازدید این مقامات حق ورودیه وجود ندارد. کاسه‌های چوبی مخصوص جلب صدقه و اعانات نیز در بین نیست. راهنمایان انعام قبول نمی‌کنند. اشیاء یادگاری حتی کارت پستال برای فروش عرضه نمی‌شود. اگر در جستجوی این قبیل اشیاء بودیم می‌بایست در مغازه‌های شهر حیفا دنبال آن بگردیم. نه در اینجا و نه در مقر بیت‌العدل به استثنای چند تصویر عبدالبهاء و نمونه‌هایی از خط نوشته‌های وی هیچ چیز دیگر که بتوان بر آن شیء مذهبی اطلاق نمود و یا در شمار شمایل مذهبی محسوب داشت به چشم نمی‌خورد. آئین بهائی فاقد چنین اشیائی است. در این مرحله از پژوهش خود بعد از اینکه از مقامات مقدس آئینی که در صد کشف آن بر آمده بودیم، بازدید نموده و تا حدی به اصول و مبادی اولیه آن آشنا شده بودیم وجود یک رابطه دقیق بین این دو برایمان روشن و آشکار می‌گردید. هماهنگی بین محیط و معماری آن به نحوی بدیع و رسا حکایت از آئینی در نهایت اتقان و اطمینان و صلح و امان می‌نمود، همان حالتی که به

عقیده ما می توان آنرا در مساجد اسلامی و یا در سبکی جدی تر در کلیساها و دیرهای مسیحی یافت. اما آنچه در باره کوه کرمل و بناهای آن شگفت انگیز می نمود، در این نکته بود که چگونه زمینه روحانی آن با هنر و ابتکارات دنیوی در هم آمیخته و آن تقارن و توازن بی بدیل و نظیر را پدید آورده است. هرگاه دیانت بهائی تا این اندازه امور دنیوی را با جلوه ها و ظرافت های معنوی سرشار نمی کرد امکان داشت این دو جنبه بسیار از هم دور و نامتجانس در نظر آید .

ارزیابی و سنجش ما هنوز بدان حد کافی نبود که بتوانیم نخستین سیر و سلوک خود را در سیاره بهائی خاتمه دهیم. هنوز مردان و زنانی را که در آنجا می زیستند و این آئین بدیع را تجسمی زنده و گویا بخشیده بودند ملاقات نکرده بودیم. در حیفا بیش از چهارصد نفر بهائی وجود دارد که نیمی از این عده در مرکز بیت العدل و سایرین در نقاط مجاور آن پراکنده اند. آنها نمایندگان سی ملیت مختلف را تشکیل می دهند که از میان آنها می توان امریکائی، استرالیائی کانادائی، سوئدی، اهل کامرون، کستاریکائی، ایرانی و چند نفری از امریکای لاتین را بر شمرد. یک گروه چهارصد نفری که در نظر آنها کار و اقامت در این مکان، جایی که همکیشان آنها فقط قادرند برای زیارتش بیایند یک موهبت آسمانی است و در مقابل خود را ملزم می دانند که بیدریغ نیرو و انرژی و توانائی های خویش را نثار کنند. هریک از آنها وظیفه معینی بر عهده داشته و در ازدحام صامت این کندوی شلوغ به تعداد ملیت ها، حرفه ها و تخصص های گوناگون وجود دارد، منشی، باغبان مترجم، آشپز، متصدیان کتابداری، مسؤلین نظافت، حسابدار و لوله کش، محققین اسناد و مدارک و اساتید کامپیوتر، معمار، گاردهای امنیتی و بسیاری دیگر. در بین این عده حدود صد و پنجاه نفرشان اطاق، غذا، و مخارج روزانه خود را دریافت می نمودند و بیشترشان در باغها بکار مشغول بودند. یا مسؤل نظافت بودند و یا جزء گارد امنیتی محسوب می شدند.

آنهائی که کمتر از هیجده ماه در حیفا اقامت می کنند غالباً مخارج و هزینه سفر خود را می پردازند و این امر حتی شامل آن عده ای که از نقاط دور دنیا آمده باشند نیز می شود. معمولاً تعداد متقاضی بیش از مشاغل است از اینرو انتخاب آنها بر اساس نیازمندی های امور مرکز جهانی صورت می گیرد. کارکنان قدیمی تر، که سمت های معینی را برای مدتی طولانی احراز نموده اند اعم از آنکه مشاغل آنها مشخص بوده یا معلوم نباشد، همگی از یک حد اقل حقوق ماهیانه

بطور مساوی برخوردارند. درآمد یک نفر عضو بیت‌العدل اعظم بیش از یک منشی ساده نیست. هیچکس در ساختمان بیت‌العدل زندگی نمی‌کند. تنها کسانی که شبها در آنجا می‌مانند گاردهای امنیتی می‌باشند. آنها همگی در شهر زندگی می‌کنند و به نسبت حوائج شخصی در آپارتمان یا خانه‌های مستقل یک زندگی عادی را می‌گذرانند. ممکن است جوانان زیر سی و پنج سال که مجرد بوده و در خدمات موقت بطور داوطلبانه به خدمت مشغول باشند هر سه چهار نفرشان در یک خانه زندگی کنند ولی اطاق‌های آنها حتماً مجزاست. آنهایی که همسر دارند زندگی خصوصی خانوادگی خود را دارند. بعضی از داوطلبان دورانیش معمولاً اندکی پول با خود همراه می‌آورند که بیشتر صرف تهیه لوازم تفننی از قبیل ماشین، تلویزیون، وی سی آر، و یا دستگاه‌های موسیقی و ضبط و غیره می‌شود. برخی دیگر هم که بیشتر زاهد باشند خود را با حد اقل مایحتاج قانع می‌کنند. گاهی جامعه بعضی ضروریات خاص را متقبل می‌گردد، مثل اینکه هزینه جوانی را در صورتی که عایدی خصوصی والدین او کفایت نمی‌نماید برای تحصیل در دانشگاه می‌پردازد.

کار روزانه معمولاً از ساعت هشت صبح شروع می‌شود و در حدود پنج یا شش بعد از ظهر خاتمه می‌پذیرد ولی ما دیدیم که چه بسا افراد بهانی هرگاه لازم می‌شد ساعات بیشتری صرف کار می‌کردند. جوانان بخش گارد امنیتی روزهای مرخصی‌شان به نوبت معین می‌شود ولی سایرین کلاً از تعطیلات آخر هفته که از ظهر جمعه آغاز و تا صبح یکشنبه ادامه دارد بهره‌مند می‌شوند. تعطیلات سالیانه بر اساس دو هفته مرخصی در برابر یکسال کار در نظر گرفته شده است و آزاد هستند هر نوع مایل باشند آنرا بگذرانند. بهیچوجه نمی‌توان این مرکز جهانی را با یک دیر مقایسه نمود. ساکنین اینجا نه راهب هستند و نه راهبه. از این گذشته تعالیم این دیانت هرگز روش رهبانیت را تأیید نمی‌نماید. بطور مثال جوانان در حالی که به فراگرفتن زبان‌های جدید (انگلیسی، اسپرانتو و غیره) می‌پردازند معلومات خود را در باره دینشان با مطالعه آثار و الواح غنی می‌سازند در عین حال اوقات تفریح را هم در نظر می‌گیرند. بنا به دلخواه به تمرین‌های ورزشی، نواختن موسیقی، یا اجرای نقشی در یک نمایشنامه می‌پردازند و یا اینکه بطوری که یک دختر خانم جوان همراه با خنده‌ای دلنشین ادا می‌کرد ممکن است مجلس میهمانی و رقص راه بیاندازند. گاهی هم احساسات عاشقانه پدیدار می‌شود. چه بسا اتفاق می‌افتد که دختر جوانی موقع

ورود مجرّد است و هنگام ترک آنجا ازدواج کرده است.

اینها آنجا چه می‌کردند؟ انگیزه این اشخاص که از آن راه‌های دور و مختلف بدانجا روی آورده تا با شوق و رغبت، آنچنان سخت کوش و پرتوان بهرکاری اعم از باغبانی یا حسابداری تن در دهند در چه چیز نهفته بود؟ همگی یک جواب داشتند: برای پرستش خدای یگانه، به منظور خدمت به آئین خود، بخاطر کار برای عموم انسانها، تا از راه خدمت به آنها چه از لحاظ مادی و یا معنوی بویژه خدمت به ترقیات روحانی مردم سهم خود را نسبت به بشریت ادا نمایند. نهایت آمال و آرزوی هریک اینست که از خود انسان‌های بهتری بسازند تا بتوانند در دوران تاریک و ظلمانی فعلی مشعلدار نور و امید گردند. نقطه اتکانشان امید و پیشرفت خود و کمک به پیشرفت سایرین بسوی آن تمتن درخشان جهانی است و صلح عمومی که بنا به وعده‌های بهاء الله مسلماً بوقوع خواهد پیوست اگرچه تا وصول قطعی آن راهی بس دراز در پیش است، آیا اینها برای آینده نقشه‌ای دارند؟ عده معدودی از آنها قصد دارند در حیفا بمانند و برای مرکز جهانی بهائی بطور دائمی خدمت نمایند. در میان داوطلبین جوان بعضی مایلند که به کشورهای خود مراجعت نمایند تا بتوانند به تحصیل و تخصص خود ادامه دهند. بهائیان نیز مانند سایرین دوست دارند زندگیشان منطبق با آئین و اعتقادات خود و تا حد امکان به زیور پرهیزکاری و نیکوکاری آراسته و حیاتشان در واقع انعکاسی از اصول عقاید آنان بوده باشد. نه تنها جوانان بلکه اکثریتشان همواره آرزوی خدمت در سر می‌پروراندند، خدمت در هر نقطه‌ای از عالم، در نقاطی که بهائی در آنجا وجود ندارد، تا بدین وسیله بتوانند جامعه بهائی در آنجا تأسیس نمایند، یا نقاط ضعیف را تقویت کنند، یا در طرح توسعه و عمران نقاط فقیرنشین و یا در میان گروه‌های اجتماعی عقب مانده فعالانه شرکت نمایند. پرسیدیم آیا منظور خدمات میسیونری و مذهبی است؟ در پاسخ گفتند: «خیر چنین نیست، در مهاجرت هدف ما موعظه نیست و به هیچ قیمتی اجباراً در پی تغییر دادن عقیده مردم نیستیم. یک فرد بهائی هر سؤالی که از وی می‌شود پاسخ می‌گوید ولیکن از هر عملی که مردم را مجبور به قبول این دیانت نماید باید امتناع بورزد، در سطح روحانی آنچه که از هرچیز برتر است رفتار و منش ما است که باید نمونه و مثالی از تعالیم بهائی باشد. کار ما بذرافشانی است به امید اینکه این بذرهای افشاندۀ شده روزی بر نیکو بیار آورد. باید نسبت به دیگران مفید باشیم. سعی کنیم برای تخفیف تباهی و تسکین آلام



و رنجهای بشری از جمله فقر و فاقه، بیسوادی، غفلت و بیخبری، خدمتی مؤثر از خود ظاهر نمائیم. مقصد یک فرد بهائی تنها خدمت به همکیشان خود نبوده و نیست، بلکه خدمت و محبت به جمیع بندگان است.»

در این رهگذر از خود می‌پرسیم آیا سلوک یک شخص بهائی بدین منوال یک مسیحی را نمی‌ماند که در همان احوال به فکر نجات خود نیز هست؟ ما هنوز مسائل بزرگ ماوراءالطبیعه را مطرح نکرده‌ایم و پاسخ قاطع و روشن دیانت بهائی را در زمینه سؤالاتی از قبیل رابطه انسان با خالق خود، گناه، مجازات، مفهوم حیات و مرگ را نمی‌دانیم.

بنابر اصول و تعالیم آئین بهائی خداوند یکتا در ذات خود خالق جمیع موجودات و عالم کون و هستی می‌باشد. تصور خالق بدون مخلوق محال و ممتنع است. از جهت دیگر مخلوق قادر بر شناسائی خالق خود نبوده و نیست. اوست ذات غنی لایدرک و لایوصف. انسان فقط می‌تواند از راه پرستش و عشق به محبوب عالمیان یعنی خدای بزرگ در رابطه‌اش با مظاهر الهیه در هر عصر و زمان و توسط پیامبران با خداوند تماس و ارتباط برقرار نماید. هدف غائی انسان همانا شناسائی و پرستش پروردگار است آنچه انسان قادر بر ادراک آن است از طریق صفات و فضائلی است که به ذات ربوبیت نسبت داده شده (صفات ثبوتیه) مانند رأفت، سخاوت و کرم، عشق، قدرت، عدالت که صفات مزبور در مورد یک انسان کامل نیز صدق می‌نماید، یعنی هدفی که هر انسان باید از راه مجاهده بدان نائل گردد. تقدیر بر زندگی بشر حکمفرما نیست و در مقابل آزادی مطلق هم وجود ندارد. آزادی و سرنوشت دو عاملی هستند که در یکدیگر نفوذ و تأثیر دارند. جمیع وقایع از قبل در علم الهی مکتوم و مکنون بوده و هست، ولیکن علم الهی بر این امور صرفاً موجب بروز و ظهور آن نمی‌گردد. بهاء الله در اشاره به این موضوع چنین فرموده :

«... دو امر از آمر حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است، اطاعتش لازم و تسلیم واجب. اجلیست محتوم و همچنین اجلیست بقول خلق معلق، اما اول باید بآن تسلیم نمود چه که حتم است ولکن حقّ قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست ولکن ضررش اعظم است از قبل، لذا تفویض و توکل محبوب. و اما اجل معلق بمسئلت و دعا رفع شده و می‌شود...» (۱۱)

رفتار یک فرد بهائی در زندگانی روزانه باید بنوعی باشد که گویی وقایع بنا به میل و اراده او رخ داده‌است. اگر وقایع برخلاف انتظار و خواست او اتفاق افتد،

برداشت صحیح آنستکه با توسل به دعا و توکل به پروردگار کوشش خود را از سر بگیرد، اما اگر باز هم موانع رفع نشد، آنوقت با خوشروئی هرچه را پیش آمد، پذیرا گردد.

ممکن نیست بتوان تصور نمود که خداوند اراده به خلق شرّ فرموده باشد. بنابراین آنچه بعنوان شرّ نامیده می‌شود، بعنوان یک نیروی مثبت وجود خارجی ندارد. شرّ در واقع عدم وجود خیر است. همچنانکه تاریکی (شب) عدم روشنائی است. بهمان نسبت که خیر و نیکی افزوده می‌شود از شرّ و بدی کاسته می‌شود. رنجها و مصائبی که بر حسب اتفاق گریبانگیر انسان می‌گردد، بیماریها، حیوانات درنده و خطرناک، گیاهان سمی و غیره همه اینها به علت وجود عواملی است که با طبیعت انسان سازگاری ندارد، هرچند در حدّ خود خوب است. انسان می‌تواند بر شرارت اینها غلبه نماید. در موضوع مجازات و مکافات، گناه، رستگاری، و آمرزش، دوزخ و بهشت وجود خارجی ندارد. دوزخ یعنی دوری از خدا و بهشت یعنی نزدیکی به خدا. پس مسأله مرگ چیست؟ بهرحال مرگ یک معنای بزرگ زندگی است. آیا مرگ یک خاتمه نهائی است یا اینکه پلی است بسوی یک مکان دیگر؟ بقاء الله در مقام نبوت و فرستاده پروردگار چنین اظهار داشته است:

«... یا ابن الوجود رضوانک حبی و جنتک وصلی فادخل فیها و لاتصبر، هذا ما قدر لک فی ملکوتنا الاعلیٰ و جبروتنا الاسنیٰ» (۱۲)

(ای پسر وجود بهشت تو محبت من است و جنت تو وصل من در آن داخل شو و صبر پیش بگیر این آن چیزی است که در ملکوت والا و جبروت بالای خود برای تو مقدر داشتیم.)

حیات جسمانی را می‌توان به مراحل رشد جنین در رحم مادر تشبیه نمود. جنین در رحم مادر خود را آماده ورود به این دنیا می‌نماید و هرگاه فاقد یکی از اعضای بدن باشد ناقص العضو خواهد بود. همینطور است در مورد روح آدمی. وقتی روح، این جسم خاکی را که مقدر است نابود و فنا گردد، فنائی که رستخیز و تناسخی برای آن متصور نیست ترک نماید، خود را آماده سیر و سفر در عوالم روحانی و عوالم ملکوتی می‌نماید. از اینجاست که تکامل روحانی او آغاز می‌شود، تکاملی که میزان توسعه و ترقی آن بسته به فضائل روحانی است که او در طی زندگانی خاکی خود کسب نموده و به تناسب آن مراحل تقرب به خالق را طی می‌نماید. «... قسم بآفتاب معانی که از برای حقّ جنت‌های لاعدل لها بوده و خواهد بود...» (۱۳)

از جمله بیانات بقاء الله در این زمینه مطلب ذیل را مطالعه می‌کنیم:

« این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع باعمال و افعال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه... » (۱۴)

همچنین عبدالبهاء در این باره چنین می نگارد:

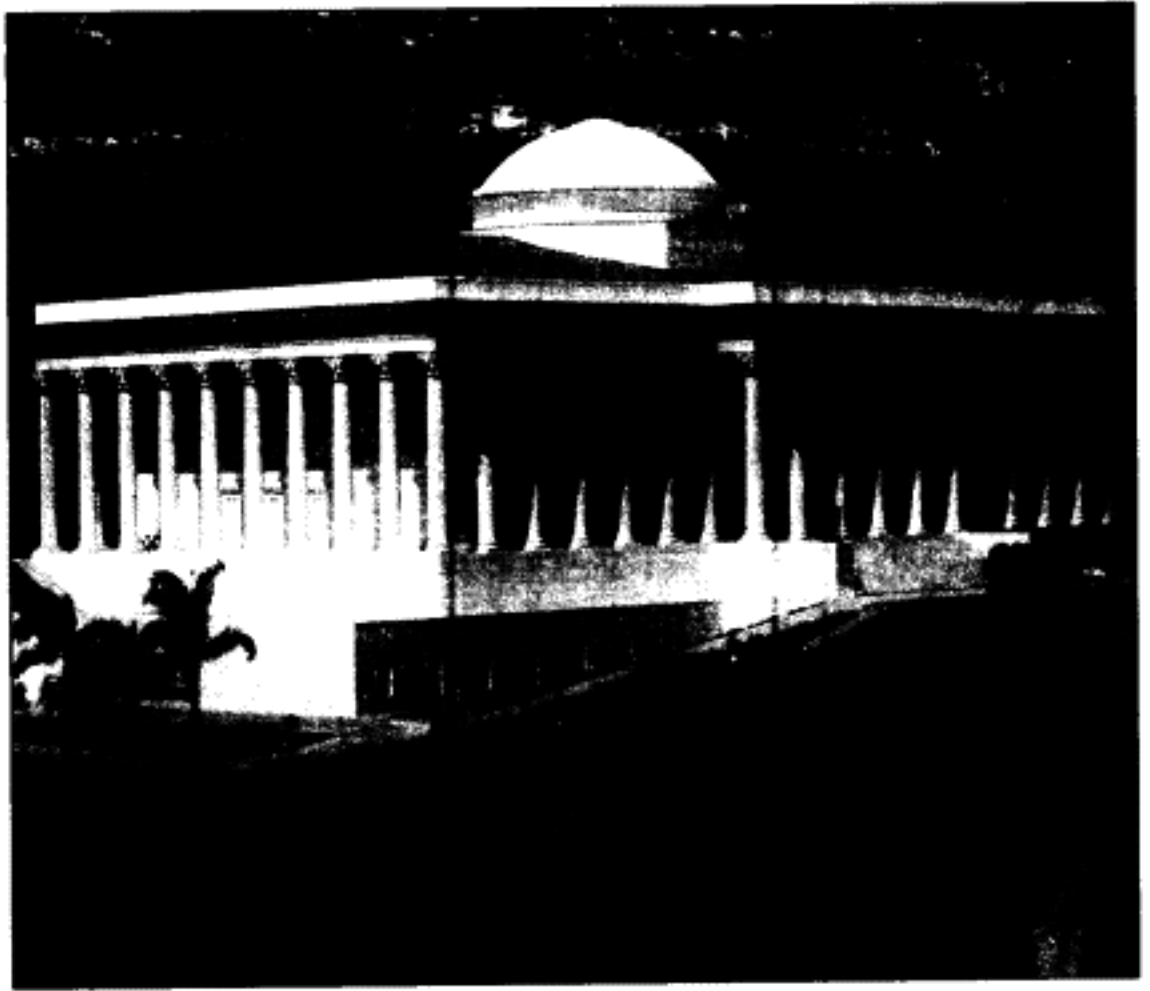
« اما سؤال از کشف ارواح بعد از خلع اجسام نموده بودید البته آن عالم کشف و شهود است زیرا حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهده نفوس مافوق و مادون و هم رتبه را نماید مثالش وقتی که انسان در عالم رحم بود حجاب در بصر داشت و جمیع اشیاء مستور و چون از عالم رحم تولد شد باین جهان ... این عالم بالنسبه بعالم رحم عالم کشف و شهود است لهذا مشاهده جمیع اشیاء را ببصر ظاهر می نماید بهمچنین چون از این عالم بعالم دیگر رحلت کرد آنچه در این عالم مستور بوده در آن عالم مکشوف گردد در آن عالم بنظر بصیرت جمیع اشیاء را ادراک و مشاهده خواهد نمود... » (۱۵)

یک دیدار دیگر برایمان باقی است تا بدین ترتیب بتوانیم اولین مرحله اکتشافات خود را در «ارض اقدس» و اولین سلسله سؤالاتمان را خاتمه دهیم. ساندر تاد ما را به همسرش مارک که مردی خونگرم، مهربان، متبسم، شوخ طبع و بذله گو و اهل تکراس است معرفی می کند. آنها ما را به سمت دیگر خلیج یعنی شهر عگا یا به زبان اسرائیلیها عکو می برند. شهری که در آن حصرت بهاء الله بعنوان یک زندانی زیست و در همانجا وفات یافت. ما هم مثل همه توریست ها از دیدن مناظر شهر، نقاطی که سکنه آن بطور مشخصی از اعراب تشکیل شده و نواحی کناره دریا و استحکامات شهر را در بر می گیرد، لذت فراوان می بریم. در اینجا خانه های سفید کوچک در یک ردیف بهم چسبیده و اندکی تا پائین جاده امتداد یافته است. درهای خانه ها به رنگهای آبی، صورتی و گاهی سبز کمرنگ نقاشی شده است. انبوه مردم خوش برخورد و متبسم در بازار و دکان های کوچک در جنب و جوش هستند.

بعد ناگهان در وسط شهر به بنای پرابهت، عظیم و تاریخی قلعه و باروی استحکامات سربازان جنگهای صلیبی برخوردیم که با سنگهای سپید و درخشانش با سربلندی طعنه بر قرون و اعصار می زد. در خارج از قلعه دیدن کوچه های باریک سنگفرش، گذرگاههای سقف دار با سقفهای هلالی، کاروانسراهای قدیمی، معماری های بکر و زیبای قرون وسطی ما را به تحسین وامی داشت. در داخل

قلعه گونی وزنه‌ای سنگین از یخ بر پشت ما فرود آمده، این حقیقت که آن مکان با سلول‌های نرده‌کشی شده و دریاچه‌های تنگ و سرمای مرطوب و مشمئز کننده‌اش قرن‌ها زندان مخوفی بوده پشت ما را می‌لرزاند. در اینجا مبارزان آزادی و استقلال اسرائیل زندان و شکنجه می‌شدند عده زیادی از آنان اعدام گردیدند. اسامی آنها بر لوحه‌ای نوشته شده است. در انتهای یک دالان کریه و دراز سلولی قرار گرفته که در آن بهاء الله محبوس بوده است. برای ورود به اطاق کفشایمان را از پا درآوردیم. زیرا مکان مقدسی است. دیوارهای لخت و ناهموار اطاق را نگاه می‌کنیم. از ورای تنها پنجره کوچکی که بین میله‌ها قرار گرفته کرانه باریکی از دریا و آسمان دیده می‌شود. دیرزمانی این تنها چشم انداز زندانی ما بوده است، پرواز چند پرنده در هوا و قیافه زندانبانان مشاهدات عینی روزانه او بوده است. مؤمنین چون به اطاق وارد می‌شوند به دعا و مناجات می‌پردازند و سایرین سکوت را رعایت می‌کنند.

چند قدم جلوتر از این محوطه خانه‌ای تمیز، مرمت شده و رنگ شده که با دقت از آن مواظبت و نگهداری می‌شود، قرار دارد. این اولین خانه‌ای است که بهاء الله با اهل بیت خود توانست بصورت تحت نظر در آن سکونت اختیار نماید. پس از چندی از این منزل به خانه بزرگی که در بیرون شهر عکا واقع شده نقل مکان نموده و اواخر ایام حیات را در این محل گذرانیده و در آنجا درگذشت و مرقد او نیز در همانجا قرار گرفت. بار دیگر باغهای زیبا را مشاهده می‌کنیم که با درختان زیتون احاطه شده، زنان و مردان عرب مشغول چیدن و جمع آوری زیتون هستند. گلهای خوشرنگ حاشیه‌ها با دقت و سلیقه فراوان کاشته شده و با مجسمه پرندگان که مورد علاقه بهاء الله بوده زینت گردیده است. در اینجا به «روضه مبارکه» می‌رسیم، اطاقی که از کمال سادگی حکایت می‌نمود، از سقف بزرگ شیشه‌ای آن نور به داخل می‌تابید، و سبدهای گل‌های زیبا از آن آویزان بود. عطر شاخه‌های گل سرخ و یاس و یاسمن که در گلدان‌ها چیده بودند در فضای اطاق موج می‌زد. مقبره او در شاه‌نشین انتهای اطاق قرار گرفته بود. مردی در مقابل آن زانو زده و بر آستانش بوسه می‌زد. از صورتش آثار اعتقاد و ایمانی خالص هویدامی‌شد و از حرکاتش نشان احترام کامل آشکار بود. بطوری که ما را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌داد. متوجه شدیم که او یکی از باغبانان بهشت خداست.



مقرّ بيت العدل اعظم الهى  
قلب نباض جامعة جهانى بهانى

## فصل دوم

### موعود مُنْتَظَر

تو و همه مردمان باید با یکدلی افکارشان را متوجه غرب کنید

مطالعه احوال یک دیانت به مطالعه یک درخت بی شباهت نیست. ابتدا توده درهم درختان که با وزش نسیم در حرکت است در ذهن مجسم می شود و سپس شاخه ها و بالاخره تنه درخت نمودار می گردد. بعد علاقه مند می شویم بدانیم که ریشه آن چه شکلی است، از چه نوع خاکی تغذیه می کند، چقدر عمیق است و دامنه آن تا چه اندازه گسترش یافته است. آیا ریشه این درخت بدان قدر قوی و محکم هست که طوفان های مهیب را مقاومت تواند یا با وزش یک گردباد از بیخ و بن می افتد. دید ما نسبت به آئین بهانی بهمین نحو بود با نظری از دور تصویری از خطوط اصلی آن در ذهن داشتیم، بعد بدان نزدیکتر شدیم و توانستیم تنه این درخت را از نزدیک به بینیم و عاقبت زمانی فرا رسید که بتوانیم ریشه و اصل آنرا مطالعه و بررسی نماییم.

مطالعه تاریخ ادیان بزرگ به ما نشان می دهد که زمان و مکان ظهور آنها بر حسب تصادف و اتفاق نبوده است. ممالک بخصوصی در عالم از زمینه مساعدی برای شکوفائی روحانیت برخوردار بوده اند. در چنین اراضی مقدسه در سواحل نیل یا سواحل گنگ، در اطراف مدیترانه و یا در آسیای صغیر نور از تلالو خاصی برخوردار است. چه کسی است که طلوع شفق را بر آسمان اورشلیم، یا پرتو سیمگون ماه را بر فراز کوه زیتون نظاره کرده و دستخوش حیرت و شگفتی نشده باشد؟ آیا این امر اثر نشئه ای روحانی است که به نور تجلی خاص و متفاوتی می بخشد یا خاطره وقایع و رویدادهائی است که این دیارها بخود دیده و یاد آن تأثیری شگرف در فضا بر جای نهاده است؟

همچنین این امری است بدیهی که در مواقع بروز بحرانهای اجتماعی، زمانی که یک شریعت کهنه و قدیم، با مرور زمان سخت و متحجر گردیده و در نتیجه ارزشهای معنوی خود را از دست داده، در چنین بحبوحه فلاکت بار اغتشاش و

بی سامانی که در واقع دوران برودت و زمستان یک ملت بشمار می آید، مردم در اشتیاق تجدید عهد و آئین نوین می افتند، در این هنگام وجدان و ضمیر پنهان جمعی مستعد شنوایی و دریافت پیامی جدید می گردد. هرگاه در چنین حالتی دین تازه ای ظهور کند، مردم ندای آنرا خواهند شنید و در صورتیکه آئین مزبور بتواند پاسخگوی آمال قلبی خلق باشد، می تواند ترقی نماید و استقرار و استحکام پذیرد.

در مورد شریعت بهائی دو عامل فوق یعنی شرایط زمان و مکان مهیا بود. مبدأ آن در کشوری بود که دارای ریشه های عمیق و کهن و سنتی قدیم در روحانیات و معنویات بود. و در قلب یک دوران پر آشوب و طوفان زا طلوع نمود.

حال بیانییم نظری به ایران، ایران اوائل قرن نوزدهم بیندازیم. ساکنین این قطعه خاک همیشه آنرا ایران نامیده اند. اروپائی ها کلمه پرشیا Persia در مورد آن بکار برده اند. کلمه پرشیا از پارس یا فارس که استانی در جنوب غربی ایران بود گرفته شده، جایی که یونانیان برای ورود به این آب و خاک اولین بار بدان قدم نهادند. هنگامیکه دیانت بهائی طلوع و آغاز به شکوفائی نمود، دیرزمانی بود که شکوه و عظمت پادشاهانی نظیر کوروش و داریوش که پنج قرن پیش از میلاد مسیح در آن سلطنت کرده بودند، از یادها رفته بود. قلمروش همواره مورد تاخت و تاز مهاجمین قرار گرفته و شهرها و استانهایش زیر حکومت سلاطین سلسله های اجنبی که یکی بعد از دیگری بر آن حکومت کردند، در آمده بود. یونانیها، رومیها، عربها، ترکها، و مغولها بر آن چیره شده بودند.

ترکمن های قاجار از سال ۱۷۸۶ تا ۱۹۲۵ بر ایران سلطنت کردند تا در این سال سلسله آنها به دست خاندان پهلوی منقرض گردید.

اکنون دوره حکومت قاجاریه بود، در حالیکه ملت ایران زیر یوغ استثمار و استعمار قدرت های شمال و جنوب به جان آمده بود، در وضعیتی که دولت های انگلیس و روسیه بر سر تسلط بر آن با هم رقابت می نمودند، روسها بدین امید بودند که با دست اندازی بر ایران و الحاق آن به کشور خود خواهند توانست بر خلیج فارس و اقیانوس هند دست بیابند. آنها نه تنها به ایران چشم طمع دوخته بودند بلکه یقین داشتند که نواحی گرجستان، داغستان و مناطق ایروان و نخجوان در ارمنستان را بزودی تصاحب خواهند نمود. انگلیسها از جهت دیگر در صدد بودند که از گذرگاه هند به نفع خود محافظت کنند تا بتوانند بدین وسیله سدی محکم در برابر جاه طلبیهای تزار ایجاد نمایند. رقابت های این دو کشور با کشف

منابع وسیع و زرخیز نفتی وضعیت جدیدی بخود گرفت. هردو قدرت توانستند در مقاصد خود تا حدّ زیادی کامیاب گردند، زیرا قربانی ضعیف و درمانده آنها به راحتی تسلیم خواست های شوم آنها گردید و بدین صورت تقریباً تمام منابع ملی این کشور تحت کنترل آنها درآمد.

کشور به حال ورشکستگی افتاده بود. شاه مستبد به بدبختی و ادبار ملت محنت زده اعتنائی نداشت، او امور روزانه اداره مملکت را در دست مشتی آخوند روحانی رها کرده بود. و این طبقه محافظه کار روحانیت هرکجا که اندک تناقضی با مقررات خشک مذهبی وجود داشت در برابر آن قد علم می کردند. اینها مردمی بودند ظالم، تبهکار و فاسد، رشوه و ارتشاء در تمام دوائر دولتی و جمیع دادگاه ها رایج و حکم قانون یافته بود. دانش و فرهنگ مورد غفلت قرار گرفته بود. دزدی و قتل و غارت به جانی رسیده بود که امنیت بکلی مفقود بود و مسافرت اقدامی خطرناک محسوب می شد، گویی ایران با سرعت به سوی هرج و مرج و سقوط پیش می رفت.

حیات روحانی و معنوی مردم برخلاف آن شواهد غنی تاریخی که به قول فقهاء و دانشمندان در طول تاریخ آن «مرز و بوم جاویدان» لقب گرفته بود، دست کمی از شرایط اجتماعی آن نداشت.

آئین زرتشتی که از نام پیامبر آن زرتشت یا زردشت مشتق شده، ریشه های کهن آن تا قرن هفتم قبل از میلاد می رسد. زرتشت موفق شد در آئین چند خدائی مهرپرستی هند و اروپائی اصلاحاتی پدید آورد و کیش خود را تقریباً به پایه اعتقاد یک خدائی برساند. او اخلاقیات، روحانیات و دید برتر از جهان مادی را تعلیم داد و همچنین آمدن فرستادگان و نجات دهندگان را در طول تاریخ برای تکمیل کردن تعالیم خود، پیش گونی نمود. بنا به اعتقاد زرتشت عاقبت اهورامزدا، یا خدای برتر و خالق جهان و دارنده اخلاق بر اهریمن پیروز خواهد شد.

در قرن هفتم میلادی دیانت اسلام جایگزین آئین زرتشتی گردید و به عنوان دین رایج مملکت درآمد. شیعه و سنی دو شعبه بزرگ دین اسلام می باشند. اهل سنت خود را حافظین و حمایت کنندگان سنت اسلام می دانند. در حالی که شیعه پیرو علی پسر عمّ و داماد پیغمبر اسلام هستند. برعکس پیروان مذهب سنی اعظم توجهشان معطوف به معانی باطنی و اسرار و مفاهیم نهانی قرآن بوده تا به خود کلمات آن، اهل سنت به امام، مقام پیشوا و رهبر روحانی و کسی که در جامعه نقش دنیوی دارد داده اند. در حالی که بنا بر تصور ماوراء الطبیعی شیعه، شخص



امام مظهر تقدیس الهی می باشد. هنری کوربین Henry Corbin دانشمند مشهور ادیان شرق تشابهات موجود بین شیعه و آئین زرتشتی را بر شمرده است، مانند اعتقاد به خدای یگانه، دوگانگی خیر و شر و ظهور یک نجات دهنده در آخرالزمان که دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. وی معتقد است که ادیان اسلام و زرتشتی در ایران بهم پیوسته و در حقیقت یکی بوده است.

باید توجه داشت که ادیان نامبرده تنها مذاهب رایج ایران، کشوری که غالباً از آن بعنوان مهد ادیان بزرگ عالم، یا مرکز تلاقی آنها یاد شده، نبوده است. مانویت ریشه ایرانی دارد. مذهب بودا، زمانی تا بخش های شرقی این مرز و بوم را فرا گرفت. بنابر روایات سنتی دو شاهزاده پارتی، متن هائی را که پایه الهام مکتب «خاک پاک بودائیزم» قرار گرفته بود، از زیان سانسکریت به زیان چینی ترجمه نمودند. مسیحیان نسطوری قرن پنجم میلادی که بخاطر اعتقادشان مبنی بر آنکه در مسیح دو ماهیت، یکی بشری و دیگری الهی وجود دارد مورد تکفیر قرار گرفته بودند، به امپراطوری ایران پناه آورده و در آنجا مسکن گزیدند و در قرن های دوازدهم و سیزدهم میلادی بر تعداد پیروانشان بسیار افزوده گشت خاک ایران در طی ازمنه طولانی سرزمین شاعران بیشمار بوده و فلاسفه نیک پندار، و صوفیان پرهیزکار را در خود پرورش داده است، صوفیانی که اسرار و رموز معنوی را در عشق الهی و انقطاع از عالم مادی بصورت اشعاری موزون و استعاری و داستان هائی لطیف بیان می نمودند. در اوایل قرن نوزدهم تمامی این سنن موجود بود ولی از یک همزیستی مسالمت آمیز برخوردار نبود. دوره های وحشت بار آزار و شکنجه های مذهبی مانند ظلم ها و ستم هائی که تیمور لنگ و جانشینان او آغاز کردند، ادامه داشت. شیعه، مسیحی، یهودی و زرتشتی، همه و همه با یکدیگر خصومت می ورزیدند، بدون اینکه کوچکترین نشانی از تفاهم و بردباری بین آنها برقرار باشد.

در مواقع بارانی یک فرد زرتشتی یا یهودی حق خروج از منزل را نداشت تا مبادا در حین عبور لباس خیس او با دامن قبای یک مسلمان تماس بگیرد و آنرا نجس و آلوده نماید و چه بسا این خطر وجود داشت که آن مسلمان بخواهد از حق خود استفاده نموده با ریختن خون گناهکار آنرا طاهر سازد. یک مسلمان اگر پولی از یک مسیحی، یهودی یا زرتشتی می گرفت، می بایست دست خود را آب بکشد. یهودی ها هم دست کمی از آنها نداشتند. طفل یهودی حق نداشت به یک گدای مسلمان لیوان آبی بدهد زیرا شنیده بود «باید غیر مؤمنین را بجای رحمت

و شفقت، نعمت و لعنت طلب نمود.»

با همه این احوال ایرانیان روشن‌رأی و بافرهنگ نیز وجود داشتند که در متون مقدسه یهودی، زردشتی، مسیحی و اسلام تبخّر و تسلط کامل داشتند و در دلهای خود آسما و آرزوهای فراوان نهفته بودند. آیا جمیع این کتابهای مقدس حکایت از آمدن یک پیامبر دیگر نمی‌کرد؟ مگر نه اینکه تمامی آنها بر این نکته که ظهور بعدی دینی باید در اسرائیل یا در ایران بوقوع پیوندد متفق‌القول بودند؟ هر یک از آنها دلایلی بر این امید ارائه می‌داد.

خداوند در کتاب عهد عتیق می‌فرماید: «تخت سلطنت خود را در سرزمین ایلام استوار خواهم ساخت.» ایلام نام سرزمینی است واقع در جنوب غربی ایران، جایی که دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح در زمان نفوذ دو حکومت مقتدر آنروز یعنی آشور و بابل تمدنی در آن بوجود آمد که تا دو هزار سال دوام یافت. شوش پایتخت آن مقرّ سلطنت داریوش کبیر گردید، و ویرانه‌های این شهر امروز در زمره میراث کهن تمدن و فرهنگ ایرانی بشمار می‌رود. مسیح در کتاب عهد جدید می‌فرماید «... اما اینرا بدانید که اگر صاحب خانه می‌دانست که دزد در چه ساعت می‌آید بیدار میماند و نمی‌گذاشت که بخانه‌اش نقب زند. پس شما نیز مستعدّ باشید زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسر انسان می‌آید» در یکی از متون مقدسه بودا می‌خوانیم که ملکه وحدی از بودا می‌پرسد: «ای شخص محترم وقتی که شما به آسمان صعود نمائید تمامی ناپاکان و شریران زیر پنج نوع مصائب متفاوت خرد و نابود خواهند شد، حال به من بگوئید چگونه آنها قادر خواهند بود آمدن شادمانی بزرگ را بر روی زمین، یعنی آمدن بودا را شناسائی نمایند؟» و بودا در جواب گفت: «تو و همه افراد بشر باید با قلبهای متحد افکار خود را بسوی مغرب متوجه سازید» آیا مگر نه این است که ایران در غرب هندوستان واقع شده است؟

در مذهب شیعه تصور ظهور یک نجات دهنده جدید از اهمیتی خاص برخوردار است مؤمنین صادق و وفادار در انتظار ظهور یک فرستاده الهی هستند که او را مهدی موعود می‌نامند و او امام دوازدهم شیعیان و از سلاله محمّد (ص) خواهد بود. بنا بر اعتقاد شیعه تاکنون دوازده امام آمده‌اند که آخرین آنها امام محمّد بن حسن عسکری بعد از آنکه به امامت رسید طولی نکشید که غائب گردید. برای مدت هفتاد سال یعنی از سال ۸۶۹ تا ۹۴۰ میلادی او با امت خود توسط نماینده‌ای که وی را باب می‌نامیدند در ارتباط و مکالمه بود. در طی

غیبت صغری، چهار نماینده که آنها را ابواب اربعه نام داده بودند یکی بعد از دیگری عامل و واسطه این ارتباط بوده‌اند. اما غیبت صغری عاقبت به « غیبت کبری » انجامید و در طی آن « امام غائب » به خواب افرادی که بسیار روحانی و پرهیزکار بودند می‌آمد. برطبق همین اعتقاد در آخرالزمان امام غائب بصورت مهدی موعود، یا صاحب‌الزمان ظهور خواهد کرد و بازگشت او توسط « ابواب اربعه » اعلام خواهد گردید. در ابتدای قرن نوزدهم شیخ احمد احسانی پایه‌گذار مکتب نویسی در علوم فقهی و اسلامی گردید که بر مبنای آن نهضت نوی بوجود آورد. بنابر مطالعات جدید و پیشرفته آنها در متون قرآنی بازگشت حضرت قائم در سال‌های دهه بعد از ۱۸۴۰ پیشگونی می‌شد. شیخ احمد همواره به شاگردان خود گوشزد می‌نمود که بزودی ظهور جدید را درک و از فیض زیارتش بهره‌مند خواهند شد. بعد از فوت او سیدکاظم رشتی که از نزدیکترین شاگردان شیخ بود، گروهی از مؤمنین را در جستجوی قائم موعود به سراسر مملکت گسیل داشت آنها در همه جا در جستجوی قائم بودند تا عاقبت او را یافتند.

در شیراز شهری که در قلب یک منطقه وسیع قرار گرفته و در ازمنه قدیم آنرا عیلام (ایلام) می‌خوانده‌اند، روز بیستم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی طفلی قدم به عرصه حیات نهاد که او را علی محمد نامیدند. شیراز از قرن دوازدهم میلادی همواره مرکز تجمع فضلا و ادبا و آشیانه شعر و ادب و فلسفه بوده‌است. مولود جدید فرزند یک شاعر یا یک فیلسوف نبود بلکه در حقیقت یک تاجر زاده بود که پدرش در معاملات قماش دست داشت. بهرحال او سید و از خاندان رسول اکرم بود. هنوز طفل خردسالی بیش نبود که پدرش بدرود حیات گفت و دانی این طفل تکفل او را بر عهده گرفت. او خواندن و نوشتن را فرا گرفت و یاد گرفت که چگونه می‌توان یک مسلمان خوب بود. علی محمد در سن پانزده سالگی در امور بازرگانی به دانی (خال) خویش کمک می‌کرد و از این دوران بود که قصه او زیانزد خاص و عام گردید. مورخین در باره او می‌نویسند.

« از مردم شهر هرکس او را می‌شناخت همگی فریفته جمال و صباحت منظر، ایمان و تقوی و ظرافت رفتار و وقار این جوان شده بودند ». روز بیست و سوم ماه می ۱۸۴۴ مسافری خسته و فرسوده به شیراز وارد گردید. او کسی جز ملاحسین یکی از شاگردان سیدکاظم نبود که بنا به دستور استاد خویش ماهها در جستجوی حضرت موعود آواره بلاد گردیده بود. هرگاه با شخصی برخورد می‌نمود که در تخیل او با گمگشته‌اش مطابقت داشت از وی درخواست می‌کرد که برایش

سوره یوسف را که همواره مورد بحث و جدل علماء و فقهای اسلامی بود، تفسیر نماید. حوالی غروب بود که نزدیک برج و باروی شهر جوانی را ملاقات نمود که در همان نگاه اول تحت تأثیر سیمای جذّاب و حسن رفتار وی قرار گرفت. تاجر جوان در نهایت ادب و وقار او را برای صرف شام و گفتگو به منزل خود دعوت نمود. در ضمن گفتگو علی محمد رو به میهمان خود نمود و گفت «همینطور که ملاحظه می‌کنید تمام علایم و نشانه‌ها در من موجود است» و بدون اینکه منتظر درخواست ملاحظه گردد با فصاحت و بلاغتی بی‌مانند شروع به تفسیر سوره یوسف نمود. او خود را باب (در) و مبشر نامید. دیگر هیچ نقطه تردیدی در قلب مسافر ما باقی نمانده بود و کاملاً متقاعد شده بود که قائم را یافته‌است.

در ظرف چهل روز بعد از این واقعه به تدریج هیجده تن که بعدها به «حروف حی» نامیده شدند، این جوان تاجرپیشه شیرازی را بعنوان موعود منتظر و شخصی که در جستجوی او آواره هر شهر و دیار گردیده و سرانجام به شیراز رسیده بودند، پذیرفتند و جزء حواریون او بشمار آمدند. او از آن پس شروع به نشر تعالیم و اصول خود نمود، بعدها نیکلا، کنسول فرانسه در تبریز در باره باب چنین نگاشته‌است: «قلب پاک و بی‌شائبه او از فساد و معاصی شرم‌آور و نادرستی‌های بعضی علمای شیعه بیزار و بری بود. احساس می‌نمود که رفتار عمومی نیازمند یک تغییر و تحول اساسی است. شاید در بدو امر اندیشه ایجاد انقلابی نو که بتواند افکار عامه را از بندهای گران فساد و تباهی و تجاوزات مشتی ستمگر و لذت‌طلب که بخاطر ارضای امیال خود تمامی این مرز و بوم را تحت سیطره ظلم و بیداد خود گرفته و مایه ننگ آئین حقیقی بودند، رها سازد، وی را دستخوش تردید کرده بود».

باب هیچ ضلّیتی با اسلام نداشت بلکه برعکس معتقد بود که او برای تحقق بخشیدن به وعود این آئین کریم ظاهر گردیده‌است.

او حتی به مکه رفت تا مأموریت الهی خویش را به علماء و مجتهدین طراز اول اسلامی ابلاغ نماید. آثارش بیشتر شامل تفسیر سوره قرآن کریم و ادعیه، امثال و حکم و مباحثی در زمینه آراء مختلفه وحدت روحانی بود. او نیز همچون یحییای تعمیددهنده که خبر از آمدن عیسی مسیح می‌داد تأکید می‌نمود که رسالت او بشارت به ظهور موعود جمیع امم و ملل است که بعد از وی ظاهر خواهد شد. مأموریتش آماده ساختن مردم برای ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» بود، یعنی شخص

مقدسی که موعود جمیع کتب آسمانی بوده و با آمدن او جهان از فقر و فاقه معنوی و دنیوی که غاصبین و مלאهای غافل برای حفظ منافع خود به مردم تحمیل نموده بودند، رهائی خواهد یافت. علاوه بر این تعالیم باب از محدودهٔ مواضع خشک مذهبی فراتر رفته و افکار و ایده‌های نوینی را که در فرهنگ اسلامی آنروز انقلابی شگرف بشمار می‌رفت مانند آزادی زنان، تساوی نژادی و توزیع عادلانهٔ ثروت عنوان می‌نمود.

پیروان باب هرروز بیشتر و بیشتر افزایش می‌یافت تا آنکه تدریجاً جامعه‌ای متحد تشکیل گردید که در ماهیت و منش و رفتار، بدیع، منیع و روحانی و جدا از اجتماع قراردادی آنروز بود. رفته رفته این تغییرات و تحولات در تمامی شؤون و مظاهر مذهبی از قبیل مسائل فقهی، شعائر سنتی و نظم و ادارهٔ آن تأثیر بجای گذاشت. باب از اینهم قدم فراتر نهاد، بطوری که تقویم نوینی پدید آورد که آغاز آن مقارن سال ظهور خود او بود، یعنی سال ۱۸۴۴. بنابر گفتهٔ وزیر لونی شانزدهم، این شورش نبود بلکه یک جنبش بود. دکترین این آئین نوین و نوظهور بر ضد جمیع اصول اجتماعی و اخلاقی جامعهٔ سنتی آنروز ایران مقاومت و ایستادگی می‌کرد.

شاه و علماء شیعه در برابر این تهدید دیده بر هم ننهادند. طولی نکشید که باب متهم به کفر و زندقه گردید و روانهٔ زندانش کردند. پیروانش که به بابی شهرت یافته بودند تحت فشارها و آزارها و شکنجه‌های دهشتنا چه از سوی قوای دولتی و چه از سوی رجالهائی که به تحریک علمای مذهبی قیام کرده بودند، قرار گرفتند.

در هر شهر و دیار هر صنفی از قبیل نانوا، قصاب، نجار و غیرهم به زعم خود تنی چند از ملحدین و کفار را گرفته و در شکنجه و آزار و اذیت آنان با هم مسابقه می‌گذاشتند که ببینند کدام صنف و دسته در ظلم و اعتساف و قساوت از دیگران گوی سبقت می‌ریاید. در جانی بدن باینها را به نفت آغشته می‌کردند و آتش می‌زدند و در شهری تن‌های جدا از سر این مظلومان را بر سر بازار به معرض تماشا می‌نهادند و سرها را گوی میدان می‌نمودند، یا زیور نیزه و سنان می‌ساختند. یک کاپیتان اطریشی بنام «آلفرد فون گومنز» که خود ناظر بعضی از این شقاوت‌ها بوده به دوست خود چنین می‌نگارد: «چشم‌های این مظلومان را قبل از اعدام از حدقه در آورده و گوشه‌ایشان را می‌کنند و آنها را وادار به خوردن آن می‌کردند. کتف و سینهٔ آنها را سوراخ نموده و در آن شمع

می افروختند (شمع آجین) تو می توانستی صدای بریان شدن گوشت تن آنها را بشنوی. بازار از نور شمع های آنان روشن بود. من از ترس اینکه با چنین مناظر دلخراشی روبرو شوم جرأت خارج شدن از منزل را نداشتم».

در ظرف کمتر از شش سال خون بیست هزار بابی روی زمین را گلگون ساخت. اما علیرغم اینهمه ظلم و ستم و تعصبات جاهلانه روز بروز بر عده پیروان باب افزوده می گشت از جمله کسانی که به دین جدید اقبال نمود میرزا حسینعلی بود که سن او دو سال از باب بزرگتر بود. او در طهران در تاریخ دوازدهم نوامبر سال ۱۸۱۷ میلادی در یک خاندان بزرگ، ثروتمند و اشرافی تولد یافت. پدرش میرزا عباس نوری از وزرای دربار شاه بود. بستگان و خویشانش در دستگاه دولت، ارتش و اداری مقامات و مناصب عالیه داشتند. مورخین بر این نکته متفق القولند که پایه تحصیلات او بسیار محدود و ابتدائی بوده است. در آن ایام در ایران رسم نبود که اعیان زاده ها و فرزندان رجال را به فراگرفتن تحصیلات عالیه بگمارند. امری که خود نشان دهنده درجه انحطاط و تنزل و سقوطی بوده که در آنروز دامنگیر مردم این مرز و بوم بوده است. بعدها فرزند ارشدش در توصیفی که از آن نهایت درجه تعلق خاطر و عشق مفرط نسبت به پدر و تجلیل و تحسین او آشکار است چنین ذکر نموده است:

«... از صغر سن آثار مهربانی و جود و کرمشان مشهود بود بسیر و صفا بسیار میل داشتند اکثر اوقات را در باغ و صحرا می گشتند وقوة جاذبه ای داشتند که هرکس مجذوب می شد و همیشه حولشان جمعیت بود و وزراء و وکلاء همیشه حول جمال مبارک بودند و اطفال مفتون آن طلعت و سیما در سن سیزده چهارده مشهور بعلم بودند و در هر موضوعی صحبت می کردند و هر مسأله را حلّ می فرمودند در محافل بزرگ علماء صحبت می کردند مسائل مشکله علماء را حلّ می فرمودند و جمیع اذعان می نمودند ...» (۱)

عبارت فوق دوران صباوت عیسی مسیح و چگونگی مناظرات و مکالمات او را در معبد با کهنه و علمای یهود در خاطر تداعی می نماید.

باری میرزا حسینعلی وقتی به بیست و دو سالگی رسید پدرش به رحمت ایزدی پیوست. در آن ایام در ایران رسم چنین بود که پسر جانشین منصب پدر می گردید. چون میرزا حسینعلی از قبول آن مقام سر باز زد، صدر اعظم گفت «کاری بایشان نداشته باشید این جوان تنزل بوزارت نمی کند همّتش از این بلندتر است مقصد او را کشف ننموده ام ولی می دانم که فکر امری عظیم دارد که

مشابهتی بافکار ما ندارد او را بخود واگذارید». (۲)

بهاء الله در سال ۱۸۴۴ میلادی در سن بیست و هفت سالگی دارای فرزندی گشت که ولادتش مقارن با روز بعثت باب بود. بهاء الله آئین جدید باب را پذیرفت و اگرچه هیچگاه ملاقاتی بین او و باب رخ نداد ولیکن مکاتبات زیادی بین آندو رد و بدل می شد. در پرتو ایمان به امر جدید او تمام مایملک و ثروت خود را رها کرد و در نهایت شور و شوق به تبلیغ این دیانت مشغول گشت.

باب دستگیر شد و در چندین نوبت متوالی زندانی گردید. در سال ۱۸۴۷ در حالی که در قلعه چهریق از قلاع مستحکم و کوهستانی آذربایجان واقع در شمال غربی ایران زندانی بود، میرزا حسینعلی با گروهی مرکب از هشتاد و یک تن از مؤمنین سراسر ایران کنفرانسی در دهکده بدشت ترتیب دادند.

هدف از اجتماع بدشت دو مسأله بود، یکی ارائه کتاب بیان به بابیان، این کتاب که به قلم باب نوشته شده بود، در حقیقت کتاب شریعت بابی و ناسخ شعائر، سنن، سازمان و طبقه روحانیت در شریعت اسلام بود. هدف دوم مشاوره در باره اینکه از چه راهی می توان برای خلاصی باب از زندان و قید اسارت، اقدام نمود. نقشه آنها برای خلاصی باب به ثمر نرسید و با عدم موفقیت روپرو گشت. اما هدف اول به نتیجه مطلوب رسید. از آن به بعد بابیان دانستند که دیانت آنها شریعتی است کامل و مستقل از اسلام.

در سال ۱۸۵۰ باب را برای محاکمه در حضور ولیعهد به تبریز بردند. این محاکمه برای او فرصتی بود که مأموریت الهی خود را در ملا عام اعلان نماید. نظر علماء مختلف بود، بعضی با سرسختی خواهان حکم قتل او بودند و جمعی می گفتند عاقلانه نیست که این سید جوان را به کشتن بدهیم، ولی می توانیم در باره او رأی جنون صادر کنیم و برای اینکار لازم بود چند نفر خبره و متخصص نظر بدهند. از اینرو چند نفر را که عبارت بودند از دو پزشک ایرانی و یک دکتر انگلیسی بنام دکتر ویلیام کورمیک انتخاب کردند. دکتر کورمیک تنها فرد غربی بود که با باب ملاقات نمود و در باره این دیدار یادداشتی از خود بشرح زیر باقی گذارده است:

«در این گفتگو هیچ مطلب مهمی پیش نیامد، زیرا باب بخوبی می دانست که مرا همراه دو پزشک ایرانی برای معاینه او فرستاده بودند که ببینیم آیا از سلامت فکر برخوردار است یا دچار جنون شده است. از اینرو با اکراه و بی میلی به سوالاتم جواب می داد. در حالی که چیزی زیر لب زمزمه می کرد، نگاه ملایمی به

ما انداخت، در آنجا علاوه بر دو مأمور دولت، دو سید دیگر که از دوستان نزدیک او بودند حضور داشتند که آنها هم عاقبت شهید شدند. وقتی به او گفتم که من مسلمان نیستم و از دیانت شما هیچ چیز نمی دانم مایلم از آن مطلع شوم، شاید آنرا قبول کنم او فقط یکبار و با فروتنی سؤال مرا پاسخ داد. اینرا که گفتم، نگاهی پرمعنی به من انداخت و گفت: «شک ندارم که روزی دیانت من به سرزمین شما هم خواهد رسید». گزارش ما به شاه نوعی بود که باعث خلاصی او از مرگ می شد. اما طولی نکشید که به فرمان میرزا تقی خان امیر نظام به قتل رسید. در اثر گزارش ما او را به فلک بستند. در این حین یکی از فراش ها به عمد یا غیر عمد با چوبی که می بایست بر پای او بزند، ضربه محکمی بر صورتش نواخت که در نتیجه آن صورت بسختی آسیب دید و کبود شد. از او پرسیده بودند که آیا مایل است برای مداوای زخم پزشک خبر کنند و او مرا برای این منظور خواسته بود. بنابراین برای معالجه جراحتش چند روز پیاپی بدیدن او رفتم. اما هرگز فرصتی دست نداد که بتوانیم با هم گفتگوی محرمانه ای داشته باشیم زیرا همیشه چند مأمور دولتی مراقب این زندانی بودند. از مداوای من خیلی تشکر می کرد. جوانی بود بسیار ملایم و سیمانی لطیف داشت، با جثه ای نسبتاً کوچک اندام و در مقایسه با هموطنانش رنگ چهره اش بسیار سفید بود. آهنگ صدایش بسیار موزون بود و تا اعماق قلبم تأثیر می گذاشت ... بطور کلی از حالت قیافه و طرز رفتار او نمی توانستی به راز درون او پی ببری. من هیچ چیز در باره مذهب او از دهان خودش نشنیدم اگرچه گفته می شد که در دین او نسبت به مسیحیت نظرگاه خاصی وجود دارد وقتی چند نجار امریکائی برای انجام پاره ای تعمیرات به زندان رفته بودند، او را در حال قرانت انجیل یافته بودند، در حالیکه او کوششی برای پنهان کردن آن از خود نشان نداده، بلکه برعکس به آنها گوشزد هم کرده بود. بطور قطع و یقین می توان گفت که آن تعصب و کهنه پرستی مسلمانان و مسیحیان و همچنین محدودیت زنان بدان پایه افراطی در دین او وجود ندارد.

عاقبت باب در روز نهم ژوئیه ۱۸۵۰ تیرباران گردید. هفتصد و پنجاه سرباز برای اینکار بسیج شده بودند. واقعه مزبور در ملا عام صورت گرفت و نه تنها در سراسر ایران بلکه در اروپا هیجان فوق العاده ای برانگیخت. هنوز نامه های زیادی از آن دوران باقی مانده که در طی آنها نمایندگان سیاسی بریتانیا، روسیه و فرانسه دولتهای متبوع خود را از جریان این واقعه مستحضر ساخته اند. در تاریخ بیست و



دوم ژونیه، سفیر انگلستان، سر جاستین شیل در نامه‌ای خطاب به لرد پالمستون وزیر امور خارجه وقت، چنین می‌نگارد: «مؤسس این فرقه در تبریز اعدام گردید. او به جوخه آتش سپرده شد، شهادت او صورتی بخود گرفت که در واقع رونق جدیدی به دین او می‌بخشید و امکان داشت پیروان زیادی به کیش او درآیند. بعد از شلیک گلوله‌ها، چون دود فرو نشست، باب از نظرها پنهان شده بود و توده خلق ندا برآورد که باب به آسمان رفته‌است. گلوله‌ها ریسمانی را که باب را بر آن بسته بودند پاره کرده بود، و او به حجره خود بازگشته بود، جانی که پس از جستجو او را یافتند و بار دیگر به گلوله بستند.

مرگ او از نظر پیروانش تغییری در ایمان آنها بوجود نیآورد، زیرا بعقیده بایمان باب همیشه زنده و جاوید خواهد بود.

بعد از آنکه شلیک آن گلوله‌های بی‌شمار در مرحله گلوله باران اول با شکست روبرو گشت و ثمری نبخشید مقامات دولتی و آخوندها از ترس آنکه مبادا خلق سر به شورش بردارند، فوراً هنگ دیگری را مأمور اینکار کردند اینبار هیکل باب در اثر جراحات گلوله‌ها پاره شده بود، بجز صورت که آسیبی ندیده بود. اما دشمنی ملاحا در اینجا تمام نشد. دستور دادند که جسد باب را به خندقی بیاندازند تا طعمه جانوران درنده گردد و سربازان به مراقبت آن گماردند. شیل، سفیر انگلستان که از این عمل سخت تکان خورده بود، نامه‌ای سراسر اعتراض به نخست‌وزیر ایران در تاریخ سوم اوت به این شرح نوشت:

«بطوری که خاطر عالیجناب مستحضر است همواره شرف و افتخار مسؤولیت و حیثیت و اعتبار آن دولت علیّه طرف توجه و علاقه دولت بریتانیا بوده و هست. از اینجهت خود را موظف می‌دانم که شما را در جریان واقعه‌ای که اخیراً در تبریز رخ داده و محتملاً بشرف عرض مبارک نرسیده، قرار دهم. قتل باب در آن شهر با شرایطی صورت گرفت که هرگاه در نشریات اروپائی منعکس شود، بسیار مایه عدم اعتبار و از دست رفتن حیثیت وزرای ایرانی خواهد گردید. بعد از آنکه شخص نامبرده را به قتل رسانیدند، جسد او را به دستور وزیر نظام به خندق شهر افکندند تا طعمه جانوران درنده گردد، که همانطور هم شد. این عمل به اعمال دوران بربریت شباهت دارد و من باور ندارم که امروز در هیچ کجای دنیا از چین تا انگلستان اتفاق بیافتد. نظر به اطمینان کامل که واقعه فوق بحضور آن عالیجناب معروض نگشته و وقوف به این امر که چه صوح ترخم و شفقتی در اروپا برخواهد انگیخت لازم دانستم طی نامه‌ای دوستانه آنرا باطلاع برسانم و

اجازه ندهم بیش از این آن جناب در بیخبری باقی بمانید».

اما حقیقت امر چنین بود که چند نفر بابی از تاریکی شب استفاده نموده، جسد باب را ربودند و در محلّ امنی مخفی کردند. برای مدت پنجاه سال تابوت حامل جنازه این پیامبر شهید و جوان را از محلی به محلی می بردند و آنرا مخفی می داشتند تا مبادا دشمنان پرکین از وجود آن باخبر گردند، گویی باب حتی بعد از مرگ خود اجازه سکون و آرامش نداشت. تا آنکه عاقبت در اواخر قرن نوزدهم به همت و درایت عبدالبهاء و سائل انتقال آن بطور کاملاً مخفیانه و محرمانه تا نیمه راه خاورمیانه فراهم شد و از آنجا به بندر حیفا رسید تا در جایگاه ابدی خود بر فراز کوه کرمل استقرار یابد.

در سال ۱۸۵۰ در جمع بایبان احساسی حاکی از شکست و پریشانی، جایگزین آن شور و جذبه پیشین گردیده بود. آنها سرور و مولای خود را از دست داده بودند. درست است که باب به دفعات در باره کسی که ظهورش سرآغاز دوران عدل و داد و صلح و برادری خواهد بود خبر داده و تأکید می نمود که من باید بروم تا «من یظهره الله» ظاهر شود، اما به صراحت جانشینی برای خود تعیین نکرده بود. بعد از او تشتت و تفرقه بین بایبان بوجود آمد. لکن در آن روزهای سخت و بحرانی میرزا حسینعلی مشعلدار هدایت و مردی صلح طلب و مافوق تعامی جنجالها و مخالفتها باقی ماند.

هرچه دیانت بابی بیشتر در نشو و نما و توسعه بود بهمان نسبت نیز موانع و مشکلات در راه پیشرفت آن شدیدتر و بیشتر می شد. وقوع یک واقعه غم انگیز اوضاع را از آنچه بود اسفبارتر نمود. صادق نامی که یک جوان بابی بود و از قتل مولای خویش سخت اندوهگین و پریشان شده بود، در صدد انتقام جونی برآمد. بدین منظور به قصد کشتن شاه با یک تفنگ ساچمه ای که مخصوص شکار پرندگان است به شاه تیراندازی کرد. شاه آسیبی ندید و محافظین او صادق را در جا کشتند، اما در نتیجه آن تمام بایبها مسؤول شناخته شدند. تنها در طهران بیش از صدتن از پیروان باب را دستگیر کردند و شکنجه نمودند و به قتل رسانیدند. در این میان مردی که از مقام عالی وزارت چشم پوشیده بود یعنی بهاء الله از سایرین مستثنی نگردید. خود او بعدها واقعه گرفتاری خود را چنین بیان نمود:

«لعمرا لله ابدأ داخل آن امر مُنْكَرٌ نبودیم و در مجالس هم عدم تقصیر ثابت معذک ما را اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایام مقر سلطنت بود، سربرهنه

و پای برهنه پیاده با زنجیر بسجن طهران بردند چه که یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با جمعی از میرغضببان و فرآشان ما را بردند و چهار شهر در مقامی که شبه و مثل نداشت مقرّ معین نمودند اما سجن که محلّ مظلوم و مظلومان بود فی الحقیقه دخمه تنگ و تاریک از آن افضل بود و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پله سرایشب گذشتیم و به مقرّی که معین نموده بودند رسیدیم اما محلّ تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بود مع این جمعیت محلّ منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائح منتنه اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فرآش الله يعلم ما ورد علینا فی ذاک المقام الاتنن الاظلم». (۳) (خداوند عالم است که در این محلّ تاریک بدبو چه بر ما وارد آمد)

روزی نمی گذشت مگر آنکه یک بابی را دستگیر و او را شکنجه و اعدام نمایند. بهر حال بعد از گذشت چهارماه وحشت هولناک روزانه به پایان آمد. بیگناهی میرزا حسینعلی بقدری واضح و آشکار بود که شاه او را از زندان آزاد نمود و به بغداد در عراق عرب که در آن زمان در تسلط دولت عثمانی بود، تبعید نمود. وی سفر خود را در راهی آغاز نمود که قبل از او و بعد از او بایبان بسیاری از آن راه طی طریق نمودند. چه بسیار خانواده هائی که بطور دسته جمعی از چنگال ظلم و اعتساف گریختند و در کاروانی طویل و ممتد وطن مألوف را پشت سر نهادند. اینان جمعی بودند غریب، پریشان و ستم کشیده، از اجناس و طبایع و گروههای مختلف که در سواحل دجله رحل اقامت افکندند. مسائل و مشکلات مادی زیاد وجود داشت که لازم بود حلّ شود. علاوه بر آن می بایست طرز تفکر مذهبی آنها برایشان روشن و مشخص گردد. از این عده بیشترشان باب را ملاقات نکرده بودند. آنچه آنها را به اینجا کشانیده بود، این حقیقت بود که به سادگی پذیرفته بودند که اگر به این دین جدید ایمان بیاورند و بدان پیوندند، قادر خواهند بود دنیا را عوض کنند.

برای بیشتر آنان فلسفه باب مبهم و ناآشنا بود، بطوریکه گمان کرده بودند آنچه را که در مذهب شیعه حرام کرده بودند در این دیانت حلال شده است. بزودی گرد میرزا حسینعلی حلقه زدند و از او طلب کمک و راهنمایی نمودند، اگرچه او ظاهراً سمت رهبری نداشت و هرگز هم چنین ادعائی نکرده بود، اما مصمّم گردید اوضاع نابسامان آنها را چه از لحاظ مادی و چه معنوی سر و سامانی بدهد.

چنین بر می آید که برخی از ملازمین و نزدیکان بر این امر وقوف داشته اند که روزی او زمام هدایت این نهضت نوین را بعهده خواهد گرفت و موعود بیان کسی جز خود او نیست. لیکن هنوز وقت آن نرسیده بود که نامبرده دعوت خود را علنی نماید، و در واقع برای این نهضت جوان پذیرفتن یک وضعیت جدید بسیار زود بود. آنها لازم بود قبل از هرچیز آثار باب را مورد مطالعه و مذاقه کامل قرار دهند تا بتوانند تعالیم او را به مرحله اجرا درآورند. چندسالی بدین منوال سپری شد میرزا حسینعلی احساس نمود که احتیاج دارد یک چند گوشه انزوا اختیار نماید و به عبادت و ریاضت مشغول گردد. از اینرو بی آنکه نزد احدی قصد خود را ابراز نماید، بغداد را ترک نمود و در قلب کوههای سلیمانیه در کردستان در نقطه‌ای پنهان مسکن گرفت. بعدها در باره این ایام چنین نوشت: «... دو سنه او اقل از ماسوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم ...» (۴)

باری به مدت دو سال در هیأت درویشان در عزلت و عبادت گذرانید و اوقات خود را در ترسیم و تعیین چگونگی اساس نقشه‌ای که می‌رفت بر پایه آن تعالیم و اصول آئین خود را استوار نماید مصروف نمود.

همچنین می‌نویسد :

«... تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جهان و آنچه متعلق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر بصحراهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کرشم خون دل بیاریدند با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عراً مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقل از ماسوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بعغضاء ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد. ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لاغیر... تا آنکه نیر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بیروح و پژمرده بلکه مفقود و مرده حرفی از امرالله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا این بنده فانی در مراقبت امرالله و ارتفاع او بقسمی قیام نمود که گویا. قیامت مجدداً قائم شد ...» (۵)

اما عزلت و انزوی درویش بابی آنطور هم که فکر می‌کنیم کامل نشد، چرا که رفته رفته شهرت یافت که مردی عالم و فاضل در یکی از کوههای کردستان انزوا اختیار نموده، مردم از گوشه و کنار به ملاقات او می‌شتافتند تا مسائل فقهی خود و غوامض امور ماوراء الطبیعه را با وی در میان نهند. وقتی خبر این امور

به بغداد رسید همراهان دانستند که این مرد حکیم و عالم کسی بجز بهاء الله نیست. پس افرادی را روانه نموده و پیغام دادند که جامعه بابی در غیاب او به وضع رقت‌انگیزی در آمده است و خواهش کردند که به بغداد باز گردد. او ناچار کلبه درویشی را رها کرد و به بغداد آمد. آنچه در آنجا مشاهده نمود برایش تجربه‌ای بس تلخ و ناگوار بود. بطوری که بعدها از آن اوضاع چنین یاد نمود: «هیچ قلمی قادر به توصیف اوضاعی که ما در بازگشت با آن مواجه شدیم نخواهد بود. مدت دو سه او اقل منقضی گشت و در این مدت دشمنان ما بلاانقطاع سعی در نابودی ما داشتند، امری که جملگی برآندند» (ترجمه)

او آغاز به کار نمود، امور را سر و صورت بخشید، به تعلیم و تهذیب اخلاق بایبان پرداخت و مرافعاتشان را به صلح و آشتی مبدل نمود. جامعه بابی بار دیگر مرکز اقدامات مفید گردید متحرّیان تازه برای دریافت بشارات جدید به بغداد روی آوردند. بعد از مراجعت به بغداد در جواب پرسش‌های دانی باب (خال اعظم، بطوری که بهائیان اصطلاحاً دانی بزرگتر باب را می‌نامند) کتاب ایقان را نوشت که در واقع یکی از آثار اولیه بهاء الله بشمار می‌رود. وی در این کتاب به زبان یکی از پیروان باب سخن می‌گوید ولیکن در حقیقت امر، تفسیراتی نو و بدیع در باره مطالب عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل) و قرآن کریم ارائه می‌دهد. او با صراحت و فصاحت خاصی توضیح می‌دهد که جمیع پیامبران و فرستادگان الهی حکم شخص واحد دارند، زیرا که همگی و هریک به تنهایی به طریق خود دارای رسالت و مأموریت الهی بوده و از یک مبدأ کسب فیض نموده‌اند. بهاء الله در باره اینکه ظهور باب در احادیث و اخبار معتبر اسلامی پیشگونی شده است، تأکید کامل داشت. اقامت او در کوههای سلیمانیه آزمون منحصراً به فرد بود، تجربه‌ای که با غم و شادی آمیخته بود. در این مقام شباهت برجسته‌ای بین این دوران انزوی او و اقامت عیسی مسیح در بیابان و ماجرای پناه بردن رسول اکرم به غار حرا موجود است.

جمعی مرکب از فرق و طوایف و مذاهب مختلف، یهودی، زرتشتی، مذهب شیعه مسلمان که هریک بنا بر پیشگونی‌ها و اخبار و احادیث مذهبی خود آماده و در انتظار یک ظهور تازه بودند، ایمان آوردند. تجدید حیات نهضت بابی در عراق آنچنان اهمیت یافت که علمای شیعه را متوحش و نگران ساخت. آنها کنسول ایران را در بغداد به ستوه آوردند که دولت را از خطر بایبها برحذر دارد، زیرا این طایفه هم برای اسلام و هم برای حکومت به گمان آنها تهدید بزرگی بشمار

می آمد. در تعقیب این اقدامات مکاتبات مفصلی بین مقامات دولت ایران و دولت عثمانی (ترکیه امروزی) جریان یافت. عاقبت دو راه حل امکان پذیر می نمود، اول اینکه رهبر بایبها را به نزدیکترین استان ایران برده و به فرماندار آنجا تحویل بدهند تا شاه هر حکمی بخواهد در باره او مجری دارد. دیگر اینکه او را به نقطه ای هرچه دورتر از ایران تبعید نمایند، آنقدر دور که امکان هرگونه مزاحمتی از او سلب گردد. روشن بود که شاه خواستار شرط اول بود، یعنی راه حل اساسی که همانا کشتن این «انقلابی خطرناک» بود.

سلطان عثمانی شرط دوم را انتخاب کرد. این تصمیم او بر پایه ملاحظات اخلاقی و سیاسی اتخاذ شده بود. اگرچه در آن زمان بین امپراطوری او و دولت ایران روابط حسنه برقرار بود اما صحیح نمی دید که کسی را که به او پناه آورده، دست بسته تسلیم نماید. از طرفی از آنجا که سلطان عثمانی یک فرد سنی بود یعنی کسی که همیشه از شیعه نفرت و انزجار داشته اصراری نداشت نهضتی جوان را که علیه این مذهب نضج گرفته با این سرعت ریشه کن سازد. بنابراین رأی سلطان بر این قرار گرفت که میرزا حسینعلی را به استانبول بفرستند، جایی که به عقیده وی بهتر می شد اعمال او را زیر نظر گرفت.

بابی هائی که پیرامون بهاء الله گرد آمده بودند هریک در این مدت به کسب و کاری مشغول شده بودند و تجارت و پیشه آنها رفته رفته رونق گرفته و میرفت ثمر مطلوب ببار آورد. با همه این احوال آیا حاضر بودند زندگانی نسبتاً آرام خود را رها کنند و بار دیگر خطرات یک سفر طولانی را متحمل گردند و همه چیز را از نو شروع کنند؟

آنها همان کسانی بودند که از طهران تا بغداد در پی مولای خود طی طریق نموده بودند حال هم آماده بودند که بدون هیچ تردید از هرچه هست بگذرند و در این تبعید و سرگونی تازه همراه و همسفر او باشند. کاروان بار دیگر به راه افتاد. اینبار مقصد استانبول بود که بیش از هزار کیلومتر با بغداد فاصله داشت.

برحسب معمول اولین محل استراحت برای یک چنین سفری طولانی در یک فاصله کوتاه بود. تا بدین ترتیب آخرین نفرات که در تدارک سفر طولانی و وداع های غم انگیز تأخیر داشتند، بتوانند خود را به کاروان برسانند. کاروان در اولین مکانی که توقف نمود مزرعه ای بود در چند کیلومتری بغداد متعلق به حاکم سابق بغداد که یک پاشا بود. این شخص از بهاء الله دعوت نموده بود که در آنجا میهمان او باشد. او در طی سالها اقامت در بغداد دوستان و آشنایان زیادی داشت که همگی

آنها از مفارقت او غمگین و متأثر بودند، بعضی در حین خداحافظی زاری و بیقراری می کردند و جمعی توانستند خود را به این مکان برسانند تا بار دیگر دیدار مجددی هرچند کوتاه با او داشته باشند. بهاء الله نام این باغ را رضوان نامید (رضوان به معنی بهشت حقیقتاً بجا و مناسب انتخاب شده بود) در اینجا بود که تبعیدی ما به آن جمع مضطرب و پریشان که از آینده بیمناک بودند سخن گفت. آری به آنان گفت که ترس را از خود دور کنند و به او اطمینان نمایند، زیرا که اوست فرستادهٔ پروردگار و اوست همان کسی که باب به ظهور او وعده داده بود.

برای مدت دوازده روز آن جمع کوچک در آن باغ توقف نمودند تا این شادمانی بزرگ را جشن بگیرند، یعنی از روز بیست و یکم آوریل (سی و دوم نوروز) تا دوم ماه می. بهاء الله که قبلاً او را بنام میرزا حسینعلی می شناختند در این فاصله بدون وقفه در حال نوشتن آیات و الواح بود. او تعالیم خود را از آنجا آغاز نمود که افراد غیر مؤمن که خلق آنها را کفار می نامیدند، از آن به بعد نجس و ناپاک بشمار نمی آمدند. مگر نه آنکه خدا همه بندگان را مساوی خلق فرموده؟ همه را «چون قطرات یک دریا و برگهای یک درخت» آفریده بود. از آن به بعد باید پیروان او با رفتار و کردار پسندیده بتوانند نوع انسان را به دورانی جدید، دورانی پر از صلح و برادری راهبر و راهنما گردند. این عده که تاکنون آنان را بابی می شناختیم حال بهائی لقب می گرفتند.

یک شاهد عینی در وصف آن چند روز پر خاطره چنین می نگارد:

«هر روز صبح باغبانها گلهای زیادی از چهار خیابان باغ می چیدند و در میان خیمه خرمن می نمودند چنان خرمنی که اصحاب چون برای چای صبح در محضر مبارک می نشستند آن خرمن گل مانع از آن بود که یکدیگر را ببینند و بدست مبارک بجمیع نفوسی که بعد از چای مرخص می شدند گل عنایت شده برای اهل حرم و سایر احباب عرب و عجم گل می فرستادند شب نهم بنده در رضوان توقف نموده از نفوسی بودم که حول خیمه مبارک کشیک می کشیدم قرب به سحر جمال ابهی از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلاتی که بعضی احباب استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانهای پرگل شب مهتاب مشی می فرمودند و مرغان بوستان و بلبلان گلستان نیز مانند سرو روان در تغنی بودند در وسط یک خیابان توقف نمودند و فرمودند ملاحظه کنید این بلبل ها که محبت باین گلها دارند از سر شب تا صبح از عشق نمی خوابند دائم در تغنی و سوز و گدازند پس

چگونه می شود که عاشقان معنوی و شیدانیان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند سه شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور می نمودم هیكل قیتوم را لاینام می دیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در اظهار امر پرده و حجابی نه و مصداق کلمه حضرت اعلی بودند که می فرماید : « ینطق فی کل شأن بانی انا الله العزیز المحبوب ». (۶)

بهاء الله اگرچه به گل و ریاحین و پرندگان خوش الحان عشق می ورزید لیکن در صلابت گفتار و طلاقیت بیان بیهمتا و بی مانند بود، چنانکه هیپولیت دریفوس یکی از مورخین سرشناس نهضت بهائی رسالت او را چنین توصیف نموده است : « آیا چنین تصوّر می شد که مقصد حضرت باب از تحمّل فدا و شهادت در میدان تبریز فقط این بود که چند ملیون ایرانی ستمکشیده را از چنگال ظلم و جور آخوندها نجات دهد و یا گمان می کردند که عالم اسلام از شنیدن خبر ظهور قائم از شوق سر از پا نخواهد شناخت؟

خیر چنین نبود، حقیقت آن بود که امری که بدان روی آورده بودند اعظم از این امور بود. تاکنون آنها فقط اولین قدم این راه دراز را پیموده بودند، حال می بایست آنها ادامه دهند. این ادیان بزرگ دنیا را چه ثمر و چه اثری، اگر انسان نتواند آن نکات و عواملی را که آنها را بهم مربوط و با هم یکی می کند علیرغم افکار قشری و سنتی که بر آنها مستولی است شناسائی نماید. در زمان های گذشته موسی، عیسی و محمد (ص) هریک قوانین مخصوص خود را آوردند. حال بار دیگر خدا تکلم می فرماید و اینبار از زبان ظهور کلی خود انسان ها را صلاهی وحدت و برابری می زند، با عشق و محبت و روی گردانی از آرایش و آسایش دنیوی انسان قادر خواهد بود مدارج معنوی را طی نماید تا بدین وسیله بتواند تولّد جدید یابد. از اینرو بدعتی را که باب در احیاء و اتحاد ادیان گذشته آغاز نموده بود می بینیم که در ظهور بعدی، یعنی ظهور بهاء الله راه تحقق و کمال پیموده است. »

بهاء الله همچنین تغییر عمده دیگری در مبادی این نهضت نوین پدید آورد. به اصل مساوات جمیع اجناس، قبائل و نژادهای بشری در برابر خداوند تعلیم عدم خشونت افزوده گشت. مواقعی وجود داشت که بابیان برای مقابله با سربازانی که از سوی دولت مأمور کشتن و دستگیری آنها بودند، خود را مجهز و مسلح می نمودند. از این ببعد آنها حقّ توسل به زور نداشتند، بلکه باید هر بلائی و هر



مخالفت و دشمنی را با آغوش باز پذیرا گردند.

روز سوم ماه می سال ۱۸۶۳، بار دیگر کاروان مهتای حرکت گردید. چهارماه طول کشید تا آنکه در شانزدهم اوت همانسال به استانبول رسید. در این وقت از سن بهاء الله چهل و شش سال می گذشت.

در بدو ورود این تبعید و سرگونی چندان هم ناخوش آیند نمی نمود و تا حدی ملایم و مطبوع بنظر می رسید. از بهاء الله مانند یک میهمان عظیم الشان امپراطوری عثمانی استقبال نمودند. برای اهل بیت و همراهان مسکن و مأوی مهتیا گشت. بهانیان هریک در بازار به کسب و کاری مشغول شدند دیری نپایید که کارها بار دیگر رونق گرفت. عده ای برای گریز از ظلم و ستم ایرانیها تابعیت دولت عثمانی را پذیرفتند منزل بهاء الله همواره مرکز تجمع اشخاص سرشناس و متشخصین طراز اول استانبول بود. چه بسا اعضای دولتی که برای مشاوره در امور جاری خود به حضور او می آمدند.

اما یکبار دیگر ابرهای تیره افق آنرا تیره و تار نمود. سلطان عثمانی خلیفه مسلمین نیز بود و ریاست و رهبری مسلمانان سنی مذهب را بر عهده داشت. بدین جهت مایل بود مذهب شیعه را هم تحت تسلط و نفوذ خود در آورد و در این زمینه به پشتیبانی و حمایت بهاء الله امیدوار بود. اما بهاء الله پیشنهاد او را که با وعده یک مستمری خوب و مقامی رسمی در دستگاه دولتی بود، رد کرد. در همین احوال سفیر دولت ایران دائماً ذهن سلطان را در باره این «مشتی کفار» و خطرات آنها مشوش می کرد. اگرچه سلطان در ابتدای امر با بهاء الله نظر موافق داشت و حاضر بود در برابر شرایطی از او و پیروانش حمایت نماید، لیکن طولی نکشید که نظرش نسبت به این طایفه تغییر کرد و آنها را برای دولت و سلطنت تهدیدی بشمار آورد که بهتر بود هرچه بیشتر از پایتخت دور باشند. چهارماه بیشتر از ورود بهاء الله به اسلامبول نگذشته بود که بار دیگر از او خواستند به ادرنه که در قسمت اروپائی ترکیه قرار داشت نقل مکان نمایند. یکبار دیگر عائله و همراهان در ایام سخت و سرمای زمستان در معیت او قدم به جاده های پریرف و بوران نهادند. دوازده روز طول کشید تا فاصله بین اسلامبول و ادرنه را طی نمایند، شهری که برای پنج سال در آن اقامت نمودند.

مدت پنج سال سپری شد. در این مدت موقعیت خاص جغرافیائی این شهر که بر سر راه مغرب زمین قرار گرفته بود به بهاء الله امکان می داد که پیام های خود را در شرق و غرب ابلاغ نماید. تشریح و توضیح اصول و تعالیم شریعت تازه به دو

جامعه بابی و بهائی از سوی وی همچنان ادامه داشت. همچنین از آنجائیکه برای اولین بار خود را به غرب نزدیک می‌دید، جایی که بسیار دور از دسترس می‌نمود بنا بر رسالت جهانی خود بر آن شد که پیام خویش را مستقیماً به گوش سلاطین و رؤسای کشورهای غرب برساند. در ادرنه بود که هریک از این پادشاهان و رؤسا را در الواح متعددی مخاطب قرار داد و از آنها دعوت نمود که برای وصول به دوران برادری و برابری نوع انسان و صلح جهانی به او بپیوندند. ملکه ویکتوریا، پاپ، پادشاه پروس (آلمان) و امپراطور ناپلئون سوم، مکاتیب و الواح او را دریافت نمودند. بهاء الله در مکتوب خود خطاب به ملکه ویکتوریا سیستم حکومت بریتانیا را که بر اساس نمایندگان مجلس شور است ستوده و اقدامات و کوشش‌های این پادشاه را در راه الغای بردگی تحسین نموده است. این لوح در نظر بهائیان از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا که در آن چند اصل از اصول عمده این دیانت در باره آینده جهان عنوان شده است. در لوح مزبور بهاء الله فرمانروایان جهان را به خلع سلاح عمومی دعوت می‌نماید که اجرای آن مقدمه «صلح اصغر» خواهد بود، صلحی که باید قبل از «صلح اکبر» تأسیس گردد. اما اساس صلح اکبر بتوسط قوای خلاقه روحانی منبث از این ظهور (دیانت بهائی) در قلوب مردمان دنیا به ثمر خواهد رسید. بهاء الله پارلمان انگلستان را تمجید نموده و آترا مادر پارلمان‌های عالم نامیده است.

از نظر بهائیان ملکه ویکتوریا تنها سلطانی بود که نسبت به پیام بهاء الله عکس‌العمل مثبت نشان داد. وقتی که لوح بهاء الله را خواند اظهار داشت: «چنانچه این ندا و دعوت از جانب خدا باشد البته پیشرفت خواهد کرد در غیر این صورت بهیچوجه ضرری وارد نخواهد آورد». بهائیان اشاره به این می‌نمایند که این ملکه از میان سلاطینی که پیام بهاء الله را دریافت نمودند، تنها پادشاهی است که سلسله او هنوز سلطنت دارد. به عقیده آنها این یک عطیه الهی است که وجود دارد. در واقع دولت بریتانیا همواره رفتارش نسبت به بهائیان توأم با دوستی و مسالمت بوده است. یکی از نوه‌های ملکه ویکتوریا بنام ملکه ماری ملکه رومانیا به این دیانت ایمان آورد. در اواخر جنگ جهانی اول کابینه انگلستان از لرد کورزن خواست که به ژنرال آلن بی فرمان دهد هرچه زودتر سربازان خود را به حیفا بفرستد و جان عبدالبهاء را نجات دهد، در وقتی که عبدالبهاء در خطر تهدید ترکها قرار گرفته بود حمایت نوعدوستانه انگلستان از بهائیان در صدمات بعدی که برایشان رخ داده بخصوص ستمها و ظلمهائیکه در سالهای اخیر

بهائیان ایران بدان مبتلا بوده اند همچنان ادامه داشته است. در سال ۱۸۶۸ طی یک نوع خطاب به امپراطور فرانسه او را از وقوع دوران مصیبت بار آینده اخبار نمود:

«ان یا ملک انا سمعنا منک کلمه تکلمت بها اذ سنلک ملک الرّوس عمّا قضی من حکم الغزا ان ریک لهو العلیم الخبیر. قلت کنت راقداً فی المهاد ایقظنی نداء العباد الذین ظلموا الی ان غرقوا فی البحر الاسود کذلک سمعنا و ریک علی ما اقول شهید. نشهد بانک ما ایقظک البداء بل الهوی ... لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب الله وراء ظهرک اذ ارسل الیک من لدن عزیز حکیم. انا بلوناک به ما وجدناک علی ما ادعیت قم و تدارک مافات عنک سوف تفتنی الدتیا و ما عندک و یبقی الملک لله ریک و رب آبائک الاولین لا ینبغی لک ان تقتصر الامور علی ما تهوی به هواک اتق زفرات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمین. بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و ینخرج الملک من کفک جزاء عملک اذا تجد نفسک فی خسران مبین و تاخذ الزلازل کلّ القبائل فی هناک الّا بان تقوم علی نصره هذا امر و تتبع الروح فی هذا السبیل المستقیم. أغرک عزک لعمری انه لا یدوم و سوف ینزل الّا بان تتمسک بهذالجبل المتین. قد نری الذلّة تسعى عن ورائک و انت من الرّاقدین. ینبغی لک اذا سمعت النداء من شطر الکبریاء تدع ما عندک و تقول لبیک یا اله من فی السموات و الارضین ...» (الواح نازله خطاب بملوک و رؤسای ارض - صفحه ۱۰۱ تا ۱۰۳) (مضمون بیانات فوق چنین است: ای پادشاه شنیدیم وقتی که سلطان روس از علّت ورود در جنگ ترا سؤال کرد گفته ای که در بستر راحت غنوده بودی، صدای ناله مظلومان که در دریای سیاه غرق شده اند ترا بیدار نمود. گواهی می‌دهیم که این هوی و هوس تو بود و نه فریاد مظلومان ... اگر تو صاحب چنین گفتاری بودی کتاب الهی را که به نزدت ارسال شده بود پشت سر نمی‌انداختی. از او می‌خواهند که به تدارک مافات قیام کند زیرا بزودی دنیا و آنچه از آن اوست به سرای عدم رهسپار خواهد شد و آنچه باقی می‌ماند ملک پروردگار او و خدای پیشینیان او است. او را انذار میکنند که بسبب آنچه کرده است امور مملکتش درهم خواهد شد و کشور از دستش بیرون خواهد آمد و این جزای عمل خود اوست که خود را در زیان فراوان مشاهده خواهد کرد. به او صریحاً می‌فرماید که تزلزل همه قبائل آن خطّه را در بر می‌گیرد مگر اینکه به پشتیبانی این امر برخیزد و در این راه از مسیح پیروی کند. به او می‌گوید آیا عزت موجب غرور تو گشته؟ قسم به خدا که این عزت دوام نمی‌آورد و بزودی از بین خواهد رفت ... او را

انذار می‌کند که ذلت بدنبال تو است و تو در خواب غفلت فرورفته‌ای. شایسته بود که چون ندای الهی را شنیدی هرچه داری بگذاری و ندای الهی را لبیک گویی (...)

دو سال بعد امپراطور مزبور در نبرد سدان شکست خورد و روانه تبعیدگاه گشت. لشکریان ویلهلم دروازه‌های پاریس را گشودند و ملت سر به شورش برداشت. همچنین کسی را که ناپلئون سوم را بزانو در آورد چنین مخاطب ساخت: «... اذکر من کان اعظم منك شأناً و اکبر منك مقاماً این هو و ما عنده انتبه و لاتکن من الرّاقدین آنه نبذ لوح الله ورائه اذ اخبرناه بما ورد علينا من جنود الظّالمین لذا اخذته الذّلة من کلّ الجهات الی ان ارجع الی التّراب بخسران عظیم. یا ملک تفکّر فیہ و فی امثالک الذّین سخّرو البلاد و حکموا علی العباد قد انزلهم الرّحمن من القصور الی القبور اعتبر وکن من المتذکّرین ... ان یا شواطی النّهر الرّین ... قد رأیناک مغطاة بالدماء بما سلّ علیک سیوف الجزاء و لک مرّة اخرى و نسمع حنین البرلین ولو أنّها علی عزّ مبین.»

مضمون این بیانات به فارسی چنین است: ( به او می‌گوید: بیاد بیاور کسی را که از تو بلند پایه تر بود، او کجا است و دارائی او چه شد؟ از خواب غفلت برخیز. زمانی که او آگاه شد گروه ظالمان بر ما چه روا داشته‌اند، لوح الهی را که برای او فرستادیم پشت سر انداخت لذا ذلت از هر سو او را احاطه نمود تا اینکه به خاک راجع شد. بعد او را انذار می‌فرماید که: در کار او و آنانکه مثل او سرزمین‌ها را مفتوح ساختند و به مردمان حکومت کردند تفکّر کند و پند گیرد، خداوند آنان را از کاخ به خاک راجع کرد ... پیشگونی می‌فرماید که: سواحل نهر راین را که شمشیر جزا آن را نه یکبار بلکه دو بار به خون آغشته کرده‌است، مشاهده می‌کند، و همچنین زاری شهر برلین را می‌شنود درحالی که هر دو اکنون در عزت آشکار بسر می‌برند. )

این پیشگونی‌ها همگی تحقق یافت. لیکن نکته بالاتر و مهمتر انذاری بود که خطاب به رؤسا و ملوک عالم گردیده بود تا بصر انصاف بکشایند و به نیازهای مردمان توجه نمایند چنانکه اظهار داشته: «... اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله‌اند همت نمایند و بما ینتفع به من علی الارض قیام فرمایند عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد...»

وی با کشیش‌ها و مقامات روحانی عالم مسیحیت نیز با همان قدرت و صلابت تکلم نموده‌است. از پاپ پی نهم می‌خواهد که دست از ریاست دنیوی بردارد و او را نصیحت می‌نماید که بیش از این اوقات گرانبهاء را صرف تجملات بیهوده ننماید. از قصر پر زر و زیوری که درخور جانشینی پطرس (ماهیگیر) نیست بیرون

بباید و به وی اندرز می‌دهد که اگر می‌خواهد از یک سرنوشت شوم و مصیبت‌بار خلاص گردد بهتر آنستکه سلطنت خود را به پادشاه ایتالیا تفویض نماید. پاپ برای مرتبه دوم هم مجبور شد از تاج و تخت کناره بگیرد و به چشم خود دید که چگونه ایتالیا قلمرو کلیسایی او را ضمیمه خاک خود نمود و او در حقیقت بصورت یک زندانی در واتیکان زندگی را وداع کرد. در جایی که فرقه کاتولیک را مخاطب قرار داده آنها را متقاعد می‌نماید که حال وقت جنبش و اصلاحات مهم است نه عزلت و انزوا. بطور مثال تجرد کشیشان و نحوه زندگانی رهبانیت را تحریم می‌نماید: «قل یا ملا الرهبان لا تعتكفوا فی الكنائس و المعابد ان اخرجوا باذنی ثم اشتغلوا بما تنتفع به انفسکم و انفس العباد كذلك یا امرکم مالک یوم الدین. ان اعتكفوا فی حصن حبّی هذا حق الاعتكاف لو انتم من العارفين. من جاور البیت انه کالمیت ینبغی للانسان ان ینظر منه ما ینتفع به الاکوان و الذی لیس له ثمر ینبغی للنار كذلك یعظکم ربکم انه لهو العزیز الکریم. تزوجوا ليقوم بعدکم احد مقامکم انا منعناکم عن الخیانة لاعما تظهر به الامانة» (۸) (الواح نازله خطاب بملوک و رؤسای ارض - صفحه ۹۹) (مضمون این بیان به فارسی چنین است:

به گروه رهبان‌ها خاطر نشان می‌سازد که در کنائس و معابد گوشه‌نشینی نکنند و به آنها اذن میدهد که بیرون آیند و به پیشه‌ای که خودشان و اشخاص دیگر از آن منتفع شوند پردازند، میفرماید خداوند به شما امر میدهد در پناهگاه حبّ او که اعتکاف حقیقی است پناه آورند. کسی که در خانه بماند چون مرده‌ای است، سزاوار آنست که از او موجودات عالم بهره‌گیرند چه که اشخاص بی‌ثمر شایسته آتشند، ازدواج کنید تا اینکه نفسی از شما ظاهر شود که در مقام شما جای گیرد. خدا شما را از خیانت منع نموده است نه از آنچه که امانت را ظاهر می‌سازد.)

باری این دوره ظاهراً آرام و در باطن سخت و دشوار هم عاقبت در سال ۱۸۶۷ به انتها آمد. در جمع کوچکی که به‌راهی بهاء الله به ادرنه آمده بودند شقاق و جدائی افتاد تنی چند از بایبان که اظهار امر بهاء الله را در باغ رضوان استماع کرده بودند از اینکه می‌دیدند آئین جدید بکلی ماهیت اسلامی خود را از دست داده دچار خوف و تشویش شدند.

در بین این عده نابرداری بهاء الله بنام (یحیی) ملقب به صبح ازل بود، کسی که در زمان حیات باب از مقام شامخی برخوردار بود. وی به آن دسته از مؤمنین که محافظه‌کارتر بودند تلقیناتی می‌نمود و در حالیکه تعالیم باب را بازگونه تفسیر

می نمود سعی داشت آنها را صحیح قلمداد نماید. وی کوشش داشت ثابت نماید که تا ظهور من یظهره الله هنوز زمان درازی باقی است. وقتی مساعی او برای در دست گرفتن قدرت و ریاست با شکست مواجه گشت پیش سلطان عثمانی رفت و از بهاء الله نزد او سعایت نمود و نابرداری خود را متهم نمود که در سر هوای قدرت و سلطنت می پروراند و علیه دولت عثمانی توطئه می کند سلطان از اینکه طرف یکی از آنها را بگیرد، ابا داشت و در صدد برآمد که خود را از هر دو طرف خلاص کند. بدین منظور صبح ازل را به قبرس فرستاد. یحیی در آنجا تحت نظر بود تا آنکه جزیره قبرس تحت تسلط دولت انگلیس درآمد. وقتی آزاد شد رئیس گروه کوچکی از بایبان قشری شد. اما در مورد بهاء الله او را به نقطه ای بسیار دوردست، یعنی عکا که دور افتاده ترین نقطه امپراطوری عثمانی بود و در فلسطین قرار داشت تبعید و زندانی نمود.

بار دیگر مسافرتی طولانی و مشقت بار که چندین ماه طول کشید به همراهی خانواده و هشتاد تن از مؤمنین وفادارش که هیچگاه حاضر به ترک او نبودند، آغاز گردید. در پایان این راه طولانی یک زندان کشیف و متعفن انتظار آنها را می کشید. عکا در آن زمان یک قشله یا قلعه نظامی بود، شهری با برج و بارو و حصارهای بلند که بخاطر بدی آب و هوا شهرت داشت. دستگاه دولت عثمانی اطمینان کامل داشت که سختی زندان و بدی آب و هوا خاصه بعد از آنچنان سفر پرزحمت همگی زندگی را بدرود خواهند گفت. به مأمورین و مستحفظین قلعه سفارش کرده بودند که نسبت به تازه واردین نهایت خشونت و بدرفتاری را اعمال نمایند. اُسراء درون دو سلول که کمترین اثری از نظافت و بهداشت در آن یافت نمی شد، جای گرفتند. این مظلومان از بدی غذا، کشیفی محیط و فشار جمعیت داخل زندان در حالیکه کمترین ارتباطی با دنیای خارج نداشتند، در رنج و تعب بسر می بردند هرگونه ملاقاتی برایشان ممنوع شده بود. بیماری مالاریا، اسهال خونی، سوء تغذیه موجب تلفاتی در جمع کوچکشان گردید، ولی ایمان قوی آنها، ایمانی که کوه ها را به حرکت می آورد بدانها قدرت مقاومت می داد.

علیرغم آنهمه رنج و تعب، حشرات موذی که شب و روز به جانشان افتاده بود، منظره رقت بار اطفال گرسنه و معصوم، در پرتو ایمان محکم و استوار به مأموریت خویش پای برجا بودند، و هرگز خود را دستخوش یأس و نومیدی نمی کردند. رنج جسمانی کجا می توانست تأثیری در روحیه آنان بجای گذارد در حالی که با تمامی وجود، با دل و جان ایمان داشتند که آنها مأموریتی در این

عالم دارند، خود را حامل پیام صلح و خدمت به عالم می دانستند شب و روزشان در خدمت مرد بزرگواری طی می شد که برای نجات عالم از قید غفلت و نادانی صدهزار بلای جانفرسا را به جان خریده بود. بعدها ضمن داستان هائی که بعضی از آنها نقل کرده اند خاطره فراموش نشدنی آن ایام را از بهترین و خوشترین دوران حیات خویش دانسته اند. رفته رفته رفتار و سلوک آنها، قلب مستحفظین زندان را به رقت آورد. گویی قراولان از این جمع مؤمنین وفادار که هر روز بیرون حصارهای قلعه ساعتها بانتظار می ایستادند به امید آنکه سیمای محبوب خود را از پشت میله های پنجره زندان از دور نظاره کنند، به حیرت و شگفتی افتاده بودند. کم کم سخت گیری ها کاهش یافت. اکنون مسجونین اجازه داشتند پیغام های مؤمنین را از خارج دریافت نمایند. بعد از دو سال رنج ها و مرارت های فراوان آزادی خود را به دست آوردند مشروط بر اینکه شهر عکا را ترک نکنند.

بهاء الله با اهل بیت به خانه کوچکی نزدیک به قلعه عکا نقل مکان نمود. بقیه همراهان در صدد یافتن کاری برآمدند. و هریک بزودی به کاری مشغول شد و بدین ترتیب توانستند با مردم محلی روابط دوستانه برقرار نمایند. مرتباً افراد تازه به جمع آنها افزوده می گشت. بودائی ها از شرق، پارسی های زرتشتی، مسلمانان، همه آنها از راه های دور برای کسب اطلاعاتی در باره این دیانت جدید بدانجا روی آورده بودند. شهرت بهاء الله رو به توسعه بود. این نژادها و اجناس متباین و عوامل متفاوت همگی گرد هم آمده، جمعیتی تشکیل داده بودند در نهایت وحدت و الفت که در فضیلت و اخلاق سرآمد اقران بود. شاید بی مناسبت نبود که آنان را به جوامع اولیه مسیحیت شبیه ومانند کنند.

به تدریج از مراقبت و پاسداری شدید بهاء الله کاسته شد بطوری که چندی بعد توانستند خانه کوچک را ترک نمایند و به منزل بزرگتر و راحت تری در عکا نقل مکان نمایند این منزل امروز در شهر عکا به سهولت شناخته می شود زیرا بخوبی از آن محافظت و نگهداری می شود. پس از آن یکی از متمولین و سرشناسان عکا که بخاطر شیوع یک بیماری شهر را ترک می کرد حاضر شد خانه خود را در بهجی واقع در بیرون شهر عکا به قیمت نازلی به خانواده ایشان اجاره دهد و این آخرین منزل مسکونی بهاء الله بود.

بدین ترتیب اواخر ایام حیات بهاء الله صرف دعا و مناجات و نگارش کتب و الواح گردید. الواح معمولاً هریک خطاب به شخص معینی نوشته شده و شأن نزول خاصی داشت. در همین الواح بود که نظریه دیانت بهائی در زمینه مسائل دینی و

مشاکل اجتماعی معین و مشخص می‌گردید. امور جاری روزانه تحت رسیدگی و سرپرستی عباس افندی فرزند ارشد بهاء‌الله اداره می‌شد. وی بعدها لقب عبدالبهاء را برای خود اختیار نمود. تاریخ ولادتش مقارن با روز بعثت باب در ماه می سال ۱۸۴۴ بود او به نمایندگی بهاء‌الله با ملاها، حکام و فرمانروایان ترکیه و مسافرین متشخص ملاقات می‌کرد.

در سال ۱۸۹۰ هنگامی که از سن بهاء‌الله هفتاد و سه سال می‌گذشت، شرق شناس مشهور غرب پروفیسور ادوارد براون از کمبریج موفق به زیارتش گردید. وی شرح مفصلی در باره این دیدار در کتاب خود بنام «خاطرات یک مسافر» نقل می‌نماید که شمه مختصری از آن ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد. باید اضافه نمود که خاطرات مزبور، همراه با تنها عکس حقیقی بهاء‌الله در این کتاب گراور گردیده است.

پروفیسور براون چنین حکایت می‌کند :

«دوچشمانم به سیمانی افتاد که هرگز فراموش نخواهم کرد و از وصف آن عاجزم آن چشمان نافذ تا اعماق روح انسان نفوذ می‌کرد و از آن جبین، قدرت و عظمت نمودار بود خطوط عمیق پیشانی حاکی از کبر سن بود ولی انبوه گیسوان و محاسن سیاه و پرپشت که بیکدیگر آمیخته و تقریباً تا کمر می‌رسید، خلاف آنرا می‌نمود. می‌پرس که در حضور چه شخصی ایستادم و به چه منبع تقدیس و عشقی سر فرود آوردم که پادشاهان عالم غبطه ورزند و امپراطورهای امم حسرت ببرند. صدائی ملایم و مهیمن امر به جلوس نموده و آنگاه فرمود «الحمدالله که فائز شدید ... شما بیدار یک مسجون منفی آمده‌اید ... ما جز اصلاح عالم و سعادت امم مقصدی نداریم معذک ما را اهل نزاع و فساد شمرده مستحق سجن و نفی بی‌لاد می‌دانند ... آیا اگر تمام اقوام و ملل در ظلّ یک دیانت درآیند و جمیع مردمان مانند برادر شوند روابط محبت و یگانگی میان ابناء بشر استحکام یابد و اختلافات مذهبی از میان برود و تباین نژادی محو و زائل گردد چه عیب و ضرری دارد؟ ... بلی البته چنین خواهد شد. این جنگهای بی‌ثمر و منازعات خانمانسوز منتهی شود و «صلح اکبر» تحقق یابد ... آیا شما در اروپا نیز بهمین محتاج نیستید؟ ... و آیا همین نیست که حضرت مسیح خبر داده؟ ... با وجود این مشاهده می‌کنیم که پادشاهان و زمامداران شما خزائن خود را بعوض آنکه در سبیل سعادت و آسایش عالم انسان صرف کنند خودسرانه در تهیه وسایل تدمیر و انهدام نوع بشر بکار می‌برند ... این جنگها و کشتارها و اختلافات باید



از بین برود و ابناء بشر مانند یک قوم و یک قبیله گردند ... لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم ...» (۹) (وطن دوستی افتخار نیست بلکه افتخار آنست که انسان عالم دوست باشد).

درگذشت بهاء الله روز بیست و نهم ماه می (هفتادم نوروز) اتفاق افتاد مرقد او در «روضه مبارکه» در جوار بهجی است بهائیان در مورد رحلت او کلمه فوت را بکار نمی برند بلکه می گویند صعود فرمود.

بهاء الله در وصیتنامه اش بنام «کتاب عهدی» عبدالبهاء را به جانشینی خود و مبین آیات الهی معرفی و تعیین نمود. وی از تمام خاندان و پیروانش خواست تا نسبت به فرزند ارشد و جانشین او و همچنین نسبت به کسی هم که بعد از خود به جانشینی انتخاب می کند، مطیع و فرمانبردار و وفادار باشند، تا وحدت جامعه بهائی و وصول اهداف عالیة آن تضمین و استمرار یابد.

عبدالبهاء نیز مانند پدر خود با علمای اسلام مواجهه می نمود و آنها را با اسرار و رموز کتب الهی و مسائل و غوامض دینی آشنا می ساخت. او جامعه بهائی را سرپرستی و قیادت می نمود. در مواقع بلا و بیماری حصه و ویا، بیماران را پرستاری دلسوز و مهربان و همواره یاران و دوستان را دوست و شفیقی رثوف بود، بالاتر از همه اوقات خود را همواره صرف تبلیغ و اعلان اصول این دیانت می کرد. لیکن هرگز ادعائی ننمود، بلکه بر این نکته اصرار می ورزید که مقام او مقام بندگی و عبودیت محض و وظیفه اش تبیین و تشریح آیات و الواح صادره از بهاء الله است. بنا بر وصیت پدر بنای مقبره باب (مقام اعلی) را در کوه کرمل بالای شهر حیفا آغاز نمود. خانه های مجاور آن که در آن ایام محل دعا و مناجات و مرکز ملاقات دوستان بهائی بود امروزه از دوائر اداری مرکز جهانی بهائی بشمار می رود. مقارن با آغاز ساختمان مقام اعلی، دشمنان دیرین دسایس خود را مبنی بر آنکه عبدالبهاء قصد نموده از این بنا بعنوان قلعه و استحکامات نظامی بر ضد دولت عثمانی استفاده نماید و خود و پیروانش پس از شکست دادن دولت عثمانی نقشه فتح نقاط مجاور خاک سوره را در سر دارند آغاز کردند و بدین ترتیب بار دیگر تضيیقات شروع شد. در حالی که چندسالی بود از آزادی نسبی برخوردار شده و می توانستند به نواحی مجاور آمد و شد کنند، ناگهان محدودیت شدید در مورد آنان اعمال گردید. بطوری که حق خروج از دروازه های عکا بار دیگر از آنها سلب گردید.

علیرغم این محدودیت و سلب آزادی که مدت هفت سال به طول انجامید

عبدالبهاء همچنان بکار تبلیغ و انتشار امر بهائی به سراسر عالم مشغول بود، سیل مکاتیب و مراسلات با مؤمنین و پویندگان راه حق در اکناف دنیا در جریان بود. چندین مترجم و منشی و چهار دختر او در این امور باو کمک می کردند. ازدواج وی با منیره خانم درعکا صورت گرفت و از این اقتران فرزندان متعددی بوجود آمد، لکن در اثر بدی آب و هوا و شرایط نامساعد زندان بیشتر آنها در کودکی فوت کردند و تنها چهار دختر باقی ماندند. همواره گروه کثیری از زائرین از هر طبقه، نژاد و مذهب و ملیت از چهارگوشه دنیا برای حلّ مشکلات اخلاقی و مذهبی خود و بحث در باره مسائل روحانی و اجتماعی مورد علاقه شان بدانجا روی می آوردند. با تمام این احوال هیچگاه ایشان روزهای جمعه را از یاد نمی برد. در اینروز هفته از اندوخته ناچیز خود سهمی به فقرا و مساکین انفاق می کرد. کسانی که وی را می شناختند نقل کرده اند که کار یومیه را از سحرگاه آغاز و تا دیروقت شب ادامه می داد. در خوراک بیشتر امساک می ورزید و به دو وعده غذای مختصر در شبانه روز قناعت می نمود. پوشش او بسیار ساده و بی پیرایه بود. از تجمل برکنار و عقیده داشت در حالیکه دیگران محتاج هستند نباید به اینگونه امور پرداخت. خاطره عشق سرشار او به کودکان، طبیعت و گلها همچنان در یادها زنده است، یکی از آنها می نویسد :

«چه منظره زیبا و تماشائی است وقتی سرکار آقا عطر گلها را استشمام می کنند گویی در حینی که چهره خود را در میان گلها پنهان کرده اند، عطر سنبلی و رازقی چیزی در گوش جانش ترم می کند، تو گویی گوشها تلاش می کنند نوای دل انگیز را تماماً جذب کنند» (۱۰)

عبدالبهاء بیش از آنکه انتظار دریافت گل از دیگران داشته باشد دوست داشت آنرا به مسافرین هدیه دهد. تا سال ۱۹۰۸ زندگی وی بدین منوال می گذشت. پرمشغله، آرام و پرثمر، حتی زمانی که تفتیشها و تحقیقات مقامات عثمانی چنان جنبه تهدید آمیزی بخود گرفته بود که کنسول ایتالیا درخواست کرد حاضر است او را از هریک از بنادر که میل داشته باشد به محل امنی برساند، او امتناع نمود، زیرا عقیده داشت که باید از بهاء الله و باب سرمشق گرفت که هیچوقت سعی نکردند خود را از انظار دشمنان پنهان نمایند. در این احوال به خاطر وخامت اوضاع مصلحت چنان دید که بیشتر دوستان و «احباء» را از عکا مرخص نماید. تنها خود و اعضای خانواده و تنی چند از نزدیکان در آنجا باقی ماندند. اوایل زمستان ۱۹۰۷ کار بازجویی و تحقیقات ظاهراً خاتمه پذیرفت.

مأمورین دولت جهت جمع آوری اسناد و مدارک و شواهد در مورد نقشه‌های شورش افسانه‌ای عبدالبهاء مدت یک ماه در عکا توقف کرده بودند. در مراجعت به اسلامبول متقاعد و ملزم شده بودند که باید زندان و تبعیدی سخت‌تر و حتی مجازات اعدام در مورد ایشان اعمال گردد. اما قبل از هر اقدامی انقلاب ترک رخ داد و پیروز گشت. زندانیان سیاسی و مذهبی امپراطوری عثمانی جمعاً آزاد شدند. عاقبت در سال ۱۹۰۸ عبدالبهاء برای اولین بار یک انسان آزاد بود. یکسال بعد سلطان از سلطنت برکنار و خود زندانی گشت. دولت ترکیه جوان که عده‌ای از یهودیان عثمانی نیز در آن عضویت داشتند به یهودیان اجازه مهاجرت به فلسطین دادند و احتمالاً آنها را در اینکار تشویق هم می‌کردند. عده اسرائیلی‌ها از بیست هزار به پنجاه هزار و در سال ۱۹۱۴ به هشتاد هزار نفر بالغ گشت.

آخر الامر وقتی عبدالبهاء اجازه مسافرت بدست آورد و توانست به آرزوی خود جامه عمل بپوشاند، ابتدا از سفرهای کوتاه به حیفا و اسکندریه شروع نمود، ولی در عین حال کار روزانه و احسان به فقرا همچنان ادامه داشت. در سال ۱۹۱۱ در حالیکه از سن او شصت و هفت سال می‌گذشت از کارکنان امور مهاجرت خواست که پیام او را سریعاً به غرب مخابره کنند. و بدین ترتیب سفرهای عبدالبهاء به لندن و پاریس آغاز شد. و در این شهرها خطابه‌های فراوان ایراد نمود. در سال ۱۹۱۲ عازم امریکای شمالی شد ۹ ماه در این خطه اقامت نمود و در طی آن سراسر قاره جدید را زیر پا گذاشت. برای دانشجویان، سوسیالیست‌ها، یهودیان، مورمون‌ها، مسیحیان، طبیعت‌دوستان طرفداران پرو پا قرص زبان اسپرانتو، صلح طلبان، جمعیت‌های طرفدار حقوق زن نطق و خطابه ایراد نمود.

در بازگشت به انگلستان ضمن سخنرانی برای یک گروه اسپرانتیست بدانها گفت من بهائیان را به فراگرفتن این زبان تشویق کرده‌ام شاید بدین وسیله تفاهم بین شرق و غرب توسعه پیدا کند. (ترجمه) از آنجا عازم اشتوتگارت و بوداپست و وین گردید. در این شهرها گروه‌های جدیدالتأسیس بهائی از وی استقبال نمودند او تا قبل از دسامبر ۱۹۱۳ به حیفا مراجعت ننمود.

سفرهای طولانی، همچنین صدمات و مشقات فراوانی که طی سالیان دراز تحمل نموده بود باعث شد که قوای جسمانی وی بکلی تحلیل برود، ولی قوای ذهنی و معنوی به شدت و حدت خود باقی بود. مکتوب تأثرانگیزی به اجبای سراسر عالم از جمله بهائیان تازه تصدیق امریکائی، کانادائی، انگلیسی، آلمانی و فرانسوی

مرقوم داشت در این مکتوب چنین اظهار داشته :

« ای احبّاء وقتی می آید که از بین شما مفارقت می کنم آنچه باید بکنم کرده ام تا اندازه که قوه داشتم بامر حضرت بهاء الله خدمت کردم شب و روز در مدت حیات آرام نگرفتم بی نهایت آرزومندم به بینم احبّای عزیز مسؤولیت امر مبارک را بعهد می گیرند هنگام ندا بملکوت ابهی است ... تمام قوای جسمانی خود را صرف نموده ام ... آذان خود را بخاور و باختر بجنوب و شمال متوجه داشته ام تا از آهنگ محبت و الفتی که در مجامع احبّاء بلند می شود لذت برم ...» (۱۱)

در سال ۱۹۱۴ پاسخ دنیا به صلاهی محبت و برادری او توپ و تفنگ بود. قریب به وقوع جنگ عبدالبهاء بدون هیچگونه توضیحی تمام زائرین را از حیفا مرخص نمود و از آنها خواست به خانه هایشان برگردند. هنگامی که گروهی از بهائیان ایرانی اجازه زیارت خواستند اجابت ننمود. چنین بنظر می رسد که از وقوع یک تصادم نزدیک آگاه بود.

اما بروز جنگ هم وقعه ای در کار شبانه روزی او پدید نیاورد ... بلکه قضیه برعکس بود. فلسطین ارتباطش با دنیا قطع شده بود و مردم از جنگ و گرسنگی و قحطی در رنج و تعب بودند عبدالبهاء دستور داد مزارع وسیع اطراف طبریه تماماً کشت و زرع شود و از حاصل گندم آن نه تنها بهائیان بلکه مردم حیفا و عکا نیز بهره مند شدند.

او بین مردم نان و خرما تقسیم می کرد، بدون اینکه بین آنها از حیث نژاد یا مذهب کوچکترین تفاوتی قائل گردد. روزی نبود که یکصد فقیر مسکین از باب احسان و عطای او بهره مند نگردد.

در بیست و سوم سپتامبر، بعد از یک جنگ بیست و چهارساعته حیفا به تصرف قوای سواره نظام انگلیسی و هندی درآمد. و بدین نحو فلسطین تحت حکومت بریتانیای کبیر قرار گرفت. افسران عالیرتبه دولت انگلستان غالباً برای ملاقات و دیدار عبدالبهاء به منزل ایشان می آمدند. در سال ۱۹۲۰ به منظور قدردانی از خدمات او در راه رفاه مردم در هنگام جنگ و سختی و خدمات ارزنده اش به صلح از طرف امپراطوری انگلیس نشان سیر به وی اهداء گردید.

سالهای آخر حیات به آرامی سپری گشت.. اوقاتش صرف دعا و مناجات و نوشتن می شد و بار دیگر مکاتبات خود را با بهائیان سراسر دنیا برقرار نمود گاهی نیز بیاد دوران شباب به اسب سواری که از ورزش های مورد علاقه اش بود می پرداخت یا در باغات اطراف قدم می زد. خانه اش همواره مرکز تجمع زائرین از هر نژاد و

طایفه بود. مکالمات عمیق و متبحرانه، ادب و وقار و شوخ طبعی و بذله گوئی ایشان دل از پیر و برنا ربوده بود. با شوخی های زیرکانه و مشغول کننده همه را به خنده می انداخت. می گفت «خانه من خانه سرور و شادمانی است» (ترجمه)

در بیست و هشتم نوامبر ۱۹۲۱ آشیان خاکی خود را برای همیشه ترک گفت روح لطیفش آنچنان به آرامی از قفس تن مفارقت نمود که حتی فرزندانش که بر بالین او گرد آمده بودند تصور نمودند در خواب غنوده است. روز بیست و نهم نوامبر شهر حیفا شاهد مراسم تشییع باشکوهی بود. فرماندار اورشلیم، سران دولت، سفرای بسیاری از کشورها، سران مذهبی، و علمای مسیحی، یهودی، اسلام، کرد و مصری، دروزی، ترک، یونانی، امریکائی، اروپائی، فقیر و غنی همگی حضور داشتند. قریب به ده هزار تن از بلندی های کرمل صعود نمودند تا جسد عنصری او را در جوار حرم باب به خاک سپارند. نه تن از سخنرانان برجسته به نمایندگی قاطبه مردم مسلمان، مسیحی و یهودی به ایراد نطق و خطابه پرداختند. نفس این تشریفات شکوهمند و حضور چنین جمعیتی انبوه خود شاهد تحقق تعالیم و اصول دیانتی بود که این شخص مقدس در راهش جانفشانی نموده بود.

آری این اجتماع نتیجه واقعی شگرف بود که نشان می داد سدّ تعصبات نژادی و مذهبی از بین برداشته شده است.

در الواح وصایا به نوه و جانشین خود وصیت می نماید که کار او را دنبال کند. بدین سان آئین بهائی به عصر نوین قدم نهاد.

# فصل سوم

## راه ایمان

برای اولین بار احساس میکنم که بدون پرده پوشی میتوانم مسائل اساسی را مورد بحث قرار دهم و پاسخی شایسته دریافت نمایم. (یک بهائی انگلیسی)

درک این مسأله چندان دشوار نیست که چگونه مردان و زنانی که از فیض حضور باب و بهاء الله یا فرزند ارجمندش عبداله‌بهاء بهره‌مند می‌شدند تحت تأثیر مغناطیس معنوی آنها با دل و جان به تعالیم آنها مبنی بر صلح، وحدت، عدالت و امید گوش می‌دادند و به آئین جدید اقبال می‌کردند. این نکته نیز پوشیده نیست که شریعت بهائی، ایران قرن نوزده را که دستخوش انواع محن و بلایا بوده زمینه مساعدی برای رشد و نمو خود یافت و همچون نوری در اعماق ظلمت آن درخشیدن آغاز کرد. کیش جدید در افواه عام افتاد و با کمک زبان مشرق زمین، زبانی که از یک سنت نیرومند کهن ریشه گرفته، سنتی که بلاغت و طلاق را با شعر و استعاره و رمز و کنایه درهم آمیخته و تنها یک شرقی قادر است زیر و بم آشنای آنرا به حد اعلی بکار گیرد، راه توسعه پیمود.

اما اکنون ما به آستانه سال دو هزار نزدیک می‌شویم. از یک سو سقوط و تدنی معنویات و ارزشهای اخلاقی در سطحی وسیع موجب حسرت و الم گردیده و همزمان با آن و به موازات آن عدم تسامح و تعصب و قشریت بطرز دهشتناکی نضج گرفته‌است. شاید بتوان آینده مالرو Andre Malraux را از اولین کسانی در شمار آورد که ادعا کرد «یا قرن بیست و یکم قرن روحانیات خواهد بود یا اصلاً وجود نخواهد داشت». وی توانست سیر بازگشت بشر را بسوی روحانیات که هم اکنون نشانه بارز آنرا می‌توان در تجلی و تبلور بعضی جنبه‌های روحانی مذهب کاتولیک یا در بوجود آمدن فرقه‌ها و مذهب‌های نوظهور و غالباً مشکوک مشاهده نمود، پیش بینی نماید.

در ظرف بیست و پنجسال گذشته بدون ایجاد تبلیغات دامنه‌دار و جار و جنجال، بدون مبارزات چشمگیر مطبوعاتی پیروان دین بهائی از ۵۰۰۰۰۰ به ۶،۰۰۰،۰۰۰ نفر افزایش یافته‌اند. آئین بهائی از حیث پراکندگی جغرافیائی بعد از مسیحیت،

گسترده ترین ادیان جهان است. چگونه امروز یک فرد بهائی می شود؟ از اخلاف و جانشینان مستقیم مؤمنین اولیه ایرانی که جز تعدادی معدود بجای نمانده و صدای آن عده هم که هنوز در ایران زندگی می کنند در اثر ظلم و جور مخالفین در گلو خفه شده است، پس چگونه پس از انقضای یکصد سال از درگذشت بهاء الله ندایش به گوش مردمان در سراسر دنیا اعم از امریکائی، اروپائی، استرالیائی، کشورهای امریکای جنوبی، آسیائی و غیره می رسد؟

وقتی در حیفا بودیم با بهائیان که از ملیت ها، قبایل و نژادهای مختلف آمده بودند ملاقات و گفتگو می کردیم. در ادامه تحقیقاتمان در فرانسه نیز در ملاقات هائی که یا با نیت قبلی و یا از روی تصادف با مردان و زنان بهائی از هر طبقه، نژاد، سن و شرایط زندگی داشتیم همواره از آنها می پرسیدیم چگونه با دیانت بهائی آشنا شدید؟ همچنین از جوان ها سؤال می کردیم چطور توانستند نسبت به پاره ای از قوانین آن که در دنیای امروز اندکی جدی و خشک بنظر می آید مثل ممنوعیت روابط جنسی آزاد و حرمت ارتکاب فحشاء، یا وجوب اطاعت نسبت به تصمیمات شورای منتخب تن در دهند؟ در امر سیاست آنها موظفند نسبت به تمام قوانین احترام بگذارند، مگر در مواقعی که مجبور باشند عقیده خود را کتمان نمایند. اینها حق ندارند بر ضد دولت خود حتی اگر فاسدترین حکومت باشد به شورش و طغیان متوسل شوند. همه آنها به استثنای چند نفر با صداقت کامل و آزادانه بدون اینکه سعی کنند از سؤالات ما به بهانه اینکه جنبه شخصی و خصوصی دارد، طفره برونند، یا اینکه جواب های از پیش دیکته شده را به ما تحویل دهند، پرسش هایمان را جواب گفتند. هر قصه ای برای خود منحصر به فرد بود، همچنانکه هریک از راه هائی که به ایمان آنها منتهی شده بود متفاوت بود، و روش زندگیشان با هم فرق می کرد. طبق تعالیم بهائی تحرری حقیقت امری است شخصی، بدین معنی که هر فرد بالغ باید با دید خود ببیند و با فکر و اندیشه خود قضاوت نماید.

بنابراین کسانی که با آنها به گفت و شنود نشستیم شخصاً در باره همه چیز فکر کرده و تصمیم گرفته بودند.

در اینجا چند داستان که به ترتیب ابتدا در حیفا و بعد در فرانسه از زبان آنها شنیده ایم برایتان بازگو می کنیم. این نکته را باید یادآوری نمائیم که در دین بهائی آئین نیایش و مراسم مذهبی خاص نظیر عشاء رتانی تعمید و تصدیق وجود ندارد. هر فرد وقتی به سن پانزده سالگی برسد می تواند به اعتقاد خود نسبت به

دیانت بهائی تصمیم بگیرد و بعد فقط کافی است اعتقاد خود را بر زبان جاری سازد.

ژان ماری نو Jean Marie Nau سی و شش ساله، اهل لوکزامبورگ، گارد امنیتی: «اولین بار که با یک بهائی ایرانی در لوکزامبورگ آشنا شدم هفده سال داشتم در رشته اقتصاد تحصیل می‌کردم. والدینم کاتولیک تقریباً میانه رو بودند. منم مثل اکثر همسالان خود اندکی نسبت به رشته تحصیلی‌ام دلسرد و مأیوس بودم. از این‌روی مصمم شدم چند دوره تربیت معلّم طی کنم. موسیقی را خیلی دوست می‌داشتم و هنوز هم دوست دارم و ساز مورد علاقه‌ام ترمپت بود و آنرا خوب می‌نواختم. مثل غالب همسالان خود گهگاه ماری جوآنا می‌کشیدم. به رشته روانشناسی بسیار علاقمند بودم و در باره ادیان دیگر اگرچه اطلاع درستی از آنها نداشتم فکر می‌کردم. هیچ حالت روحانی و معنوی خاصی در من وجود نداشت تا اینکه برای اولین بار تصادف مرا در سر راه یک بهائی ایرانی قرار داد. با خود فکر کردم این شخص خیلی ایده‌آلیست است. اما چند کتاب در باره دیانت او خواندم.

چندی بعد احساس بدبختی می‌کردم. هیچ چیز در نظرم معنا و مفهومی نداشت حس می‌کردم در تاریکی سرگردانم. کتاب‌های او را دوباره خواندم، به امید آنکه چیزی در آنها بیابم و بتوانم در باره آن با دوست بهائی صحبت کنم. اول خیلی بدبین بودم کم کم به این نتیجه رسیدم که اینها درست فکر می‌کنند، اما خود را از آنها دور نگه‌داشتم. در ظرف دو سال با حضور در مدارس تابستانه متعدّد بهائی که در آنها بحث‌های زیادی در باره مسائل اخلاقی، تعلیم و تربیت، و تاریخ ادیان صورت می‌گرفت احساس کردم که گوئی دارای دو نوع زندگی هستم. عاقبت وقتی کاملاً از آنچه می‌خواستم انجام دهم اطمینان حاصل نمودم، قدم بزرگ را برداشتم.

چندی گذشت، دلم می‌خواست به آئین بهائی خدمتی انجام دهم. اول قصدم این بود که به آفریقا بروم و در یک واحد سیّار در آنجا کار کنم. بعد متوجّه شدم که اینجا در مرکز جهانی کارهائی هست که می‌بایست انجام شود. داوطلب شدم و مرا قبول کردند. البته نه برای قسمت حسابداری چون تجربه‌ام به اندازه کافی نبود بلکه در خدمات امنیتی. پول بلیطم را خودم پرداختم. در اینجا معمول چنین است که اگر داوطلبی مدت خدمتش حد اقل به هیجده ماه برسد مثل مورد من، جامعه مخارج مسافرت او را عهده دار می‌شود، ولی اگر کسی بتواند خودش آنرا



بپردازد البته ارجح است. در اینجا دیانت‌م بیشتر برای من قابل لمس بود تا در جامعه‌های بهائی آلمانی و لوکزامبورک. من اساساً آدمی خجول بودم، ولی وقتی خود را در میان یک جمع صدو پنجاه نفری از جوانانی که از سراسر دنیا در اینجا گرد آمده بودند، یافتم توانستم بر خجلت خود غلبه کنم. بزودی دوره خدمت در اینجا به پایان خواهد رسید. خیال دارم بعد از آن برای کمک به یک پروژه به کشور غنا بروم. و از آنجا به لوکزامبورک و به سر کار خود در یک بانک باز خواهم گشت، در حالی که همه چیز برایم تغییر کرده است دیگر احساس سردرگمی نمی‌کنم، زندگی برایم مفهومی تازه پیدا کرده است.

البته دوستان غیربهائی هم دارم، ولی تفاوتی بین خود و آنها نمی‌بینم مگر اینکه من پاسخ خود را یافته‌ام. آنها هم هر وقت ابراز تعایل کردند، می‌توانیم بنشینیم و با هم گفتگو کنیم. بعضی از آنها قائل به وجود خدا نیستند، اما باز هم این مسأله مانع دوستی ما نمی‌شود. از جهتی با دوست دختر خود به مشکلی برخوردیم. چون او از ایرانی‌ها خوشش نمی‌آمد. تغییر مذهب من بخصوص برای پدر و مادرم پذیرفتنش دشوار بود. به گمان آنها من جزئی از یک چیز دیگر شده‌ام و قبول آن برایشان نامأنوس و سخت است. اما اینکه چطور یک نفر بهائی می‌شود این خود یکی از اسرار است.»

بنویت هوشه Benoit Huchet ، فرانسوی ۲۵ ساله، باغبان:

«پدر و مادر من کاتولیک هستند. من کوچکترین فرزند یک خانواده پرجمعیت و بزرگ هستم، شش خواهر و یک برادر دارم. همیشه در وضعی بودم که موضوع مذهب مرا آزار می‌داد. در سن یازده سالگی از دریافت اولین عشاء رتانی امتناع کردم. مایل نبودم زندگی خود را وقف مسیح کنم. اصلاً برایم روشن نبود که چرا باید اینهمه دین وجود داشته باشد، در صورتی که فقط یک خدا هست، پس چون به پانزده سالگی رسیدم، تصمیم گرفتم با دوچرخه به دور دنیا سفر کنم و با تمام این ادیان از نزدیک آشنا شوم. از طرف دیگر همیشه در اعماق قلبم آرزو داشتم به فقرا کمک کنم.

قصد کردم اول به اسرائیل بروم، بدان امید که در این سرزمین مقتس پاسخ سوالات خود را خواهم یافت. تا اینکه به اردن رسیدم، هنوز دو کیلومتر به جریکو مانده بود که متوجه شدم یک حقیقت کوچک را بکلی از یاد برده‌ام و آن اینکه مرز بین اسرائیل و اردن بسته است. چاره‌ای جز توقف نداشتم. بعد به سمت خاور دور به راه افتادم. برمه، تایلند و چند نقطه دیگر را با دوچرخه زیر پا گذاشتم.

پولهایم را دزدیدند. در معابد بودائی، معابد هندی، مسجد مسلمانان ایام می گذرانیدم و پیوسته احساس اینکه فقط یک خدای واحد وجود دارد و تمام مردم هریک به طریقی همان خدا را پرستش می کنند بیشتر در من قوت می گرفت. از آنجا به فرانسه بازگشتم، اما مراجعت به وطن برایم مشکلاتی در بر داشت. مدتی در ریویرای فرانسه در یک رستوران آشپزی کردم، اما در همه احوال شوق سفر به کشور اسرائیل در من زنده بود. یکبار دیگر بیماری سفر در من عود کرد، پس به راه افتادم. با دوچرخه، «هیچهایک» (درخواست مسافرت با دیگران) کشتی، خلاصه هرطور بود خودم را به قبرس رسانیدم. اما از بخت بد در قسمت ترکیه قبرس پیاده شده بودم و باز با همان مشکلی که در اردن داشتم مواجه گردیدم. زیرا ورود به خاک اسرائیل از یک کشور مسلمان امکان پذیر نمی باشد. باز به فرانسه برگشتم. البته می شد با هواپیما به اسرائیل سفر نمود، لیکن در آن شرایط حتی تصورش برای من غیر ممکن بود. از این گذشته یک سیاح که با هواپیما مسافرت نمی کند.

در فرانسه بر حسب تصادف به کتابی برخوردیم که به قلم آندره بروژیرو Andre Brugiroux و عنوان آن چنین بود «عالم یک وطن است». با خواندن این عنوان جرقه ای در ذهن من درخشید. آنرا خریدم و دین بهائی را کشف کردم، آئینی که قائل به استمرار ظهورات الهیه بوده که به زبانی دیگر آنها را پیامبر و فرستاده خدا می نامیم، و امید به اینکه روزی جمیع افراد بشر در ظلّ یک آئین جمع و با یکدیگر متحد گردند. کلید معمّای خود را یافته بودم و آنچه هزاران کیلومتر راه را در جستجویش طی کرده بودم در اینجا یافتم. فوراً از پدر و مادرم خواهش کردم این کتاب را بخوانند معلوماتم در باره دین بهائی بیشتر می شد و سه هفته بعد از آن خود یک بهائی بودم. در جلسات شرکت می کردم و در همین احوال برای خدمت در اینجا داوطلب و پذیرفته شدم.

من بعنوان سپاسگزاری از بهاء الله که قلبم را بنور ایمان روشن کرد این سفر را با پای پیاده طی کردم.

من از کار خود در اینجا یعنی باغبانی بسیار لذّت می برم. اصول و تعالیم مربوط به منع مشروبات الکلی و تحریم روابط جنسی قبل از ازدواج مشکلی برای من در بر نداشته است. این یک مسأله نظم، انضباط و همچنین بهداشت است و از آنجا که دلایل آن برایم روشن است با طیب خاطر آنرا پذیرفته ام. بزودی دوران خدمت من در اینجا خاتمه می یابد. خیال دارم به کشور بنین Benin مهاجرت

کنم. مهاجر به اشخاصی می‌گویند که به نقاطی که در آنجا بهائی وجود ندارد رفته و در آنجا ساکن می‌شوند. و چون هر فرد بهائی موظف است کار کند تا بدان وسیله امرار معاش نماید منجم قصد دارم در آن شهر یک رستوران باز کنم و از استعداد و مهارت خود در فن آشپزی استفاده نمایم. »

ساموئیل تانی تومبه Samuel Tanyi Tombe ، اهل کامرون، ۳۰ ساله، باغبان: « من در منطقه‌ای متولد شدم که ساکنین آنجا بیشتر مسلمان هستند، ولی پدر من بهائی بود. پدرم هرگز سعی نکرد مرا وادار به قبول عقایدش بکند. تا سن شانزده سالگی مشروب می‌خوردم و سیگار می‌کشیدم و نحوه زندگی بسیار از پرهیزگاری و تقوی و دینداری بدور بود. لکن بتدریج به مطالعه آثار بهائی علاقمند شدم. کتابهایشان را می‌خواندم و به این نتیجه می‌رسیدم که این دیانت بیشتر از ادیان مسیحی و اسلام قادر است با دنیای معاصر تطبیق و هماهنگی داشته باشد. تفکری که در آن بشریت را یک نژاد می‌دانست و وحدت آنرا خواستار بود تأثیر شگرفی در من گذاشته بود. می‌توانستم به روشنی در ذهن خود مجسم نمایم که این دیانت با جنبه‌ها و ایده آل های اجتماعی و با آن افکار ترقی خواهانه اش، مخصوصاً در امر کشاورزی چه نقش مؤثری در پیشرفت و ترقی میهن من می‌تواند بر عهده بگیرد. در سال ۱۹۷۷ تصدیق امر بهائی نمودم. مدتی در یک پروژه توسعه و عمران اجتماعی بعنوان یک روزنامه نگار و خبرنگار در بخش روابط عمومی یک شرکت ملی در شمال غرب کامرون بکار مشغول شدم. چندی بعد برای زیارت مقامات متبرکه که به ارض اقدس آمدم. این یک تجربه بسیار شخصی و درونی است. بمجرد ورود احساس یک شادمانی بزرگ و غیر مترقبه تمام وجودم را در بر گرفت. و موجی از شور و شوق و ایمان قلبم را لبریز می‌کرد و به زیارت من معنا و مفهوم می‌بخشید. دیگر تردید نکردم، درخواست نمودم که مدتی بعنوان داوطلب در اینجا خدمت کنم. من باغبانی را دوست دارم و احساس می‌کنم که در زیبایی طبیعت شریک و سهیم هستم. من با کسانی که در باغبانی تجربه و تخصص دارند کار می‌کنم و چیزهای زیادی از آنها یاد گرفته‌ام.

دستورات و قوانین مبنی بر عدم نوشیدن الکل یا نداشتن روابط جنسی قبل از ازدواج کاملاً قابل درک می‌باشد. از آنجا که بهائی همواره نظرگاهش توسعه و ترقی فضائل فردی است پذیرفتن این مسائل برایش سهلتر خواهد بود. در نظر من نکته مهم در این است که دیانت بهائی در مجموع، الگو و انگیزه و علتی در

اختیار انسان قرار می‌دهد که به موجب آن استعدادهای فردی رشد می‌کند و شکوفا می‌گردد.

بعد از خاتمه دوره خدمت داوطلبانه‌ام در اینجا، قصد دارم برای ادامه تحصیلات خود به لندن بروم و بعد به کامرون برگردم تا در آنجا بعنوان یک خبرنگار به زندگی ادامه دهم. دوست دارم در باره وقایع و رویدادهای دنیا از یک دیدگاه مستقل از هرگونه اغراض سیاسی بحث و گفتگو کنم. ملاحظه می‌کنید که چنین دیدگاهی در جهان چقدر کمیاب است. موضوع ارتباطات زمینه بسیار مهمی است و گمان نمی‌کنم یک فرد بهائی بتواند آنرا نادیده انگارد.»

تی تی زوک Tiami Zock \_ ۳۳ ساله، اهل کامرون، گارد امنیتی:

«من در یک خانواده مسلمان در کامرون به دنیا آمدم. به یک مدرسه پروتستان رفتم و در آنجا به این مذهب گرویدم. اما هروقت از پدر روحانی می‌پرسیدم چرا اینهمه دین‌های جور و اجور در دنیا هست از سؤال من خوشش نمی‌آمد. در باره کاتولیکها، آنها مطالب مذهبی را مطالعه نمی‌کردند و فقط به خواندن سرودهای مریم باکره و ستایش او اکتفاء می‌نمودند. این موضوع مرا راضی نمی‌کرد. نسبت به تمام مذاهب حالت انزجاری در من بوجود آمد. همه آنها در نظرم یک جور می‌آمدند. بنابراین از تحقیق و جستجو دست کشیدم.

بعد از اتمام دوره دبیرستان به دانشگاه «یاوندی» Yaounde رفتم و در آنجا در رشته اقتصاد به تحصیل پرداختم. روزی یکی از پسرعموهایم یک مهاجر بهائی را به اطاق من دعوت کرد و من توانستم به قسمتی از مکالمات آنها گوش دهم. سخنان آنها جلب توجهم را کرد. بار دیگر آن بهائی را ملاقات کردم، در دل به خود می‌گفتم "این مبلغ بهائی به تمام سؤالاتی که پروتستانها از آن طفره می‌روند جواب می‌دهد." وی موضوع استمرار ادامه ظهورات الهیه را برایم توضیح داد و در حقیقت دنیائی جدید در برابر دیدگانم گشود. به مطالعه آثار آنها پرداختم.

در مطالعات خود هرچه جلوتر می‌رفتم بیشتر متقاعد می‌شدم تا اینکه به امر بهائی ایمان آوردم. بعد از آن به غنا مهاجرت کردم. البته در آنجا هم بنا به وظیفه دینی برای امرار معاش خود کار می‌کردم.

سابقاً زیاد مشروب می‌نوشیدم. خوب طبیعی بود، چون کار پدرم تهیه و فروش شراب خرما بود. از مشروب خواری دست کشیدم. احساس می‌کردم آدم تازه‌ای شده‌ام و از این حیث خوشحال بودم. البته مسأله عفت و عصمت برایم مشکل

بود، اما وقتی انسان مشروب نخورد بهتر می تواند بر احساسات و امیال خود غلبه کند، و در آنصورت همه چیز مفهوم دیگری پیدا می کند. در واقع این مقررات و قوانین نعمتی است، مخصوصاً در دنیای امروزی و قیمتی که بابت آن می پردازیم در مقایسه با منافعی که از اطاعت آن عاید خودمان می شود بسیار ناچیز است. ما انسان ها ضعیف هستیم و جامعه ای که در آن زندگی می کنیم فاسد است. وقتی بتوانیم بر نقاط ضعف خود چیره شویم دیگر احساس اجبار و فشار نخواهیم کرد، بلکه تسلط ما بر قوای نفسانی برایمان منبع شادی خواهد بود.

ابتدا به نیت زیارت به ارض اقدس آمدم ولی این زیارت مرا متوجه آن کرد که باید چیزهای زیادی در اینجا فرا بگیرم تا بتوانم به بشریت بهتر خدمت کنم. می دانستم که بیت العدل اعظم برای خدمت داوطلب می پذیرد. درخواستی تقدیم کردم ولی بزودی دریافتم که برای تخصص من یعنی بودجه و اقتصاد محلّ خالی وجود ندارد، اما به گارد امنیتی نیاز هست. چه اهمیتی داشت، مهمّ این بود که فرصتی برای خدمت پیش آمده.

ماه گذشته به اینجا وارد شدم. مخارج مسافرتم را خود پرداختم. و در این محیط احساس می کنم که وحدت و برادری همگانی حکمفرماست. از اینکه در گارد محافظ کار می کنم اصلاً برایم اهمیّت ندارد. شاید هم این عبارت چندان مناسب نباشد، آخر ما که اسلحه حمل نمی کنیم. کار عمده ما مواظبت از نقاط حسّاس و دفع مزاحمین است و برای اینکار هم احتیاجی به فراگرفتن فنون نظامی نیست. حتی نیازی نیست که شما لزوماً آدمی تنومند و قوی الجثه باشید. بنظر من کلمه امنیّت در اینجا بیشتر به مفهوم باز دارنده است، جرم و جنایت همیشه از یک فرصت یا قصد قبلی مایه می گیرد. و این مسأله تناقضی با اصل عدم تجاوز که ما بدان پایبند هستیم ندارد. بعد از اینجا قصد دارم از کشورهای اروپائی دیدن کنم و سپس به افریقا برگردم، شاید بتوانم در آنجا مصدر خدمتی بشوم آرزویم اینستکه عضو مفیدی باشم. شک نیست که ساختن و توسعه بیمارستان ها بسیار اهمیّت دارد و در واقع بسیار هم ضروری ست ولی بهمان نسبت آموزش و پرورش اهمیّت دارد. پیشرفت و ترقی بدون تعلیم و تربیت امکان ندارد.

خداوند بهر یک از ما استعدادی عنایت کرده که باید آنرا پرورش دهیم. این است آن تعلیمی که دیانت بهائی به ما ارانه می دهد. بلی دینی بالغ برای افرادی بالغ و فهمیده.»

بیل کالینز Bill Collins امریکائی، حدوداً چهل ساله، سرپرست کتابخانه.

«من امریکائی هستم. والدینم باپتیست بودند. من به کلیسای باپتیست‌ها و کلاس‌های درس یکشنبه می‌رفتم. وقتی به دوازده سالگی رسیدم فکرم بیشتر در باره مذهب دور می‌زد، کتاب مقدس را مثل یک داستان می‌خواندم و به هیجان می‌آمدم. گمان می‌کنم یک مسیحی بودم. البته با مفهومی که خود از مسیحیت داشتم. زیرا با بسیاری از مواضع مذهبی بطوری که باپتیست‌ها در باره آن می‌اندیشیدند، مثل داستان خلقت موافق نبودم سبک آثار مذهبی اغلب بر پایه کثانی و رمزی و سمبول‌ها نوشته شده که نیازمند تعبیر و تفسیر می‌باشد. من این موضوع را بعد از آنکه بهانی شدم فرا گرفتم، قبلاً در کودکی پدر روحانی از جواب به سؤالات من عاجز شده بود. اما به او اجاوه نمی‌دادم که مانع جستجو و تحقیق من شود. بعد از کتاب مقدس ترجمه انگلیسی قرآن کریم را مطالعه نمودم و خیلی از آن لذت بردم. این کتاب هم مثل انجیل هیجان‌آور بود. معلمین من برای اقدام به اینکار مرا به سختی توییح و سرزنش کردند. اما این امر مرا از مطالعه متون بودائی و کتب مورمون‌ها باز نداشت. به درستی نمی‌دانم که آیا نشانه یک تحوّل روحی شگرف در من پدیدار شده بود یا خیر ولی بهر حال در هیجده سالگی مقاله‌ای در باره مفهوم وحدت نوشتم که در کلاس بهترین نمره به آن تعلق گرفت.

چندی بعد یک فیلم مستند در باره دیانت بهائی در تلویزیون دیدم. دریافتیم که این دقیقاً همان چیزی است که در جستجویش بوده‌ام. برایشان نامه‌ای نوشتم و درخواست کتاب نمودم. چند کتاب برایم فرستادند و بار دیگر گونی داستان‌های پاورقی می‌خوانم آنها را مطالعه کردم. طولی نکشید که به ورمونت رفتم، جاییکه زبان‌های فرانسوی، روسی و اسپانیولی را فرا گرفتم. در آنجا با سه نفر بهائی ملاقات نمودم. آنها اشخاصی نبودند که من انتظار داشتم، بلکه خیلی هم عادی بودند. اما مایوس نشدم. شاید خود بی‌آنکه بدانم بهائی بودم. آنگاه که وقتش رسید ایمان آوردم، در حالیکه هنوز نوزده سال نداشتم.

بعد از پایان تحصیلاتم در کالج شغلی در کتابخانه سیراکوس Syracuse بدست آوردم. در آنجا با همسر آینده‌ام آشنا شدم که او هم بهائی بود. بعد از اینکه ازدواج کردیم مدتی برای کتابخانه تاریخی ویسکونسین کار کردم. بعداً اطلاع یافتیم در مرکز جهانی به یکنفر کتابدار احتیاج دارند. برای این سمت درخواست کار نمودم. شش ماه بعد دعوتنامه‌ام رسید و با همسرم عازم حیفا شدیم. این در سال ۱۹۷۷ بود. پسرمان جان‌اتان در همان سال به دنیا آمد و دخترمان سارا دو سال

بعد متولد شد. زندگی در اینجا مثل زندگی کردن در «کیبوتز» Kibbuts است. دارای جنبه‌های بسیار عالی است و جنبه‌هایی هم وجود دارد که چندان عالی نیست. دارا بودن حیات بهائی برای بسیاری از بهائیان چندان آسان نیست. برای منم آسان نیست ولی سعی خود را می‌کنم.

مسأله اینست که چگونه حیات روزانه خود را با موازین و تعالیم تطبیق دهیم. البته ما حق داریم برای ادراک این مسائل شخصاً تحری حقیقت بکنیم، حتی این امر جنبه وظیفه بخود می‌گیرد. ولی آخر الامر به تعبیر نهائی شوقی افندی می‌رسیم. مثالی برایتان می‌زنم: شما به من می‌گوئید که از زبان بعضی از بزرگترها شنیده‌ای که کنترل موالید منع شده است مگر در مواقعی که جان مادر و یا بچه در معرض خطر باشد. بهاء الله جلوگیری را منع نکرده است. اگر چنین دستوری وجود داشت من از آن خبر داشتم چون یک کتابدار هستم. بنابراین، این یک تصمیم فردی است.

اما به سؤالی اشاره نمودید در رابطه با نظریه بهائی در باره فرمانروایان مستبد و ستمگر و استثمار انسان‌ها برای بهره‌برداری مادی، بنا بر عقیده بهائی ما مجبور به اطاعت از دولت خود هستیم، حتی اگر این دولت بی صداقت، منحرف، خائن و تجاوزگر باشد. حال می‌گوئید بعضی از جواب‌هایی که به شما داده‌اند دوپهلوی بوده است و از آن حالت دو روئی (ژوزویت‌ها) Jesuits (۱) احساس می‌شود. بله، افراد بهائی هم پیدا می‌شوند که دوپهلوی حرف می‌زنند. برای من شخصاً دشوار است که مردمی را که بر ضد یک حکومت ظالم و غیرقابل تحمل مبارزه می‌کنند محکوم کنم، بطور مثال شیلی یا افریقای جنوبی را ذکر کنیم. بیت‌العدل اعظم که حق تشریح قوانین در چنین مواضعی دارند بیانیته‌ای صادر کرده‌اند که در آن تبعیض نژادی را مؤکداً محکوم و تقبیح کرده‌اند، اما از طرفی هم می‌گویند ما حق حمله به افریقای جنوبی نداریم. برای شخص بنده این یک مسأله بغرنج است. از کدام راه باید برویم؟ من فکر می‌کنم لازمست با توجه به آینده طرق برداشت‌های نوین و تعبیر تازه را بیابیم. باید همواره اطمینان حاصل کنیم که دیانت بهائی سهمی مثبت ارائه می‌دهد. کلمه و تعبیر آن قرین یکدیگرند. کاری که ما باید بکنیم اینست که تعادل و توازن بین ایندو را بیابیم.

شاید ظرف دو سه سال آینده اینجا را ترک کنم. به عقیده من کتابخانه باید از نقطه نظرهای جدید استفاده کند.»

آرلت و گستون ماتیو Arlette and Gaston Matheus - بلژیکی (شهر ۶۸ ساله

مسئول دکوراسیون و مرمت بنای دارالتشريع و خانم مسؤول پرده ها و انتخاب جنس آنهاست. این در حقیقت یک مصاحبه دوگانه است.

خانم می گفت: « من در بلژیک در رشته تکنولوژی تحصیل می کردم. من روحاً آدمی روحانی و بخصوص مذهبی نبودم. برحسب تصادف با برادرم به یک جلسه بهائی در آسن رفتیم. آنچه در نظرم جالب بود طرز تفکر آنها در باره اینکه نژاد نوع انسان یکی است و این مسأله که آنها هر نوع نژادپرستی و جدائی طلبی را محکوم می نمودند. چیزی که درست موافق با عقیده ام بود. بدون اینکه بهائی بشوم در بیشتر فعالیت های آنها شرکت می کردم ».

شوهر می گفت: « من از یک خانواده مسیحی هستم. ما از طرفداران پروپا قرص کلیسا بودیم. هنوز خیلی جوان بودم که با بعضی مسائل پشت پرده مذهب کاتولیک آشنا شدم. از آن ببعد به کلیسا نرفتم. اما عشق و ایمان نسبت به مسیح پای برجا بود. بنظرم می رسید که در دوران پرآشوبی زندگی می کنیم که نیاز به وجود یک نجات دهنده دارد. در سالهای ۱۹۵۰ به جلسات پروتستان ها می رفتم و با چند فرقه و مذهب دیگر در مراوده و تماس بودم. اما هیچیک برایم قانع کننده نبود. از سوی دیگر احساس به اینکه ما نیاز به ظهور یک منجی داریم روز بروز بیشتر در من قوت می گرفت. دیگر برایم مسلم شده بود که چیزی در شرف وقوع است و این اتفاق هرچه هست در شرق رخ خواهد داد. بعضی از سرزمین ها شهر تقدیر بر آنها خورده است. در سال ۱۹۶۲ در اتومبیلم نشستم و به عزم بیت اللحم و اورشلیم که در آن زمان در اختیار حکومت اردن بود به راه افتادم. موفق به عبور از مرز اسرائیل نشدم، لیکن دنیای عرب، سوریه و اردن را شناختم. در حقیقت آنچه در جستجویش آمده بودم بدست نیاوردم و چیزی که از این رهگذر دریافتم فقط جنگ بود و ستیز و اختلافات. مردم بخاطر دست یافتن به قطعه کوچکی از مزار مسیح با یکدیگر می جنگیدند. به بروکسل باز گشتم.

در آنجا با آرت آشنا شدم. او اولین کسی بود که راجع به دیانت بهائی با من صحبت کرد. اولین چیزی که خیلی نظرم را جلب نمود نام بهاء الله بود. کتابی در باره این دیانت خواندم. بعد به اعلانی برخوردیم که از تشکیل جلسه ای در باره دیانت بهائی و بحث در پیرامون آن خبر می داد. ما به این جلسه رفتیم و در آنجا با یک بهائی روشنفکر ملاقات نمودیم که وی توضیحات کافی در باره این آئین در اختیار ما گذاشت. توضیحات او درست با انتظار بزرگ من در باره ظهور یک نجات دهنده تطبیق می کرد. ما کتاب های متعددی مطالعه کردیم و عاقبت



بهائی شدیم. مراسم ازدواج ما در حضور محفل روحانی محلی برگزار گردید. بعضی از تعالیمی که به ما می‌آموختند پذیرفتنش برای من آسان نبود، مثلاً اینکه همه افراد بشر را دوست بداریم. من از نازی‌ها صدمه فراوان خورده بودم و از نژاد ژرمن متنفر بودم. شرکت در یک کنفرانس بهائی در آلمان برای یک امتحان بزرگ بود غلبه بر تعصبات شخصی قدم بزرگی بود و چند سالی طول کشید تا بر آن فائق گردیدم.

چندی بعد بنا بر یک نیاز درونی احساس می‌کردیم که مایلیم خود را بطور کامل وقف دیانت‌مان کنیم. من یک دکوراتور بودم. پیشه خود را تغییر دادم و در بلژیک چاپخانه‌ای به زبان فرانسوی برای چاپ و انتشار کتبی در باره دیانت بهائی دائر کردم. بعضی از این کتاب‌ها در سطح مطبوعات دانشگاهی در فرانسه توزیع گردید. این کار بیست سال ادامه یافت. حال به اینجا آمده‌ایم که دکوراسیون داخلی مقر بیت العدل اعظم را تکمیل کنیم. هفت سال از اقامت ما در اینجا می‌گذرد و امیدواریم بتوانیم تا آخر حیات در اسرائیل بمانیم. مرکز جهانی بهائی و مقامات متبرکه آن بطور تصادفی در اینجا واقع نشده‌است. اسرائیل مهد مسیحیت بود و حقیقتاً خاک مقدسی است، تقدیر آن از روز ازل چنین بوده.»

دارلن هاج Darlen Hodge - سرپرست دپارتمان نظافت و نگهداری دارالتشریح و مقامات مقدسه - اهل آنتیل:

«من در سن هشتاد و دو سالگی متولد شدم. ما هشت خواهر و برادر بودیم. مادرم کاتولیک و پدرم رزی‌کروشن Rosicrucian است. واقعاً از اوّل هم ازدواج غربی بوده. در سن دوازده سالگی سلسله سؤالات من شروع شد. در حالی که به خدا اعتقاد داشتم، ولی مذهب را به آن صورتی که به من می‌آموختند نمی‌توانستم بپذیرم. اساساً از مذهب خوشم نمی‌آمد. سعی می‌کردم کشیش را به باد سؤال بگیرم، مدت هشت ماه تمام این مرد بیچاره را بخاطر سؤالاتی که برای آنها پاسخی نداشت به زحمت انداخته و سرگردانش کرده بودم. عاقبت روزی در حالی که لیبی به گیلان مشرویش تر می‌کرد، خوب به حرفهایم گوش داد و بعد گفت: "بسیار خوب این حرفها را بگلی فراموش کن" من هم بگلی فراموش کردم تا اینکه هیجده سالم شد. در آن وقت یک خانمی بهائی در خانه رویروی ما نقل مکان نمود. از همان برخورد اوّل از او خوشم آمد و سؤالات خود را از او هم پرسیدم. او خوب می‌دانست چگونه جواب مرا بدهد. هر توضیحی که می‌داد در نظرم روشن و منطقی می‌آمد بالاخره آنچه در جستجویش بودم یافته بودم. نوزده

ساله بودم که بهائی شدم.

دو سال در یک دانشگاه گذراندم و بعد به مسافرت پرداختم. می خواستم اطمینان حاصل کنم از اینکه نوع انسان حقیقتاً نژاد واحد است به جزایر دیگر، به امریکا، سورینام، گینه فرانسه مسافرت کردم. در همان حال برای گذران زندگیم کار می کردم. گاهی به یک جامعه بهائی ملحق می شدم، نقاطی هم وجود داشت که در آن اصلاً بهائی زندگی نمی کرد. پس خود یک جامعه کوچک بهائی تشکیل می دادم. من یک مهاجر بودم. اما نه بصورت یک راهبه، یا یک مسیونر مذهبی و نه یک «زاهد». می دانید در جزایر کارائیب و کشورهای امریکای جنوبی لب به مشروب نژدن و عقیف ماندن کار خیلی دشواری است، واقعاً امتحان بزرگی است که ایمان شخص را با آن می شود سنجید. خوب بنظر من خدا خیلی مهربان و بخشنده است و خودش این مسائل را درک می کند.

بعد برای کار به اینجا آمدم. کار من صبح خیلی زود آغاز می شود. ساعت پنج صبح از خواب بیدار می شوم. نظافت مقامات و مرکز جهانی و سایر دفاتر را خودم سازمان می دهم. یک گروه بیست و دو نفری زیر نظرم کار می کنند. کار ما از ساعت شش صبح شروع می شود و در حدود سه و نیم بعد از ظهر خاتمه می پذیرد. روزهایی هست که دلم می خواهد کمی بیشتر در بستر بمانم. اما از این مسأله که بگذریم روال زندگی ما هم مثل بقیه جوانان است. ما که راهب و راهبه نیستیم. درست است که مشروب نمی نوشیم ولی در عوض میهمانی و پارتی داریم، گاهی همراه با موزیک و رقص. بسیار هم با روح است و واقعاً خوش می گذرد.

من خیال ندارم مدت زیادی در کرمل بمانم. برای یک بهائی همیشه کارهای زیادی هست که باید در نقاط دیگر انجام دهد، مخصوصاً در کشورهای جهان سوم. اینکه آیا با ایمان به امر بهائی تغییری در من بوجود آمده یا نه؟ باید بگویم خیر، هیچ تغییر خاصی در من ایجاد نشده، فقط ایمان به این آئین امکان داده که استعدادهای درونی من رشد و نمو کند و شکوفا گردد.»

جاشوا لینکلن Joshua Lincoln، امریکائی، گارد امنیتی، ۱۸ ساله

« پدرم یک وکیل است و مادرم موزیسین است. من یک برادر و یک خواهر دارم. در ایالات متحده امریکا به دنیا آمدم. پدر و مادرم خیلی اهل سفر هستند. هم اکنون در کشور ساحل غنا بسر می برند. یازده سال در جمهوری افریقای مرکزی، پنج سال در کامرون و دو سال در امریکا بودند. آنها هر دو بهائی

هستند، ولی هیچگاه در بارهٔ مذهب مرا تحت فشار قرار ندادند. مثلاً هیچوقت مرا وادار به خواندن مناجات نکردند. آنها هرگز در مذهب متعصب نبودند. و خیلی به من اعتماد داشتند، بیشتر از آنچه که والدین دوستانم به آنها اعتماد می کردند. آنچه برایشان اهمیت داشت این بود که من نمونهٔ یک انسان خوب باشم. سعی می کردند به من احترام، محبت و ادب بیاموزند. دوست نداشتند رفتارم مثل افراد لابلالی و اوباش باشد. دوران کودکی ام در پرتو یک خانوادهٔ متحد و مهربان به خوشی و شادمانی گذشت. گمان کنم تا امروز دروغ نگفته باشم، چون هرگز نیازی به دروغ گفتن نداشته ام.

برای منم یک دوران سرکشی و طغیان پیش آمد. برای دو سال بکلی از مذهب رویگردان شدم. در آن هنگام در یک مدرسهٔ شبانه روزی در شمال بستن بسر می بردم. خیلی دوران سختی بود. این یک مدرسهٔ خصوصی و در سطحی بسیار ممتاز بود. شاگردان همه از خانواده های طبقات بالای اجتماع بودند، با اینحال تمام مشاغل و مسائل گریبانگیر عصر حاضر در آن به چشم می خورد، الکل، مواد مخدر، سکس و غیر ذلک. من با آنها نمی جوشیدم و احساس جدائی می کردم. نمی دانید چقدر ادامهٔ این وضع و در همان حال ادامهٔ تحصیل در آن محیط برایم سخت بود.

عاقبت صلح و آرامشی را که از قبل شناخته بودم بار دیگر کشف کردم. بنابراین بهائی شدم. رساله ای در زمینهٔ حقوق بین الملل با این نیت که خدمتی ناچیز نسبت به دیانتم کرده باشم نوشته ام. حقوق بین الملل در جامعهٔ ما از اهمیت خاصی برخوردار است و بزودی در تمام جهان بویژه در اروپا اهمیت آن بیشتر روشن خواهد شد.

وقتی از دبیرستان فارغ التحصیل شدم برایم امکان داشت که یکی از هشت دانشگاه امریکائی را که مرا پذیرفته بودند انتخاب کنم. من بخصوص به دو دانشگاه از بین آنها خیلی علاقه داشتم و قصدم این بود که در یکی از آنها نامنویسی کنم، اما پذیرش من آنقدر دیر به دستم رسید که دیگر از فرصت نامنویسی گذشته بود. ناچار باید یکسال صبر می کردم. تصمیم گرفتم در این فاصله به مطالعهٔ آثار بهاء الله بپردازم و در حقیقت از تعطیلی یکساله ام حسن استفاده بکنم. از اینرو داوطلب خدمت در اینجا شدم و درخواستم مورد قبول قرار گرفت. این درست همان چیزی بود که بدان احتیاج داشتم.

والدینم از آمدن من به ارض اقدس که بنا به میل خود آنرا انتخاب کرده بودم

بسیار خوشنود بودند. از وقتی آنها را ترک کرده‌ام هیچوقت خود را اینقدر به آنها نزدیک احساس نکرده بودم.

بعد از اینکه دوره آموزش در اینجا تمام شود به امریکا بروم گشت با این هدف که تحصیلات خود را در رشته حقوق بین‌المللی ادامه دهم و تخصص بگیرم، زیرا معتقدم بدین وسیله بهتر می‌توانم به دیانت‌م خدمت نمایم.»

دبی سیمون Debbie Simon - امریکائی، برای کارهای سکرتری به مدت یک سال به مرکز جهانی آمده، قبلاً در فرانسه زندگی می‌کرده است:

«من در یک خانواده نسبتاً مرفه پروتستان که هیچگاه عادت به کلیسا رفتنشان ترک نمی‌شد بدنیا آمده‌ام. آنها افرادی بودند بسیار قابل احترام. دوران کودکی و مدرسه خیلی معمولی سپری شد، به کالج تربیت معلم رفتم تا در آینده بتوانم معلم زبان انگلیسی بشوم. سال اول کالج را در استان اکس Aix فرانسه گذراندم. این در سال ۱۹۶۸ بود. من برای خود عقاید سیاسی داشتم و در تظاهرات دانشجویان شرکت می‌نمودم. وضعیت درست مانند برکلی Berkeley بود، یعنی در اوج نهضت دانشجویی، جنگ ویتنام همچنان ادامه داشت و من از اینکه امریکائی بودم اندکی احساس شرم داشتم.

طولی نکشید که درس و مدرسه را رها کردم و به نهضت هیپی‌ها داخل شدم. در بین آنها زندگی می‌کردم و خیلی هم از این بابت خوشحال بودم. بازگشت به طبیعت، بریدن چوب از جنگل، پختن نان، آب کشیدن از چاه، همه اینها برایم لذت بخش بود. در همین حال ادیان شرق را مطالعه می‌کردم و یوگا یاد می‌گرفتم. ما معلمین مذهبی بنام «گورو» Guru هم داشتیم. این در حقیقت یک عطش و کاوش روحانی بود که مسیحیت بعنوان شیء مرده و فاقد حیات تلقی می‌گردید.

چندی بعد یکی از دوستانم دیانت بهائی را مطالعه می‌کرد مرا با خود به یکی از جلسات آنها برد. در این جلسه مرد مسنی در باره اهمیت دعا صحبت می‌کرد مسأله استمرار ظهورات الهیه در نظرم یک حقیقت محض و انکارناپذیر آمد. آن پیرمرد نورانی که روزی توانسته بود با عبدالبهاء دست بدهد، دستهای مرا در دستش گرفت. شروع کردم به مطالعه آثار بهائی، آثاری که آشنائی بدانها چیزی را در نهادم تکمیل می‌کرد. من که تا آخر خطّ رفته بودم حال احساس می‌کردم که احتیاج به تعالیم روحانی دارم. آئین بهائی برای هر سؤال من پاسخ داشت، پس بر آن شدم که تسلیم محض آن باشم برایم مقدور نبود که یکباره سبک زندگی خود

را عوض کنم، اما باتفاق دوستم ماه صیام بهائی را روزه گرفتیم. در جامعه هیپی همه خیال می کردند دیوانه شده ام. دیگر وقتش رسیده بود که آنها را ترک کنم. خوب معلوم است که دیناری از مال دنیا نداشتم. یک خانواده بهائی مرا چون فرزندی پذیرفتند. به درس و مدرسه باز گشتم در حالیکه سعی می کردم ظاهری متمدن و آراسته بخود بگیرم. قبلاً مواد مخدر را ترک کرده بودم. ولی علاوه بر آن دین بهائی در مورد تنزیه و تهذیب رفتار تاکید می نماید. چیزی که از همه برایم سخت تر بود این بود که از برهنگی دست بکشم و از لذت حقام های دسته جمعی که هیپی ها و بعضی جوامع امریکائی راه می انداختند چشم پپوشم. عاقبت تحصیلاتم را به پایان رسانیدم. از آنجائی که زبان فرانسه را خوب می دانستم محفل روحانی محلی تصمیم گرفتند مرا به فرانسه بفرستند. ابتدا موفق شدم لیسانس خود را بگیرم. نزدیک تولوز کار گرفتم، و شبها جلسات اطلاعات در زمینه دیانت بهائی در دهات اطراف تشکیل می دادیم.

چون معلم زبان انگلیسی بودم، یک شغل تدریس در شهر آویون Avignon، جائی که بجز من بهائی دیگری در آنجا نبود به من پیشنهاد کردند. من فرانسه را خیلی دوست داشتم. مردمش خیلی ساده و بی ریا هستند. مدتی در آنجا ماندم و پنجسال پشت سر هم به عضویت محفل روحانی محلی انتخاب شدم. تا اینکه با کسب اجازه از محفل ملی برای یکسال مرخصی به اینجا آمدم تا بتوانم در امور دفتری کمک کنم. بعد از دوازده سال پاکدامنی شوهرم را ملاقات کردم. هنگامی که بدبختی ها و مصیبت هائی را که در اثر بیماری های مقاربتی دامنگیر افراد می شود و یا جدائی زنان و مردانی را که بر پایه ای غلط زندگی مشترک خود را آغاز کرده اند در نظر آوریم، آنوقت بهتر می توانیم به ضرورت این اصول و قوانین پی بریم. بهر صورت، من نمی توانستم کاری را که شروع کرده ام ناتمام رها کنم. انسان اگر نتواند قیودی چند را بر سبیل تعظیم و تکریم نسبت به اراده مطلقه الهی قبول کند در واقع خدای خود را به بازی گرفته است. از این گذشته پیرمردی که در اولین جلسه بهائی ملاقات کردم، وقتی هنوز در جرگه هیپی ها بودم به دستم نگاهی کرد و گفت تو میتوانستی یک راهبه بشوی.

همسرم بهائی است. کار او مرمت و تعمیر ابنیه متبرکه عکاست. بعد از ازدواج دو سال دیگر به کارم ادامه دادم تا اینکه دخترم به دنیا آمد. او حالا دو ساله است. بخاطر مواظبت از او از کارم صرف نظر نمودم. چیزی که خیلی برایم عجیب می نمود، چون همیشه کار کرده بودم. بعضی اوقات از اینکه شغلی نداشتم زندگی

برایم خسته کننده می شد لذا ناچار به فکر تغییر وضع خود افتادم و این امر فرصتی به من داد که اسرائیلی ها را بهتر بشناسم. همانطور که می دانید در اسرائیل بهائی اسرائیلی وجود ندارد و جامعه ما در اینجا تنهاست و به ندرت تماس و ارتباطی با مردم محلی پیدا می کنیم. خوشبختانه دختر کوچکم بهانه ای شد که بتوانم با چند مادر اسرائیلی طرح آشنائی و دوستی بریزم. البته ما در ملاقات هایمان هیچوقت در باره دین و مذهب صحبت نمی کنیم. اما بهر صورت زنها همیشه مطالب زیادی برای گفتن دارند. راستی می دانید چه چیز در مورد دیانت بهائی بیش از همه مرا به شگفتی وا می دارد؟ این مسأله پیشگونی های مذهبی سرخپوستان امریکائی که من فرهنگ آنها را بخوبی می شناسم، با آمدن بهاء الله تحقق یافته است.»

پاسکال مولینو Pascal Molineaux ۲۵ ساله، اهل سوئیس، باغبان.

«پدر من یک کاتولیک است و برای سازمان بهداشت جهانی کار می کند. مادرم پروتستان است. تفاوت عقاید آنها بیشتر وسیله تبادل است تا تصادم افکار. آنها هر دو عضو گروه مطالعات کتاب مقدس هستند و از اینکه بگذریم رابطه هیچکدام با کلیسای خودشان چندان درخور توجه نیست.

دوران کودکی ام به آرامی گذشت و تحصیلاتم کما بیش بر پایه مذهب کاتولیک بود و به کلاس های مذهبی کاتولیک می رفتم، باید بگویم که خانواده ما بیشتر لیبرال (آزادیخواه) بود. مذهب برای من هیچگاه در دسری ایجاد نکرده است، با اینکه در مطالعاتم تا سفر پیدایش جلو رفته ام.

در هفده سالگی برای ادامه تحصیل به امریکا رفتم و در رشته توسعه و عمران روستاها در سطح بین المللی به اخذ درجه فوق لیسانس نائل شدم. با وقوف کامل به اهمیت این مشکل در عصر حاضر رشته تحصیلی خود را انتخاب کرده بودم زیرا این کاری بود که می خواستم انجام دهم. بعنوان بخشی از مطالعات تحصیلی خود می بایست در برنامه یک پروژه در یک کشور جهان سوم شرکت نمایم. اطلاع یافتم چنین طرحی در زمینه عمران روستائی در جنوب غربی کلمبیا نزدیک کالی وجود دارد. بعدها شنیدم که انگیزه این طرح از بهائیان بوده است. برای دو ماه به آنجا رفتم، در ضمن با کسانی که آنجا کار می کردند آشنا و دوست شدم. دوستی من بخصوص با یکی از آنها که بهائی بود صمیمانه تر شده بود. کارهای او غالباً مرا به تعجب وا می داشت. از او سؤالاتی می کردم و او در باره دیانتش برایم صحبت می کرد. یکروز هم مرا با خود به یک «فایرساید» یا جلسه تبلیغی برد.

در این جلسات دوستانه و غیر رسمی که بهائیان آنرا فایرساید می نامند و معمولاً در منازل خود تشکیل می دهند، افراد چه بهائی یا غیر بهائی دور هم جمع می شوند و آزادانه در باره دین و مذهب خود، در باره مسائل اجتماعی و بسیاری از این قبیل موضوعات صحبت می کنند. به آنجا رفتم و هرچه می شنیدم برایم جالب بود. دو کتاب به امانت گرفتم، هردو را خواندم و کاملاً متقاعد شدم. وقتی به وطنم باز گشتم دین بهائی را پذیرفتم، اگرچه هنوز مطالب فراوانی بود که می بایست در باره آئینی که قبولش کرده بودم فراگیرم. پدر و مادرم بسیار روشنفکر هستند در این مورد هیچ مشکلی با آنها نداشتم. مادرم در ابتداء سعی می کرد مرا از بعضی مسائل فرقه ای برحذر بدارد. وقتی دید که دیانت بهائی ابدأ ربطی و شباهتی به یک فرقه ندارد آسوده خاطر و خوشحال شد. پدرم بیشتر نسبت به این مسأله بدبین بود. می گفت: "بالاخره خواهیم دید." از آنوقت تا بحال کوچکترین تصادمی در این باره با خانواده ام نداشته ام با اینکه من تنها فرد بهائی در خانواده ام هستم. تنها موقعی که از نوشیدن مشروب حتی در شب سال نو امتناع می کنم، قدری تعجب می کنند. البته من علتش را توضیح داده ام اما آنها هم حرف خودشان را می زنند. یک بهائی حق ندارد عقایدش را به دیگران تحمیل کند.

در دسامبر ۱۹۸۶ رساله فوق لیسانس خود را به پایان رسانیدم. موضوع رساله ام پروژه عمرانی در کلمبیا بود که خود در آن کار کرده بودم. بعد از آن باید خدمت نظام وظیفه را طی می کردم. بعنوان یک معترض آگاه داوطلب خدمت در یک کشور جهان سوم شدم. درخواستم مورد قبول قرار نگرفت و احساس نمودم بد جوری گیر افتاده ام. بالاخره موفق شدم بعنوان پرستار خدمت کنم. در خاتمه دوران سربازی ام احساس یأس و افسردگی می کردم. می دانستم که باید چیزهای زیادی در باره دیانتم فرا بگیرم. از اینرو از طریق محفل روحانی ملی سویس درخواست خدمت در اینجا را نمودم و خوشبختانه کاندید شدم و مورد قبول قرار گرفتم.

حالا یک باغبان هستم. من با باغبانی آنقدرها هم بیگانه نیستم، چون در زمینه گیاه شناسی و آسیب شناسی گیاهی درجه علمی دارم. اما همیشه هم کارها به این آسانی نیست. تعداد باغبان بهائی در اینجا کافی نیست از اینرو باغبان های عرب هم استخدام کرده اند و گاهی روابط ما با آنها مشکل می شود بعضی اوقات من برای کمک به دفتر توسعه و عمران می روم و راستش را بخواهید دلم می خواست بیشتر با آنها کار می کردم.

آیا آنچه را که در طلبش بودم در اینجا یافته‌ام؟ می‌دانید همیشه در برخورد حقیقت با ایده آل‌های انسان یک مقدار سرخوردگی بوجود می‌آید. برای من زندگی در اینجا آسان نیست و خیلی اتفاق می‌افتد که ترجیح می‌دهم با خودم خلوت کنم، اگر چه دوستان اسرائیلی زیادی دارم. وقتی شخص اینقدر به این مقامات نزدیک باشد احساس آزادی از او سلب می‌شود. هم برای خود او دشوار است و هم برای دیگران. گاهی احساس افسردگی می‌کنم و گمان نمی‌کنم که تنها من باشم که دچار این حالت می‌شوم. مواردی وجود داشته که بعضی نیمه‌کاره دست از کار کشیدند و از همه چیز صرفنظر نمودند، یا آنها را به خانه‌هایشان برگردانند. من یک مورد را دیده‌ام. یک پسر جوان به جلسه شور بیت‌العدل اعظم، جایی که هیچکس بجز اعضای بیت‌العدل بخصوص وقتی جلسه دارند حق ورود ندارد، سر زده داخل شد تا از بدی غذا شکایت کند. از او خواستند که اینجا را ترک کند. اما در باره خودم، در اینجا همه نسبت به من مهربان هستند و روحیه مرا درک می‌کنند.

وقتی اینجا را ترک کنم آدم دیگری خواهم بود. قصد دارم به کلمبیا برگردم در آنجا شغلی به من پیشنهاد کرده‌اند. و بالاخره روزی خواهد رسید که ازدواج کنم و صاحب فرزندان بشوم. اما آیا با یک دختر غیر بهائی؟ خوب، چرا که نه؟ همیشه نمونه‌های خوب وجود دارد.»

دانیل کلود Daniel Caillaud - چهل و یکساله، متخصص در صنایع هنری:  
 «داستان اینکه چگونه با دیانت بهائی آشنا شدم بسیار عجیب است. والدینم اسماً کاتولیک هستند ولی آنقدرها مذهبی نیستند. من خیلی کم در باره مذهب فکر می‌کردم ما در «شالت» Chalit زندگی می‌کردیم، جایی که من در صنایع هنری هنرآموز بودم و تعطیلاتم را در نیس می‌گذرانیدم. روزی در ساحل زیبای نیس «دزآنگله» قدم می‌زدم که مردی مرا متوقف کرد و خواهش نمود اگر ممکن است چند دقیقه وقتم را به او گوش بدهم. چون کار بهتری نداشتم، پیشنهادش را قبول کردم. او در باره دیانت بهائی شروع به صحبت کرد بعد به من پیشنهاد کرد که امشب همراهش به یک جلسه بروم. در نظرم قدری عجیب و تشویش آمیز می‌آمد. در پس این دعوت چه معنائی وجود داشت؟ نکند اینهم یکی از آن فرقه‌ها باشد؟ بهرحال، چون می‌خواستم کاری کرده باشم و از طرف دیگر برای ارضای حس کنجکاوی که همیشه در صدد بودم از همه چیز سر در بیاورم، به دنبالش راه افتادم. از همان قدم اول متوجه شدم که هیچ دام و حقه‌ای



در کار نیست. خوب به حرفهایشان گوش دادم ولی چیزی سر در نیاوردم. اما رفتار آنها خیلی محبت آمیز بود. در آنجا چند ملت مختلف جمع شده بودند و هرکس به زبانی حرف می زد. تغییر مطبوعی بود و من از آن لذت می بردم. جلسات آنها هر هفته یکبار تشکیل می شد و من بخاطر آن محیط دوستانه و جنبه بین المللی آن به آنجا می رفتم. تا اینکه رفته رفته به دیانت آنها علاقمند شدم. اول رساله ای در باره دیانت بهائی به قلم هیپولیت دریفوس و بعد کتاب مفاوضات را خریدم کتاب ها را با خود به شالت بردم و آنها را خواندم. محتوی این کتاب ها با تفکری که من در باره مذهب داشتم بکلی مغایرت داشت. بجای اینکه سخنش فقط از گذشته ها باشد تجسم دلپذیری از آینده به دست می داد. مطالب توأم با واقع نگری و متکی بر پایه منطق و سرشار از روحانیت بود. با خود فکر می کردم چنین کیفیتی می تواند مفهوم تازه ای به زندگیم ببخشد قسمت دشوار این قضیه برای من این بود که باید بهاء الله را بعنوان یک پیامبر و فرستاده الهی و در حقیقت بازگشت روحانی عیسی مسیح و محمد قبول کنم. چیزی که درک آن برایم مشکل بود. عاقبت از خود پرسیدم خوب چه می گوئی، راست است یا دروغ؟ مفاوضات عبدالهه می گفت راست است، و مرا متقاعد می کرد.

بار دیگر به نیس رفتم و بهائیان را دوباره ملاقات کردم، دریافتم مردی که برای اولین بار در «خیابان ساحلی دزآنگله» با او برخورد کرده بودم، اصلاً بهائی نبوده او در تصمیم خود مردد بوده که آیا بهائی بشود یا نه، پس با خود شرط بسته بود که: اگر بتوانم غریبه ای را وادار کنم که امشب همراه من به جلسه بیاید خود نشانه مثبت است. او قبلاً چنین کاری نکرده بود و در آینده هم نخواهد کرد. واقعاً باید اقرار کرد که گاهی سرنوشت بازی های عجیبی دارد.

بعد از مدتی کنکاش درونی که در حقیقت سنجش و آزمونی از عواطف قلبی و نشانی از احساسات باطنی ام بود، عاقبت ایمان آوردم.

ایمان من با آگاهی صورت گرفت، اما این نکته را هم دانستم که هنوز راه درازی در پیش است و چیزهای زیادی هست که باید بیاموزم. اهمیت نداشت، وقت کافی برای یادگرفتن موجود بود. فقط بیست سال داشتم. تصمیم گرفتم به کانادا بروم و چهارماه بعد عضو جامعه بهائیان اوتاوا بودم. دو سال در آنجا ماندم و بعد به نیوکالدونیا مهاجرت کردم. آنجا در کمپ معدن چی ها کار می کردم، کاری سخت و دشوار بود. سپس چهارده سال در کوآدولوپ در پوان آپیتر در یک جامعه جدیدالتاسیس که ۹۸ درصد آنها از بومیان این منطقه بودند، بسر بردم. سفیدها

به ندرت با آنها مراوده و تماس داشتند آنها حتی با خودشان هم خیلی کم معاشرت می کردند.

حالا ظرف دو سال گذشته در اینجا بعنوان یک هنرمند متخصص کار می کنم. اصول دین بهائی مبنی بر پیروی از یک حیات منزّه را به راحتی پذیرفته ام. اهمیتی نمی دهم که بدون تنباکو، مشروب یا سکس بگذرانم. می دانید حسن شهر کوچکی مثل شالت اینست که هنوز هم تمیز و پاک باقی مانده است. موضوع اطاعت خیلی اهمّیت دارد و در واقع یک امتحان است. یکی از مشکل ترین احکام برای من فریضة نماز بود. عبادت در مذهب کاتولیک بیشتر جنبه مکانیکی دارد. یک وقت بخود آمدم که منم دارم بطور مکانیکی نماز می خوانم. وقتی دیدم خیلی حالت مصنوعی و ماشینی پیدا کرده ام مدتی نماز نخواندم. تمرکز در دعا هم برایم چیز تازه ای بود که نمی توانستم به آسانی به آن تن دردم. برایم آسان نبود و خیلی طول کشید تا به آن خو گرفتم. طی بیست سال گذشته همواره در تکاپوی فراگرفتن دیانت جدیدم بوده ام. نمی دانم از اینجا به کجا خواهم رفت، راه من هرچه باشد و بهرسو باشد راه آموزش و یادگرفتن است.»

داستان های ما حاوی شرح احوال کسانی که با آنها به مصاحبه پرداختیم، بدون یادآوری شرح حال چند بهائی ایرانی که از حیث سن و سال غالباً بزرگتر از افراد فوق هستند کامل نخواهد شد. ممکن است بگوئید که خوب آنها در سرزمین اصلی دیانت بهائی بوده اند و در آنجا موقّق به شناسائی این دیانت شده اند. این مسأله در مورد دو برادر که شباهتی باورنکردنی با هم دارند. یعنی فیض الله و عبدالله مصباح کاملاً صدق می کند. هر دو برادر در دارالتحقیق کار می کنند. خانواده آنها از طرف پدر پنج نسل و از طرف مادر سه نسل بهائی بوده اند. پدر و مادرشان در طهران با هم آشنا شدند و بعد طی تشریفات ساده با هم ازدواج کردند در آن ایام بهائیان در ایران تحت انواع شکنجه و آزار و اذیت بودند و متأسفانه این وضع هنوز هم ادامه دارد. فیض الله مصباح همراه با تبسمی در این باره سخن می گوید:

« فامیل ما از طرف پدری و مادری بین چهارصد تا پانصد نفر بهائی هستند که در اطراف و اکناف دنیا پراکنده اند. آنها جزو مؤمنین اولیه این دیانت بوده اند که شخصاً حضرت باب و حضرت بهاء الله را می شناختند. با تمام این مراتب هیچکس بهائی به دنیا نمی آید، بلکه بهائی می شود. تصمیمی که یک فرد بالغ در نهایت آزادی و طیب خاطر برای خود باید اتخاذ کند.»

برادران مصباح هم بهمین ترتیب این دیانت را قبول نمودند. فیضی با یک دختر بلژیکی بنام سوزان ازدواج نموده است. سوزان می گوید: «والدین من ضد کلیسا بودند. اما عدم آموزش مذهبی هم برای خود امتیازی است، چون شخص از قید و بند تعصبات فارغ و آزاد است. ایمان به خدا هم آنقدرها آسان و سهل نیست. در طریقت ایمان به حقّ من سالک دو راه بودم. از جهتی برای من کار طبیعت و زیبایی آن بود و از سوئی اندوه و ماتم و نبرد درون و مرگ پدر. بر رویهم تجربه ای بود که به وصف نمی آید.

ایمان داشتم که خدا هست، اما به کدام طریق؟ چند دوست امریکائی داشتم که بهائی بودند. می توانستم آئین آنها را درک کنم، از اینرو بهائی شدم. مدت زمانی گذشت تا بتوانم به اهمیت دعا و تفکر پی ببرم. دعا و تفکر یعنی کلید حلّ مشکلات. دعا یک طریق زندگی است. اما من هیچوقت در نظر نداشته ام که در یک دنیای کاملاً بهائی زندگی کنم. من هنوز دوستانم را دارم و برایم فرق نمی کند که آنها پیرویک مذهب نباشند. در باره مادرم بگویم چون رابطه من با مادرم بسیار نزدیک است. یک اتفاق غیر عادی بین ما رخ داد، به عبارت دیگر او دختر روحانی من شد. این دیانت همچون آب دریاست شما نمی توانید تمام آب دریا را بنوشید چشیدن یک قطره برای شناختن آن کفایت می کند.»

فیضی مصباح در باره دیانت خود می گوید: «آئینی که از اول روز دعوتش را آشکار کرد هیچگاه نهضتی پنهانی نبود. شریعتی که همواره در معرض ظلم و ستم بوده بر مبنای ریشه خانوادگی و تحقیقاتی که در اینجا می کنم این امکان را به من داده است که سیر تحول و تکامل این آئین را تعقیب کنم. چگونه نقل زبانها گشت و در افواه عام افتاد؟ چگونه از برکت سفرهای حضرت عبدالبهاء به اروپا و امریکا رسید و شهرتش عالمگیر شد؟ برای اولین بار شواهد عینی در کار است کتب و آثار مقدسه ای که بر خلاف ادیان و مذاهب قبل دستخوش هیچگونه تغییر و تبدیل و تفسیر و تعبیر واقع نگردیده موجود است. به یمن این شواهد قادریم ظهور یک آئین، گسترش موج مخالفت ها و سلوک و رفتار دشمنان این دین را مورد مطالعه قرار دهیم. این یک بررسی واقعی علمی تجربی است.»

برادر او عبدالله معلّم ریاضیات بود. او در دوران سخت و مصیبت باری که دیانتش در زیر سلطه ظلم و بیداد قرار داشته، در ایران و مراکش می زیسته است. و ضمناً در بیست سال گذشته در خدمت دارالتحقیق بین المللی در مرکز جهانی بوده است. با اینکه از زمره کارمندان سالخورده مرکز جهانی است در نظر دارد آنجا را ترک

کند تا بتواند با خاطری آسوده به تبلیغ و انتشار دیانتش بپردازد. می گوید: «من آماده‌ام به نقطه‌ای از جهان سفر کنم. دیگر وقت آن رسیده که ندای این آئین به گوش مردم دنیا برسد تا دنیای جنگ‌زده و محنت‌کشیده روی آسایش بیند و از دردهای بیکران شفا یابد».

اکنون بجاست که بعضی داستان‌هایی را که در فرانسه شنیده‌ایم در اینجا برای خوانندگان عزیز بازگو نمایم، بطور مثال ماجرای آن دکتر اسرائیلی که بطور تصادفی هنگامیکه در ایتالیا مشغول تحصیل پزشکی بود با یک بهائی آشنا شده و همین آشنائی منجر به ایمان او گردیده و یا دختری از بورگاندی که آشنائی با یک دانشجوی ایرانی در رشته طب در بیمارستانی که این دختر خانم فیزیوتراپی تعلیم می‌داده، باعث ایمان او شده است. در اینجا برای حسن ختام به داستان‌های خود تصویر دو نمونه بهائی را از دو ریشه کاملاً مجزا و مغایر با هم برای شما ارائه می‌دهیم که علیرغم مغایرت‌ها و تفاوت‌های اصیل خود چگونه در زمینه حقایق اصول و عقاید دیانتشان به نتیجه‌ای واحد رسیدند.

پیر اسپیرگل Pierre Spierckel ۴۷ ساله کار او در حال حاضر صحافی کتاب است:

«چند سالی را در یک مدرسه شبانه‌روزی کاتولیک گذرانیدم که در نتیجه آن از هرچه دین و مذهب بود منزجر شدم. خلاصه اینکه یک مخالف و ضد روحانیت از آب در آمدم. من در یک کشتی تجارتي کار می‌کردم و گذارم به مشرق‌الاذکار بهائیان در شیکاگو افتاد و از اینجا با دیانت بهائی آشنا شدم. زیبایی، جلال و بهت خیره‌کننده این بنا تأثیر عمیقی در من نهاد، اما آنچه بر حیرتم افزود آن بود که در طی مکالمه‌ای با چند تن بهائی دریافتم که این یک شریعت جدید است و در آن سخن از آینده بشریت و جامعه انسانی شده است و از این گذشته بوجود آوردن طبقه روحانیون بهر فرم و صورت باشد در آن ممنوع گردیده است. بهر حال مدت زمانی طول کشید تا در جرگه پیروان این شریعت تازه درآمدم. هرچه در باره آن بدستم می‌رسید می‌خواندم، اول کتاب‌های فرانسوی را و بعد هم انگلیسی، چون حالا در امریکا مقیم شده بودم. برخورد من با دیانت بهائی یک برخورد فکری و عقلی بود. بدین ترتیب که در ذهن خود سؤال یا تردیدی مطرح می‌نمودم و بعد با مطالعه آثار بهاء الله و عبدالبهاء پاسخ مناسب آنرا می‌یافتم. رفته رفته به جایی رسیدم که دیگر سؤالی برایم باقی نمانده بود. مطالعاتم را کامل کرده بودم، حال وقت تصمیم فرا رسیده بود. درخواست کردم مرا به عنوان

بهای بی‌پذیرند. برای من این تصمیم دروهله اول با مغزم بستگی داشت و بعد قلبم را تحت تأثیر قرار داد. لازم بود همه چیز را می‌فهمیدم، یا لااقل علت نفهمیدن خود را درک می‌کردم. اما بهائیان بسیاری را می‌شناسم که به نوع دیگری با این دیانت مواجه شده‌اند.»

می‌پرسم آیا برای شما قبول کردن اصول بهائی دشوار بود؟ جواب می‌دهد:

«واضح بگویم، خیر، ابدأ بالاتر از همه اینکه این قوانین در حقیقت جنبه منفی و بازدارنده ندارند. آنطور که در گذشته گفته شده "تو نباید مرتکب ... شوی" و امثال اینها می‌توانم توضیحی در این باره بدهم. در دنیای مادی هیچ چیز مانع از آن نیست که شخصی خود را از طبقه سوم یک عمارت به بیرون پرت کند، با علم به اینکه این کار خیلی خطرناک است و کسی که مرتکب آن بشود تنبیه خواهد شد مثلاً پایش خواهد شکست. خوشبختانه همه ما از حس لامسه برخورداریم و بهمین خاطر وقتی دستمان را به یک کوره سوزان نزدیک کنیم بخاطر گرمای فوق‌العاده‌ای که احساس می‌کنیم از سوختن محافظت می‌شویم. آن کسانی که در اثر بعضی از بیماریها احساس لامسه خود را از دست داده‌اند زندگی سختی دارند زیرا دائم در معرض آسیب هستند بدون آنکه از آن اطلاع پیدا کنند.

من فکر می‌کنم اصول دین بهائی نیز بر همین منوال است. اصول و قوانین روحانی بسیار دقیق‌تر از اصول جسمانی است، این اصول باید با زمان تطبیق نماید و نسبت به زمان‌های مختلف تغییر پذیرفته و با آن هماهنگ گردد. تنها مظاهر الهیه قادر بر چنین تغییر و تبدیلی می‌باشند. حتی عیسی مسیح هم که در مورد اصول و قوانین بسیار کم سخن گفته با اینحال قانون سبت را تغییر داد و حکم طلاق را منسوخ نمود، حکمی که حضرت محمد بنا به اقتضای زمان بار دیگر آنرا تشبیت فرمود. قوانینی که از جانب خداوند برای ما آورده شده به ما کمک می‌کنند که بتوانیم مدارج کمال و ترقی را بییمائیم و در حقیقت منبع فرح و سرور ما در زندگی هستند. این اصول به اعتباری مثل قوانینی است که یک مادر به کودک خود یاد می‌دهد مثلاً به او می‌گوید: در خیابان بازی نکن. این شوخی محض است اگر کسی بگوید که برایش مشکل است در شرایط خاصی زندگی خود را با یکی از این قوانین تطبیق دهد. آنچه حائز اهمیت بسیار است اینست که اطاعت یا عدم اطاعت صرفاً بین فرد و خدای او است و به هیچکس دیگر ربطی نداشته و ندارد. اما در مورد اصول و احکام و لزوم اجرای آن، اجازه

بدهید در اینجا به دو قسمت از بیانات حضرت بهاء الله اشاره کنیم:  
 «لَا تَحْسَبَنَّ أَنَّا نَزَّلْنَا لَكُمْ الْأَحْكَامَ بَلْ فَتَحْنَا خْتَمَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ بِأَصَابِعِ الْقُدْرَةِ وَ  
 الْاِقْتِدَارِ. يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا نَزَّلَ مِنْ قَلَمِ الْوَحْيِ تَفَكَّرُوا يَا أُولِي الْأَفْكَارِ.» (کتاب اقدس  
 - آیه های ۱۳ و ۱۴)

مضمون آن به فارسی چنین است :

(گمان نکنید که ما برای شما فقط احکام را فرستادیم بلکه مهر شراب مهر شده را به  
 سر انگشتان توانائی و قدرت برداشتیم. گواهی می دهد باین مطلب آنچه که نازل  
 شده است از قلم وحی پروردگار فکر کنید ای صاحبان افکار.)

باید تمام اصول و احکام شریعت بهائی را از این نقطه نظر ملاحظه نمائیم، اگر  
 می گوئید اجرای بعضی از این اصول دشوار است، در پاسخ باید عرض کنم این  
 جامعه امروز ماست که الگوی سعادت حقیقی نیست. معیار این جامعه چنین  
 است، شما هرکاری دلتان می خواهد در هر موقع و بهر نوعی که دوست دارید  
 انجام دهید. بنظر می رسد که همه چیز دایره وار دوران پیدا می کند، مردم ثروت،  
 موفقیت و قدرت را می پرستند. اینها انسان را به جانی نمی رساند. در صورتی که  
 وقتی از عنایات و مواهب الهیه در حالت انقطاع یعنی وارستگی و عدم تعلق  
 خاطر به مادیات بهره مند و همواره از الطافش شاکر باشیم به یک سعادت درونی  
 که بصورت خُلُق نیکو و احترام و ادب نسبت به دیگران از ما ظاهر و آشکار  
 خواهد شد، دست می یابیم مقصودم این نیست که تمام بهائیان فرشته اند، بلکه  
 مقصد اینست که هرگاه یک فرد بهائی تا جایی که بتواند به دستورات و تعالیم  
 والای این آئین مقدس عامل شود بالمآل به خوشبختی حقیقی نائل می گردد. زیرا  
 به غنای درونی رسیده است. من هیچگاه احساس نکرده ام که حیات من در میان  
 مثنی اصول و قوانین و محدودیت ها احاطه شده، بلکه برعکس احساس می کنم  
 که زندگی من کامل شده است. بعنوان آخرین کلام در باره اصول و احکام باید  
 بگویم که اطاعت از مشکلترین و سخت ترین آنها آن نیست که شما فکر می  
 کنید. باور بفرمائید غیبت نکردن یا به غیبت گوش ندادن بسیار سخت و دشوار  
 است، در حالیکه حضرت بهاء الله آنها را از مذموم ترین گناهان دانسته و ما را  
 بکلی از آن برحذر می دارند.»

جرمی فاکس Jeremy Fox اهل انگلستان، در جنوب فرانسه زبان انگلیسی تدریس  
 می کند.

«والدین من مسیحی و وابسته به کلیسای انگلیس بودند، ولی در قید مذهب

نبودند و به ندرت در محیط خانه مسائل مذهبی مطرح می‌شد. من به یک مدرسه دولتی می‌رفتم بنا بر مقررات مدرسه می‌بایست هر روز در نمازخانه مدرسه حاضر باشیم. این امر باعث شد که من یک مسیحی مؤمن و معتقد بار بیایم. اما به مرز شانزده سالگی که رسیدم سلسله سؤالاتم شروع شد، قبل از هرچیز می‌خواستم بدانم چرا فقط در باره مسیحیت به ما درس می‌دهند. گویی هیچ دین دیگری بجز آن وجود نداشت. این مسأله از همان ابتدا در نظرم درست نمی‌آمد، آخر چگونه عدالت خداوندی حکم می‌کند که فقط بخشی از جمعیت دنیا را به راه راست هدایت کند و بقیه را بحال خود واگذارد. با اینحال آنچه در این مدرسه آموختم بسیار مهم بود. اینکه انسان باید به امری اعتقاد داشته باشد. وقتی در سال ۱۹۶۰ به کمبریج رفتم بر آن شدم که مطالعاتم را در باره ادیان دیگر توسعه دهم، از اینرو به عضویت انجمن مطالعات ادیان درآمدم. در اولین جلسه‌ای که حضور یافتم یک نفر بهائی سخنرانی می‌کرد. هنوز خاطره دلپذیر سخنان او در حافظه‌ام نقش بسته‌است. ناطق مزبور مرا با بهائیان این شهر آشنا کرد، جایی که جلسات آنها بطور مرتب دایر بود. برای اولین بار بود که احساس می‌کردم می‌توانم بدون هیچ مانع و رادعی در باره موضوعات مهم و اساسی بحث کنم و جوابهای قانع کننده دریافت کنم. در جمع آنها که قرار می‌گرفتم احساس می‌کردم خودم هستم، بدون آنکه نیازی به پرده پوشی و ظاهرسازی داشته باشم. شروع به مطالعه کردم و کتابهای زیادی خواندم. باید بگویم که جنبه‌های معنوی این دیانت به قلبم می‌نشست. این آثار پیامی داشت و شخص را به تکاپوی درون وامیداشت. شاید بیش از همه تاریخ این دیانت که تاریخی مستند و بر طبق آخرین شواهد نوشته شده‌است، مرا تحت تأثیر قرار می‌داد. در گذشته وقتی سرگذشت افرادی چون پطرس حواری را می‌خواندم که چگونه در آنی همه چیز را رها کرده و به دنبال مسیح روانه شد، اگرچه شور و حالی در من بر می‌انگیخت، ولكن می‌پنداشتم که اینها افسانه است، افسانه‌ای که طی گذشت قرون و دهور بدان شاخ و برگ بسیار داده‌اند. اما در اینجا با سرگذشت کسانی آشنا می‌شدم که به همان میزان شور و عشق و اشتیاق پطرس ماهیگیر به پیروی باب و بهاء الله قیام کردند، از خود و از دنیا گذشتند و آنچه داشتند فدا کردند، حالا من با نوادگان این اشخاص ملاقات می‌کردم و آنها را می‌شناختم. موضوع دیگری که بخصوص عمیقاً مرا تحت تأثیر قرار داده بود، طریقی بود که بهاء الله بدان وسیله وحدت جامعه بهائی را بعد از فوت خود تضمین می‌نمود که بسیار

بدیع و در ادیان گذشته بی سابقه بود. او طی وصیتنامه خود که ما بهائیان آنرا «کتاب عهدی» می نامیم، اهمیت این مسأله را علیرغم تنوع گسترده پیروان این آئین از هر نژاد و ملیت و طبقه ای، همچنین اقدامات پردامنه ای که برای ایجاد شکاف و جدائی بعد از وی در این جامعه صورت گرفت بطور بارز و آشکاری ثابت کرد.

من با همسر آینده ام طی همین جلسات بهائی آشنا شدم. نخست ما عاشق این دیانت شدیم و بعد علاقمند به یکدیگر. زندگی ما از همان ابتدا بر پایه یک زندگی متعهد نسبت به اصول و تعالیم این آئین بود. باید قبول کرد که اگر امری از جانب پروردگار است دیگر جای انتخاب و سلیقه شخصی نیست که مثلاً بتوانیم بعضی از اصول و دستورات را دست چین و انتخاب کنیم. ما البته تا حدی توانسته ایم زندگی خود را مطابق مرام و موازین دینی تطبیق دهیم، دستوراتی هست که از صراحت خاصی برخوردار است، مثل عدم استعمال مواد مختر و الکل، در مورد بعضی دیگر سنجش آنها چندان سهل و آسان نیست، مثلاً نهی از غیبت و عیبجویی، یا از بین بردن تعصبات و امثال اینها، یا تعالیمی که بر پایه تزکیه نفس و تعالی روحانی قرار دارد، مانند ادای نماز روزانه و زیارت آثار و الواح مقدسه در هر روز، اینها زمان می خواهد تا بتدریج بخشی از حیات فردی را مثل خورد و خواب شامل شود.

از آنجا که تحصیلاتم به اتمام رسیده بود توانستم به اتفاق همسرم به جنوب ویزل مهاجرت کنیم. ما چهار سال در آنجا ماندیم، در این مدت محفل روحانی، در شهر سوآن سی تشکیل شد. بعد از آنجا برای مدت یازده سال به جزیره مول واقع در هیبرید رفتیم، جائیکه برای اولین بار بروی دیانت بهائی گشوده می شد و محفل روحانی در آنجا بوجود آمد. از آنجا به ایالت باسک در فرانسه آمدیم. حالا یازده سال است در اینجا زندگی می کنیم. این ایالت هم یکی از نقاطی بود که باصطلاح ما بهائیان از نقاط بکر محسوب می شد، چون اصلاً بهائی نداشت.

اینکه چگونه زندگی روزانه خود را با حیات بهائی تطبیق می دهیم، باید بگویم انسان می تواند در کمال آرامش و صفا در این آئین زیست نماید، مشروط بر آنکه بتواند باسانی خود را با آن هماهنگ سازد، اصل این دین هم مثل همه ادیان، پایه آن بر فداکاری ها و رنجها و سختیها گذاشته شده است. آئینی است شادی آفرین، ولی بهاء الله با صراحت بما آموخته است که در صورتی می توانیم به ترقی روحانی نائل شویم که در رویارویی با امتحانات سربلند بیرون بیائیم.



حیات بهائی همچنانکه در جمیع ادیان حقیقی آمده است بر اساس محبت، ترجیح دادن دیگران بر خودمان (اصل مواسات) انقطاع یعنی عدم دلبستگی به شؤون دنیوی و خدمت به هموعان نهاده شده است.

می پرسید آیا به عقیده من دین بهائی در آینده نزدیک نقش پراهمیتی ایفاء خواهد کرد؟ بلی. از آنجا که جامعه جهانی بهائی در زمینه مشکلات عمده ای که دامنگیر کره ماست راه حل های منطقی و امکان پذیر ارائه می دهد، روز بروز بر اهمیت آن افزوده خواهد شد. زیرا من فکر می کنم اینها تنها مردمی هستند که از یک دید جهانی وسیع برخوردارند. توأم با رشد و تکامل جوامع محلی بهائی و بخاطر کمک به حل مسائل موجود آنها رفته رفته جای خود را در اجتماع باز خواهند کرد.

این دیانت از هر حیث کامل است. برای بهبود و اصلاح شرایط اجتماعی، همچنین برای زندگی فرد در این دنیا با تاکید بر آنکه زندگی او به این دنیای خاکی منحصر نمی شود، بلکه این سرآغاز سیر و سفر در عوالم نامتناهی الهی است، پیامی برای گفتن دارد. این آئین خواستار تغییرات شگرف و همه جانبه در اجتماع است. در حالی که اصول بنیادی ادیان گذشته را ... مبنی بر آنکه رستگاری نهائی محدود به این عالم نمی شود، قبول می نماید، لیکن دلیل بر آن نمی داند که ما را از کوشش در راه بهتر ساختن شرایط زیست در این سیاره خاکی باز بدارد. دینی است که در آن کردار و رفتار انسان بر پایه ادراک و تفاهم معنوی قرار گرفته است.»

سؤال کردیم که آیا او تعالیم و اصول بهاء الله را صرفاً بر اساس تحت اللفظی آن پیروی می نماید، یا اینکه به عقیده وی می توان آنها را بر طبق تفکر و وجدان فردی تعبیر نمود، بخصوص وقتی صحبت از مسائل مربوط به این عصر و زمان بعین می آید که در آن دوره برای بهاء الله قابل پیش بینی نبوده است، از جمله سلاحهای اتمی، یا بازار فروش اسلحه، آلودگی هوا و امر کنترل موالید و غیره. او در جواب گفت :

«حضرت بهاء الله در حقیقت موضوع اسلحه و همچنین سلاحهای اتمی و خطرات ناشی از آلودگی محیط را به بشریت هشدار داده است و راهنمایی های او در این زمینه موجود است. در باره مسائلی از قبیل جلوگیری از بارداری (کنترل موالید) هم دستورات او موجود است ولیکن بیت العدل اعظم هنوز آنرا بصورت یک حکم قاطع و قانون انعطاف ناپذیر بمرحله اجرا در نیاورده است و در حال حاضر اجرای

این اصل بستگی به تصمیم و اختیار فرد دارد. اصلی را که شارع این دیانت بنیاد نهاد که بر مبنای آن بیت‌العدل می‌تواند در باره مسائلی که در باره آنها حکم صریح و قاطعی داده نشده قانون وضع نماید خود عامل انعطاف‌پذیر بوجود می‌آورد که در شرایط جهانی که دائماً دستخوش تغییرات است، مخصوصاً با توجه به این نکته که بیت‌العدل قادر خواهد بود قوانینی را که خود آنها را وضع نموده تغییر دهد، بسیار ضروری می‌باشد. بنابراین در مورد مسائلی که شما به آنها اشاره نمودید اصل فوق قابل اجرا خواهد بود. با اینحال اجرای دقیق بعضی از اصول مخصوصه بر عهده فرد بوده تا وی بتواند با توجه و بررسی اوضاع و موقعیت خاص خود آنها را به مرحله اجرا درآورد. عوامل اساسی در اتخاذ یک تصمیم عبارتند از دعا، توجه کامل به درگاه پروردگار، شور و مشورت توأم با دعا. ممکن نیست که بتوان تصور نمود که برای هرنوع موقعیتی می‌توان از پیش تصمیمات ساخته و پرداخته شده ارائه نمود، این امر از منطق بدور است.»

باز سؤال کردیم که با در نظر گرفتن اوضاع کنونی دنیا آیا فکر نمی‌کنید بهائیان بیش از اندازه جانب احتیاط را مراعات می‌کنند، در حالیکه اکنون وقت آنستکه آنچه در قوه دارند بنمایند و سعی کنند بهتر خود را بشناسانند و برعهده پیروانشان بیفزایند؟ گفت:

«اگر بخواهیم مقاصد و هدفهای دیانت بهائی را در نظر بگیریم، البته این یک حقیقت تردیدناپذیر است که هنوز راه زیادی در پیش داریم. به موازات توسعه و تکامل مؤسسات بهائی و افزایش عده پیروان این دیانت و اهمیت چشمگیر طرحها و نقشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، همچنین توسعه و اجرای حیات بهائی به مفهوم عمیق و قویتر، بارزتر و مشخص‌تر آن، طبعاً امکان شناسائی این جامعه بنحو احسن فراهم می‌گردد. به عقیده من پدیده تغییرات سریع جهانی لزوماً موجب تغییر افکار خواهد شد، و آراء عمومی در سطح اکثریت که حال اینچنین به عقاید دین بهائی با بی‌اعتنائی می‌نگرد، در جهت توجه هرچه بیشتر نسبت به نقش مؤثر این جامعه و پیشنهادات مفید و قابل اجرای آن در حل بسیاری از مسائل پیچیده، معطوف خواهد گردید. زیرا مردم دنیا بخوبی درخواست یافتن راه حل‌ها عملی و قابل اجرا است.»

ما هنوز از امکانات کافی برخوردار نیستیم. در بسیاری از کشورها هنوز رسانه‌های جمعی بروی این جامعه مفتوح نشده‌است و این خود مشکل بزرگی است. در مواقعی که امور و مسائل غامض و مهم به مشاوره گذاشته می‌شود،

به ندرت از افراد بهائی بعنوان نماینده این جامعه برای شرکت در آن دعوت بعمل می آورند، اما وقت آن هم فرا خواهد رسید و بدان وسیله تغییر بزرگی پدید خواهد آمد. در پاره ای از کشورها اینکار را شروع کرده اند. بدون شک پیشرفت جهان این جریان را توسعه و سرعت خواهد بخشید. همچنانکه آگاهی جامعه بهائی هم توسعه خواهد یافت.»

محمّد - اهل الجزیره، مدیر یک کمپانی تجارتی، ساکن فرانسه:

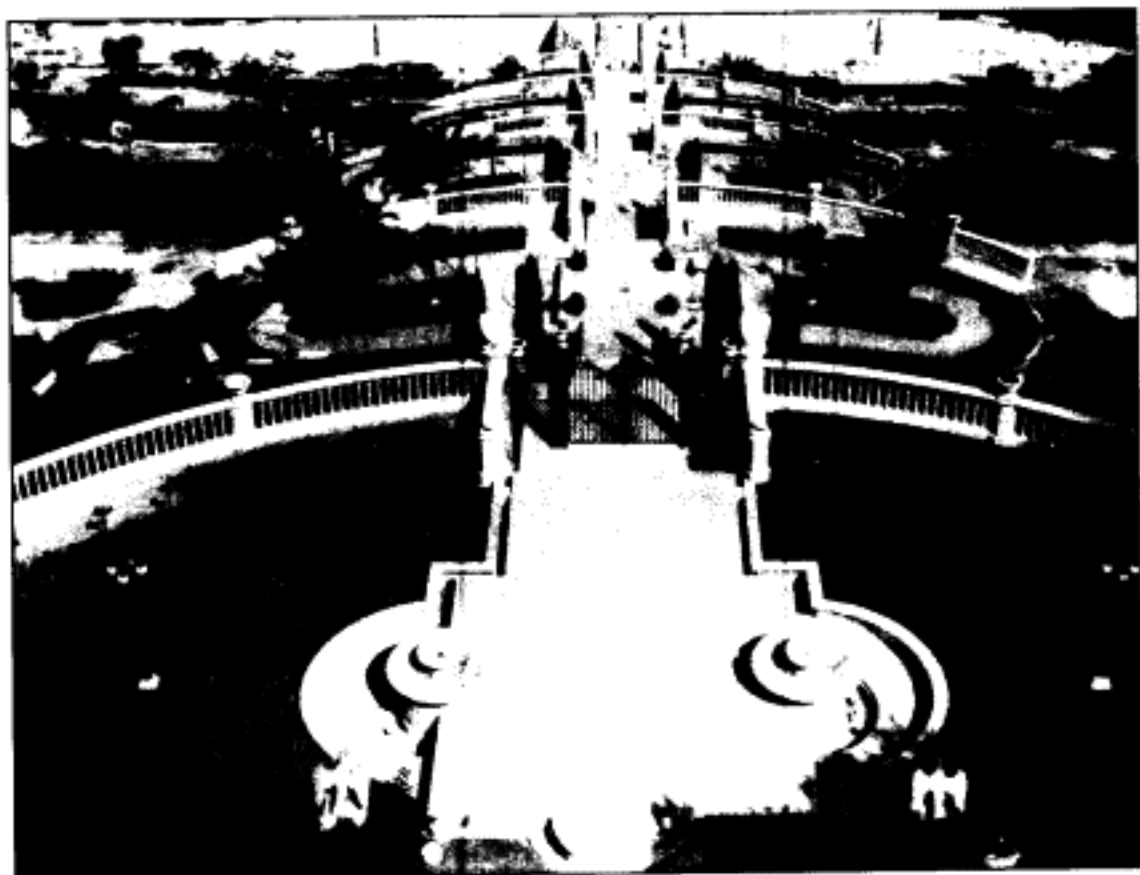
« من در جنوب الجزیره در یک خانواده معتقد و پرهیزگار مسلمان، متعلق به طبقه روحانیت متولد گردیدم. از اوان کودکی صرفاً با اصول و تعالیم اسلامی پرورش یافتم. از دو سالگی به مکتب قرآن می رفتم. و هنوز کودکی بیش نبودم که صبح های زود حتی گاهی قبل از پدرم برای ادای فریضه نماز به مسجد می رفتم. وقتی بزرگتر شدم برای ادامه تحصیل به شهر اوران رفتم. روزی مصادف با یکی از اعیاد متبرکه، بنام عید الصغیر که عیدی است سنتی و معمولاً یکماه بعد از ماه رمضان آنرا در الجزیره برگزار می کنند، با پسرعمویم در خیابان قدم می زدیم. روز عیدالصغیر، هر خانواده ای یک گوسفند ذبح می کند و آنرا کباب می کنند. در اینروز دید و بازدیدها و صرف چای و شیرینی برقرار می شود.

باری هنوز چند قدمی از منزل دور نشده بودیم که به یکی از بستگان مادرم برخوردیم. مدت زیادی بود که او را ندیده بودم او حتی خبر نداشت که من در اوران هستم. ما را به منزلش دعوت نمود. با اینکه از صبح به اندازه کافی چای و شیرینی خورده بودیم دعوت او را قبول کردیم. کنار هم به گفتگو نشستیم و اخبار فامیل را با هم ردّ و بدل می کردیم. همینطور که مشغول صحبت بودیم ناگهان احساس کردم که او این عید را جشن نگرفته است. پس از او پرسیدم: آیا مشکلی پیش آمده، ناراحتی خدای نکرده؟ جواب داد: نه چیزی نیست. گفتم مثل این است که عید را جشن نگرفته اید. گفت منظورت چیست؟ من عید گرفته ام. گفتم نه فکر نمی کنم گوسفند قربانی کرده باشید. گفت درست است گوسفند ذبح نکرده ایم، ولی ذبح گوسفند که اجباری نیست. احساس می کردم یک موضوع غیرعادی در بین است. هرچه سعی کرد مطلب را عوض کند، من بر می گشتم سر موضوع: چرا عیدالصغیر را جشن نگرفته اید؟ تا اینکه عاقبت مجبور شد توضیح بدهد که به دیانت جدیدی ایمان آورده است.

من خشکم زده بود. بدیهی است که سلسله سؤالاتم شروع شد. جوابهای او هرچه بود برای پسرعمویم و من هردو بسیار جالب توجه بود. توانستیم چند کتاب از او

بگیریم و برای یک ماه تمام وقت ما فقط صرف مطالعه شد. این یک ماه را باید دو یا سه ماه به حساب آورد، زیرا در تمام عمرم سابقه نداشت که با چنین شدت علاقه و بدون وقفه کتاب خوانده باشم. در پایان مطالعاتم پسرعمویم و من ایمان آوردیم. وقتی به خانه برگشتم ماجرا را برای پدرم تعریف کردم. او اول خیلی آنرا جدی نگرفت. فکر می کرد لابد اینهم یکی از فرقه های اسلامی است. آخر می دانید در اسلام فرقه های زیادی وجود دارد. برایش توضیح دادم که چنین نیست، این یک دیانت حقیقی و مستقل از اسلام است، نه شعبه ای از آن. لابد بخود گفته بود وقتی بزرگتر شدم این افکار را از سر بدر خواهم کرد. ماه رمضان رسید و من از روزه گرفتن به شیوه مسلمانان امتناع کردم. برای من مشکل نبود که برای دلخوشی پدر هم که شده از خوردن و نوشیدن در فاصله بین سحر تا شام امساک کنم، اما این مسأله مراعات اصول و قوانین بود و در نظرم خیلی اهمیت داشت. این امر ضربه هولناکی برای پدرم بود. نزد امام جماعت رفت و امام به او گفت فرزند تو گمراه شده، دین او شنیع است و باید مسلمانان مذهب بهائی را قلع و قمع کنند، گفتم با کمال خوشوقتی حاضریم به مسجد بیایم و در باره آن صحبت کنم. معلومات من در باره دین تازه ام آنقدر زیاد نبود با وجود این اطمینان داشتم که با همین معلومات اندک هم قادرم در برابر یک عالم مسلمان بایستم و او را مجاب سازم. امام از دیدن من سرباز زد. اما من اصرار کردم. روابط بین من و پدرم مشکل شده بود. او پریشان و درمانده و من متأسف که باعث ناراحتی او شده ام. اما چاره ای هم جز این نبود. خواهر کوچکم دزدکی می رفت برای ناشتائی من شیر می خرید. او با دیگر خواهران و برادرانم دم در کشیک می دادند و مراقب بودند کسی نفهمد. زیرا خانواده از اینکه همسایه ها بونی از این قضیه ببرند سخت وحشت داشتند. چند روز بعد موعد ضیافت نوزده روزه فرا رسید، یکی از اصولی که بهاء الله تعیین فرموده. البته من آنرا بجای آوردم. برادر هشت ساله ام از راه دلسوزی با من در این ضیافت شرکت نمود. این امور برای خانواده ام قابل درک نبود.

پدر رفته رفته موقعتیت مرا پذیرفت. سال بعد در ماه رمضان خودش برای صبحانه ام شیر می خرید. حالا او به دین من احترام می گذارد همانطور که من عقیده او را حرمت می نهم. تحصیلاتم به پایان رسید و شغلی پیدا کردم و بهائی باقی ماندم. با گذشت سالها یکی بعد از دیگری بیشتر متقاعد می شوم که دست سرنوشت مرا با این دیانت آشنا نمود.»



شهر حیفا از بالای کوه کرمل



تالار همایش در حیفا

# فصل چهارم

## حیات بهائی

فرانسوا همراه با تبسمی می گفت : « ما هم مثل همه آدم های دیگر هستیم، سراپا نقص ولی سعی ما اینست که به یک نوع ایده آل برسیم.»

ما در این مرحله از تحقیقاتمان سعی می کردیم ببینیم دیانت بهائی در زندگی روزانه پیروانش چه تأثیری می گذارد. این دیانت اگرچه در فلسفه آزادیخواه می باشد ولیکن شخص را ملزم می سازد که به یک نظم و انضباط دائمی تن دردهد تا بتواند اصول و قوانین و فرائض و احکام و بالاخره الگوی خط مشی رفتار آنرا مراعات نماید.

در پیش یادآور شدیم که مصرف نوشابه الکلی در دیانت بهائی حرام است این بدان معنی است که نه تنها مصرف، بلکه تولید و خرید و فروش آنها ممنوع گردیده است. استعمال هر نوع ماده مخدر حتی نوع ملایم آن اکیداً نهی شده است و همچنین است روابط جنسی خارج از زندگی زناشویی. اما اوامر بهاء الله فقط شامل اصول منفی نمی شود. یک فرد بهائی موظف به ادای نماز یومیه است. هر فرد بهائی باید تا جایی که برایش مقدور است در ضیافت نوزده روزه شرکت نماید و ایام محرمه (۱) این دیانت را مراعات کند. او باید تعلیم و تربیت اولاد خود را به بهترین وسائل ممکن فراهم نماید، به امر ازدواج به عنوان وسیله ای ضروری برای پیشرفت و تعالی طرفین و خانواده آنها نگاه کند و رفتارش مؤدبانه و نسبت به دیگران احترام آمیز باشد. حق ندارد در باره احدی حتی دشمنان خود بدگویی و مذمت نماید. باید در برابر قصور دیگران سکوت اختیار کند و سایرین را هم از انتقاد و خرده گیری منع کند. عبدالبهاء در این باره چنین اظهار داشته است:

« اگر شخصی دارای ده صفت پسندیده و یک صفت ناپسند و مذموم باشد باید به صفات خوب او ناظر باشیم و آن یک صفت ناپسند او را نادیده بگیریم، و هرگاه شخصی ده صفت مکروه و ناپسند داشته باشد و یک صفت خوب باید همان یک صفت خوب او را تحسین کنیم و آن ده صفت ناپسند را ندیده بگیریم.» (ترجمه)

یک فرد بهائی باید صمیمی و میهمان نواز باشد و به حقوق دیگران احترام گذارد. بیماران را یار و مددکار و درماندگان را راحت و آسایش جان باشد. قلب خود را از دنیا و آنچه در اوست منقطع سازد. منتهی آمال و آرزویش خدمت به خلق و برترین فضیلتش تواضع و فروتنی باشد. باید بداند که نسبت به هیچکس برتری و امتیاز ندارد. رفتارش توأم با حکمت و دوراندیشی باشد. درصدد جلب قلوب برآید نه به دست آوردن سلطه و قدرت. باید با آرامش و صفای درون با مشکلات و بی عدالتی ها مواجه گردد و علیرغم تمام این عوامل هموعان خود را دوست بدارد. دشواری ها و مصائب را امتحانی تلقی کند و سعی نماید بر آنها فائق گردد. باید نمونه این بیان بهاء الله باشد که می فرماید: «کن ... للغریب و طناً و للمریض شفاءً و للمستجیر حصناً و للضریر بصراً و لمن ضلّ صراطاً ...» (لوح ابن ذئب، چاپ لانگهاین صفحه ۶۲) مضمون این بیان به فارسی چنین است: مریض را درمان شو و غریب را وطن باش و پناه جو را پناه ده و شخص کور را بصیرت بخش و گمراه را راه راست شو.

این برنامه گسترده و زیبا را به مرحله عمل درآوردن آنچنان سهل و ساده نیست. شاید ایمان قلبی به خدای قادر متعال راحت تر از عبادت روزانه بدرگاه او باشد. شاید ادعای داشتن اصول اخلاقی عالی سهلتر از این باشد که انسان بخواهد در باره فردی فاقد اخلاق و مرام سکوت اختیار کند و به وی نسبت نادرستی و عدم صداقت ندهد. چقدر آسان است صدای خود را علیه هرگونه زور و تجاوز و جدائی طلبی بلند کنید و فریاد به عرش رسانید و چقدر دشوار است که از انتقام جوئی، سلطه جوئی، و شهوت نفس خودداری نمائید. چقدر سهل است که انسان معتقد باشد به اینکه دارای حقیقتی است تا اینکه بخواهد آن حقیقت را با عمل و کردار، نه با قول و گفتار به عرصه ظهور رساند و به جای اینکه دیگران را وادار به قبول حقیقت خود نماید به حقیقت آنها حرمت گذارد.

چنانکه بیبل کالینز اظهار می داشت: «برای بسیاری از افراد بهائی زندگی بر طبق موازین و معیارهای این دیانت چندان آسان نیست. منم یکی از آنها هستم، اما بهرحال همه ما سعی خود را می کنیم».

آنچه ما می خواستیم بدانیم بیش از اشارات و کلمات مختصر او بود، ما می خواستیم بدانیم راه زندگی آنها و نتیجه این اصول و احکام دینی در حیات خانواده، محیط کار و زندگی اجتماعی آنها چگونه است. در این زمینه گفتگوهای مفصلی با منابع موثق که قبلاً از آنها یاد کردیم و چند نفر بهائی دیگر از جمله

محمّد و فرانسواز و پروفیسور کامران یک دکتر ایرانی که رئیس بخش بیهوشی بیمارستان مهمتی در پاریس می باشد، ترتیب دادیم.

با محمّد در بارهٔ مسألهٔ تقویم صحبت کردیم. تقویم بهائی توسط باب طرح و تدوین گردیده و شروع آن از سال ۱۸۴۴ میلادی مقارن با اولین سال دورهٔ دیانت بهائی است. بر اساس آن آغاز سال شمسی برابر با بیست و یکم ماه مارس (اول نوروز) و به عبارت دیگر اولین روز بهار و نقطهٔ اعتدال ربیعی، می باشد. در این تقویم سال به نوزده ماه و هر ماه به نوزده روز تقسیم می شود. علاوه بر چهار روز اضافی در آخر هر سال. هر روز تازه بعد از غروب آفتاب شروع می شود و هر چهار سال یکبار یک روز بدان افزوده می شود که در حقیقت جایگزین روز بیست و نهم فوریه می گردد.

در اولین روز هر ماه بهائی، ضیافت برگزار می شود. ضیافت نوزده روزه که مورد تأیید بهاء الله قرار گرفت و آنرا تقویت بخشید در واقع پایه و اساس نظم بدیع بهائی می باشد و از سه بخش تشکیل شده است. قسمت اول اختصاص به دعا و مناجات و زیارت آیات مقتسه که ممکن است از آثار بهائی انتخاب شده باشد و یا از آثار مقدّس سایر ادیان. بعد از آن قسمت اداری شروع می شود. در این بخش ناظم محفل روحانی، امین صندوق (صندوقدار) و منشی محفل هریک گزارش امور جاری را می دهند. در این بخش همچنین طرحها و نقشه های جامعه مورد شور و مشورت قرار گرفته و پیشنهادات مورد ارزیابی قرار می گیرد. بالاخره قسمت سوم جلسه که اختصاص به تنفس و جنبهٔ اجتماعی دارد. ضیافت نوزده روزه از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا باعث وحدت و همبستگی جامعه بوده و فرصتی است مغتنم که در آن شور و مشورت عموم اعضای جامعه با نمایندگان منتخب آنها یعنی اعضای محفل صورت می پذیرد. سیستم فوق بهترین و اطمینان بخش ترین تضمینی است که توسط آن یک هماهنگی دائمی بین مجاری نظم اداری بهائی و نیازمندی های این جامعه که به سرعت در حال رشد و ترقی می باشد. برقرار می گردد.

از روز دوم تا بیستم ماه مارس (نوزده روز به عید نوروز مانده) ماه صیام یا روزهٔ بهائی است که در آن هر فرد مؤمن به آن بجز در شرایط استثنائی، مکلف به ادای فریضة روزه است که عبارت است از امساک در خوردن و آشامیدن از طلوع سحر تا غروب آفتاب. روزه آمادگی برای تجدید قوای جسمانی و روحانی است، در حینی که طبیعت بار دیگر حیات خود را از سر می گیرد.



این روزه بطور کلی نمونه و نشانه‌ای است که فرد بنحوی جدّی از متابعت امیال نفسانی و هواهای جسمانی خودداری می‌نماید. فرصتی است که انسان بتواند در باره زندگی فکر کند و بر سستی و رخوت روحی و دماغی غلبه نماید و به اصلاح و رفع عادات ناپسندی که در طول سال احتمالاً بدانها معتاد شده، بپردازد. نفس روزه‌داری هرگاه با رعایت موازین فوق همراه نباشد هیچ ارزش و اهمیتی نداشته و ندارد.

در پایان این دوره نوزده روزه صیام، نوروز را جشن می‌گیرند. بنابراین روز اول بهار نخستین روز فرخنده سال نو محسوب می‌شود.

بهائیان همچنین روزهای بیست و یکم آوریل (سی و دوم نوروز) و بیست و نهم این ماه و دوم ماه می را که یادآور تاریخ اظهار امر علنی یعنی بعثت بهاء الله در سال ۱۸۶۳ می‌باشد جشن می‌گیرند و روز بیست و سوم ماه می بعثت نقطه اولی (باب) در سال ۱۸۴۴ و همچنین بیست و نهم ماه می روز درگذشت بهاء الله و نهم ژوئیه مقارن با روز شهادت باب در سال ۱۸۵۰، بیستم اکتبر سالروز تولد باب به سال ۱۸۱۹ میلادی و دوازدهم نوامبر روز تولد بهاء الله مقارن با سال ۱۸۱۷ مسیحی را بعنوان ایام محرّمه کار را در این روزها تعطیل می‌کنند. بطور کلی نه روز در سال بشرح فوق ایام محرّمه دیانت بهائی محسوب می‌شود. از نقطه نظر بهائی این تقویم یک عامل همبستگی بشمار می‌آید که به اعضای جامعه خود که از اقوام و اجناس مختلف و فرهنگ‌ها و ملیت‌های متفاوت تشکیل یافته، امکان می‌دهد تحت یک نام و یک هدف با هم تشریک مساعی نمایند.

در حال حاضر کوشش و اهتمام محافل روحانی بهائی در هر کشوری بر اینست که تعطیلات دینی و ایام متبرکه دیانت خود را به تأیید مقامات رسمی آن مملکت برسانند.

محمد اهل الجزایر است که از اسلام به دیانت بهائی گرویده و با یک دختر فرانسوی از یک خانواده کاتولیک ازدواج نموده است، او پدر یک دختر سیزده ساله و یک پسر هشت ساله است. در پاریس زندگی می‌کند و شغل او مدیریت یک کمپانی بزرگ است. او بطوریکه برایمان توضیح می‌داد «گرفتار» این مسأله است که چگونه باید با سه نوع تقویم مختلف کنار بیاید و آنها را با هم اشتباه نکند، از طرفی با تقویم بومی و سنتی خود سر و کار دارد و از سوی دیگر با تقویم تمدن غرب (میلادی) زیست می‌کند و در عین حال باید خود را با تقویم بهائی

نیز وفق دهد.

می گفت « بهرحال تقویم مسأله‌ای نیست. درست مثل الجزیره است که مردم با دو تقویم کار می کنند، یعنی تقویم هجری و تقویم میلادی غربی، حال هم ما دو تقویم داریم، یکی تقویم بهانی و دیگری میلادی. ما که کور نیستیم. می دانیم به کجا می رویم و باید عملی فکر کنیم. در زندگی اجتماعی تابع تقویم میلادی هستیم و آنرا بکار می بریم، و در حیات خصوصی ایام متبرکه و ایام صیام را برمبنای تقویم بهانی بجای می آوریم. این موضوع آنقدرها هم دشوار نیست.»

با نظری به تقویم بهانی ملاحظه می کنیم که در واقع کادر تقویم میلادی، البته بدون در نظر گرفتن تعطیلات مسیحی، از اول ژانویه تا آخر دسامبر مورد استفاده قرار گرفته است. بجای آن تعطیلات بهانی علامت گذاری شده است. هریک از ایام هفته مترادف با کلمه است که به مفهوم یکی از صفات الهی است: یکشنبه یوم الجمال، دوشنبه یوم الکمال، سه شنبه یوم الفضال، چهارشنبه یوم العدل پنجشنبه یوم الاستقلال، جمعه یوم الاستقلال، شنبه یوم الجلال. محمّد همراه با اطمینان و آرامشی می گفت: « در آینده تقویم ما مورد استفاده همه قرار خواهد گرفت، ولی عجله‌ای در کار نیست. ما وقت کافی داریم.»

شایدیکی از مهمترین موارد اجباری همین بجای آوردن نماز روزانه است محمّد با تعجب می پرسد «چه اجباری؟» «درست است که ما باید هر روز نماز بخوانیم، ولی مختاریم یکی از سه نماز را انتخاب کنیم. یکی از آنها صلاة صغیر است که در موقع ادای آن باید رو به عکا، یعنی متوجه به مقام بهاء الله باشیم. ادای این نماز بیش از چند دقیقه وقت نمی گیرد و هرکجا باشید، در دفتر کار یا در کارخانه می توانید آنرا بجای آرید. این نماز برای کسانی که خیلی تنبل یا خیلی پرکار و گرفتار باشند مناسب است. دیگری نماز وسطی است که روزانه سه بار تکرار می شود، صبح و ظهر و شب. برای این نماز لازم است ابتدا وضوء بگیریم و نماز توأم با حرکاتی شبیه به نماز اسلامی است. دیگر صلاة کبیر است که در هر موقع روز یا شب می توان آنرا بجای آورد. مثلاً در اوائل شب که راحت و آسوده هستید، یا در طی روز تعطیل که فرصت مناسبی است که انسان با خالق خود خلوت کند و به دعا و عبادت پردازد.

فرق نمی کند که شما کدام نماز را انتخاب کنید، نماز صغیر یا نماز کبیر، چون هرسه آنها از ارزش معنوی یکسان برخوردارند. انتخاب نماز مطلقاً یک امر شخصی است بهاء الله در این مورد هم مثل سایر موارد امر به اعتدال نموده است

و یادآوری فرموده که : « اتلو آیات الله علی قدر لا تأخذکم الکسالة و الاحزان ... » و نیز در رساله سؤال و جواب می فرماید : « ... اگر یک آیه و یا یک کلمه بروج و ریحان تلاوت شود بهتر است از قرائت کتب متعدده ». (۱)

از محمد پرسیدیم که آیا همراه با همسرش به دعا و عبادت می پردازد؟ وی در جواب گفت: « خیر. دعا بنظر من گفتگو با خدا است و باید مطلقاً فردی باشد مگر در موارد خاص ». همین سؤال را از فرانسواز که با یک بهانی اهل حبشه ازدواج نموده مطرح نمودیم. او گفت : « برای تلاوت مناجات افراد خانواده دور هم جمع می شویم و مناجات می خوانیم ». و اضافه نمود « البته اوقات مخصوص نماز و عبادت هم هست که هرکسی باید به تنهایی به خدا روی بیاورد. شک نیست که ما نیاز دیگری را به اینکه بخواهد با خدای خود در خلوت به راز و نیاز مشغول شود کاملاً درک می کنیم و به آن احترام می گذاریم. می توان گفت یک احترام دو جانبه خاص و یک سکوتی که دارای مبنای مثبت باشد باید وجود داشته باشد. گاهی سکوت واقعاً بجاست و اوقاتی که فرد بتواند حقیقتاً با خدای خود در خلوت و تنهایی ارتباط برقرار نماید ».

ما می خواستیم بدانیم که بهاء الله چه ادعیه و مناجات هائی نازل کرده است، مناجات هائی که از یک نسل مؤمنین بهانی به نسل بعدی منتقل گردیده کدام ها هستند؟ بطوری که محمد می گفت : برای افراد تنبیل نماز کوتاه و مختصر هم وجود دارد.

« اشهد یا الهی بانک خلقتنی لعرفانک و عبادتک اشهد فی هذا الحین بعجزی و قوتک و ضعفی واقتدارک وفقری و غنائک لا اله الا انت المهیمن القیوم ». (۲)

موضوع صلاة وسطی که روزانه سه مرتبه تلاوت می شود اعتقاد بر وحدانیت و یکتائی ذات قادر متعال را تحکیم و توسعه می دهد. این نماز شامل چند بخش کوتاه است و هر بخش آن با حرکت خاص خود همراه می باشد. بطور مثال عبارتی که با این جمله آغاز می شود : « الهی قوّ یدی ... » در موقعی است که شخص نمازگزار در حال وضو و شستن دستهاست. در آیه بعدی می گوید : « ایربّ و جهت وجهی الیک ... » در این حالت صورت خود را می شوید و جمله سوم که در واقع شروع نماز است در حالتی است که نمازگزار رو به قبله ایستاده و این آیه را شروع می نماید : « شهدالله انه لا اله الا هو ... »

اما صلاة کبیر، همه وجد و سرور است و رجا و استغاثه و توکل و تسلیم به بارگاه خالق بی همتا. هر حرکتی که با هر بخش نماز قرین و همراه باید باشد به وضوح

شرح داده شده و هر حرکت مؤید مفهوم کلماتی است که نمازگزار آنرا ادا می‌نماید. در آیه بعدی می‌خوانیم : « ثم یرفع یدیه للفقنوت لله تبارک و تعالی و یقول ... » اندکی بعد در یک مرحله نمازگزار سر به سجده نهاده و آیه دیگری تلاوت می‌کند و پس از آنکه از سجده فراغت یافت در حالت قعود (نشسته) به تلاوت آیه‌ای مشغول می‌شود. چنین بنظر می‌رسد که هیچگونه تفاوت و تمایزی بین این نحوه عبادت بهانی و عبادات یهود و نصاری و مسلمین وجود ندارد و همانگونه که در ظاهر به شعائر دینی و نحوه عبادات سایر ادیان همانند و مشابه می‌باشد، هدف اصلی آن صرفاً پرستش خدای یگانه بوده و می‌باشد. هریک از این نمازها بخودی خود این غرض و هدف را برآورده ساخته و نمی‌توان بر هیچیک از آنها نسبت کفر و زندقه وارد نمود. از جمله ادعیه‌ای که در دیانت بهانی از تمایز خاص برخوردار است مناجاتی است که به قلم عبدالبهاء برای اتحاد اهل کرة زمین و وحدت نوع انسان صادر گردیده است. متن این مناجات چنین است :

« ای یزدان مهربان جمیع بشر را از یک سلاله خلق فرمودی تا اعضای یک خاندان گردند و بندگان حضرت تو شوند در ظل سراق فضلت مأوی بخشیدی و بر خوان نعمتت مجتمع کردی و از اشراقات انوار عنایتت منور ساختی ای خدا تویی مهربان تویی ملجاء و پناه و بخشنده فیض حیات. تاج انسان را زینت هر سری فرمودی و خلعت موهبت را زیور کلّ بشر تا غریق دریای رحمتت شوند ای مولای مهربان کلّ را متحد فرما و مذاهب مختلفه را بیکدیگر الفت بخش جمیع ملل را ملتّ واحده کن تا اجزاء یک خاندان شوند و روی زمین را یک وطن دانند و بنهایت اتحاد الفت جویند ... » (۳)

در زمینه اوامر و نواهی دیانت بهانی، تاکنون اجمالاً با اوامر آن آشنا شده‌ایم حال خوب است نظری هم به نواهی (مناهی) آن بیاندازیم. مسأله منع الکل بخصوص مورد توجه ما قرار گرفته است. در جوامع غرب نوشیدن مشروبات الکلی نشانه سرور و نشاط است و نهی کردن آن بویژه در کشور تاک خیزی چون فرانسه که خود تولید کننده می و شراب است قبولش بسیار دشوار است.

محمّد می‌گفت : « از آنجا که من یک مسلمان معتقد و پرهیزکار بودم، وقتی که بهانی شدم این امر برایم تازگی نداشت. چیزی که اندکی مشکل بود عکس العمل بستگان فرانسوی همسر بود. نه اینها و نه کسانی که با آنها کار می‌کردم هیچیک حاضر نبودند بفهمند چرا من از نوشیدن مشروب سرباز می‌زنم. در محیط کار غالباً به مناسبت‌های مختلف دور هم جمع می‌شویم. قبل از همه

برادر و خواهرزمن از رفتار من تعجب کردند. آنها می گفتند : «ای بابا یک ذره شراب که ضرری ندارد. شراب که الکل نیست» آنها مرتب اصرار و پافشاری می کردند. منم می گذاشتم هرچه دلشان می خواهد بگویند و در مقابل برایشان توضیح می دادم که وقتی دیانت بهائی نوشیدن مشروب را نهی کرده معنی اش این نیست که برای مدتی محدود مشروب نخوریم، مسأله بر سر کمی و زیادی آنهم نیست، امر مهم رعایت اصول و مقررات است. بعلاوه من هم به مشروب خوردن شما ایراد نمی گیرم چون معتقدم هرکسی در کار خود مختار و آزاد است. و بدین ترتیب آنها عاقبت دست از پافشاری برداشتند و تسلیم شدند. حالا هروقت به یک میهمانی کوکتل وعوت می شوم به یک لیوان آب پرتقال یا از این قبیل نوشابه های غیرالکلی اکتفا می کنم و زیاد هم وسواس به خرج نمی دهم و از اینکه همرنگ آنها نیستم تشویشی بخاطر راه نمی دهم.»

منع مشروب برای فرانک، زمانی یک مشکل بزرگ بود در حالیکه امروز به آن با لبخند تمسخر نگاه می کند. او یک یهودی بود و بعنوان دکتر عمومی در شهر کوچک «لانگودوک» یعنی سرزمین تولید می و شراب زندگی می کرد.

او می گفت «اول برایم خیلی مشکل بود. در این منطقه مشروب در حقیقت بخشی از فرهنگ مردم را تشکیل می دهد. آسان نبود که بتوانم از راهی عاقلانه به بیمارانی که در منازل به عیادت آنها می رفتم و آنها بطور طبیعی و دوستانه گیلانی شراب به من تعارف می کردند علت امتناع خود را توضیح دهم. از روی کمال محبت و صفا بهترین شراب خانگی را از سردابه خصوصی خود به من هدیه می دادند، چند سال طول کشید تا توانستم به آنها بفهمانم که دکتر آنها اهل مشروب نیست. حالا همه چیز روبراه است. آنها بهترین سبزیها و میوه های دست چین باغ هایشان را برای ما می آورند.»

شاید تعجب کنید وقتی بدانید که کسی که برایش اطاعت از مقررات منع مشروب بخاطر پاره ای مسائل شخصی از همه سخت تر بود، در حقیقت یک خانم بود. فرانسواز اهل بورگاندی با صراحت تام در این باره توضیح می دهد : «چون بهائی شدم سیگار را ترک کردم و اندک اندک مشروب را هم کنار گذاشتم. بله اندک اندک چون این کار به سادگی این نیست که شما دری را باز کنید یا ببندید. خوب بما نصیحت کرده اند که سیگار نکشیم. منم آنها ترک نمودم. چندان برایم دردناک نبود. اما الکل مسأله دیگری بود. ولیکن اگر آنقدر قدرت اراده در فرد وجود نداشته باشد که بتواند چنین عاداتی را زیر پا گذارد، آنوقت چگونه قادر به

انجام کارهای سخت تر و مهمتر از آن خواهد بود. باید بگویم که ترک مشروب برایم آسان نبود. شخصاً برایم اهمیتی نداشت که لب به مشروب نزنم، چون هیچوقت علاقهٔ بخصوصی به آن نداشته‌ام. ولی با در نظرگرفتن اینکه کسی فرانسوی باشد، و بالاتر از آن یک بورگاندی خالص صد در صد هم باشد، دیگر تصورش را نمی‌شود کرد که به چنین آدمی بگویند حق ندارد حتی یک قطرهٔ شراب بنوشد. و در اینجاست که مسألهٔ انتخاب مطرح می‌شود امری که همیشه هم آسان نیست»

آیا فکر نمی‌کنید مسألهٔ منع الکل خیلی خشک و جدی باشد؟

«چرا. اول اینطور فکر می‌کردم و بهمین خاطر هم زیر بارش نمی‌رفتم. مجسم می‌کردم که به دیدار دهقانان و زارعین می‌روم و آنها به من می‌گویند «فرانسواز بیا این شراب را بچش. ما مخصوصاً آنرا برای تو کنار گذاشته‌ایم. چه دشوار است ردّ احسان آنها که در حقیقت ردّ کردن کار و زحمت آنهاست، رنج و زحمتی که درطول روزهای سرد زمستان به آن تن در داده‌اند تا شراب را بعمل بیاورند ثمرهٔ فرهنگی که خود بدان تعلق دارم. نمی‌توانستم تصورش را بکنم که روزی دسترنج آنان را خوار و ناچیز خواهم شمرد.

اما با گذشت زمان دید من تغییر کرد و متوجه شدم چیزهایی که برایم قابل قبول نبوده هریک حکمتی داشته و این من بودم که در اشتباه بوده‌ام. حالا یاد گرفته‌ام که بیشتر متواضع باشم. گمان کنم حکمتی در این مسأله نهفته باشد و به راحتی می‌توانم دستور منع مشروبات الکلی را قبول کنم»

کار ما هنوز در مورد نواهی تمام نشده‌است. وظیفهٔ مراعات عفت و پاکدامنی و عقیف ماندن قبل از زناشویی در این روزگار بنظر غیر ممکن می‌نماید. مسألهٔ عفت و عصمت امروزه کم و بیش یک امر غیر طبیعی تلقی می‌شود. محمّد که در سن هیجده سالگی بهانی شده می‌گوید: «برای من این مسأله یک مشکل بود، آنها هم یک مشکل بزرگ ولی بهرحال دیگران هم مشکل الکل را دارند، خوب این اصول و دستورات است. به وسیلهٔ این اصول و قوانین است که ایمان ما به محک آزمایش گذاشته می‌شود. وقتی شما آثار بهانی را مطالعه می‌کنید و هنگامی که به شناسائی مظهر امر پروردگار یعنی بهاء الله نائل می‌گردید بهتر درک می‌کنید که این موانعی که خدا برای ما ایجاد فرموده صرفاً برای حفظ خود ماست، درست مثل پدری که به فرزندش بگوید<sup>۱۱</sup> به آن دست نزن دستت را مجروح می‌کند<sup>۱۲</sup> او در این امر قصد تنبیه ما را ندارد. مسألهٔ بیماری ایدز

مجازات خدا نیست ... چون وسائل جلوگیری موجود است. یک نکته را نادیده گرفته‌اید که انسان ماشین کوکی نیست. اگر چنین تصور کنید، عامل عشق و عاطفه و روابط صادقانه بین دو فرد را که روابط جنسی هم جزئی از آن خواهد بود ولی بدان ختم نمی‌شود نادیده انگاشته‌اید. باید دانست که خدا محض دلخوشی خود این قوانین را برای ما وضع نکرده بلکه ما را در حقیقت از آنچه بد و مضرّ است برحذر می‌دارد. و این اصلی است که من عاقبت بدان پی برده‌ام. در مسیحیت و اسلام توضیحی در باره احکام و قوانین داده نشده ولیکن در امر بهانی برای هر سؤالی پاسخی هست. در عصر ما عطش دانستن وجود دارد و برای اینکه انسان بتواند ذهن خود را قانع کند احتیاج به جواب دارد. بنابراین خواندن و از برکردن اوراد مذهبی کفایت نمی‌کند.»

ما با فرانسواز در باره دو دختر او که هردو دانشجو و در اوائل سنین بیست سالگی هستند و بهانی نیز می‌باشند سخن گفتیم و از او پرسیدیم که آیا موضوع عفت و عصمت برای آنها مسأله‌ای بوجود آورده یا خیر؟ او در جواب گفت: «خیر، جالب است که این امر دیگر در نظر آنها یک مشکل نیست. قبلاً وقتی در سنین هفده و هیجده سالگی بودند و به دبیرستان می‌رفتند درک آن برایشان دشوار بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که در میهمانیها بخاطر اینکه دوست پسر نداشتند دعوت نمی‌شدند. این امر برایشان ناگوار بود ولی به مرور زمان در نظرشان سهل و ساده شد. حال هردوی آنها خیلی رفتارشان دوستانه و از محبوبیت زیادی برخوردارند و دوستانشان از مصاحبت آنها لذت می‌برند. دوستان فراوانی چه پسر و چه دختر دارند. در خانه من بروی آنها و میهمانانشان همیشه باز است. گاهی دوستانی که به دیدن آنها می‌آیند روی فرش اطاق نشیمن می‌خوابند. اخیراً ما به یک آپارتمان جدید نقل مکان کرده‌ایم. دخترانم از من خواهش کردند که منزل را برای یک شب میهمانی در اختیارشان بگذارم. هردو، همکلاسی‌های خود را دعوت کردند. برای این پارتی نوشیدنی آمیوه و لیموناد تهیه کردند بدون یک قطره الکل و هیچکس هم شکایتی از این بابت ننمود. برنامه جالبی درست کرده بودند. جوانها هریک بادکنکی در دست داشتند. و تمام شب به رقص و پایکوبی مشغول بودند. حالا فهمیده‌اند که می‌توان بدون مشروب هم شاد بود و خوش گذرانید. دخترهای بهانی هم عاشق می‌شوند، درست مثل هر دختر دیگر و هرگاه از دوست پسر خود جدا می‌شوند مثل هر دختر دیگر آنچنان دستخوش یأس و حرمان می‌گردند که گویی دنیا و زندگی به آخر رسیده و همه چیز نابود

شده است.»

موضوع عفت و عصمت ما را بنحوی کاملاً منطقی به مسأله عشق و ازدواج می کشاند. آئین بهائی امر ازدواج را یک نهاد روحانی می پندارد. در امر بهائی روش یک همسری مجاز است و بس. عقد ازدواج مستلزم مراسمی ساده و تلاوت ادعیه ای است که باید حتماً در حضور اعضای محفل روحانی محلی برگزار گردد. بهاء الله ازدواج را "حصن نیکبختی" نامیده است و تأکید نموده که هدف اصلی از ازدواج ترقی و تکامل فرد بوده و وسیله ای است مطمئن برای طی مدارج معنوی

و تعالی روحانی انسان. شوقی رتانی، ولی امر دیانت بهائی چنین می نویسد:

«بنیاد ازدواج در امر بهائی بر طبق موازین شارع این دیانت در حالیکه نسبت به جنبه جسمانی امر زناشویی اهمیت قائل گردیده مقاصد اخلاقی و روحانی را بر آن مقدم دانسته و بر مبنای اصول و قوانینی که از جانب پروردگار حکیم و مهربان مقرر گردیده عمل می نماید. تنها در صورتیکه بهر یک از این ارزشهای متفاوت اهمیت و شأن مقتضی آن داده شود و فقط هنگامیکه جسمانیات مادون اخلاقیات و روابط جسمانی تحت الشعاع روابط روحانی قرار گیرد، تنها بدینوسیله می توان از افراط و تفریط های زناشویی که متاستفانه زائیده این عصر فاسد و رو به زوال است و همه شاهد آن هستیم جلوگیری بعمل آورد. تا حیات خانواده به مبدأ طیب و طاهر آن باز گردد و قادر گردد وظایف حقیقی را که خدا برای آن تعیین و مقرر داشته بنحو اکمل ایفاء نماید.» هشتم می ۱۹۳۹ - (ترجمه).

عبدالبهاء موضوع ازدواج را در قالب کلماتی موزون و شیوا چنین شرح می دهد:

«پس باید اهل بهاء چون رابطه ازدواج در میان آید اتحاد حقیقی و ارتباط معنوی و اجتماع روحانی و جسمانی باشد. تا در جمیع مراتب وجود و در جمیع عوالم الهی این وحدت حاصل گردد. زیرا این وحدت حقیقی جلوه ای از نور محبت الله است.» (۴)

این طرز تفکر بدیع هیچ دخلی با تفکر زاهدانه مسیحیت و دیانت یهود ندارد. نه تخیلی شاعرانه است و نه آنکه از روی هوی و هوس می باشد، حتی از حیث جسمانیات هم کمبودی ندارد. این در حقیقت تعریفی رسا بر مبنای یک اتحاد ایده آل است، اتحادی که در سه بعد الهی، روحانی و جسمانی محقق می گردد. حال ببینیم این آرمان چگونه در حیات یک زوج صورت واقعی بخود می گیرد.

بار دیگر محمّد و فرانسواز این مسئله را برای ما روشن می سازند.

محمّد چنین می گفت: «در زندگی زناشویی هم مانند سایر امور و مسائل صرف



بهائی بودن بدان مفهوم نیست که شخص یک انسان کامل است. بلکه روابط زن و مرد در واقع بازتابی از درجه ایمان و اعتقاد آنها می باشد. زیرا هرگاه زندگی خود را برطبق اصول و تعالیم دیانتشان قرار دهند طبعاً روابطشان با هم متعادل و هماهنگ و پراز صلح و صفا خواهد بود. این امر مستلزم یک کوشش دائمی مخصوصاً در عصر حاضر می باشد. عصری که زمینه خشونت بار آن نحوه ای از زندگانی را بر انسان تحمیل می کند که بهیچوجه مورد قبول ما نیست. اما اگر چاره ای جز قبول آن نداشته باشیم می توانیم بنوعی بدان تن دردهیم که کمتر زبانی متوجه ما گردد. به عبارت دیگر جنبه های خشونت بار آنها تصفیه کنیم و سعی مان بر این باشد که به طرق و وسائلی بتوانیم جنبه های مضر و بد آنها بدور بیاندازیم و خوبی های آنها حفظ کنیم، بدون اینکه مزاحمتی برای دیگران فراهم کرده باشیم و اینکار همیشه آسان نیست. در آینده این مسائل سهلتر و آسانتر خواهد شد. در حال حاضر باید بیدار و هوشیار و مراقب باشیم».

فرانسواز اضافه می کند: «از آنجا که من بیش از یک نوع ازدواج، که همان ازدواج بهائی باشد نمی شناسم، بنابراین نمی توانم بگویم زندگی زناشویی ما با دیگران فرق می کند. این در حقیقت شامل یک تعهد کامل است. دلیلی ندارد که فکر کنیم این مسئله شامل سایرین نمی شود. تا آنجا که من اطلاع دارم در کلیسای کاتولیک هم گروه های مطالعه در این زمینه وجود دارد و آنها هم با ما هم عقیده هستند که باید اصل احترام متقابل را حفظ کرد. فقط شاید مراعات آن بطور دائم و تا این اندازه با تأکید همراه نباشد. توقعات همیشه وجود دارد و مثل هر رابطه انسانی دیگر، اوقاتی هست که انسان مایل است از همه چیز سرباز زند. پس در جستجوی یافتن راه حلی بر می آئیم و آنها شاخص قرار می دهیم. در عین حال نمی شود دائماً به تعارفات ظاهری برگزار نماییم، چون قانع کننده نیست. چیزی که اهمیت دارد اینست که زن و شوهر باید همیشه در بهبود روابطشان کوشش کنند. انسان نمی تواند خودش را گول بزند، تصورش هم محال و بینهایت دشوار است. اما از هرچه بگذریم بهائی هم یک انسان معمولی است. درست است که زوج های بهائی سعی می کنند رفتارشان با هم بهتر باشد. اما با وجود این آنها هم با مشکلات و مسائل خانواده های دیگر سهم هستند.»

می گوئیم ولی زن و شوهرهائی را می بینیم که از ادیان و مذاهب دیگر هستند، حتی شاید بیدین باشند در حالی که سعی می کنند زندگی خوبی داشته باشند. در پاسخ میگوید:

«امیدوارم اینطور باشد. من وقتی می بینم که تعداد ازدواجهای دیرپائی که زن و مرد در کنار هم به سنین بالای چهل سال رسیده اند، اینقدر انگشت شمار است، و از طرفی به نیاز جوانان به استقلال و آزادی، امری که همه آنها قبول داریم، می نگرم مرا باین فکر می اندازد که چه خوب می شد اگر می توانستیم کانونی تشکیل دهیم، بطور مثال خانه آزاد فکران که در آن از هر مذهب و عقیده ای شرکت می کردند، منظوم از عقیده، تنها عقیده مذهبی نیست، هر فکر و اعتقادی که می خواهند داشته باشند. آنوقت می توانستیم بنشینیم و در باره خوشیها و ناملايمات زندگی زناشویی صحبت کنیم. در باره اینکه چگونه یک زندگی قرین سعادت و نیک بختی است و یا برعکس و چطور می توان از شکست و ناکامی جلوگیری کرد. اینکار جالبی خواهد بود و فرصت جدیدی در اختیار جوانان قرار خواهد داد. در میان جوانان کم نیستند آن عده ای که آرزو می کنند یکاش امکان داشت که به بعضی از ارزشهای معنوی گذشته باز گردند. زیرا به این نکته رسیده اند که انقلاب جنسی چیز مسخره ای بیش نیست و در عمل جور در نمی آید.»

محمد تعالیم و نصایح بهاء الله را در باره ازدواج به آینده ربط می دهد و می گوید: «دورنمائی که این دیانت در باره ازدواج ارائه می دهد ممکن است در بدو امر شگفت نماید ولی وقتی با دقت در آن بنگریم متوجه می شویم که دارای اساس و شالوده ای کاملاً منطقی است.

حضرت بهاء الله اظهار داشته اند که سازمان جوامع بشری در آینده بر پایه ای قرار خواهد گرفت که نوجوانان زوتر به مرحله بلوغ خواهند رسید و هنگامی که هنوز خیلی جوانند ازدواج خواهند نمود. بطوری که یک زوج قبل از اینکه شخصیت آنها کاملاً شکل بگیرد باهم ازدواج بکنند و پایه اتحاد زناشویی را در کنار هم و با هم بنا کنند. چقدر خوب است که انسان بتواند همسر خود را در عنفوان جوانی پیدا کند. آتهائی که وسائل برایشان فراهم است چه بهتر که هرچه زودتر زندگی زناشویی خود را تشکیل داده و در کنار یکدیگر بسر ببرند. برای اینها امکان یک زندگی سعادت مند و پر دوام بیش از کسانی است که دیر ازدواج می کنند و انتخاب همسر برایشان بیشتر یک مسئله فکری است تا یک امر عاطفی که از قلب سرچشمه می گیرد. از این گذشته زوجهای جوان زودتر صاحب کودکان شیرین و دوست داشتنی می شوند و از آنجا که تفاوت سنی آنها با فرزندان کمتر است بهتر می توانند آنها را درک کنند و بدین ترتیب روابط

بین دو نسل بهتر و آسانتر برقرار می شود.» می پرسیم:

آیا واقعاً فکر می کنید پدریا مادری که خود کودکی بیش نیستند و بیشتر از پانزده یا شانزده سال از سنشان نگذشته می توانند فرزندی بیارند؟

جواب می دهد: «پانزده سالگی شاید زود باشد ولی هیجده سالگی چطور؟ باید دید چطور آنها را تربیت کرده اند و پرورش داده اند. اگر شما به فرزند خود از همان اوان کودکی بیاموزید که دنیای اطرافش را نگاه کند و در باره آن فکر کند و بتدریج مسئولیتهائی را به عهده او بگذارید او در سن هیجده سالگی برای خود یک فرد بالغ و کامل خواهد بود. اما اگر برعکس همه کارها را خودتان برایش انجام دهید و با او مثل یک آدم غیرمسئول که فقط تحت اراده شماست رفتار کنید، چنین فرزندی نه در هیجده سالگی بلکه در سن سی سالگی هم به حد بلوغ نخواهد رسید.

البته ما امروز هنوز کاملاً آماده دریافت و درک درست تعالیم حضرت بهاء الله نیستیم ولی در آینده روزی این آمادگی را بدست خواهیم آورد. ما باید روش زندگی خود را اصلاح کنیم و دید خود را عوض کنیم تا بتوانیم بر طبق این تعالیم عمل کنیم و در نتیجه زمانی فرا رسد که دنیا عوض شود و به انسانها امکان دهد که در زندگی ترقی و پیشرفت نمایند.

اکنون که مشغول بررسی امر ازدواج هستیم، بد نیست این را هم اضافه کنیم که طلاق در دیانت بهانی توصیه نشده است ولیکن حرام هم نیست.

این امری است کاملاً منطقی و طبیعی که وقتی صحبت از ازدواج بمیان می آید دنباله بحث به موضوع تعلیم و تربیت اطفال می کشد. در این آئین مسئله تعلیم و تربیت از وظایف مقدسی محسوب می شود که آینده بشریت بر پایه آن استوار است. تعلیم و تربیت بهانی در واقع دارای دو جنبه است، عقلانی و روحانی. این امر ممکن است در نظر دیگران یک نظام آموزش و پرورش مذهبی جلوه نماید. طبق عقاید بهانی طفل از همان ابتدای کودکی باید به اهمیت دعا و مناجات آشنا شود و همچنین یاد بگیرد که به دعاهای دیگران با نظر احترام نگاه کند. اطفال از همان ابتدا باید تعالیم الهی را فراگیرند و مستمراً بیاد خدا باشند. بگذارید محبت الهی با شیر مادر در حیات معنوی آنها رخنه کند. (ترجمه) به والدین اندرز داده اند که در پای گهواره طفل شیرخوار دعا و مناجات تلاوت کنند. معیناً تصریح شده است که باید اصول اولیه خالی از هرگونه شائبه تعصبات به اطفال آموخته شود. زیرا این اصول جهانی و عمومی است. بموازات آن تعالیم

سایر ادیان و فلسفه‌های بزرگ دنیا نیز باید تعلیم داده شود. در سن پانزده سالگی هر فرد موظف است تحریر حقیقت نماید و با فکر و اراده خود این دیانت را قبول کند. اگر اظهار ایمان کرد باز هم عضو ذی‌رای جامعه محسوب نخواهد شد تا آنکه به سن بیست و یکسالگی برسد.»

محمد و فرانسواز در باره دستورات آموزشی این دیانت بدیع چنین توضیح می‌دهند: «بله، مناجاتهای کوچک هم هست که کودکان آن را از حفظ می‌کنند و هر روز صبح قبل از صبحانه و شبها قبل از خواب آنرا تلاوت می‌کنند». محمد می‌گوید: «من راجع به دین خود با آنها صحبت کرده‌ام و ادیان دیگر را هم برای آنها شرح داده‌ام. ما با هم در باره خدا، خالق عالم هستی ... معنای حیات بعد از مرگ و این قبیل مسائل صحبت می‌کنیم. این اهمیت دارد که به آنها بیاموزیم که خدای خود را دوست بدارند و بپرستند و به ادیان و عقاید دیگران احترام بگذارند. فرزندان من در محیط یک خانواده بهائی بزرگ می‌شوند. اولین چیزی که باید یاد بگیرند اینست که آنها هم عضوی از خانواده و نژاد انسانی، اعم از سفید، سیاه یا زرد هستند. هر وقت سؤالی از ما بکنند برایشان توضیح می‌دهیم. البته این مسئله هم برایمان اهمیت دارد که در باره آموزش آنان بیش از حد سختگیری نکنیم، همچنانکه حضرت بهاء الله فرموده: " ... باید در ابتداء اولاد را بشرائط دین تعلیم دهند ... ولکن بقدری که بتعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد ". (کلمات فردوسیہ - کلمة الله در ورق هشتم از فردوس اعلی)

فرانسواز می‌گوید: «آموزش با القای یک عقیده جزمی فرق دارد. بله درست است که ما به بچه‌هایمان دعا یاد می‌دهیم و دیدگاه معنوی خود را در باره عالم خلقت برایشان شرح می‌دهیم، ولی شما چند خانواده را می‌شناسید که در حالیکه به آموزش و پرورش فرزندان خود توجه دارند نخواهند ارزشهای معنوی و عقایدشان را برای آنها تشریح کنند؟ از جهت دیگر می‌توانم بشما اطمینان کامل بدهم که دختران من بهیچوجه کوتاه فکر نیستند. همسر من اهل حبشه است و قسمتی از دوران کودکی اطفالمان را ما در آن کشور زندگی می‌کردیم چون شوهرم در آنجا کار می‌کرد. افراد فامیل او ارتودوکس مسیحی هستند مادر بزرگ او که در جوانی بیوه شده در سلک خواهران مقدس درآمده است. همبازیهای دخترانم یا کاتولیک بودند یا مسلمان. گذشته از اینها وقتی بسر کارم برگشتم و احتیاج داشتم کسی از فرزندانم پرستاری و مراقبت کند فقط توانستم یک شیرخوارگاه

اسرائیلی پیدا کنم که او را بپذیرند. وقتی زبان باز کرد در آن واحد می‌توانست به دو زبان عبری و فرانسوی حرف بزند. بعضی از من می‌پرسیدند که من از این حیث ناراحت نیستم؟ علتی نداشت که ناراحت باشم. آنها نه تنها لطف کردند و بچه مرا قبول کردند، بلکه روش و عقایدشان در باره تعلیم و تربیت بسیار هم عالی بود. آنها در طفل قوه ابتکار را پرورش می‌دهند و به او موسیقی یاد می‌دهند. بنابراین دختر دوم خود را هم به آنجا فرستادم. بدین ترتیب فرزندانم در یک محیط متفاوت پرورش یافتند و من هم خود بخود همه چیز را برایشان توضیح می‌دادم. کریسمس چست، چرا تمام مغازه‌ها در روز جمعه عید پاک در سراسر حبشه تعطیل است. و چرا عید پاک وجود دارد، چرا دوست کوچک مسلمان آنها عید عدالت (در اتیوپی) را جشن می‌گیرد و همبازیهای یهودی آنها هنوکه را که عید نور و روشنائی است تعطیل می‌کنند؟ از نظر من این کاملاً طبیعی بود که دخترانم در اعیاد سایر مذاهب شرکت داشته باشند، زیرا که فرصت خوبی بود تا بتوانند بفهمند که خود نیز نماینده چه دین و عقیده‌ای هستند. بعد که بزرگتر شدند به یک دبیرستان فرانسوی، حبشی رفتند. در این مدرسه بیش از شصت ملیت مختلف وجود داشت و آنها با کمال راحتی با همه دوستی و معاشرت می‌کردند. دیگر موردی نداشت که بخواهم به آنها یاد بدهم که نژادپرستی ناپسند و مذموم است. درست مثل این بود که بردی گشوده حلقه بگوییم. تجربه‌ای که از این رهگذر بدست آوردند بسیار مفید و ارزنده بود و ممکن نبود بتوانند در فرانسه نظیر آنرا بدست آورند.»

می‌پرسم آیا در طیّ تعلیمات روزمره اطفال بهانی قوانین و مقررات خاصی وجود دارد؟ می‌گوید: «خیر، هیچ چیز خاصی در بین نیست. تربیت اطفال یک موضوع ساده و سرسری نیست و گمان نمی‌کنم خانواده‌ای باشد که بر سر این مسئله مشکلی با فرزندان خود نداشته باشد. مشاکل و مسائل روزمره عملاً وجود دارد. آموزش و پرورش کودک یک دانش جدید است. یک علم روانشناسی است که هنوز مراحل اولیه رشد و توسعه را طیّ می‌کند و برای ما معنی آن اینست که باید هم از اصول دینی و الهی پیروی کنیم و هم نظرگاه علمی را در شمار آوریم. فرق نمی‌کند شما صاحب چه دینی باشید، همانقدر که به تربیت فرزند خود توجه کنید و بین پرورش او و بزرگ کردن یک حیوان فرقی قائل شوید شما آدم دقیق و هوشمندی بحساب خواهید آمد. البته در کار آموزش لغزش و خطا هم وجود دارد، یک بهائی مثل هر انسان دیگر جایزالخطاست. ما والدین بهائی از همان

امکانات و فرصتهائی استفاده می‌کنیم که دیگران. منتها سعی ما بر این است که هرچیز منفی را بصورت مثبت در بیاوریم. تنها چیزی که می‌توانم در باره آن تأکید کنم اینست که خانواده‌های بهائی بدون استثناء به امر تعلیم و تربیت اطفال بسیار اهمّیت می‌دهند و کاملاً به آن توجّه دارند.»

می‌پرسیم آیا دخترهای شما دیانت بهائی را بدون هیچ سؤالی و بی‌چون و چرا قبول کردند؟ جواب میدهد: «من هیچوقت آنها را وادار نکرده‌ام. غالباً اتفاق می‌افتاد که در نمایشگاههای بهائی شرکت می‌کردم و آنها را با خود می‌بردم. آنها در جزئیات برنامه نمایشگاه مثل قراردادن تابلوهای راهنما، کشیدن و رسم تصاویر و غیره به من کمک می‌کردند. دختر بزرگم در پانزده سالگی حاضر نبود حتی یک کلمه در باره دین و مذهب بشنود. من او را به حال خود گذاشتم.»

این موضوع شما را ناراحت نکرد؟

«نه. این طبیعی بود. ببینید، شما یا در پانزده سالگی در برابر پدر و مادر خود طغیان می‌کنید یا هیچوقت اینکار را نخواهید کرد.»

خوب، بعد چه شد. همه چیز بخیر گذشت؟

«بله. همینطور است. او به جلسات جوانان می‌رفت. در آنجا کمتر سخنرانی و موعظه بود و در عوض برنامه‌های متنوع مانند شرکت در اردوهای هفتگی، کوهنوردی و کشف غارهای تاریخی و قایقرانی وجود داشت و از آنجا که او دوستدار ورزش بود از این فعالیت‌ها لذّت می‌برد. رفته رفته یاد گرفت که هرچیزی جایی دارد و قاعده و اصولی هم در کار هست. در سنین پانزده شانزده سالگی انسان قادر به تمیز این مسائل نیست و خیلی یک‌جهتی فکر می‌کند. عاقبت به این نکته رسید که بهائی بودن چیزی نیست که بتوان آنرا از راه تحصیل دانش بدست آورد، بلکه این امر یک مجاهدت دائمی است، ماهیتی است که شما بوسیله آن هویت خود را بطور روزانه مشخص می‌نمائید...»

خواهرش چطور؟

«برای خواهرش این مرحله آرامتر گذشت. او زیاد کتاب می‌خواند، دوست داشت خودش تحقیق کند و بالاخره هم خودش تصمیم گرفت. من دیگر مجبور نبودم او را همه جا بدنبال خود بکشم و یا نمونه‌هایی را به او نشان بدهم. بهائی شدن او خیلی به آرامی و بطور طبیعی صورت گرفت.»

در اینجا قصد ما روشن ساختن یک مسئله اساسی بود، زیرا شنیده بودیم که در دین بهائی مسؤولیت تعلیم و تربیت طفل بیشتر بر عهده مادر است.. قبل از

آنکه موضوع مهمتری را در باره نقش زن به بحث بگذاریم، ابتداء این موضوع را با محمد در میان گذاشتیم. چرا فقط زن و، نه هردو طرف، مسؤولیت تربیت فرزند را باید بر دوش بگیرند؟

گفت: «بخاطر اینکه کودک مراحل اولیة حیات را که مهمترین و شدیدترین دوران است بیشتر با مادر، همان کسی که قبل از تولد او را حمل می کرده طی می کند. وجود مادر پایه های تربیتی او را تحکیم و تثبیت می کند. تا سنین دو تا سه سالگی وجود مادر در درجه اول اهمیت قرار دارد. ولی این امر بهیچوجه از میزان مسؤولیت پدر نمی کاهد. مادر نمی تواند به پدر امکان بدهد که او شانه از زیر بار مسؤولیت خود خالی کند. برای برقراری تعادل عاطفی و روانی طفل توجه، محبت و دخالت مستقیم پدر امری است لازم و ضروری».

به اعتقاد بهائیان تعالیم و آموزش مذهبی به تنهایی کافی نیست، بلکه در حقیقت یک بخش اساسی و مهم در تعلیم و تربیت را داراست. پروفیسور کامران در این باره با تأکید می گفت:

«مطالعات و تحصیلات من تا حد زیادی زندگیم را سرشار و غنی نموده است. باید بگویم هیچ قوم و ملت دیگری به اندازه جامعه بهائی در امر تعلیم و تربیت تأکید شدید ننموده است. جامعه ای که در نظر آنها علم و کمال اهمیت و مقامش مافوق ذخایر مادی و ارزش های مالی می باشد. این مسئله خیلی صراحت دارد. من خود در یک خانواده غنی و ثروتمند بزرگ شده ام، اما همیشه به من گفته اند "پول" اهمیتی ندارد. چیزی که اهمیت دارد علم و دانش و آن ارزش هائی است که شخص از راه کسب علم بدانها می رسد. داستان بهائیان ایرانی خیلی جالب و شنیدنی است. در اول کار آنها از دین های مختلف مثل یهود و نصاری و اسلام به این آئین می گرویدند و بدین ترتیب اقلیتی را بوجود آوردند که در بدو امر هیچ تفاوتی با بقیة ملت ایران نداشت. اما پس از گذشت یک قرن یا یک قرن و نیم تقریباً مسئله بیسوادی در بین آنها وجود نداشت. دختران از مدارج تحصیلی بهتری برخوردار شده بودند. در ظرف مدت بین ۵ تا ۶ نسل این اقلیت ایرانی به اندازه ای در کسب علم و کمالات پیشرفت نمود که از حد متوسط جمعیت ایرانی سبقت گرفت، چرا: بخاطر اینکه در نظام این دیانت به تحصیل علم و دانش اهمیت بسیار داده شده است».

مطلب دیگری که می خواستیم بدانیم این بود که رفتار یک فرد بهائی در حرفه و شغل و روابط اجتماعی او چگونه است. محمد مدیر یک شرکت تجارتي است. با

او به گفتگو نشتیم تا ببینیم اعتقادات دینی او چه تاثیری در روابطش نسبت به زبردستان در محلّ کار بجای گذارده است.

محمد گفت: «حضرت بهاء الله از ما می خواهد که نسبت به دیگران عیب جوئی نکنیم. سعی کنیم بجای قضاوت رفتار دیگران را بهتر درک کنیم. امر مشورت را بر قدرت طلبی رجحان دهیم.»

خوب، فرض کنیم یکی از کسانی که با آنها کار می کنید شما را مورد پرخاش و خشونت قرار داد، آنوقت چه خواهید کرد؟

«راستش را بخواهید تا امروز به چنین مشکلی بر نخورده ام. معمولاً دوستان ما در ردیف خود ما هستند. مردمی که درستکار و صمیمی و مهربان باشند و هرکاری از دستشان برآید برای کمک به دیگران دریغ نکنند و زبردستان خود را همچون ماشین فرض نکنند که هر دستوری دلشان خواست به آنها بدهند، بلکه با همکاران خود صحبت و گفتگو نمایند تا بتوانند راه حل صحیح را بیابند. یک چنین افرادی کمتر با خصومت و دشمنی با دیگران مواجه می شوند.»

بیائید روراست باشیم. آیا هیچوقت پیش نیامده که در دل بگوئید از فلانی اصلاً خوشم نمی آید؟

«نه باینصورت. هستند کسانی که مرا درک نمی کنند و با تردید و سوء ظنّ به من نگاه می کنند و نمی توانند بفهمند که چرا رفتار من با دیگران فرق دارد.» بسیار خوب، این برداشت آنها در باره شماست ولی شما در باره آنها چه احساسی دارید؟

«معلوم است، همیشه کسانی هستند که مشکل می توان با آنها کنار آمد. من به آنها گوشزد می کنم. افرادی وجود دارند که در عوض اینکه موضوعی را با طرف مربوطه در میان بگذارند می روند پیش دیگران از او سعایت می کنند. البته من آنها را ملامت نمی کنم. حتّی در موارد جزئی، سعی می کنم بهتر بتوانم روحیّه آنها را درک کنم. یک مثال ساده می زنم. همیشه کسانی هستند که صبحها دیر سرکار حاضر می شوند. اگر اولین عکس العمل شما این باشد که نظری به ساعت خود بیاندازید و بعد سر آنها داد بزنید، نه طبیعی است و نه عادی و نه اینکه از روی شفقت و مهربانی. پس بهتر است اول ببینید شاید مشکلی پیش آمده. برای داد زدن همیشه فرصت هست. اما باید در نظر داشت که ارزش یک قلب بیش از ارزش یکساعت وقت است. من هر وقت در محلّ کار با مشکلی مواجه می شوم ابتدا سعی می کنم بفهمم این مشکل از کجا ناشی شده،



و آیا می‌توانم کمکی در حل آن بکنم و در این صورت به چه قیمت؟ به قیمت یکساعت وقت؟ یکساعت وقت که آنقدرها ارزش ندارد. این است روش من با کارمندان. آنها همیشه هم نمی‌توانند علت آنرا بفهمند ولی متوجه آن هستند.

فرانسواز با داشتن یک شغل غیرعادی زاویه دیگری از برداشت و طرز تفکر یک فرد بهائی را نسبت به کار و حرفه‌اش به ما نشان می‌دهد. او ابتدا بعنوان یک فیزیوتراپیست در یک بیمارستان در فرانسه شغل تدریس بعهدہ داشت. بعد به‌مراه همسرش به حبشه رفت. در آنجا توانست زبان آماریک یعنی زبان رسمی این کشور و همچنین زبان محاوره‌ای مردم آنجا را فرا گیرد. او بعنوان فیزیوتراپ در شرایط دشواری کار می‌کرد. می‌گوید: «به اتفاق چند نفر آلمانی موفق شدیم اولین مرکز فیزیوتراپی را در آنجا تأسیس کنیم. در کشوری مانند حبشه همیشه موارد وحشتناکی وجود دارد. کشوری که می‌شود گفت فاقد پول است. هیچگونه کمکی در کار نیست. بدتر از همه اینکه کشورهای مغرب‌زمین در این میان فقط سعی دارند وسائل خود را به فروش برسانند، در حالی که این وسائل و دستگاهها ابدأ با شرایط بومی و محلی تطبیق نمی‌کند. خیلی سعی و کوشش لازم بود.»

او چندی بعد بخاطر مسائل شخصی حرفه خود را رها کرد و با همسر و دخترانش به فرانسه بازگشت. در سن چهل و پنجسالگی بار دیگر به تحصیل روی آورد و در ظرف یکسال موفق به اخذ دو پایان‌نامه تحصیلی از دانشگاه سوربن گردید. در حال حاضر در یک بنگاه تبلیغات عمومی در فرانسه در سمت معاون مدیر، کار می‌کند. می‌پرسیم: عایدات یک بنگاه تبلیغاتی از راه تشویق مردم به مصرف تامین می‌گردد. آیا برای کسی که پیرو چنین دیانتی باشد این یک تناقض بشمار نمی‌آید؟

فرانسواز پاسخ می‌دهد: «بلی درست است. اما باید این را هم اضافه کنیم که قسمتی که من در آن کار می‌کنم از داشتن یک کمیسیون اخلاقی برخوردار است که کار آن در حقیقت سنجش موازین اخلاقی در رابطه با این رشته است. از جهت دیگر من از تبلیغ برای مشروبات الکلی، تنباکو و شیرخشک برای نوزادان کشورهای جهان سوم که همه می‌دانیم چه نتایج مصیبت‌باری به‌مراه داشته و دارد، منزجرم. این برایم ضریب بزرگی است و من با آن مخالفم.»

آیا صرف مخالف بودن تغییری در اصل موضوع بوجود می‌آورد؟

«من نمی‌توانم مانع آن بشوم و حق اینکار را ندارم، اما از شرکت در آن خودداری می‌کنم. اگر هم عقیده مرا در این باره بپرسند آنرا ابراز خواهم کرد.»

فرض کنیم شما بطور مثال بعنوان یک هنرمند می بایست در تهیه اینگونه تبلیغات مستقیماً دخالت داشته باشید، آیا در آن صورت حاضر می شوید هر قراردادی را امضاء کنید؟

«تصور می کنم ایجاد هماهنگی و سازش میان جلب رضایت بعضی مشتریان و اعتقاد اخلاقی من کار بسیار دشواری خواهد بود.»

اگر روزی مجبور شوید بین تهیه تبلیغات در باره یک ماده تولیدی که مورد موافقت شما نیست و از دست دادن شغل و حرفه خود یکی را انتخاب کنید، چه خواهید کرد؟

«انتخاب من روشن است. شغلم را از دست می دهم. بعنوان یک هنرمند می توانم روی خلاقیت خود حساب کنم و بنابراین قادر خواهم بود یک بنگاه تبلیغاتی برای خود تأسیس کنم که با اعتقادات اخلاقی من جور در بیاید.»

آیا بهانی بودن گهگاه موانعی در کار و حرفه شما پدید آورده است؟

«بطور غیرمستقیم. یکبار از من خواستند که به همراه مدیر شرکت به یک کشور مسلمان که ورود بهانی به آن ممنوع شده، بروم. برای اخذ ویزا باید یک فرم مخصوص را پر می کردم و در آن مذهب خود را عنوان می کردم. به من توصیه کردند مذهب سابق خود یعنی کاتولیک را در آن قید کنم. اما برای من حتی تصور غیرممکن بود. پس مشکل را با رئیس خود در میان نهادم و او بدون من به این مسافرت اقدام نمود.»

آیا کسانی که با آنها کار می کنید می دانند که شما یک بهانی هستید؟

«من به خود نشان بهائیت که نمی زنم، ولی بهر حال آنها می دانند.»

آیا این مسئله چیزی را تغییر می دهد؟

«نه بصورت خاصی، شاید در یک مورد. شما به وضعیت محل کار بخوبی آگاهید وقتی که پیچ پیچ و درگوشی ها رواج پیدا می کند، هیچ چیز از نظرها پنهان نمی ماند، همیشه یک مقدار دوز و کلک در کار هست و افرادی هم هستند که میل دارند از این دوز و کلک ها استفاده کنند. آنها خیلی خوب می دانند که من اسرار همه را پیش خود حفظ می کنم پس پیش من می آیند و همه چیز را برایم تعریف می کنند که، بله خبرنگاری فلانی چنین و چنان است. من هم سعی می کنم آنها را آرام کنم و بگذارم هرچه در دل دارند بگویند. آنها می دانند که حرفشان پیش کسی بازگو نخواهد شد و بدین نحو از یک انفجار احتمالی جلوگیری می شود. گاهی احساس می کنم که در یک انجمن اخوت نقش مادرخوانده را

دارم.»

آیا واقعاً می‌توانید همیشه از غیبت کردن پرهیز کنید و دائماً در محل کار و یا در زندگی اجتماعی بر اعصاب خود مسلط باشید؟ لابد یک وقتی هم هست که دلتان می‌خواهد بگویند یا در فکرتان خطور می‌کند که، فلانی چه آدم احمقی است! «من چنین اذعانی نکرده‌ام که می‌توان در همه حال از غیبت پرهیز کرد. مشکل هم بر سر همین است. بالاخره ما هم اسیر انعکاسات منفی و دارای نقاط ضعف بشری هستیم.»

آیا از این لحاظ احساس گناه می‌کنید؟

«اینکه چیزی را حل نمی‌کند. احساس گناه یک احساس تخریبی است. چیزی که نباید بشود شده و دیگر به حال اول بر نمی‌گردد. ولیکن یک فرد بهائی موظف است که همواره پیش برود و سعی در اصلاح خود و رفع عیوب و نواقص خود نماید. واقعاً که بهائی بودن شهامت می‌خواهد. این امر در مورد هر مذهب دیگر هم هرگاه بخواهید زندگی خود را بطور کامل با آن تطبیق دهید صدق می‌کند.»

موضوع تأثیر متقابل بین اعتقاد مذهبی و شغل و حرفه اشخاص بخصوص در زمینه تخصص‌های پزشکی بسیار جالب توجه بنظر می‌رسید. به عنوان مقدمه توانستیم بررسی خود را طی سمیناری که توسط اتحادیه پزشکان بهائی در پاریس منعقد شده بود در این زمینه آغاز کنیم. حضور عده زیادی از اطباء ایرانی موجب تعجب و شگفتی ما شده بود.

نه در شروع جلسه و نه در پایان آن مناجاتی خوانده نشد. این اجلاس به‌جز غیر رسمی بود ولی حاضران با دقت و توجه گوش می‌دادند. ناطقینی که پشت میز خطابه قرار می‌گرفتند، اعم از بهائی و غیر بهائی، سخنانشان گرم و صمیمانه و خالی از گزاف و مبالغه بود. همه افراد را با اسم اول خطاب می‌نمودند و این امر در جمع اطباء فرانسوی فوق‌العاده بود. از شرح جزئیات سخنرانیها و بحث‌هایی که توسط پزشکان طب عمومی، جراحان، اطباء اطفال، داروسازها و پرستاران هریک بنویه خود مطرح شد صرف‌نظر می‌کنیم.

در اینجا مایلیم از یک خانم جوان و زیبا به نام مونیک یاد کنیم که نطق خود را با این سخنان متهورانه آغاز کرد: «قبل از هرچیز مایلم حمایت خود را از پرستارانی که هم‌اکنون در فرانسه در حال اعتصاب هستند، اعلام نمایم.» محور مشخصه تمام سخنرانیها بر عامل انسانی و مخالفت با سیستم تکنیکی و ماشینی محض از دیدگاه جهانی تکیه داشت. به سخنان رئیس بخش بیهوشی که

یک دکتر غیربهائی بود گوش فرادادیم. وی از بیمارانی سخن می گفت که چون در حالت اغماء و بیهوشی بودند آنها را مثل یک شیء مرده انگاشته و ابدأ توجه و اعتنائی به حالشان نکرده بودند. همچنین یک دکتر داروساز در دنباله سخنان خود توضیح می داد که نقش او تنها در فروش دارو خلاصه نمی شود بلکه پیوسته سعی می کند به بیماران قوت قلب بدهد و با محبت و رأفت انسانی با آنها معامله کند. این خانم اظهار می داشت که بزرگترین مشکل او برای اجرای مقاصد خیرخواهانه همانا کمبود وقت است. یک پرستار به بیانی ساده و بی پیرایه می گفت: « از آنجا که بهائی هستم سعی می کنم هرچه بیشتر آرمان دیانت را در کارم پیاده کنم » یک دکتر جراح می گفت: « رابطه دوجانبه بین دکتر و بیمار کافی نیست، بلکه وجود یک رابطه سه جانبه که قوای حیاتی را هم شامل می شود ضرورت دارد » و از قول یک پزشک فرانسوی این گفته را نقل نمود که: « من او را معالجه کردم اما خدا او را شفا داد ».

با ضمیری روشن از شنیدن چنان سخنان گرم و دلنشین طبیعی بود که شوق بیشتر دانستن در دل و جانمان زیانه می کشید. کنججوی هایمان ما را به سالن زیبای مطب دکتر کامران کشانید. همانطور که در اغلب بررسی های خود به آن برخورد بودیم گفته های ایشان با انتظارات ما از آنچه مشتاق شنیدنش بودیم تطبیق نمی کرد.

« در حرفه و تخصص ما مواقع و شرایطی وجود دارد که هیچ فرق نمی کند شخص بهائی باشد یا غیربهائی. در شرایط دیگر ما می توانیم بخاطر بهائی بودن یک روش خاص نسبت به وضعیت موجود اختیار کنیم. شاید مایل باشید مثالی برایتان بیاورم. من یک دکتر هستم و سرپرست بخش خودم هستم و در عین حال استاد دانشگاه نیز هستم. بنابراین دو شغل دارم، یکی معالجه بیمارانم و دیگری هدایت و تعلیم گروهی که زیرنظر من کار می کنند. در هر دو شغل تصمیمات عملی و فنی که اتخاذ می کنم هیچ ربطی به بهائی بودن من ندارد. در انتخاب نوع معالجه، نوشتن نسخه، تصمیماتی که مربوط به نحوه اداره کلاس ها و دوره های دانشگاهی است، تصمیم در باره اینکه چه دوره هایی می توانیم ارائه و پیشنهاد نمائیم، تنظیم برنامه و وقت کلاس ها، اینها همه تصمیمات تخصصی است که بر پایه اطلاعات فنی و حرفه ای من قرار دارد. با وجود این در هر دو جنبه یعنی جنبه پزشکی و غیر آن مواردی پیش می آید که بهائی بودن من در آن مداخلت پیدا می کند. در رابطه ام با بیماران، در طرز تفکر من نسبت به

وظیفه‌ام در قبال اجتماع. در این موارد است که بهانی بودن به ما کمک می‌کند و خطّ مشی ما را مشخص می‌نماید. بطور کلی اطباء صرفنظر از اینکه بهانی باشند یا نباشند دائماً با مسائل اخلاقی مواجه هستند. بعضی از دکترها فقط به صورت یک تکنیسین در می‌آیند. با همه اینها این تنها اطبای بهانی نیستند که هر مشکلی را جداگانه بررسی می‌کنند و در باره آن می‌اندیشند و با ارزشهائی بجز موازین صرف علمی به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازند من می‌توانم از صمیم قلب تأکید کنم که در میان همکاران افرادی هستند که اگرچه عقایدشان با عقائد من متفاوت است و حتی بعضی خدا را انکار می‌کنند باز هم از روش فوق پیروی می‌کنند.

بطور مثال یکی از مسائل جدّی که ما امروز با آن روبرو هستیم مسئله کارآئی تجهیزات فنی است که در اختیار داریم. استفاده ما از این وسائل صرفاً بخاطر این است که در دسترس ماست. در عین حال باید تصمیم بگیریم که نفع بیمار در چیست. مثلاً بیماری را می‌خواهیم تحت عمل جراحی قرار دهیم. در زمینه بیهوشی هرکاری قادریم انجام دهیم، امروزه دستان کاملاً باز است و هیچ محدودیتی در کار نیست. سؤال صحیح این است که آیا باید این عمل انجام شود یا خیر؟ و آیا این عمل چقدر در حال او مفید خواهد بود؟ اساساً کمکی به بهبود حال بیمار خواهد کرد یا خیر؟ این مواضع دیگر جنبه علمی ندارد. این امر نه تنها در مورد بیماران سرطانی بلکه حتی در باره قربانیان حوادث که در بیهوشی عمیق فرو رفته‌اند یا افراد مسن که در اثر کهولت دچار نقاهت و ضعف شده‌اند، صادق است

بطور خلاصه هر وقت مسئله حفظ زندگی مطرح است این موضوع عنوان می‌شود؟

بلی، اصل اخلاقی در اینجا حکم می‌کند که جان بیمار را بهر قیمت که شده نجات دهیم و این در حقیقت جنبه مهمّ مسئله است. ما قدرت کافی و وافی داریم. کافی است که فکر خود را بکار بگیریم و از قوه تشخیص خود استفاده کنیم. اطباء اکثر با چنین مشکلی روبرو هستند. ولیکن ممکن نیست بدون داشتن علم و مهارت حرفه‌ای بتوان ادعا نمود که مآخذ عمل صرفاً موازین اخلاقی بوده‌است. گاهی که می‌شنوم بعضی از بهانیان بدون اینکه هیچ سررشته‌ای در طبابت و علم پزشکی داشته باشند در اخلاقیات آن قضاوت می‌کنند خیلی متعجب می‌شوم. شاید چنین خیال کرده‌اند که یک حقّ انحصاری در باره حقایق

به آنها داده شده، یا اینکه تنها اینها هستند که مسائل اخلاقی به آنها مربوط می‌شود. من با آن مخالفم. دور و بر من پر است از افرادی که نسبت به این مسائل توجه نشان می‌دهند مردمی بلند نظر که برای آنها جان بیمار مقدم است نه موضوع دیگر. بهائیان که مرکز دنیا نیستند. از طرف دیگر بهانی بودن نظرگاه ما را نسبت به بسیاری از مسائل مثل جوانی، پیری، رنج، مرگ و حتی مواضعی مانند پرورش جنین به طریق آزمایشگاهی تلقیح مصنوعی و سقط جنین روشن می‌سازد. ما دائم با چنین مسائلی سر و کار داریم و بدون هیچ تردیدی همیشه آماده‌ایم در باره آنها بحث و گفتگو نمائیم.»

نقطه نظر بهانی کاملاً متدین در باره سقط جنین چیست؟

«نمی‌دانم، من خود را یک بهانی متعصب نمی‌شناسم.»

نظر شما در این باره چیست؟

«می‌دانید یک طبیب حق ندارد از کمک به شخصی که به آن نیاز دارد امتناع نماید، اما اگر مسئله سقط جنین مخالف وجدان اوست می‌تواند از اجرای عمل جراحی خودداری کند. من بعنوان یک پزشک متخصص بیهوشی گاهی در جراحی سقط جنین شرکت می‌کنم. اگر بدان مبادرت کنم بخاطر اینست که عقیده دارم در موارد خاصی اینکار ضرورت دارد. حقیقتاً سقط جنین یک فاجعه است. باید گفت که عمل کربهی است و زنی که به ناچار به آن تن در می‌دهد در تمام عمر آثار جراحت آن را در اعماق روح خود احساس می‌کند. اما مواقعی هم هست که اگر سقط جنین نکنند اثرات آن بمراتب وخیم‌تر خواهد بود و راستش را بخواهید در چنین مواردی برای من جان بچه مطرح نیست.»

رفتار شما با مریضی که در حال احتضار است چگونه می‌باشد؟

«در اینطور موارد مقررات مخصوصی وجود ندارد. انسان کاری را می‌کند که احساس می‌کند باید بکند. وقتی شخصی دریابد که بیماری او علاج‌پذیر نیست، همیشه راهی هست که حقیقت را به او بگویند. مثلاً: بیماری شما یک بیماری خطرناک است. اما منم که دکتر شما هستم و امروز از سلامت برخوردارم ممکن است فردا بمیرم و شما زنده باشید. پس می‌بینید که هیچ امتیازی به شما ندارم. هم من و هم شما هردو فانی هستیم. تنها چیزی که من دارم این دانشی است که شاید بتواند کمکی به حال شما باشد. غیر از این هیچ مزیت دیگری در بین نیست. در حالیکه خود منم فناپذیر هستم. بلی، بنظر من لازم است که حقیقت را به بیمار بگوینم.»

کاملاً درست است، اما این اختصاص به بهانی بودن ندارد. همینطور که خود شما گفتید اطبای دیگر هم هستند که اینطور فکر می‌کنند. آیا مسئله دیگری وجود ندارد که بتوان آنرا در زمینه کار و حرفه شما به بهانیت ارتباط داد؟

«خیر، منکه فرمول و طلسم بهانی ندارم. از طرفی از حرفه‌ام که بگذریم در سایر موارد خیالم کاملاً آسوده است. چون موضوع حیات بهانی است که با آن بزرگ شده‌ام. داشتن فکریاز، گوش کردن به نظریات دیگران، آگاهی به اینکه چگونه با یکدیگر همکاری و تشریک مساعی نمائیم، امر مشورت یا بقول ما پزشکان مشاوره، زیرا در جامعه بهانی، امور از این طریق انجام می‌شود. حتی می‌توانم بگویم از اولین مسائلی که شما در جامعه بهانی یاد می‌گیرید، همین فنّ و روش مشورت است که بعداً آنرا در همه جا و هر موردی بکار می‌بندید. امر مشورت بسیار مفید و قانع کننده است. اما بعنوان آخرین کلام، چیزی که در پرتو تربیت بهانی یاد گرفته‌ام همانا ترک کامل تعصبات است، خواه این تعصب بر پایه نژادی، یا در مورد زن و مرد و یا ناشی از طبقات اجتماعی باشد. باز هم می‌گویم این یک عقیده انحصاری بهانی نیست، ولیکن باز این اندیشه در میان بهانیان امری بسیار عادی و طبیعی تلقی می‌شود. تعلیم و تربیت بهانی در زندگیم خیلی مفید بوده و به من کمک کرده است. برای من مکتب خوبی بوده است. لیکن کسان دیگری هم هستند که بی آنکه در این مکتب آموزش یافته باشند، ممکن است از همین طرز فکر برخوردار باشند و خیلی هم بهتر از من باشند.»

آیا بنظر شما پزشکان بهانی بیش از سایر همکاران خود سعی و دقت نمی‌کنند شخصیت و احترام بیمار مراعات شود؟ منظور این است که اگرچه وضع بهتر شده ولی باز هم غالباً به شکایاتی بر می‌خوریم که حاکی از آن است که اگرچه این اشخاص عالی مقام با کمال توانائی و علم و تجربه بیماران را مداوا می‌کنند، برای بعضی از آنها مریض چیزی بیش از یک شیء و یا یک موجود احمق و کودن نیست.

«گاهی حسن جاه طلبی و میل مفرط به صحیح عمل نمودن آنچنان اهمیت پیدا می‌کند و هدف قرار می‌گیرد که ارزش‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. اما اطبای بزرگ حقیقتاً مردمانی بسیار حساس هستند. اساتید من همیشه بسیار مقید و نسبت به بیمار در حد افراط متواضع بوده‌اند. می‌دانید در زبان فارسی مثل قشنگی داریم که می‌گوید "درخت هرچه بارش بیشتر باشد بیشتر سر فرود می‌آورد" این یک مسئله مذهبی نیست بلکه از فضائل انسانی سرچشمه

می‌گیرد. برای من نهایت خوشوقتی، اطمینان و رضایت خاطر است که می‌بینم در شغل من افراد زیادی یافت می‌شوند که به این فضائل آراسته‌اند بدون اینکه بهائی باشند. خیلی از مردم در همان جهتی که ما می‌رویم حرکت می‌کنند. من احساس می‌کنم که باید از یک مسیر مثبت در جهت گوش دادن به حرف دیگران، صادق بودن و کنار آمدن با مردم، پیروی نکنیم. امتیاز اینکه در یک خانواده بهائی متولد شده باشیم در این است که بسیاری از مسائل وجود دارد که در زندگی یک فرد بهائی بصورت تقریباً عادت ثانویه در می‌آید و عمل به آن بسیار سهلتر است. فقط همین.»

دیده می‌شود که اطباء ایرانی بهائی تعدادشان زیاد است. آیا این امر در مورد شما یک حرفه روحانی بشمار می‌آید؟ یا میل به مفید بودن؟ و به زبان دیگر نتیجه مستقیم ایمان شماست؟

«ابداً چنین نیست. من اول رشته ریاضیات می‌خواندم، اما نمراتم در حد عالی نبود که بتوانم رشته دلخواهم را ادامه دهم. بنابراین بیشتر تصادفی بود. برادرم دکتر بود، پس من هم فکر کردم بهتر است به دانشکده پزشکی بروم.»  
شنیده‌ایم که پزشک خصوصی شاه سابق یک بهائی بوده است.  
«بله، درست است.»

فرض کنیم آیت‌الله خمینی که اینقدر هم‌کیشان شما را تحت ظلم و شکنجه قرار داده احتیاج به مداوای شما پیدا می‌کرد. شما چه می‌کردید.

«خوب، معلوم است، معالجه‌اش می‌کردم. یکی از امتیازات بزرگ عالم پزشکی این است که افراد را قطع نظر از هویت فردی آنها معالجه و مداوا می‌کنند، فرق نمی‌کند چه کسی باشد. سؤال شما تقریباً غیرموجه است زیرا وقتی یک راننده مست را که باعث یک تصادف وحشتناک شده و پنج نفر در اثر این سانحه جان خود را از کف داده‌اند، به بیمارستان می‌آورند با او همانگونه رفتار و مداوا می‌شود که با هرکس دیگر. در امریکا بسیار اتفاق می‌افتد که قاچاقچیان مواد مخدر را با آن ظاهر کریه به اورژانس می‌آورند در حالیکه این اشخاص زندگی جوانان بسیاری را به نابودی کشیده‌اند. اما پرستاران و دکترها بدون اینکه از هویت او جویا شوند به معالجه‌اش می‌پردازند. چیزی که برای آنها دانستنش اهمیت دارد اینست که او هم یک انسان است. در بیمارستان‌های فرانسه هم همینطور است. خیال می‌کنید در اینجا تیم پزشکی بالای سر بیمار جمع می‌شوند که ببینند این یک خارجی است، پس نباید معالجه‌اش بکنیم؟ در این باره که



فکر می‌کنیم متوجه می‌شویم که نشانه‌های امیدبخشی وجود دارد. بنابراین اگر آیت‌الله نیازی به معالجه من پیدا کرد علیرغم اینکه به بهائیان ظلم و اذیت روا داشته‌است، از مداوای او خوشوقت خواهم شد. این امر تاثیری در انجام وظایف من ندارد.»

ما در دنباله مطالعات خود در زمینه حیات بهائی بطور روزمره بار دیگر به مسئله سیاست برخورد کردیم. شرکت در احزاب سیاسی و هرگونه فعالیت علیه حکومت وقت اکیداً ممنوع گردیده‌است. حال باید دید این دستور در زندگی واقعی چگونه اجرا می‌شود؟ محمد ضمن شرح داستان فامیل خود در الجزیره که او را با دیانت بهائی آشنا کرده بودند به این موضوع اشاره کرد. می‌گفت: «در الجزیره وقتی هنوز مستعمره فرانسه بود، مردم ابتدا طرفدار استقلال بودند، وقتی اوضاع به وخامت گرائید، بزرگان فامیل او سعی می‌کردند حلقه‌ی رابط بین دو گروه متخاصم باشند و ائتلافی بین آنها برقرار کنند.»

آنچه فرانسواز در باره دولتهای جبار و ستمگر، فاسد و نژادپرست عنوان می‌کرد بسیار صریح و روشن و کاملاً منطبق با تعالیم و اصول بهائی بود. او می‌گفت: «باید از هر موقعیتی هرچند مصیبت بار و ناگوار برای وصول به یک هدف مثبت استفاده نمود. ولی مشکل بتوان جنبه مثبتی در سیستم‌های گولاکی، ژنرال پینوشه و آپارتید پیدا کرد.»

اگر شما داخل چنین جامعه‌ای باشید، می‌توانید اطرافیان خود را تبلیغ کنید و باعث بیداری اذهان گردید. تبلیغ این دیانت تنها از راه گفتار نیست. می‌توانید به مردم بگویند شما حق آزادی فکر دارید، می‌توانید روزنامه بخوانید و مواضع را آنطور که هست درک کنید. چطور می‌شود که یک ستمگر مستبد و خودکامه به قدرت می‌رسد؟ بخاطر اینکه مردم بسیاری بوده‌اند که دروغهای او را باور کرده‌اند. کسانی که به فکر خود مراجعه نکرده‌اند و در باره آنچه شنیده‌اند تردیدی به دل راه نداده‌اند. غمهای بیکران دنیا از آنجا ناشی می‌شود که مردمان بی‌گفتگو اسیر زنجیر اسارت و بردگی می‌شوند. من مطمئنم چیزی که بیش از همه باعث تشویش و اضطراب حکام ستمگر و مستبد می‌شود، مواجهه با آن گروه از مردم یا جامعه‌ای است که هر آن آماده است که مسئولیت خود را به دوش بگیرد، و هرگاه افراد زیر بار مسئولیت خود بروند، ملت‌ها دموکراسی را قبول کرده‌اند. در آنصورت ظهور هیتلرها و تسلط بر خلق بینهایت صعب و دشوار می‌گردد. در یک حکومت دیکتاتوری نقش ما نقش گریز نیست بلکه این نقش

باید باعث دلگرمی و زنده نگهداشتن شعله امید در دلها باشد، یعنی در واقع باید نقش عدم تسلیم را ایفا کنیم و چون تسلیم شدن در این موارد چیز منفوری است. بدینسان با توجه به اینکه از اصل عدم تجاوز پیروی کرده ایم می توانیم مثبت واقع شویم.»

در پایان بررسیهای خود به این نکته رسیدیم که چیزی که بهانیان در آن متفق القولند همه کسانی که در گفتگوی ما شرکت داشته اند، آنرا یادآوری کرده اند، امر مشورت است که در واقع یکی از اصول محکم و از قوانین اجتماعی بهاء الله است. اینها در کار و کسب و در زندگی خانوادگی، در محیط کار و در منزل، در نظم اداری جامعه خودشان، یا در امور زندگی شخصی و خصوصی، هرگز در باره امر مهمی تصمیم نمی گیرند. مگر آنکه به آراء و نظرات دیگران در باره آن مراجعه کرده باشند، چنانکه عبدالبهاء در این باره اظهار داشته: «... تصادم افکار و مقاومت آراء در انجمن شور سبب ظهور شعاع حقیقت است.» (۵)

ما همچنین مایل بودیم سخنی در باره فعالیتهای تفریحی بمیان آوریم. اما متوجه شدیم زمینه خاصی برای بحث و گفتگو در این مورد وجود ندارد. جلسات تبلیغی (فایرساید)، محفل روحانی محلی و همچنین مدارس تابستانه که معمولاً به مدت یک هفته طول می کشد وجود دارد. در فرانسه برنامه مدارس تابستانه صبحها به مطالعه و درس در زمینه یک موضوع که لزوماً مذهبی نیست، اختصاص دارد و عصرها وقت ورزش و تفریحات سالم است. از اینها که بگذریم چیز خاصی وجود ندارد. بعد از ظهرها هرکس هرکاری دوست داشته باشد انجام می دهد، مثل فیلم و سینما، موسیقی، تئاتر، رقص و جمع شدن دوستان باهم. محمّد اظهار می داشت که «تفاوت تنها در این مسئله است که ما از آنچه از شأن انسان بکاهد و همچنین از تبلیغات تجارتي رویگردان هستیم. ما همواره در جستجوی چیزهای خوب و زیبا هستیم، فرق نمی کند که آن را در موسیقی بیابیم یا در لباس و غذا.»

در خاتمه این بخش بار دیگر به گفته های محمّد استناد می کنیم: «در دیانت بهانی اصول و قوانینی هست که صرفاً جنبه روحانی دارد و اصول و قوانین دیگری هم وجود دارد که برای جامعه وضع گردیده و بیشتر جنبه اجتماعی و بشردوستانه دارد. احترام نسبت به این اصول و مراعات آن بمنظور ایجاد پایه هائی سالم جهت استقرار یک جامعه نوین و آماده ساختن بشر برای یک تمدن الهی

ضرورت حیاتی دارد. تمدتی که سرچشمه الهاماتش الهی بوده و در پرتو اصول الهی اداره خواهد شد. اما مهم‌ترین هدف از ایجاد وحدت همانا عشق و محبت افراد بشر نسبت به هم‌نوعان خود در سطحی عام و گسترده و جهانی و در حقیقت بصورت وحدت در کثرت می‌باشد. کسانی‌که این اصل را قبول نکرده‌اند بهانی نیستند. «



دروازه شمالی مقام اعلیٰ

## فصل پنجم

### اهمیت مقام زن

« ... هوشیاری و فهم و فراست فطری و خصائل روحانی محبت و خدمت که در زن قوی است تفوق و غلبه یافته است و باین مناسبت عصر جدید بیشتر با عواطف و نوایای زنان آمیخته است تا با صلابت مردان ... » عبدالبهاء

در هیچیک از ادیان بزرگ قبل از دیانت بهانی، آنها که قائل بوجود خدای یکتا بوده اند مثل این آئین، قدر و منزلت زن شناخته نشده است. بر مبنای تصور یهود و نصاری و همچنین اسلام نقش زن بعنوان عامل تولید نسل، یا مخلوق شیطان و در حدّ اعلاّی آن پاداش قهرمانان و پهلوانان محدود می شده است. جای بسی شگفتی است که چگونه تعالیم باب در باره زنان در قرن نوزدهم و در قلب یک فرهنگ اسلامی طلوع کرد و بعد توسط بهاء الله و جانشینان او طریق نشو و نما پیمود. معذک حقایق تردید ناپذیر و آثار و الواحی که مؤید این حقایق است موجود می باشد که هریک شایان بررسی و شناسائی است.

عبدالبهاء در سال ۱۹۱۳ در جلسه ای که از طرف جمعیت حقوق نسوان در لندن برگزار گردید، چنین اظهار نمود :

« ... بمقتضای روح این عصر زنان باید ترقّی کنند و وظیفه خود را بتمامه در مدارج حیات اجرا دارند مثل مردان شوند. باید بدرجه رجال رسند و در حقوق متساوی گردند. اینست امید من و اینست یکی از تعالیم اساسی حضرت بهاء الله. بعضی از اهل فن برآنند که دماغ یعنی مغز سر رجال وزین تر از مغز سر نسوان است و این را دلیل تفوق رجال بر نساء اقامه کنند ولی چون ملاحظه کنیم می بینیم سرهای بعضی از رجال کوچک و صغیر است و باید مغز سرشان هم ضعیف باشد معذک در کمال هوش و ذكاء و قوای ادراکشان عظیم است و برخی دیگر با سرهای بزرگ که باید مغز سرشان هم وزین باشد با وجود این بی هوش و

بیفکرنند پس میزان هوش و تفوق خفت و ثقلیت مغز سر نیست و چون رجال بخواهند تفوق خود را بر نساء ثابت کنند متشبث باینگونه دلائل و براهین شوند و بگویند که از زنان امور عظیمه‌ای تاکنون مثل مردان بظهور نرسیده این حجت و برهانشان واهی و ضعیف است و وقایع تاریخیه را بنظر نیاورده‌اند. اگر اطلاعاتشان بر تاریخ کاملاً احاطه داشت البتّه مطلع و واقف می‌بودند که در ازمنه سابقه از عظماء نساء امور جلیله و وقایع عظیمه‌ای ظاهر شده و امروز نیز بسیاری از زنان موجود و باعمال مهمه‌ای مشغولند. زنان باید روز بروز ترقی نمایند و در علوم و معارف و تاریخ معلومات کافی حاصل کنند تا در کمالات عالم انسانی مکتل باشند عنقریب زنان بحقوق خود ائیل گردند و رجال مشاهده خواهند نمود چگونه نساء بکمال جدّ و جهد باکتساب علوم و آداب پرداخته سبب عزت ملک و مملکت شوند. دشمن جنگ گردند نغمه مساوات بسرایند و تساوی حقوقشان را مطالبه کنند امید من اینست که در جمیع شؤون حیات ترقی نمایند و تاج عزت ابدیه بر سر نهید». (۱)

چندی بعد در خطابه دیگری که در آن با آینده‌نگری وسیعتر در باره زنان سخن گفته چنین اظهار داشته است:

«در قدیم دنیا با زور اداره می‌شد و مرد چون جسماً و فکراً از زن قوی‌تر و زورمندتر بود بر او غالب و مسلط بود ولی حال وضع عوض شده و اعمال زور و عنف تسلط خود را از دست داده‌است و اکنون هوشیاری و فهم و فراست فطری و خصائل روحانی محبت و خدمت که در زن قوی است تفوق و غلبه یافته‌است و باین مناسبت عصر جدید بیشتر با عواطف و نوایای زنان آمیخته است تا با صلابت مردان یا اگر بخواهیم روشنتر و صحیحتر بگوئیم عصری خواهد بود که در آن دو عنصر مرد و زن در ایجاد تعادل و هم‌آهنگی در مدنیت بطور یکسان مؤثر خواهند بود». (۲)

آئین بهائی نه تنها از خواست‌های مشروع هواخواهان حقوق زن در آغاز این قرن مبتنی بر مساوات حقوق، مساوات در امر تعلیم و تربیت، حق رای و حق شرکت در امور سیاسی پیشرفته‌تر بود، بلکه جهش نیرومند آن حتی از دوران مبارزات تند و آتشین نهضت حقوق زن در سال ۱۹۶۰ که پایه ادعاهای آن مبارزه علیه مردان بود و به نحوی به تقلید از روش و منش مردانه منجر گردیده فراتر و والاتر بود. زیرا فلسفه بهائی اعتقادش بر مبنای مساواتی متمم و مکمل قرار گرفته و در حقیقت کار آن ایجاد موازنه و تعادل بین تفاوت‌ها می‌باشد، اصلی

که امروزه دارد مورد قبول عموم قرار می‌گیرد.

مطلب فوق بی‌تردید حقیقتی را روشن می‌نماید که چرا آئین بهائی از همان ابتدای امر مورد توجه زنان بسیاری از هر طبقه، نژاد و ملیت قرار گرفته، زیرا صرف‌نظر از مواضع اصلیه آن مانند تسلسل ظهورات الهیه، وحدت عالم انسانی و صلح عمومی، برای نخستین بار در تاریخ ادیان به زن حقوق مساوی با مرد را عطا نموده و بدو نقش خاصی در اجتماع بخشیده‌است.

بعضی از این زنان قهرمانان افسانه‌ای گشتند و داستان‌های شورانگیزشان همواره ورد زبان بهائیان بوده و هست.

دو تن از مشاهیر این بانوان جزء مؤمنین اولیه در صدر این دیانت بودند که به مقام رفیع شهادت رسیدند. داستان‌های این دو توسط مورخ شهیر هم‌عصر آنان در تاریخ نبیل ذکر شده‌است. بانوی اول نامش زینب بود. در باره زندگی او بسیار کم می‌دانیم ولی ماجرایش بسیار غم‌انگیز و مؤثر است. او یک دختر جوان دهاتی از قراء نزدیک زنجان بود یک نفر بابی بنام حجت سبب ایمان او شده بود. در آن زمان هنوز شریعت بهائی و اصول آن مبنی بر عدم توسل به زور اعلان نگشته بود. عده‌ای از بابیان که بشدت تحت ظلم و آزار و اذیت دشمنان قرار گرفته بودند بر آن شدند که از جان و ایمان خود با اسلحه دفاع نمایند. گروهی از آنان به سرپرستی حجت در قلعه‌ای بنام قلعه علیمردان خان به مدت چندین ماه متحصن گردیدند و توانستند در برابر قوای دولتی که برای سرکوبی آنها آمده بودند به سختی مقاومت نمایند. علیرغم گرسنگی و شرایط دشوار محاصره، حملات دشمن را بخوبی دفع می‌کردند و تلفات سنگین به آنها وارد می‌آوردند. زینب بنا به میل و اراده قلبی خود تصمیم گرفت به جمع زنان و کودکانی که همراه مدافعین در داخل قلعه بسر می‌بردند بپیوندد. نبیل می‌نویسد:

« وقتیکه دید برادران دینی او دچار مشقات و صدمات هستند با کمال شجاعت تصمیم گرفت که بیاری آنها قیام کند از اینجهت خود را بلباس مردان بیاراست و در هنگام هجوم دشمنان با اصحاب شرکت می‌کرد و دشمنان را متفرق می‌ساخت. جبهه‌ای در بر و کلاهی بر سر گذاشته بود موهای سر خود را چیده بود. شمشیری حمایل داشت زرهی بر تن کرده بود و تفنگی بر دوش انداخته با این هیأت همراه اصحاب دفاع می‌کرد. جزو جنگجویان سنگر بود و همه او را مرد می‌پنداشتند. بمحض اینکه دشمنان گلوله می‌انداختند زینب با کمال شجاعت شمشیر خود را می‌کشید و بقلب لشکر دشمن هجوم کرده بانگ یا

صاحب الزمان بر می آورد و اعتنائی بصوف لشکر نداشت. دوست و دشمن از مشاهده شجاعت و جرأت و سرعت مشارالیها که بی مثل و نظیر بود متحیر بودند. هروقت به دشمنان حمله می کرد همه با نهایت خوف و بیم از جلو شمشیرش فرار می کردند و می گفتند این غضب الهی است که بر ما نازل شده. با کمال ناامیدی از شمشیر زینب فرار کرده سنگرها و استحکامات خود را خالی می گذاشتند. جناب حجت از میان یکی از برجها مراقب حرکات دشمن بودند. در آن بین زینب را مشاهده فرمودند که بدشمنان حمله کرده و بدفاع مشغول است. سربازان دشمن را دیدند که رو بفرار نهاده اند. جناب حجت او را شناختند و از شجاعتش در عجب شده باصحاب فرمودند بگوئید برگردد و دشمنان را تعقیب نکنند... اینگونه اقدام و شجاعت از هیچکس و هیچ مردی تاکنون ظاهر نشده. از او پرسیدند که مقصود تو از این روش و رفتار چیست؟ زینب بگریه افتاد و گفت وقتی دیدم برادران من گرفتار سختی و مشقت هستند از شدت اندوه و غصه قلبم مجروح شد قوه باطنیه مرا وادار کرد که بنصرت آنان قیام کنم. نتوانستم تصمیم خود را تغییر بدهم از طرفی هم می ترسیدم که شما بمن اجازه ندهید که با برادران دینی خود کمک کنم. جناب حجت فرمودند تو باید زینب باشی. عرض کرد بلی من زینب هستم و هیچکس جز شما تاکنون بحقیقت حال من اطلاع پیدا نکرده شما را بحضرت باب قسم می دهم که مرا از این موهبتی که بالاترین مواهب محسوسست بی نصیب نفرمائید. یگانه آرزوی من در زندگانی اینست که بشهادت نائل شوم. جناب حجت از طرز درخواست و لهجه گفتار مشارالیها متأثر شدند. فرمودند مطمئن باش من پیوسته در باره تو دعا می کنم و بواسطه شجاعت و قوت قلبی که داشت زینب را رستم علی نام نهادند و به او فرمودند ... برو مشغول دفاع باش و اصحاب را نصرت کن و بر خلاف فرائض دین مبین رفتار منما. ما مأمور جهاد نیستیم. فقط باید از خودمان دفاع کنیم و جلو هجوم معاندین را بگیریم.

مدت پنج ماه رستم علی با کمال شجاعت و قوت قلب بی نظیر خود بخدمتی که باو رجوع شده بود ادامه داد. نه در بند خواب بود و نه در فکر راحت و خوراک. بعضی از اشخاص متردد که چنان شجاعت بی مثل و مانندی را از او مشاهده کردند متذکر شدند و بتدارک مافات قیام نمودند ... دائماً در پیشاپیش مدافعین قرار می گرفت و به اصحاب نصرت می کرد در اواخر حال که چندان از عمر رستمعلی باقی نمانده بود دشمنان به راز او پی برده بودند و با آنکه فهمیده

بودند کسی که به آنها حمله می‌کند و هجوم آنان را دفع می‌نماید مرد نیست معذک از او خیلی می‌ترسیدند. بمحض اینکه فریاد رستمعلی بلند می‌شد قلب دشمنان مملو از خوف می‌گشت و همه دست و پای خود را گم می‌کردند. یک روز رستمعلی مشاهده کرد که جمعی از دشمنان عده‌ای از اصحاب را احاطه کرده‌اند با نهایت سرعت به حضور جناب حجّت رفت و خود را پپای آن بزرگوار انداخت و با تضرع و گریه عرض کرد اجازه بدهید به کمک آنها بروم. من می‌دانم که چیزی از عمرم باقی نمانده شاید بروم به شهادت برسم. از شما رجا دارم تقصیرهای مرا ببخشید و در نزد مولای محبوبی که جان خود را برای او فدا می‌کنم از من شفاعت کنید.» (۳)

باری، طولی نکشید که زینب کشته شد. علیرغم پیشنهاد صلحی که جارچی‌های دولتی مرتباً جار می‌زدند و قرآن مهرشده‌ای که بعنوان سوگند فرستادند که هرکس تسلیم شود جانش در امان خواهد بود، عاقبت بدانها خیانت ورزیدند و همگی را از دم تیغ بیدریغ گذرانیدند. و اینچنین بود حماسه شورانگیز زینب، یک ژاندارک کوچک از سرزمین ایران.

با اینحال می‌توان گفت که برجسته‌ترین سیمای طلوع این نهضت، طاهره بود. زنی که نام او زینت بخش تمام تواریخ عالم بهائی می‌باشد. شرح زندگانی‌اش الهام بخش چندین کتاب تاریخی شده است. کنت دوگوبینو *The Count of Gobineau* در کتاب خود بنام ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی *Religions and Philosophies of Central Asia* به شرح قصه زندگی او پرداخته و سارا برنار (هنریشه معروف تناتر کمدی فرانسز) آرزو داشت که نمایشنامه‌ای در شرح احوال این زن نامور به رشته تحریر درآید تا وی بتواند در آن نقش طاهره را ایفا نماید.

طاهره بین سالهای ۱۸۱۷ و ۱۸۲۰ در شهر قزوین واقع در نواحی جنوب بحر خزر دیده به جهان گشود. این شهر در قرن شانزدهم میلادی پایتخت امپراطوری ایران بوده است. وی از معاصران باب و بهاء الله بود و دوران اولیّه حیات را به خوبی و آرامی طی نمود. پدرش ملاصالح مردی ثروتمند و باسواد بود و یکی از علمای بزرگ و از اعظام مجتهدین زمان خود بشمار می‌رفت. هوش و فتانت و سرعت فراگیری طاهره در علم و دانش بدان پایه بود که پدر را سخت تحت تاثیر قرار داد، بطوری که خود تقلم او را به عهده گرفت و چندی بعد برایش معلّم سرخانه آورد. چیزی که در ایران آن زمان و سنن و آدابی که مانع از پیشرفت دختران در عرصه علم و دانش بود، بسیار غریب و بی سابقه بود. طولی



نکشید که طاهره از برادران سبقت جست و آنچه از قرآن و احادیث معتبر بود فراگرفت. روایت کرده‌اند که پدر طاهره آرزو کرده بود که ایکاش او پسر به دنیا می‌آمد، آنوقت با این استعداد بی مانند می‌توانست صاحب جاه و منصب مهمی در دستگاه دولت گردد. در سن سیزده سالگی او را به عقد ازدواج پسرعمویش ملامحمد که پسر برادر ارشد پدرش ملاآتقی بود، درآوردند. از این ازدواج دو پسر و یک دختر بوجود آمد. طاهره اگرچه ظاهراً در منزل همسر بود، ولی بیشتر اوقاتش در منزل پدری صرف مطالعه و تحقیق می‌شد.

طاهره ضمن مطالعات خود به مواردی بر می‌خورد که با نحوه تفسیر برخی از آیات قرآنی نمی‌توانست موافقت نماید. وقتی که به کتابخانه یکی از بستگانش مراجعه نمود در بین کتاب‌های موجود چند کتاب و رساله از شیخ احمد احسانی و شاگرد او سید کاظم رشتی نظرش را جلب کرد. بحدی مفتون و مجذوب گفته‌های این دو گردید که تقاضا نمود کتاب‌ها را برای مطالعه به او امانت بدهند. میزبان ابتدا در قبول تقاضای او تردید داشت زیرا می‌دانست که پدر طاهره چندان نظر موافقی با این «فرضیه‌های جدید» ندارد اما عاقبت در برابر اصرار و ابرام طاهره تسلیم شد و کتاب‌ها را باو سپرد.

همانطور که در اول کتاب اشاره نمودیم، شیخ احمد مؤسس فرقه شیخیه در مذهب شیعه بود. برطبق پیشگونی‌های این مکتب ظهور مهدی یا امام دوازدهم یا امام غائب که شیعه در انتظار آن بود قریب‌الوقوع بود. یکی از شاگردان شیخ احمد بنام سید کاظم رشتی وصیت کرده بود که پس از وفاتش شاگردانش در جستجوی موعود به اطراف و اکناف روانه شوند. از آن گذشته سید رشتی به معاد جسمانی بنحوی که شیعه از آن تعبیر می‌کنند قائل نبود. هنگامی که شیخ احمد بنا به دعوت پادشاه به ایران سفر نمود در سر راه خود در قزوین توقف کرد و به ملاقات ملاآتقی رفت. بحث آنها بر سر مسئله معاد چنان بالا گرفت که میزبان میهمان خود را کافر خواند و او را از شهر بیرون کرد. اما دعوای پیشین بین ایندو مانع آن نشد که طاهره کتاب‌هایی را که یافته بود با دقت هرچه تمامتر مطالعه نکند. آنچه در این نوشته‌ها می‌یافت، انعکاسی از اسرار درون و حرف دل خود او بود. پس شروع به مکاتبه با سید کاظم، شاگرد و جانشین مرحوم شیخ احمد نمود و در نامه‌هایش سؤالات زیادی در باره مسائل مذهبی مطرح می‌کرد که همگی به مقتضای زمان و در عین حال بسیار عمیق و عالمانه بود. عموی کوچکتر طاهره، ملاعلی مردی روشن ضمیر و روشنفکر بود، بعدها از پیروان

ثابت قدم و مؤمن باب شد. ملاعلی به طاهره اجازه داد که تحت استتار نام وی با سیدکاظم به مکاتبه پردازد. سید کاظم آنچنان تحت تاثیر نویسنده این نامه ها قرار گرفت که وی را به قرّة العین (نور دیده) ملقب گردانید.

این بانوی جوان در سنین بعد از بیست سالگی مصمم گردید که استاد خود را ملاقات نماید تا بتواند معلومات خود را تکمیل کند. اما روشن بود که او نمی توانست منظور واقعی خود را از این مسافرت آشکار نماید. سید کاظم در آن زمان در کربلا می زیست، شهری که در آن وقت در قلمرو حکومت عثمانی (ترکیه امروزی) قرار داشت. این شهر و مکه و مدینه از جمله اماکن مقدسه اسلامی بشمار می رود. مسلمانان هرساله برای زیارت به این اماکن متبرکه می روند. همین امر بهانه خوبی بدست طاهره داد عموی کوچکتر با این سفر موافقت نمود. بدون شک پدر طاهره با خود اندیشید که با این مسافرت و زیارت مرقد امام حسین (سیدالشهداء) دختر سرکش او بر سر عقل خواهد آمد و به صراط مستقیم دلالت خواهد گردید. عاقبت پدر و پدرشوهر و همسر به این سفر رضایت دادند و قرار بر این شد که طاهره همراه خواهر خود به زیارت نجف و کربلا برود. در سال ۱۸۴۳ میلادی طاهره به کربلا رسید و یکسر به خانه سید کاظم رشتی رفت. اما در کمال تاسف دریافت که استاد محبوبش ده روز قبل از ورود او دار فانی را وداع گفته است. معذک خاندان عزادار سید مرحوم مقدم او را گرمی داشتند و با گرمی و محبت از وی پذیرائی نمودند و به وی امکان دادند که در آنجا بماند و آثار و نوشته هائی را که از سید مرحوم بر جای مانده بود مطالعه نماید. اقامت او سه ماه در کربلا بطول انجامید. بنابه روایت تاریخ طاهره کار مرحوم سیدکاظم را دنبال کرد، مجلس درس بیاراست و از پس پرده همچنانکه معمول آن زمان در مورد زنان بود تدریس آغاز نمود. اما حقیقت چنین بود که حتی شنیدن صدای زن پرده نشین خود انقلابی بزرگ بشمار می رفت. طاهره رفته رفته شهرتش بالا گرفت و زنان دیگر در جرگه شاگردان و دوستان او درآمدند و دور او را گرفتند و بدین ترتیب گروهی متشکل از نسوان تشکیل دادند. طاهره اوقات خود را به مطالعه، تدریس و عبادت و ریاضت می گذرانید و همواره در انتظار ظهور پیامبر موعود و پیام آسمانی او بسر می برد. روزی به عمویش گفت: «آرزو دارم وقتی قائم موعود ظاهر می شود اولین زنی باشم که به خدمتش درآیم». و با پیش بینی بر اینکه نقش زنان بزودی تغییر خواهد کرد می گفت «وقتی چنین روزی فرارسد و شریعت تازه بر روی زمین مستقر گردد

من اولین زنی خواهم بود که به مظهر امر جدید اقبال خواهم کرد و سرحلقه زنانی خواهم بود که جان در راه آزادی خواهرانم فدا خواهم کرد.»

شبی در عالم رؤیا دید که مرد جوانی با عمامه سبز (نشانه سیادت) بر سر در حالیکه در فضا قائم است به نماز مشغول می‌باشد. طاهره به کلمات نماز او گوش فرا داد و آنها را از بر نمود و بمحض آنکه از خواب بیدار شد آنرا یادداشت کرد. عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء در این باره چنین آورده است:

«... در رؤیا ملاحظه نمود که سید جوانی عمامه سبز بر سر و عبای سیاه در بر دارد پای مبارکش از زمین مرتفع است. در اوج هوا ایستاده و نماز می‌گذارد در قنوت آیاتی تلاوت می‌نماید. جناب طاهره یک آیه از آن آیات را حفظ می‌نماید و در کتابچه خویش می‌نگارد، چون حضرت اعلی ظهور فرمودند و نخستین کتاب احسن القصص منتشر شد، روزی در جزوه احسن القصص جناب طاهره ملاحظه می‌نمود آن آیه محفظه را آنجا یافت فوراً بشکرانه پرداخت و بسجود افتاد و یقین نمود که این ظهور حق است.» (۴)

طولی نکشید که ملاعلی عموی طاهره یکی از شاگردان مرحوم سیدکاظم رشتی که بنا به وصیت استاد خود در جستجوی قائم موعود برآمده بود اطلاع داد که قصد عزیمت به شیراز را دارد. طاهره پیش‌بینی می‌کرد که او در این سفر قائم را خواهد یافت و از اینرو از وی خواست که پیغامی را که در ذهن خود آماده کرده بود به حضرتش برساند. پیش‌بینی او درست درآمد. مرد سالک عاقبت به جوانی برخورد که او خود را «باب» نامید. ملاعلی پیام را ابلاغ کرد. چندی بعد یکی از مؤمنین بابی که از شیراز می‌آمد به کریلا رسید. وی حامل پیامی از جانب باب برای طاهره بود. در این پیام طاهره کلماتی را که بعد از رؤیای خود به روی کاغذی یادداشت کرده بود یافت. این امر سبب گردید که عقیده او به یقین مبدل شود و اطمینان حاصل کند که این شخص همان قائم موعود است. طاهره آنچه را که باب مرقوم داشته بود خواند و از شخص قاصد نیز سؤالاتی کرد و کاملاً ملزم و متقاعد گردید. پس اولین اثر باب را از عربی به فارسی ترجمه کرد و تفسیری بر آن نگاشت. او اولین زنی بود که به شریعت جدید گرویده بود، همچنین یکی از هیجده تن مؤمنین اولیه بود که باب آنان را به «حروف حق» نامگذاری کرده بود. تا آن زمان اوقات طاهره در مطالعه کتاب، تدریس قرآن کریم و سرودن اشعار نغز خلاصه می‌شد، حال زندگی برایش مفهوم وسیعتری یافته بود. پس از آن خود را بطور کامل وقف تبلیغ و انتشار آئین جدید نمود.

همچنین به پیروی از مولای خود بشدت از مفاسد و انحرافات انتقاد می نمود و لزوم انقلابی اساسی را در جمیع شؤون، آداب و سنن کهنه و فرسوده اجتماع آنروز گوشزد خاص و عام می کرد.

مقامات مسؤول به سرعت بخود آمدند و نسبت به اقدامات و گفتار او بیدیده شک و تردید نظر نمودند. در حالیکه منتظر وصول دستورات از بغداد بودند، او را در خانه اش محبوس ساختند. اما از بغداد دستوری نرسید و طاهره موفق شد با کسب اجازه شخصاً بیدار حاکم وقت برود. در این سفر چندتن از مؤمنین همراه طاهره بودند. در بغداد در حالیکه هنوز در پس پرده و از دید شاگردانش پنهان بود، بار دیگر بساط تعلیمات خود را گسترده و تدریس آغاز نمود. در نتیجه علماء بر شدت و خشونت خود افزودند طی یک مناظره شدید و طوفان زا که همگی خود را در برابر طاهره عاجز و قاصر یافتند، بر آن شدند که او را در منزل مفتی بغداد محبوس نمایند. طاهره مدت سه ماه در آنجا ماند و در این فاصله توانست زندانبان خود (مفتی بغداد) را متقاعد نماید، بطوریکه قاضی مزبور اظهار کرد: « تاکنون زنی به عفت و پاکدامنی طاهره ندیده ام. او در دانش و فضل و جرات و شهامت سرآمد مردان است ».

عاقبت دوران این زندان سپری شد و طبق یک دستور رسمی طاهره آزادی خود را باز یافت، مشروط بر آنکه خاک عثمانی را هرچه زودتر ترک کند. بنابراین او با جمعی از شاگردان و یاران و خدمه اش به ایران بازگشت. قاضی یکنفر را در این سفر در التزام رکاب طاهره گماشت.

طاهره در طی طریق هم با زبانی فصیح به تبلیغ ادامه می داد. هرکجا قدم می نهاد تحسین و اعجاب همه را بر می انگیخت بطوری که جم غفیری از مرد و زن مجذوب گفتار و رفتار او گردیده به امر جدید اقبال می کردند. ولی این امر آتش خشم و غضب قشورتون و متعصبین را بیشتر دامن می زد. در دهی نزدیک به کرمانشاه کدخدای محل عده ای را برانگیخت که به کاروان کوچک او حمله برند. این جمع کوچک را در وسط بیابان بی غذا و بی آب سرگردان نمودند. طاهره به حاکم همدان شکایت فرستاد و حاکم پیشنهاد کرد که به همدان برود و قول داد در آنجا در امان خواهد بود. طاهره نصیحت او را پذیرفت و به همدان رفت. حاکم با ادب تمام بهمراه جمعی از بزرگان شهر به دیدار طاهره رفت. اما استقبال آنها با عمل و رفتارشان بسیار ضد و نقیض بود. با وجودیکه به او اطمینان می دادند که وظیفه شرعی به آنها حکم می کند که از وی پیروی نمایند.

و با کمال ادب و احترام از وی تقاضا می نمودند که بعضی مسائل و غوامض قرآنی را برای آنها روشن کند و وانمود می کردند که بزرگترین علمای عصر در برابر دریای علم و دانش او قطره ای بیش نیستند. ولی در خفا علیه طاهره توطئه و دسیسه می نمودند و بدین ترتیب طاهره یکبار دیگر مورد مخالفت ملاها و روحانیون متعصب و کوتاه فکر قرار گرفت. او نامه ای خطاب به یکی از مجتهدین مشهور و معتبر آن ناحیه نوشت و به تشریح پیام آسمانی باب پرداخت، لیکن این مرد با افکار پوسیده و تعصب آمیز خود با وی مخالفت آغاز کرد. به امر او حاصل نامه را به چوب بستند. طاهره تصمیم گرفت به طهران و نزد شاه برود. اما در این احوال یکی از آخوندها مکتوبی سری به پدر طاهره نوشت و یادآور شد که رفتار شرم آور دخترش مایه ننگ خاندان او شده است. در نتیجه یکی از برادران برای بازگرداندن طاهره به قزوین به همدان آمد. طاهره اطاعت نمود و بیشتر همراهان خود را به عراق برگرداند. فقط چند نفر از دوستان نزدیک او را تا زادگاهش مشایعت نمودند. در اینجا او اقدام متهورانه دیگری نمود و زیربار زندگی با همسرش نرفت و در خانه پدر ماندگار شد. شوهرش کسانی را برای بازگرداندن طاهره به خانه پدر او فرستاد. در جواب گفت: «به پسرعموی خود خواه و متکبر من بگویند اگر واقعاً آرزوی همسری مرا در دل داشت برای دیدن من خود را به کربلا می رسانید و اگر لازم می شد با پای پیاده در رکاب من تا قزوین راه می پیمود تا در این سفر او را از خواب غفلت بیدار کنم و راه حق و حقیقت را به او نشان دهم. اما تقدیر چنین نبود. ما سه سال از یکدیگر دور بوده ایم. دیگر برای من میسر نیست که زندگی را با او از سر بگیرم نه در این دنیا نه در آن دنیا. او دیگر شریک زندگی من نخواهد بود. کجا قبل از او زنی به خود جرأت می داد که از همسری مردی که برای او انتخابش کرده بودند سر باز زند و تمرد نماید؟ در حقیقت شوهر و پدرشوهر طاهره با خواست روشن و قاطع او دایره بر حقوق زن مواجه شده بودند.

دیری نگذشت که ملاّتی مجتهد، پدرشوهر طاهره که مردی سرسخت و بسیار متعصب بود فتوائی صادر کرد که یکی از شاگردان شیخ احمد احسانی کافر شده است. مردم را علیه آن مرد بیچاره شورانید، اموالش را تاراج کردند و کتک سختی باو زدند و شکنجه اش کردند، بطوریکه ناچار شد از شهر فرار کند. در همان هنگام مسافری عبدالله نام از آن حوالی می گذشت. بهتر است بقیه داستان را از زبان خود او بشنوید: «من هنوز در آن وقت به امر باب ایمان نیاورده

بودم. قصدم این بود که به ماکو بروم و با سید باب ملاقات نمایم و در اطراف دعوی او تحقیق و جستجو کنم. در سر راه به قزوین رسیدم ... « بالاخره، وقتی عبدالله می بیند که چگونه این مرد از همه جهت مورد هجوم و حمله قرار گرفته و علت را در می یابد خیلی متأثر و پریشان خاطر می شود، تصمیم می گیرد خود به ملاقات ملائقی برود و حقیقت را از زبان او بشنود. جواب ملائقی شدید و توهین آمیز بوده، می گوید: « من به خدائی که مرحوم شیخ احمد او را پرستش و سجده می کرده، اعتقاد ندارم ». عبدالله از اینکه ملائقی اینچنین زبان به کفر و ناسزا گشوده بسیار متغیر می شود. چند روز بعد با چاقوی تیزی چند ضربه کارد به مجتهد وارد می سازد که در اثر جراحات آن مجتهد می میرد. اگرچه او بلافاصله به گناه خود اعتراف کرده بود، لیکن بابی ها در معرض اتهام قرار می گیرند. جمعی از آنها را دستگیر و برای حبس به طهران روانه می کنند. طاهره که از ابتداء هدف بغض و کینه مسئولین امر بود در این جنایت متهم به توطئه چینی می شود. همسر او از طرفی برای به کرسی نشاندن اعتقادات مذهبی خود و از جهت دیگر بخاطر آنکه غرور مردانه اش با رفتار طاهره سخت جریحه دار شده بود، دستور می دهد که طاهره در خانه پدری بصورت زندانی بسر برد، بطوری که هیچکس حق ملاقات با او نداشته باشد و غدقن کرده بود که در روز بیش از یکبار حق خروج از اطاق را ندارد. طاهره تردیدی نداشت که از این زندان خلاصی خواهد یافت. با بی پروائی و شجاعت به همسر و در واقع زندانبان خویش پیغام داد که: اگر طریق من طریق حقیقت باشد و خدائی را که پرستش می کنم همان خدای قادر یکتا باشد خودش وسیله نجات مرا از چنگال ظلم و ستم تو در ظرف نه روز فراهم خواهد کرد. اگر غیر از این شد تو هرکاری از دستت بر می آید فروگذار نکن، زیرا بر تو ثابت خواهد شد که عقاید من کذب محض است.

در این اوقات بهاء الله به ماجرای طاهره توجه می نماید و از اینجاست که زندگی او بدل به حماسه ای شورانگیز می شود. در آن زمان بهاء الله طاهره را نمی شناخت ولی رهبری امور جامعه بابی بر عهده ایشان و چندتن دیگر بود. هنگامی که از گرفتاری بابیان قزوین مطلع شدند بدون هیچ ترس و محابا اقدام به خلاصی آنها نمودند. تا اینکه خود زندانی و بعد از چندی آزاد شدند. بغض و کینه علمای قزوین بشدت رو به فزونی بود. عاقبت بر آن شدند که شیخ صالح، یکی از پیروان باب را که از همراهان صدیق و باوفای طاهره بود و از کریلا تا

قزوین همه جا او را همراهی کرده بود، به قتل ملاّتی متهم نمایند. همین کار را هم کردند و او را به قتل رسانیدند. حضرت بهاء الله نقشه فرار طاهره را طرح نمودند و او را شبانه سوار بر اسب به طهران رسانیده و در منزل شخصی خود پناه داد.

از آن تاریخ به بعد طاهره از همراهان لایق و قابل بهاء الله شد. همواره به او ماموریت های دشوار و خطرناک واگذار می شد و او را به اطراف مملکت روانه می ساختند. طاهره برای تشکیل اجتماع معروف بدشت که هدف عمده آن یافتن راهی برای خلاصی باب از زندان بود، کمک و تشریک مساعی نمود. در این اجتماع بود که او چادر از سر برداشت و در واقع سنت حجاب را شکست. کاری که نشانه آزادی زن ایرانی از قیود و اجبار چند صد ساله ای بود که بموجب آن محکوم بود همیشه در چادر پنهان باشد. بدین ترتیب طاهره یکی از اساسی ترین اصول اصلاحی باب را در باره تساوی حقوق زن و مرد و حق شرکت فعالانه زنان را در خدمات مذهبی و اجتماعی، آغاز نمود. جرأت و شهامت او در این مسئله بعدی مهم بود که چندتن از مردان حاضر با اینکه از بابی های مؤمن و ثابت قدم بودند نتوانستند این واقعه را تحمل کنند و مجلس را ترک گفتند.

طاهره تمام زندگی خود را در خدمت به امری که صمیمانه بدان اعتقاد می ورزید وقف نموده بود، یا تبلیغ می کرد، یا به نوشتن نامه و سرودن اشعار نغز و دلنشین مشغول بود. برای نمونه یکی از اشعار او را در زیر نقل می کنیم:

اگر آن صنم ز سر ستم، پی گشتم بینه قدم  
 لقد استقام بسیفه، فلقد رضیت بما رضی  
 سحر آن نگار ستمگرم، قدمی نهاد به بستم  
 فاذا رایت جماله، طلع الصبح کانما  
 من و عشق آن مه خویرو که چو شد صلاّی بلا برو  
 بنشاط قهقهه شد فرو، که انا الشّهِید بکریلا  
 نه چو زلف غالیه بار او، نه چو چشم فتنه شعار او  
 شده نافه ای بهمه ختن، شده کافری بهمه ختا  
 توکه غافل از می و شاهی پی مرد عابد و زاهدی

چکنم که کافر جاحدی، ز خلوص نیت اصفیاء (۵)

باری، شهرت طاهره بعدی بالا گرفت که شاه به وی نامه ای نگاشت که بیا و ترک مذهب بابی کن که البته طاهره امتناع کرد. بعد شهادت باب در تبریز

بوقوع پیوست و در پی آن واقعه تیراندازی به شاه رخ داد که در آن جوانی کوتاه فکر که به قصد کشتن شاه به وی تیراندازی نمود و برای اینکار از یک تفنگ ساچمه‌ای که برای شکار پرندگان بکار می‌برند استفاده نمود. این کار جاهلانه بهانه‌ای بدست دشمنان داد و کشتار دسته جمعی باینها آغاز شد. در قزوین باینها قتل عام شدند. در طهران بهاء الله دستگیر و زندانی شد. طاهره که از قبل در منزل کلانتر در تحت نظر بسر می‌برد، زندانی گردید. شاه او را به دربار طلبید. وقتی از او سؤال کرد با کمال شهامت و بی‌پروائی به ایمان خویش اقرار نمود. شاه سکوت کرد و فی‌المجلس دستور داد او را به زندان سابقش برگردانند. کسانی که سرگذشت طاهره را نوشته‌اند نقل کرده‌اند که در منزل کلانتر همه از خرد و کلان مفتون سیمای بشاش و متبسم و هوش خارق‌العاده این زن جوان شده بودند. او خود را برای مرگ آماده کرده بود. می‌گفت من قرب آن ساعت را احساس می‌کنم. همین روزها به محبوب خود خواهم پیوست، چندی بعد سربازان شبانه به خانه کلانتر آمدند و به بهانه بردن طاهره به دفتر صدر اعظم او را با خود بردند. طاهره در انتظار آنها بود و خود را آماده ساخته، لباس سفید و تمیزی در بر کرده و روی و موی خود را به عطر و گلاب آغشته بود. آنچه را باید انجام دهد انجام داده بود. سواران طاهره را به باغی بردند، ولی آنجا در کشتن او دچار بیم و تردید شدند. عاقبت یکی از آنها آماده اجرای این عمل مخوف شد و با دست خود او را خفه کرد. روز بعد آنچه از اوراق او بجای مانده بود، حتی لباسهایش را سوزانیدند. چه کسی حکم قتل طاهره را صادر کرده بود؟ شاه ظاهراً از قضیه بی‌اطلاع بود و نمی‌دانست که حاکم وقت و آخوندها فتوای مرگ وی را امضاء کرده بودند ... عاقبت حکمی نوشتند که این زن ضالّه و مضلّه است و قتلش واجب و لازم...

این حقیقتی است آشکار که کشتن افراد بمراتب آسانتر از کشتن عقاید و مظاهر آن است. می‌گویند «طاهره زکیه» این شاعره شهید به قاتل خود گفته بود: «تو می‌توانی هر لحظه اراده کنی جان مرا بگیری ولی هرگز قادر نخواهی بود جلوی آزادی زن را بگیری». حماسه شهادت وی شهرت طاهره را بعد از مرگش عالمگیر ساخت. یاد او از دلها نرفت و سیمای درخشانش جاویدان گردید. عبدالبهاء در باره او چنین گفت: «با چنان شجاعت و عظمتی جان عزیز قربان کرد که لرزه بر ارکان حاضران افکند. این زن حقیقتاً قهرمان دوران بود» (ترجمه)

لرد کرزن Lord Curson انگلیسی در کتاب خود بنام ایران و مسئله ایرانی



*Persian and the Persian Question* این عبارت را به روح پاک طاهره تقدیم نمود :

«زیبائی و جذابیت زنانه نیز وقف پیشرفت این آئین جدید گشت، حماسه شورانگیز و قهرمانانه شاعره محبوب و نگون بخت قزوین، زرین تاج یا قره العین، زنی که چادر را بسوی افکند و مشعل فروزان ماموریت خویش را به دورها و عرصه پهناور کشورش برد، یکی از مؤثرترین فصل‌های تاریخ نوین است.»

باین ترتیب راه تبلیغ برای زنان دیگر گشوده شد تا آنها هم به نوبه خود قدم در این راه گذارند. در نیمه اول قرن حاضر، عده زیادی از زنان پرشور امریکائی قدم در این راه نهادند و به صف مبارزان پرشور این دیانت پیوستند. مارتاروت Martha Root این سرگشته سودائی که در اطراف عالم در سیر و سفر بود و متاع گرانهای ایمان به مردمان جهان عرضه می‌داشت. هم او بود که باعث شد ملکه رومانیای ایمان بیاورد. مارتاروت آنچنان به داستان عشق آفرین طاهره دل باخته بود که بدین خاطر چندماه در عراق و ایران مقیم گردید و در باره تاریخ زندگی این زن قهرمان افسانه‌ای به تحقیق و جستجو پرداخت. و عاقبت شرح احوال او را در کتابی به رشته تحریر کشید. او با دقت و وسواسی وصف ناپذیر تمام نقاطی را که طاهره در آنجا زیسته بود مورد تفحص و جستجو قرار داد، به ملاقات بازماندگان و نوادگان او رفت و آنها را و هر شاهد عینی دیگر را به سؤال گرفت. تمام اسناد و مدارک را واری نمود. دختر طاهره خیلی زود بعد از شهادت مادر از این جهان رخت بریست، اما پسران او زنده ماندند. نخست در منزل پدر زندگی می‌کردند ولی بخاطر بدرفتاری او آنجا را ترک کردند. مارتاروت موفق شد یکی از نوادگان شاعره را پیدا کند و این جوان داستان‌های زیادی را که در اوصاف مادر بزرگش از زبان پدر خود شنیده بود برای او تعریف کرد. کتاب شرح حال طاهره در سال ۱۹۳۸ در کراچی به چاپ رسید و در سال ۱۹۸۱ کتاب مزبور با ضمیمه جدیدی به قلم مرضیه گیل، شامل شرح حال مختصر نویسنده کتاب، میس مارتاروت همراه تصویری از مشارالیها تجدید چاپ گردید. چندانکه دیگر در ضمن کتاب اضافه شد، تصویر مارتاروت با آن تبسم دلنشین و موهای مرتب که چین و شکنش قرینه‌وار در دو طرف سر جمع شده بود، زینت بخش صفحات این کتاب گردید، همچنین تصویر دیگری از مارتاروت در این کتاب آمده که او را در شیراز در مقابل بیت باب نشان می‌دهد و در عکس دیگر که در تبریز گرفته شده او را در میان چند خانم بهانی نشان می‌دهد. اما شیرین‌ترین و قشنگترین تصویر او عکسی است که در همدان گرفته شده، چنین

بنظر می‌رسد که در یک کلاس درس بوده، مارتاروت همراه یک پسریچه تنها زنی است که در میان بیست نفر مرد نشسته است. مردان با ژستی خشک و موقر در حالیکه معلوم است خود را برای عکس گرفتن آماده کرده‌اند در کنار او دیده می‌شوند.

دیگر از زنان امریکائی که در انتشار و تبلیغ این آئین سهم بسزائی داشت و می‌توان گفت در ساخت آن بطور مستقیم تاثیر گذاشت خانم می‌بولز May Bolles بود. او در سال ۱۸۷۰ در خانواده‌ای ثروتمند که از اعقاب خاندان می‌فلاور Mayflower و بسیار مشخص بودند در نیوانگلند دیده به جهان گشود. خانواده او همه افراد تحصیل کرده و یکی از اصیل‌ترین خانواده‌های مذهب پیوریتن Puritan در نیوانگلند بشمار می‌رفتند.

از همان اوان کودکی این دختر کوچک شخصیت بارز خود را نشان می‌داد. او بسار حساس، فکور و نسبت به هنر عشق مفرطی داشت. در سن چهارده سالگی درس و مدرسه را رها کرد. بطوری که بعدها اظهار می‌کرد: «یک احساس قوی به من می‌گفت که باید راههای دیگری هم برای کسب دانش وجود داشته باشد».

چند سال بعد برادرش راندولف تصمیم گرفت در رشته معماری تحصیل کند. در آن زمان دانشکده هنرهای زیبا در پاریس بهترین مدرسه در این رشته شناخته می‌شد. قرار بر آن شد که این خواهر و برادر با هم به آنجا بروند. دو جوان در پاریس در آپارتمانی مستقر شدند. می‌از قبل با زبان فرانسه آشنا بود و اکنون آنها به روانی صحبت می‌کرد، بطوری که تقریباً بصورت زبان دوم او در آمده بود. او در بیست سالگی رؤیائی دید که از دیدگاه مکتب تجزیه و تحلیل روانی «یونگ» جزء رؤیاهای اصلی و درجه اول در توجیه ارتباطات و عوالم روحانی قرار می‌گیرد. در عالم خواب گویی در فضا شناور بود زمین زیرپایش قرار داشت. روی زمین کلمه‌ای نوشته شده بود، اما او بدرستی نمی‌توانست آنها بخواند. فقط قادر بود حروف ب و هاء را از دور تشخیص دهد. چندی بعد مردی در خواب او ظاهر شد که لباس شرقی بتن داشت و از آنسوی مدیترانه او را بسوی خود فرا می‌خواند. با خود گفت لابد این شخص مسیح بوده است. هشت سال سپری شد. گروهی از زائرین بهائی در سر راه خود به بندر مارسی جایی که قرار بود از آنجا با کشتی عازم حیفا شوند، در پاریس توقف نمودند. عبدالبهاء پیام شریعت تازه را به مردم آمریکا اعلان کرده بود و این امر در زمانی بود که بسیاری از روشنفکران و افراد تحصیلکرده و اعیان و اشراف این مرز و بوم در

تکاپوی یافتن یک نوع حیات روحانی بر آمده بودند. بین جمعی از خانمهای اشراف امریکائی حرارت یافتن یک زندگی معنوی آنچنان بالا گرفته بود که بعضی از آنها بدان امید که شاید در میان قبائل سرخپوست پابلو Pueblo نشانی از آن یافت بدانجا روی آورده بودند. عده‌ای هم توانسته بودند پاسخ سؤالات روحانی و معنوی خویش را در تعالیم و اصول دین بهائی بیابند. اکنون این عده به قصد زیارت مرقد پیامبر این شریعت نوین و همچنین ملاقات با فرزند ارشد و جانشین او، راهی فلسطین شده بودند. خانم فی بی Phoebe همسر سناتور فقید جورج هرست George Hearst با جمعی از دوستان و پیشخدمت مخصوص او رابرت ترنر Robert Turner اولین بهائی سیاهپوست به این دیانت گرویدند. باری، خانم مزبور مقدمات زیارت اولین گروه بهائی را به حیفا فراهم نمود و مخارج آنرا شخصاً تقبل نمود. او در سر راه بمنظور ملاقات یک زوج دیگر یعنی ادوارد و لوا گتسینگر Edward & Lua Getsinger ناگزیر بود در پاریس توقف نماید. از طرف دیگر خانواده هرست و بولز با هم نسبت فامیلی داشتند. دو خواهر زاده خانم فی بی هرست در پاریس در همان آپارتمانی که می و برادرش تحت سرپرستی خانم بولز بودند زندگی می کردند. طبعاً مسافرین نامبرده از آنها دیدن نمودند. آنها در باره سفرشان بدون اینکه اشاره‌ای به مقصد اصلی آن بکنند، سخن می گفتند. نام بندر اسکندریه که در سر راه دریائی به حیفا، یعنی مقصد اصلی آنها قرار داشت و برنامه کشتی تفریحی را بر روی امواج رودخانه نیل اجمالاً به میان می آوردند. یک احساس درونی به او هشدار می داد که مقصود از این مسافرت باید مهمتر از این حرفها باشد. پس لواگتسینگر را به باد سؤال گرفت تا اینکه عاقبت حقیقت را دانست. گویی بار دیگر افسانه اسطوره‌ای طاهره جان می گیرد. به مجرد آنکه چشمش به تصویری از عبدالبهاء که دوست جدیدش آنرا به او نشان می داد، افتاد سیمای شخصی را که در خواب دیده بود شناخت. در یک فاصله کوتاه سه مؤمن جدید به امر بهائی ایمان آوردند. که عبارت بودند از می و دو خواهرزاده فی بی هرست. از آنها نیز دعوت شد که در زیارت حیفا همراهی کنند.

روز شانزدهم ماه فوریه ۱۸۹۹ می بولز با عبدالبهاء که در آن هنگام تحت مقررات شدید در منزل خود مسجون بود ملاقات نمود. در نظر او این تجربه‌ای روحانی و بسیار غنی بود و در باره آن چنین شرح می دهد.

«از اولین ملاقات از شدت ذوق و التهاب چیزی بخاطر منمانده که بتوانم به شرح

آن بپردازم، نه از شادی و نه از الم. ناگهان بدان مقام رفیع ارتقاء یافته بودم و جان ناتوانم همدم و قرین آن روح قدسی صمدانی شده و قوای پاک و مقدّسش بر سراسر وجودم استیلا یافته بود. حضرت عبدالبهاء چون از جا برخاست و ناگهان ما را ترک فرمود گویی از فراز آسمان به زمین بازگشتم، اما به لطف و عنایت پروردگار هرگز نه بدان زندگی سابق زمینی... ما محبوب و مولای خود را در آن سجن پرشکوه ترک نمودیم تا بتوانیم در راه امرش قدم نهیم و به خدمتش پردازیم، نفعات مشکبار آئین نازنینش را منتشر نمائیم و حقیقتش را به جهانیان بشناسانیم. روز وداع چون سخنان گهربارش تمام شد. گاه مفارقت رسید، اما این فقط جدائی جسمانی بود. در عوالم روحانی برای ابد به او پیوسته بودیم».

از آن بعد تنها هدف می بولز در زندگی اعلان و تبلیغ دیانت جدید بود. او تمام هستی خود را در این راه ایثار نمود. در بازگشت به پاریس اولین حظیرة القدس (مرکز بهائی) را در اروپا تاسیس کرد و اولین بهائی انگلیسی توماس بریکویل Thomas Breakwell و نیز اولین بهائی فرانسوی هیپولیت دریفوس دانشمند شرق شناس را با دیانت جدید آشنا ساخت و سبب تصدیق آنان به این آئین گردید. او در دوم ماه می ۱۹۰۲ با یک مهندس جوان کانادائی بنام ویلیام سادرلند ماکسول William Maxwell که در واقع دوست و همکلاس برادرش در دوران تحصیل در دانشکده هنرهای زیبای پاریس بود، ازدواج نمود. سپس به همراه او به مونترآل رفت. همسرش ابتدا بهائی نبود ولی یکسال بعد از ازدواج ایمان آورد. خانه آنها بصورت اولین مرکز بهائی در کانادا در آمد.

در سال ۱۹۰۹ بار دیگر به قصد زیارت عازم عکا گشت و هنگامی که به زیارت عبدالبهاء نائل شد محرمانه عرض کرد که در آرزوی داشتن فرزندی بسر می برد. عبدالبهاء به وی اطمینان داد که آرزویش برآورده خواهد شد. طولی نکشید که مری کوچک پا بعرضه حیات گذاشت. با این احوال کار اصلی می ماکسول یعنی تبلیغ امر بهائی همچنان ادامه داشت. حضرت عبدالبهاء همواره ماموریت های مختلف به او رجوع می کرد. گاه نیز او را وسیله ارتباط با جوامع بهائی در آمریکا و کانادا قرار می داد. عبدالبهاء در سفر کانادا در منزل او اقامت نمودند. واقعه درگذشت عبدالبهاء به سال ۱۹۲۱ آنچنان ضربه سهمگینی بر جان و روان می بولز ماکسول وارد کرد که تا قریب به یکسال بیم جان او می رفت. عاقبت همسرش متقاعد شد که تنها راه نجات و بازگردانیدن او به زندگی عادی ملاقات می ماکسول با جانشین عبدالبهاء خواهد بود. بدین ترتیب او را به

ملاقات شوقی ربانی برد. چقدر اینکار بجا و مناسب بود، ولی امر بهائی (شوقی افندی) با کلماتی دلنشین که دل دردمند او بدانها نیاز داشت می را تسلی داد و سلامت و آرامش او را بوی باز گردانید. او از کانادا به روی صندلی چرخدار به این سفر رفت ولی در بازگشت، سلامت و قدرت و فعالیت گذشته را از سر گرفت. در سال ۱۹۲۴ عضو محفل روحانی ملی کانادا و امریکا بود. در سال ۱۹۳۵ بدستور شوقی افندی بمنظور اعلان و تبلیغ امر بهائی عازم اروپا گردید. طی دو سال بین شهرهای اشتوتگارت، بروکسل، و لیون در سیر و سفر بود و موفق شد در این شهرها جوامع جدید بهائی تاسیس نماید. در سال ۱۹۴۰ دستور جدیدی از سوی شوقی ربانی به او رسید. اینبار م. بایست به امریکای لاتین برود. می در این هنگام هفتاد سال از سنش می گذشت و جسماً مانند همیشه نحیف و کم‌بینه بود، لیکن با وجود ضعف قوا، روز بیست و چهارم ژانویه به قصد کشور آرژانتین از راه برزیل عازم سفر گردید. در مونتو ویدیو واقع در شهر ریودوژانیرو جلساتی ترتیب داد و راجع به امر بهائی سخنرانی نمود. روز بیست و هفتم فوریه در بوننوس آیرس بدنبال مبتدی می گشت و دو روز بعد از آن درگذشت. طرح معماری مرقدش از همسر اوست. شوقی افندی در باره این بانوی دلیر و فداکار گفت: «آرامگاه او در محلی قرار گرفته که در آنجا آخرین دقایق حیات خویش را در راه آئین پر عظمت خود نثار کرد. این مکان در آینده بعنوان یک مرکز تاریخی و نشان دهنده خدمات مهاجرین اولیه این آئین نازنین، شناخته خواهد شد» (ترجمه).

ویلیام سادرلند ماکسول در سال ۱۹۵۲ درگذشت. او از جمله ایادیان امرالله بود که بنای مقام اعلی (مرقد باب) را در کوه کرمل طراحی نمود. اما نقش خاندان ماکسول در دین بهائی بدین جا خاتمه نمی پذیرد. عبدالبهاء وقتی دختر می ماکسول تولد یافت، ضمن مکتوبی مناجات و لوحی برای او فرستاد:

هوالبهی

ای خدای مهربان، این نوگل گلستان محبتت را از شبنم عنایت تر و تازه فرما و این تازه نهال بوستان هدایت را به تربیت باغبان احدیت پرورش ده و این شاخ سبز را در گلشن الطاف مزین به شکوفه و برگ کن و این دردانه معرفت را در آغوش صدف رحمت پرور... ع ع

بلی این گل پرورش یافت و شکوفا گردید. در سالهای اول دهه سی با شوقی افندی، ولی امر دیانت بهائی ازدواج کرد. و از آن پس روحیه ربانی نامیده شد. بعد از

درگذشت شوقی ربانی او و سایر ایادی امرالله دیانت بهائی را از انشقاق و انشعاب محافظت کردند و اتحاد و یکپارچگی آنها بر پای نگهداشتند، تا آنکه اعضای بیت العدل اعظم انتخاب شدند. ما با کمال خوشوقتی به ملاقات این خانم در حیفا نائل شدیم، دارای قامتی افراشته و با عظمت هستند. گسیوان زرین و نقره فام خود را بافته و در جلوی سر بهم آورده بود. او در خانه‌ای بزرگ و آرام که با سادگی مفرط تزئین شده زندگی می‌کند. تنها تجمل این خانه گل بود و همه جا غرق در گل بود. این همان خانه‌ای است که عبدالبهاء در آن زندگی کرده و بعد از او شوقی افندی با این خانم در آن بسر برده، از اینرو حاضر نیست بهیچ قیمتی کوچکترین تغییری در آن ایجاد شود. با وجودیکه تازه از سفر چین که در آنجا مورد دستبرد قرار گرفته بود مراجعت نموده و بسیار خسته می‌نمود اجازه ملاقات و مصاحبه بما داد. زبان فرانسه را بسیار سلیس صحبت می‌کرد، با اینحال با فروتنی وانمود می‌کرد معلوماتش در باره این زبان کهنه و شامل مرور زمان شده است.

یک سؤال شخصی و خصوصی: شما بعنوان دختر یک خانواده قدیمی بهائی که از متقدمین آن امر بشمار می‌روید و همسر ولی‌امر دیانت بهائی، آیا روابطتان با همسر خود بر پایه‌ای بوده است که امکان داشت با یک مرد دیگر در سطحی معمولی‌تر وجود داشته باشد؟

همراه با خنده‌ای پاسخ داد: «اغلب این سؤال را از من می‌پرسند یا اینکه می‌خواهند بدانند آیا شوقی افندی را قبل از ازدواج بخوبی می‌شناخته‌ام؟ باید بگویم ما قبل از ازدواج هیچگاه اتفاق نیافتاد که حتی برای پانزده دقیقه با هم تنها باشیم. ولی از زمان صعود حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ وقتی که هنوز بیش از یازده سال از سنم نمی‌گذشت بخوبی به این نکته واقف بودم که باید فردی برای قیادت و رهبری ما وجود داشته باشد. احساس من نسبت به حضرت شوقی افندی احساسی توأم با تحسین، احترام، دوستی و صمیمیت بود. قلب خود را به این مرد جوان که میرفت چنان مسؤولیت عظیمی را عهده دار شود، تقدیم کرده بودم. روابط ما چیزی مثل رمنو ژولیت نبود، بلکه تفاهم، عشق، محبت و احترام بود. ما مسؤولیتهائی را که از آن ما بود با هم بر دوش می‌کشیدیم، غم نداشتن فرزندان، کار سنگینی که هر ساله بر مقدار آن اضافه می‌شد، با هم و در کنار یکدیگر تحمل می‌کردیم و از بودن در کنار هم خوشنود بودیم. زندگی زناشویی ما قرین خوشبختی بود.»

اگر صاحب فرزندی می‌شدید آیا او جانشین شوقی افندی می‌شد؟  
 «فقط در صورتیکه لیاقت چنین مقامی را می‌داشت. دستورات حضرت عبدالبهاء در این زمینه کاملاً قاطع و روشن است. متأسفانه چنین مسئله‌ای پیش نیامد.»  
 در یادداشت‌های شخصی و خاطرات شما می‌خوانیم که شما تا مدار قطب شمال به دیدار اسکیموها رفته‌اید و زمانی دیگر در میان قبایل سرخپوست در قلب جنگل‌های آمازون بوده‌اید، به جزائر کارائیب، به اروپا، افریقا، امریکای جنوبی و جزایر اقیانوس آرام سفر کرده‌اید و با بزرگان و سران ملل و دول و شخصیت‌های مهم و برجسته نظیر پرنس فیلیپ، آقای پرزدوکونلار Javier Peres de Cuellar دبیر کل سازمان ملل، خانم ایندیراگاندی و رئیس جمهور ساحل عاج، سیمون ویل نماینده فرانسه در پارلمان اروپایی، و ژاک شابان دلماس رئیس پارلمان فرانسه ملاقات و گفتگو نموده‌اید. آیا هدف از همه این سفرها بخاطر دیانت شماست؟

«البته اینطور است. روزی همسرم نظری به من انداخت و سؤال نمود، راستی بعد از من چکار خواهی کرد؟ از جای جستم و گریه را سر دادم و گفتم: من هرگز بدون شما در این دنیا زندگی نخواهم کرد. در جواب فرمود: فکر می‌کنم به سیر و سفر خواهی پرداخت، اجبأ را در سراسر عالم ملاقات خواهی کرد و باعث تشویق و دلگرمی آنها خواهی شد. ما بیش از بیست سال بود که با هم زندگی می‌کردیم و هیچوقت حرفی راجع به آینده بین ما مطرح نشده بود. بعد از درگذشت ایشان متوجه آن پیشگویی شدم. برای شش سال متوالی بعنوان عضو هیات ایادی امرالله وظیفه سنگینی در عهده داشتم که بایست انجام می‌دادم. تمام وقت در بهجی جلسات مشاوره داشتیم، واقعاً دشوار بود. اما عاقبت موفق شدیم زحمات همسرم را حفظ و حراست نمائیم. پایه‌های دموکراتیک آنقدر محکم و استوار گردیده بود که بتوان بر آن شالوده بیت‌العدل اعظم را استوار نمود. انتخابات بیت‌العدل اعظم صورت گرفت و بعد از آن من آزاد بودم و می‌توانستم هرکجا می‌خواستم سفر کنم، زیرا تنها بدین وسیله بود که قادر بودم خدمتی انجام دهم.»

چرا شما عضو بیت‌العدل نیستید؟ چگونه است که با وجود اینکه تساوی حقوق مرد و زن یکی از اساسی‌ترین اصول این دیانت محسوب می‌شود و در جمیع مبانی و مؤسسات دیگر مراعات می‌گردد، معهنذا در آخرین مرحله و در فوق هرم اداری آن زنان سهمی ندارند؟

«این سؤال بقول معروف یک سؤال شصت هزار دلاری است، چون همیشه آنرا از من می‌پرسند. حضرت عبدالبهاء سازمان و ارکان بیت‌العدل را تعیین و پیش‌بینی فرموده‌اند و هروقت در این باره از ایشان سؤال می‌شد در جواب می‌گفتند: این یکی از اسرار و رموز الهیه است که حکمت آنرا آینده روشن خواهد نمود. من بعد از سالهای طولانی که در اینجا خدمت کرده‌ام، از صمیم قلب معتقدم که این تصمیمی منطقی است که در آن رعایت حال خانم‌ها شده و فی‌الحقیقه بنفع آنهاست. کار در اینجا بلاوقفه و بسیار خسته کننده است. در زمان جنگ جهانی دوم روزی حضرت شوقی رتانی بمن فرمود: حتی چرچیل می‌تواند گهگاه مسؤلیت خود را بدیگری تفویض نماید. گاهی به تعطیلات آخر هفته برود و معاونش را بجای خود بگمارد. اما من هیچوقت نمی‌توانم اینکار را بکنم. تا وقتی زنده باشم همه امور تحت مسؤلیت من خواهد بود. هرگز نمی‌توانم اختیاراتم را به کسی دیگر بسپارم. حال تصور بفرمائید که سه یا چهار زن عضو بیت‌العدل اعظم باشند. ممکن است بعضی از این خانمها باردار شوند، بچه شیرخوار داشته باشند و ناچار باشند از آنها و از خانواده خود مراقبت کنند. گاهی ممکن است بیش از یک بچه در بین باشد. خوب پس تکلیف بیت‌العدل چه خواهد شد؟ با توجه به اینکه حقیقتاً وظیفه آنها سنگین است و احتیاج به از خودگذشتگی فوق‌العاده دارد. دیگر وقتی برای هیچ کار دیگری باقی نمی‌گذارد. من از آنچه به چشم خود شاهد بوده و در طی سالیان دراز بعد از درگذشت همسرم با آن زیسته و به تجربه دریافته‌ام در حقیقت معتقد شده‌ام که حضرت بهاء الله که همیشه لطف و عنایتشان شامل حال خانمها بوده، اینبار هم صرفاً از روی رأفت و عطوفت آنها را از این مأموریت شاق و سنگین معاف کرده‌است. این یک موهبت الهی است. البته نظر شخصی بنده چنین است و نمی‌دانم دیگران تا چه اندازه با آن موافق باشند».

آیا حقیقت دارد که عبدالبهاء اظهار داشته شرکت زنان در خدمات اجتماعی و سیاسی باعث تعدیل رفتار خواهد شد؟

«من هیچوقت فکر نکرده‌ام که مرد بودن یا زن بودن اهمیت بخصوصی داشته باشد. خانم‌هایی را می‌بینم که آرزود داشتند مرد بودند. می‌گویند اگر مرد بودم چنین و چنان می‌کردم. اما من از زن بودن خود خیلی هم راضی و خوشحالم. در نظر من نهضت حقوق زن چیزی کسالت آور است. این سر و صداهایی که در باره زنان راه انداخته‌اند باعث ملال خاطر است. زن چائی دارد و مرد هم چائی. بنا



به فرموده حضرت بهاء الله سرنوشت بشریت در دست زنان است، زیرا اول مربی طفل مادر است. آنچه که طفل می داند از مادر خود فرا گرفته است و در واقع مادران پایه گذار زیربنای تعلیم و تربیت اطفال هستند. و این آن چیزی است که بنظر من اهمیتش از هرچیز دیگر بیشتر است.»

خانم روحیه ربانی در باره اینکه چرا همیشه عدد نه (۹) بکار می رود توضیح جامعی به ما ارائه داد.

« این موضوع همیشه توجه مرا بخود جلب کرده است. می دانید یک دانش کهن وجود دارد که آنرا علم اعداد می نامند، برطبق آن هریک از حروف الفباء دارای ارزش عددی خاص می باشد. اگر حروف کلمه بهاء را در عربی با هم جمع ببندید عدد ۹ بدست می آید. حضرت بهاء الله بیشتر اوقات این عدد را بالای نامه های خود بجای کلمات دیگر عربی که با نام خدا شروع می شد قرار می دادند. عدد ۹ نماینده نام مبارک اوست و همچنین رحمت و نور الهی نیز از آن افاده می شود. حضرت بهاء الله در سراسر طول حیات به ما تعلیم فرمود که باید جنگ را از بین ببریم. عدد ۹ به عبارت دیگر بزرگترین عدد واحد است و نماینده وحدت و صلح نیز می باشد.»

آیا شما واقعاً فکر می کنید که دیگر جنگی بوقوع نخواهد پیوست؟

«حضرت شوقی ربانی پیش بینی فرموده اند که آینده نزدیک بسیار سخت و دشوار خواهد بود، ولی مستقبل دور بسیار درخشنده و تابان است. این مسئله بسیار ساده است، ما یا در پی تخریب و محو تمامی آثار تمدن برخواییم آمد، یا اینکه دیگر جنگی در بین نخواهد بود. امروزه دیگر شقّ سومى وجود ندارد. واضح بگویم منکه باور نمی کنم با این وضعی که انسان های امروز در پیش گرفته اند و کارهائی که مرتکب می شوند دیگر زمینی زیر پای ما بر جای بماند. من یکی از طرفداران بی قید و شرط حفاظت طبیعت هستم. هیچ معلوم هست داریم چه می کنیم؟ ما داریم دنیای خود را به ورطه نیستی سوق می دهیم. خرابی به درجه ای پیش رفته که معلوم نیست حتی بدون وقوع جنگ چه بر سرمان خواهد آمد. آنچه ما نسبت به این زمین مرتکب می شویم حقیقتاً وحشتناک است. اما شاید هم ناچار باشیم یک دوران فاجعه و مصیبت را قبل از وصول به آینده ای تابناک پشت سر گذاریم. ما بهائیان ایمان داریم و مسلم می دانیم که آینده ای در کار است.»

اما دیانت بهائی که می گوید مرگ در حقیقت تولدی دیگر است و روح به

مرحله دیگری از وجود قدم می گذارد. بنابراین وقتی از این زاویه نظر کنیم آیا اساساً در نظر پروردگاری که نظرگاهش بی نهایت است باقی ماندن زمین یا از بین رفتن آن چه اهمیتی می تواند داشته باشد؟

«ببینید من یک هنرمند آماتور هستم، کمی می نویسم، گاهی نقاشی می کنم. از این جهت دوست ندارم اثری خلق کنم در حالیکه می دانم به محض آنکه کامل شد از بین خواهد رفت. حال وقتی من ناچیز چنین فکر می کنم، خدای بدان عظمت چگونه اراده خواهد نمود که چنین امری اتفاق بیفتد. آیا واقعاً قصد او این بوده که زمین را بیافریند و بعد مخلوق خود را نابود نماید؟ این چه کار عبثی است. هیچ با عقل جور در نمی آید.»

در پایان مصاحبه خانم روحیه ریانی ما را به تماشای مکانی که آنرا «موزه کوچک» نام داده اند راهنمایی کردند. اطاقی بود که در آن مجموعه ای از یادگارهای مسافرت های خود را گرد آورده بود. اینجا و آنجا نمونه هایی ساده و ابتدائی از هنرهای رایج از چهارگوشه دنیا به چشم می خورد. بعضی از این کارها واقعاً در حد عالی بود، برخی دیگر صرفاً تاثیری در شخص می گذاشت. اما همه آنها حاکی از خلاقیت روح انسانی در تمامی کثرت و تبلور تنوع و گونه گونی خود بود. هریک از این نمونه های هنری و فرد فرد آنها ما را به یک مبحث دائمی این دیانت رهنمون می شد. اینکه هرچه می توانیم برای پیشرفت و تعالی آزادی زن و تعلیم و تربیت زنان و دختران در هر نقطه ای از دنیا کوشش بخرج دهیم. در کنفرانس جهانی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۰ که در آن دهه هشتاد را بنام «دهه زن» نامگذاری کرده بودند، جامعه بین المللی بهائی قطعنامه ای را امضاء کرد که بجااست آنرا یک اعلامیه واقعی به معنای حقیقی کلمه بنامیم. از جمله مواد آن چنین آمده است:

«بیانیه الزام تساوی حقوق زن و مرد را مقرر می دارد، زیرا شناسایی مقام زن توسط مردان، امری است ضروری که این طبقه را از مساعی و تمهیدات صعب و تلاش برای بدست آوردن حقوق حقه خود آزاد خواهد ساخت و باعث می شود که هردو یعنی زن و مرد بتوانند در رفاه و آسایش یکدیگر کوشند و مکمل هم باشند. باید تعلیم و تربیت هردو جنس بر محور تساوی روحانی و معنوی آن دو جریان یابد... تنها در این صورت است که زن و مرد را از قید فشار مساعی بیهوده به منظور دست یابی به قدرت و سلطه جوئی خلاص و آزاد می نماید و به آنها امکان می دهد این نکته دقیق را به فراست دریابند که مفهوم تساوی لزوماً

در این نیست که هر دو در عمل و اجرای وظایف یکی باشند. از آنجا که مادران اولین مربی بشر هستند جامعه موظف است تعلیم و تربیت زنان و دختران را مقدم و مرجح شمارد.»

باید دید که چگونه می‌توان این اصول را در قالب هرفرهنگی بطور جداگانه مورد قبول قرار داد. هنوز راه درازی در پیش داریم. همانطوریکه «یونک» روانشناس بزرگ عصر حاضر در سال ۱۹۲۷ بعنوان نتیجه‌گیری از مطالعاتی که وقف زنان اروپائی نموده نگاشته‌است، «زن امروزی وظایفی سنگین و فرهنگی در برابر روی خود دارد، وظایفی که در نفس خود نشانگر طلوع عصری جدید می‌باشد» این کلمات انعکاسی روشن از تعالیم حضرت بهاء‌الله در طرفداری از مقام زن در بر دارد و چون ریشه و اصالت ایرانی این آئین را در نظر آوریم می‌بینیم که چه تصادف حیرت‌انگیزی است که یونک حاصل مطالعات خود را با این نقل قول آغاز می‌کند: «شما می‌گوئید آزاد هستید؟ ایکاش به من بگوئید کدامین افکار بر شما تسلط دارند و نه آنکه از چنگال کدام فکر گریخته و خلاصی یافته‌اید. آیا شما همان کسی نیستید که از بردگی رها گردیده‌اید؟ کسانی هستند که با ترک کردن یوغ خود آخرین ارزشهای معنوی خود را نگاه می‌دارند» (نقل از کتاب چنین گفت زاراتوشترا "زرتشت")



حضرت طاهره در بدشت حجاب از سر بر می‌گیرند

نقاشی از پوریا ثابت عزم

## فصل ششم

### دین بهائی از نظر دیگران

مدتی است که از دیانت بابی آگاه شده و به تعالیم آن  
علاقمند گردیده‌ام. من تصور میکنم که آتیه درخشانی در  
انتظار آنست.» - لئو تولستوی

اگر قصد ما بر آن بود که قدرت خلاقه و بدعت آئینی را که متحمل بلایا و  
رزایای بی حد و شمار گردیده و از زیر بار مصائب قد برافراشته مورد سنجش قرار  
دهیم، بی گفتگو دیانت بهائی جای و مقام خود را دارا می‌بود، ما قبلاً هم اشاره  
کرده‌ایم که تاریخ این دین مشحون از وقایع هولناک، قتل و شکنجه، زجر و عذاب  
پیروان آن بوده، قتل عام‌هایی که در آن بابی‌ها از دم تیغ بیدریغ گذشتند، هنوز  
جوی خون شکنجه جاری است و سرشک همچنان از دیدگان روان. چرا باید  
مذهبی که تعالیمش اطاعت از دولت و نظام‌های سیاسی بوده و موعظه‌اش بردباری  
و صلح و آشتی، هدف چنین عکس‌العمل‌های تند و خشونت باری قرار گیرد؟ آیا  
کسانی که پیرو آن نیستند راجع به آن چگونه فکر می‌کنند و یا در گذشته  
نظرگاهشان چه بوده است؟ آیا آنرا متهم می‌کنند یا بدیده تحسین می‌نگرند؟ ما  
در سیر و سیاحت خود در باره دیانت بهائی تقریباً به انتهای راه رسیده بودیم و  
برایمان اهمیت داشت که پاسخی بر این پرسش بیابیم.

نخست نظری به ایران افکندیم. در آنجا ظلم و ستم نسبت به بهائی‌ها چه از طرف  
دولت و چه از سوی قاطبه مردم از زمان ظهور باب تاکنون عملاً متوقف نگردیده  
و همچنان ادامه دارد. بعد از آنکه محمدعلیشاه در تاسیس حکومت مشروطه با  
عدم موفقیت روبرو گردید بار دیگر سلطنت خود را بر پایه استبداد بنا نهاد و در  
سال ۱۹۰۷ قانونی گذرانید که برطبق آن دیانت بهائی غیرقانونی اعلام گردید.

بعد از جنگ جهانی اول سلطنت قاجارته منقرض شد و دودمان پهلوی جایگزین آن  
گردید. این سلسله تا سال ۱۹۷۹ در ایران حکومت نمود. در سال ۱۹۲۲ - ۱۹۲۱  
رضاشاه یک سری محدودیت‌های تازه در مورد بهائیان به مرحله اجراء درآورد و بر  
طبق قانون جدید استخدامی که به تصویب مجلسین رسانید آنها را از حقوق و

مزایای بازنشستگی محروم ساخت در همان سال حظیرة القدس بهائیان را در سنگسر گرفتند و آنرا خراب کردند. در سال ۱۹۲۴ شورش‌های ضد دولتی در جهرم آغاز گردید، دنباله این شورش‌ها به قتل عام بهائیان انجامید. در سال ۱۹۲۵ به فرمان پادشاه اولین مرحله پاک‌سازی در دستگاه‌های اداری آغاز شد. هرکه می‌خواست در دستگاه دولت شغلی بدست آورد مجبور بود مذهب خود را اعلام نماید در حالیکه استخدام افراد بهائی اکیداً ممنوع شده بود. عده زیادی که از گذشته در ادارات شاغل بودند از کار اخراج شدند. همزمان با آن قانونی بوجود آمد که برطبق آن فقط مذاهب اسلام، یهودی، مسیحی و زرتشتی حق داشتند ازدواج خود را به ثبت برسانند. بنابراین زن و شوهر بهائی خود بخود زناکار شناخته می‌شدند، و فرزندان آنها در نظر قانون نامشروع شمرده می‌شدند. بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ بهائینی که به درجه افسری جزء ارتقاء یافته بودند از دریافت سردوشی محروم گردیدند. افسران بهائی از ارتش اخراج شدند. وزارت آموزش و پرورش (فرهنگ) چاپ کتب و آثار بهائی را غیرقانونی اعلام کرد. قانونی وجود داشت که می‌توانستند هر فرد بهائی را که با مراسم و عقد بهائی همسری اختیار نموده دستگیر و روانه زندانش کنند. در همان اوان اولین گورستان بهائی را در طهران ضبط و آنرا بستند. در سال ۱۹۳۴ مدارس متعلق به دیانت بهائی را ضبط و آنها را تعطیل نمودند. در سال ۱۹۳۹ تصمیمات جدیدی مبنی بر آنکه افسران بهائی از ارتقاء درجه مستثنی باشند، اتخاذ نمودند.

در سال ۱۹۴۱ هنگامیکه محمدرضاشاه به سلطنت رسید اوضاع از آنچه بود وخیم‌تر شد. نه نفر اعضای محفل روحانی را به زندان افکندند. چندین حظیرة القدس را توقیف و خراب کردند. هر روز نفرات بیشتری را دستگیر و زندانی می‌کردند. بعضی از مدارس اجازه پذیرفتن کودکان بهائی را نداشتند.

اگر یک نفر بهائی به قتل می‌رسید هیچ کوششی برای یافتن مجرم یا مجرمین بعمل نمی‌آمد. در گیر و دار یک قیام ملی، بهائیان به همدستی با کمونیست‌ها متهم شدند. چهارسال بعد در ماه رمضان همه روز آخوندی بر منبر می‌رفت و مردم را با حمایت دولت بر ضد بهائیان می‌شورانید و بغض و نفرت آنان را نسبت به این جامعه دامن می‌زد. نطق‌های آتشین او از طریق رادیوی ملی و رادیوی هوائی تا اقصی نقاط مملکت پخش می‌شد. مقارن ماه می ۱۹۵۵ ارتش، ساختمان محل تشکیل کانونشن ملی بهائی را تصرف نمود و وزیر کشور وقت طی یک سخنرانی مشروح در مجلس اعلام داشت که دولت دستورات تام جهت «امحاء

کامل فرقه ضالّه بهائی» صادر کرده است. این اشاره مثبت راه را برای اغتشاشات مهیب، قتل و خونریزی، غارت و چپاول، دزدیدن افراد این طایفه، هتک ناموس و بی حرمتی نسبت به این ستمدیدگان مظلوم، هموار نمود. دولت نه تنها وقتی به اینهمه وقایع خانمانسوز نمی نهاد و در برابر آن دیده بر هم می گذاشت، بلکه خود نقش مؤثری در ایجاد بلوا ایفاء می کرد. سران ارتش بهمراهی مقامات روحانی در یک مراسم رسمی و مذهبی کلنگ تخریب بر بنای حظیرة القدس ملی بهائیان ایران در طهران فرود آوردند. خطر وقوع قتل عام آنچنان نزدیک بود که موجب هشدار آراء و اذهان بین المللی گردید و دبیر کلّ سازمان ملل متحد آقای داک هامرشولد شخصاً ناچار به مداخله گردید.

مبارزات رسمی و علنی برای لکه دار کردن نام جامعه بهائی بدین ترتیب خاتمه یافت ولی ظلم و شکنجه همچنان ادامه داشت. انعقاد جلساتشان ممنوع بود. منازل به بهانه های گوناگون مورد تفتیش قرار می گرفت. تضییقات برای محروم کردن افراد از شغل و حرفه آنها وجود داشت. در سال ۱۹۵۶ بنا بر ضرورت اوضاع بار دیگر موضوع بهائیان در کمیته وابسته به سازمان ملل مطرح گردید تا بدین وسیله از تجاوزات موجود جلوگیری بعمل آید و از حقوق اقلیت های مذهبی در ایران طبق مفاد عهدنامه حقوق بشر که این کشور خود از امضاء کنندگان آن بود حمایت شود و به خشونت های ناروا و تجاوزات فضاحت بار خاتمه داده شود.

اوضاع بدین منوال تا پایان دوران شاهنشاهی در ایران ادامه داشت. بهائیان که بزرگترین اقلیت مذهبی در ایران می باشند در انزوای کامل بسر می بردند و از مناصب عالیه آنها را کنار گذاشته بودند. با وجود این استثناهائی نیز به چشم می خورد بطور مثال در مواقعی که استعداد و درجات علمی افرادی از جامعه بهائی بدان حدّ می رسید که چشم پوشی از خدمات آنان امکان پذیر نبود. یکی از این موارد پزشک خصوصی شاه بود. اما در مقابل در همان اوضاع و احوال دولت مالیات سنگینی، تقریباً معادل ده میلیون دلار برای بهائیان مقرر داشت که این جامعه را به فقر و تهیدستی سوق داد. (۱۹۸۲) آنچه راجع به دین بهائی، در کتب و تواریخ ذکر شده بود بکلی امحاء شد.

این اقدامات که باید آنها اقدامات «رسمی» تلقی کرد پیوسته با آزار و اذیت و صدماتی دیگر که از جانب متعصبین قوم طرح و توطئه چینی می شد بر پیکر جامعه بهائی وارد می گشت. کشتار، شکنجه، هتک ناموس، سوختن و چپاول جریان داشت. تعدیّات و خشونت ها در خفا و علنی در کار بود و موج وحشیانه

کشتارهای جمعی این بیگناهان در گوشه و کنار ادامه داشت. مواقعی پیش آمد که مقامات رسمی مساعدتی در این قضایا از خود نشان نمی دادند، اما در همان احوال هم چشم به روی حقایق می بستند و در نتیجه هرکوشی از سوی قربانیان اینگونه حوادث برای اجرای عدالت و مجازات در نطفه عقیم می ماند. با سست شدن پایه های سلطنت و بالاگرفتن تب انقلاب اوضاع جامعه بهائی بطور رقت انگیزی رو به وخامت رفت. آری یک کابوس شوم کافکائی بود که تجسم واقعی بخود می گرفت. دولت شاهنشاهی دست آویزی بهتر از بهائیان برای آرام کردن و خوشنود ساختن توده ناراضی نمی یافت. از آنسوی دیگر طبقه روحانیون و آخوندهای اسلامی که حال نیروئی متشکل برضد دولت بوجود آورده بودند به سهم خود همین روش را در پیش گرفتند و برای به حرکت در آوردن حامیان خود از بغض و کینه دیرین آنها نسبت به بهائی ها بهره برداری ها نمودند.

وقایع هفته های آخر سقوط سلطنت واقعاً غم افزا بود. در اواخر ژانویه ۱۹۷۸ در یکی از نقاط حومه شهر شیراز موسوم به سعدیه در پی شایعه ای بی اساس جمعی از عوام برای دستگیری یکی از عوامل ساواک که مورد نفرت آنها بود جمع شده بودند. ساواک پلیس مخفی شاه محسوب می شد. بهر حال وقتی از یافتن ساواکی مورد نظر مایوس گشتند و دستشان از همه جا کوتاه شد تمام بغض و کینه خود را متوجه جمعیت بهائی که تعدادشان در این قریه قابل ملاحظه بود، نمودند یک نفر بهائی را کشتند، در حالیکه عامل اینکار معلوم نشد و چندین خانه را آتش زدند. آخرالامر پلیس از راه رسید و لجاره را به آتش بست. گناه این عمل پلیس هم به گردن بهائیا گذاشته شد. افراد متعصب چهارصد خانه بهائیان را به آتش کشیدند و دوست منزل را چپاول و غارت کردند. هزار و دوست نفر بهائی از زن و مرد و کودک مجبور به فرار شدند و سر به کوه و بیابان نهادند.

با سر کار آمدن دولت جدید جمهوری اسلامی، سختیهای گذشته در حد انفجار به خشونت و تجاوز رسید. در همان سال اول شعله های تعصب و کهنه پرستی زیانه کشید. در هر نقطه ای از مملکت افراد بهائی را از خانه هایشان بیرون می کشیدند، آنها را شکنجه می کردند یا به قتل می رسانیدند و یا در آتش می سوزانیدند.

در بعضی شهرها مردان بهائی را به مسجد می کشانیدند و آنها را تهدید می کردند که اگر توبه نکنند و از دیانت خود تبری ننمایند زن و بچه هایشان را جلوی چشمشان قطعه قطعه خواهند کرد. در دهات و روستاها، مزارع بهائیان را به آتش می کشیدند، حیواناتشان را نابود می کردند و آب آشامیدنی چاه ها را آلوده

می کردند تا هیچ چیز برای ادامه حیات در اختیار نداشته باشند. مراکز روحانی و اداری آنها را خراب کردند، حتی حرمت گورستان را مراعات ننمودند، نبش قبور کردند و اجساد مردگان را از خاک بیرون کشیدند. قبایل چادرنشین روستاهای بویراحمدی که اکثرشان بهانی بودند شبانه مورد یورش مردان مسلح قرار گرفتند. ساکنین این دهات به کوهستان‌ها گریختند و بهر مشقتی بود خود را به اصفهان رسانیدند. چند روز نگذشته بود که بدست پاسداران انقلاب اسلامی دستگیر شدند و چندین ماه در اردوگاهی بازداشت شدند. وقتی هم آنها را خلاص کردند و اجازه دادند که به دهات خود باز گردند به آنجا که رسیدند دریافتند که زمین‌ها و خانه‌هایشان را بولدوزر با خاک یکسان، غله‌هایشان را نابود کرده و گله‌هایشان را به غنیمت برده‌اند.

مقامات دولت جدید در بدو امر بطور غیررسمی به گروه‌های متعصبین مذهبی مجال می‌دادند که آنها اعمال سراسروحشت و ترور خود را در نقاط دورافتاده مملکت ادامه دهند. و همزمان با آن قوانین جدید قضائی و اداری از مجلس گذرانیدند که بر طبق مفاد آن اوضاع جامعه بهانی سخت‌تر و وخیم‌تر شد. اموال عمومی این جامعه را اعم از اماکن متبرکه و مؤسسات و دوایر بهانی، سایر اموال جمعی شامل مطب‌ها، بیمارستان خصوصی و شرکتی که متعلق به آنان بود و هزاران خانواده بهانی برای ایام پیری و بازنشستگی خود سرمایه‌ای در آن اندوخته بودند همگی را ضبط و توقیف کردند. و با اجرای یک سیستم معین پاکسازی ادارات، افراد بهانی از خدمات دولتی برکنار و از شرکت‌های ملی اخراج و از حقوق و مزایای بازنشستگی محروم شدند. هزاران نفر پریشان و درمانده و بی‌توشه و آذوقه ماندند. تزییقات همچنان ادامه می‌یافت تا اینکه بتوانند افراد بیشتری را وادار به تبری نمایند. بیت باب را در شیراز خراب کردند. تمام مساعی بهانیان برای شناسائی حقوق حقه خود در قانون اساسی جدید که در سال ۱۹۷۹ تدوین گردید بی‌اثر باقی ماند، بلکه این قوانین آنها را از جمیع مزایای زندگانی رسمی در ایران محروم می‌نمود. آنها را بعنوان مردمی خائن نسبت به دین و ملت قلمداد می‌کردند. حتی ازدواج‌هایی که در دوره شاه صورت گرفته بود دیگر قانونی در شمار نمی‌آمد و مرتکبین آن در دید جامعه زناکار معرفی شده و اکنون برطبق قانون مبارزه با فحشاء مستوجب مجازات هم می‌شدند. طولی نکشید که از دریافت کارت شناسائی که جایگزین شناسنامه‌های سابق و سجل احوال در ایران شده بود محروم شدند. در هیچ دادگاهی حق نداشتند بعنوان



شاهد حاضر شوند. در واقع وجود قانونی نداشتند. زندگی آنها در حد حاشیه تنزل یافته بود. بدون هیچ حقی، بدون هیچگونه حمایتی.

هرکس مسؤولیتی در این جامعه مظلوم به عهده داشت مورد حمله و تهاجم قرار می گرفت. ابتدا در دهات و بعد در شهرهای کوچکتر آنها را دستگیر و پس از یک محاکمه ساختگی محکوم به اعدام می نمودند. عده زیادی را اسیر و سر به نیست کردند. خانواده هایشان اصلاً نمی دانستند آنها کجا هستند و چه بر سرشان آمده است. این روش به شهرهای بزرگتر و عاقبت به پایتخت سرایت کرد. در سال ۱۹۸۰ چندسری محاکمات عمومی بزرگ با اتهامات بزرگتر و بازپرسی های طولانی بوقوع پیوست. چه تبلیغاتی که در باره این محاکمات فرمایشی و صحنه سازی شده که اکثراً به محکومیت اعدام منجر می شد به راه نینداختند. بعد رفته رفته مبارزات آتشین برای از بین بردن سران دولت سابق فروکش نمود. اما فهرست شهدای بهائی طویل تر و بیشتر می شد. از جمله افراد سرشناس پروفیسور منوچهر حکیم بود که در علم پزشکی استاد و از شهرتی بین المللی برخوردار بود، او کسی بود که دانشکده پزشکی را در مملکت خود ایران بنیاد نهاده بود. در سن هفتاد سالگی در مطب شخصی خود هدف گلوله قرار گرفت و شهید شد. بین ماه های آوریل و ژوئیه (اردیبهشت و مرداد) ۱۹۸۱ حد اقل سی تن از سران بهائی محکوم به مرگ و به جوخه اعدام سپرده شدند. قربانیان را قبل از اعدام غالباً شکنجه کرده بودند. از خانواده شهداء بهائی و غیربهائی اگر با جوخه آتش شهید شده بودند در ازای گلوله هائی که مصرف کرده بودند مطالبه پول می کردند. تمام این تردهستی های وحشت آفرین، بخشی از ترورهای مبارزاتی و انقلابی بشمار می رفت.

جرم اینها چه بود، چه گناهی مرتکب شده بودند که باید چنین غرامتی سنگین پردازند؟ چرا هر دولت و حکومتی که بر سر کار می آمد بهائیان را تحت ظلم و فشار قرار می داد و این امر نه تنها شامل دولت های مختلف می شد بلکه آنها دائماً زیر فشار ظلم و ستم متعصبین مذهبی هم قرار داشتند. در اوائل ظهور این دیانت، پیروانش کافر شمرده شدند. دستگاه سلطنت آنها را طرفدار کمونیست ها می خواند. علاوه بر دو اتهام بی اساس قبلی، دولت جمهوری اسلامی جرم های دیگری هم به آنان نسبت داد. بدین ترتیب آنها را متهم نمودند به اینکه در آن واحد جاسوس انگلیس، روسیه، امریکا و اسرائیل هستند آنها را صهیونیست نامیدند، چرا؟ به علت آنکه اماکن متبرکه آنها در خاک اسرائیل واقع شده است. برای اطلاع از شرح کامل اتهامات وارده بر آنها می توان به کتابی که توسط گروه

حمایت از حقوق اقلیت‌ها در لندن و نقاط دیگر در سال ۱۹۸۲ به چاپ رسیده مراجعه نمود.

بدیهی است که هیچیک از این اتهامات هرگاه با دقت و موشکافی مورد توجه قرار بگیرد پایه و اساسی نداشته و ندارد. بلی، چه آسان توان اذهان ساده‌دلان ناآگاه را مورد سوء استفاده قرار داد. این مردم ساده دل که بخاطر شرایط زندگی خود از نقطه نظر روانی بسیار آسیب‌پذیر هستند، همیشه آماده‌اند که شعارهای دیرین را علیه دشمن داخلی باور نمایند. تاریخ که به عقیده برخی تکرار نمی‌شود، هزاران نمونه مشابه در هر عصر و زمان و جا و مکان در اختیار ما می‌گذارد. بلی، بهانیان تنها امتی نبوده‌اند که دچار رنج‌های بی‌امان گردیده‌اند. چیزی که تاریخ غم‌انگیز آنها را از سایرین مشخص می‌نماید آنستکه پیروان این دیانت در دوران تاریخ صد و پنجاه ساله خود، صرفنظر از اینکه چه دولتی بر سر کار بوده همواره و بدون وقفه مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند. منحصراً یک فاصله زمانی کوتاه از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ وقتی که دکتر محمد مصدق، رهبر جبهه ملی نخست وزیر بود، توانستند نفس راحتی بکشند. بعد خود او هم توقیف شد. صدمات و لطمات وارده بر جامعه بهانی در ایران حرکت و پویایی خود را داراست. ریشه‌های آن بسی ژرف‌تر و قدیمی‌تر از انقلاب اسلامی بود، تنها کاری که این انقلاب نمود جذب و تحلیل‌کینه‌های دیرین و سپس حداکثر شعله ورساختن آن بود. بی‌شک گروهی از جامعه‌شناسان دقیق، پرسواس و موشکاف، مجتهد به تمامی وسائل تحقیق باید با صبر و حوصله فراوان به تجزیه و تحلیل علل این پدیده‌ها برآیند، چیزی که کار امروز و فردا نیست و زمان می‌خواهد. اما با همه اینها می‌توان تصور نمود که انگیزه این مخالفت‌های مذهبی با چنان شدت و بیرحمی یکی بدان خاطر بوده که دین بهانی در سرزمینی که خاستگاه مذهب شیعه بود، ظهور نمود و بعد عوامل اقتصادی و اجتماعی مزید بر علت شد. در سال ۱۹۸۱ حدود پانصد هزار نفر بهانی در ایران بسر می‌بردند. جامعه‌ای که اگرچه اکثریتش از طبقه متوسط تشکیل می‌شد ولی باز هم از هر اقلیتی و هر طبقه و هر مذهبی عضوی و نماینده‌ای در آن به چشم می‌خورد. جامعه‌ای باز و در عین حال متنوع، هماهنگ و با اتحاد و بهم پیوسته و بر پایه تعاون و همکاری، جامعه‌ای که بخاطر سنن و روشهای خود مشخص و ممتاز گشته بود. اصول دیانتشان اختیار یک همسر را ترویج می‌نمود، به حقوق زن معتقد بود و بدان احترام می‌گذاشت، طرفدار ازدواج با هر قوم و ملیتی بود. مؤسساتش بر پایه

آزادی و دموکراسی استوار بود. بهائیان تعطیلات دینی خود را داشتند و ماه روزه آنها ارتباطی با ماه رمضان اسلامی نداشت. می توان احتمال داد که اهمیتی که این جامعه در مورد تعلیم و تربیت قائل بوده و روش و عادات آنها در امر مشورت و همچنین موازین کار و اخلاق در این جامعه از جمله عواملی بوده که موجبات پیشرفت افراد آنها در هر حرفه و تخصص بقدر امکان فراهم می ساخته است و آنان با رعایت اصول و قوانین خود قادر می شدند بهتر کسب و کارشان را اداره کنند و بطور کلی به درجاتی بالاتر از توده بیسواد ایرانی ترقی نمایند. اگرچه جا دارد که توضیحات فوق را با نظری محتاطانه ملاحظه نمائید، ولی نباید از نظر دور داشت که چه بسا همین عوامل در مجموع بعلاوه عوامل مذهبی، اجتماعی و اقتصادی موجب برانگیختن عکس العملهای تند و آتشین گردیده است.

علت هرچه بوده و باشد، یک نکته غیرقابل انکار وجود دارد و آن اینکه بهائیان در ایران زیربار ظلم و ستم قرار دارند. البته آنها از دنیای خارج استمداد نمودند و همکیشان آنها در هر نقطه ای از دنیا ندایشان را شنیدند و آنچه از دستشان بر می آمد برای کمک بدانان دریغ ننمودند، وضعیت رقت بار آنها را به گوش دولتهای متبوع خود، سازمانهای بین المللی و خبرگزاریهای بزرگ رسانیدند. مردم دنیا صدای آنها را شنیدند. در دهم آوریل سال ۱۹۸۱ ارگان رسمی جامعه اروپائی قطعنامه ای منتشر نمود که طی آن اعمال خودسرانه مقامات ایرانی، از جمله دستگیری افراد بهائی، ربودن و اعدام اعضای این طایفه و ظلم و ستم وارده بر آنان را محکوم نموده و از این بابت ابراز نگرانی شدید نموده و تاکید کرده بود که بهائیان در حقیقت در ایران از هیچ نوع حمایت قانونی برخوردار نیستند و طی آن از هریک از وزرای امور خارجه کشورهای اروپائی خواستار گردید که از دولت ایران مصرانه بخواهند هرچه سریعتر جلوی آزار و اذیت و ظلم را نسبت به این اقلیت ستمکشیده بگیرد و اقدامات لازم را در این مورد به مرحله اجراء درآورد.

بعد از واقعه دستگیری اعضای نه نفری محفل روحانی ملی بهائیان ایران، جامعه بهائی در سراسر عالم به منظور حلّ این مشکل با نمایندگان و سران سیاسی در هر کشور تماس گرفتند. مسئله شکنجه و آزار وارده بر آنها در پارلمان لندن مورد بحث قرار گرفت و در سنای امریکا در واشنگتن در این زمینه بحث و گفتگو بعمل آمد. تنها در طول سال ۱۹۸۳ پارلمان دولت بریتانیا در حمایت از بهائیان ایرانی بیش از شش بار رسماً به دولت ایران اعتراض نمود. در تاریخ نوزدهم جولای

(ژوئیه) همان سال در رابطه با این موضوع چند سؤال با خانم مارگارت تاچر نخست وزیر وقت انگلستان مطرح شد. وزارت امور خارجه انگلیس با توجه و علاقمندی این امر را پیگیری نمود و از منابع سیاسی موجود نظیر سازمان ملل متحد و توسل به پاره‌ای کشورها که هنوز روابط دوستانه خود را با ایران حفظ کرده بودند به یاری و حمایت بهائیان ایران اقدام نمود. در سال ۱۹۸۷ ده نفر از اعضای پارلمان کانادا بیانیه‌ای به نیابت از بهائیان ایران صادر کردند.

نقش مطبوعات در سطح بین‌المللی به جای خود درخور توجه بود. با آن اختیارات وسیع و گسترده و قدرت کامل از هرسوی به دولت و رهبران ایران فشار می‌آوردند که دست از تجاوز و تعدی نسبت به بهائیان بردارند. در انگلستان روزنامه‌های معتبر تایمز، گاردین، دیلی اکسپرس و اکونومیست این مسئله را در معرض افکار عمومی قرار دادند. در آمریکای شمالی و کانادا، روزنامه‌های نیویورک تایمز، واشنگتن پست، وال استریت جورنال، نیوزویک، تورنتو گلوب اند میل و اوتاوا سیتی‌زن، این راه را دنبال کردند.

باری، روز هیجدهم ژوئن ۱۹۸۳، ده نفر زن بهانی را از سنین بین هیجده تا پنجاه و چهار در شیراز اعدام کردند. ارتکاب به این عمل موحش، خشم و انزجار جهانیان را برانگیخت. آراء عمومی بخصوص از این بابت بشدت جریحه دار شد، که اجرای حکم اعدام به فاصله کمی بعد از آنکه آقای پرزدوکولیار دبیرکل سازمان ملل متحد وقت، درخواست عفو آنها را از دولت ایران نموده بود. در تاریخ بیست و پنجم ژوئن همان سال مقاله‌ای به امضای خانم ایوان پرتیس در روزنامه کثیرالانتشار گاردین، درج گردید که در آن وضعیت منفور این اعدام‌های شرم آور برملا گشت. در پی این وقایع اسفبار، روزنامه آبرور بمنظور تهیه یک سری مقالات در باره بهائیان، خبرنگار خود، آقای کولین اسمیت را به مرکز جهانی بهانی واقع در حیفا فرستاد.

در بیست و هفتم ژوئیه آقای نیکلاس فیبرن عضو حزب محافظه کار در پارلمان انگلستان و رئیس سابق کانون وکلا در اسکاتلند مقاله‌ای تحت عنوان «غرب باید علیه این توحش اعتراض کند» در روزنامه دیلی اکسپرس مقاله‌ای نوشت.

از سوی دیگر صدای مطبوعات فرانسه نیز به اعتراض بلند شد. آقای اریک رولو که در حال حاضر سمت سفارت را داراست، مقاله‌ای با عنوان «بهائیان، یک جامعه محکوم» به تاریخ بیست و نهم اوت در روزنامه معروف لوموند چاپ کرد. وی در این مقاله به پاره‌ای از رنجهای و مصائبی که بهائیان ایرانی با آن درگیر

هستند اشاره نموده و اتهامات وارده بر آنان را رد می کند و آنها را بی پایه و بی اساس می داند و مقاله خود را با این عبارات خاتمه می دهد :

« اینان می دانستند که خطر تهدیدشان می کند، بنابراین می توانستند مثل سایرین فرار اختیار کنند ولی همانطور که یک نفر بهائی اخیراً اظهار می کرد ترجیح دادند در این مواقع سختی و پریشانی در کنار خواهران و برادران مظلوم خود باقی بمانند و بسا که این فداکاری و از خودگذشتگی آنها به قیمت جانشان تمام شد. چه کس دیگری می توانست در ایران یا در هر نقطه دنیا باشد که در چنین شرایطی در کمال شهامت و مردانگی به نفع جامعه ای که بیش از همه مورد لعن و انزجار هموطنان خود قرار گرفته بود قدمی پیش نهد. »

تقریباً همزمان با مقاله فوق مقاله مشروح و مفصل دیگری در روزنامه آزادی انتشار یافت. عنوان آن چنین بود : « چرا بهائی ها؟ » در این مقاله اشاره مختصری به سابقه تاریخی این دیانت شده بود و برخی از اصول و تعالیم آن اجمالاً شرح داده شده بود و تجاوزات و مظالم وارده بر دو طایفه بهائیان و کردها که همزمان زیر فشار ظلم و ستم قرار گرفته بودند را با کراهت یاد می کند و در پایان چنین نتیجه گیری می کند « در ایران چپ گراها، مارکسیست ها، افراد بی دین، زنان زناکار و مردان همجنس باز، همه و همه در تعقیب هستند، اما نیروی که بر علیه بهائیان تجهیز شده دو برابر همه است. سران این طایفه را از دم تیغ می گذرانند و توده مردم را بر ضد این دشمن خانگی آباء اجدادی می شورانند. میدانیم که برطبق یک گزارش خبری از برلن در سال ۱۹۳۳ سران یهودی را در پایتخت رایش دستگیر ساخته اند. چه تفاوتی بین ایندو خبر وجود دارد ؟ سران بهائی را در سال ۱۹۸۰ در ایران توقیف و اعدام کرده اند!

سران و رهبران چندین کشور به ندای مردم جهان پاسخ گفتند. پرزیدنت ریگان رئیس جمهور سابق امریکا به یک پیام فوری و شخصی به آیت الله خمینی در مورد بهائیان ایران مبادرت ورزید و از وی خواست که با آنها با شفقت و عدالت رفتار شود. وی همچنین از رهبران دول جهان دعوت نمود که در حمایت از حقوق بهائیان ایران به او بپیوندند. پرزیدنت ریگان در بیانیه خود چنین یاد آور گردید :

« اخیراً به ما اطلاع رسیده که دولت ایران بیست و دو نفر از افراد برجسته جامعه بهائی را به اعدام محکوم نموده است. این افراد برای برانداختن رژیم دولت ایران هیچ اقدام و توطئه ای نکرده اند و مسؤلیت مرگ احدی را بر گردن ندارند. تبریته آنها و نجاتشان از کام مرگ در حقیقت برای ایران و جامعه بین المللی گامی

بسوی پیشرفت صلح و آشتی است». بهر حال، اگر بگوئیم که جامعه بهانی تنها در کشور ایران دچار فشار و تضيیقات شده است، اشتباه کرده ایم. در بیشتر کشورهای اسلامی بهائیان حق اقامت دائم ندارند. محمد اظهار می داشت: «در الجزایر تا حدی اوضاع بهتر است و درجه ای از بردباری و مسالمت وجود دارد. دولت الجزایر به قانون اساسی اسلامی این کشور احترام می گذارد، تفتیش عقاید معمول نیست و تا حدی آزادی هست. در دوران حکومت بومدین افکار مردم خیلی ترقی کرد، بطوری که از سایر کشورهای اسلامی پیشی گرفت. درست است که بهائیان که اتباع کشورهای بیگانه بودند از این کشور اخراج شدند، اما بجز چند روز توقیف و چند نفری که در منازل خود تحت نظر شده بودند، من فقط یک مورد را می دانم که یک کارمند دولتی را باین خاطر از کار برکنار کردند. از این موارد نادر که بگذریم بهائیان را در الجزایر بحال خود گذاشته اند و مزاحمتی برایشان ایجاد نمی کنند. می دانید، عده زیادی از مسلمانان نسبت به دین ما واکنش تند و سخت از خود نشان می دهند، چون اینها اگرچه در ظاهر مسلمان هستند ولی از ایمان واقعی بی بهره اند. هرچند به شعائر و سنن آن وفادار مانده اند و دستورات آنرا بجای می آورند، ولیکن از غرض و مقصود آن غافل و بیخبرند».

از طرف دیگر می بینیم که در سال ۱۹۶۲ در کشور مراکش پنج نفر بهانی محکوم به اعدام گردیدند. جرمشان این بود که به دیانت بهانی اقرار و اعتراف کرده بودند. آراء بین المللی با تمام قوا به دادگاه عالی این کشور فشار آورد تا حکم مزبور را ملغی نماید. بهانی بودن امروز هم در مراکش خالی از اشکال نیست. آندره بروژیرو در کتاب خود بنام «زندانی عکا» گزارش کاملی دائر بر ادامه ظلم و اذیت نسبت به جامعه بهانی در عراق و در مصر تحت حکومت ناصر، ارائه می دهد.

بطور کلی دولتهای مستبده با سختی و اشکال می توانستند مردمی را که از تقلید از طرز تفکر دیگران ابا داشتند بپذیرند. استالین بهائیان را از دیگران مستثنی نکرد و آنها را از مملکت بیرون کرد و مشرق الاذکار آنها را در عشق آباد که در حقیقت اولین عبادتگاه این جامعه در دنیا محسوب می شد، توقیف کرد. نازی های آلمانی هم مایل نبودند از قافله عقب بمانند. در سال ۱۹۳۷ هیتلر در حالیکه از مواجهه با مذهبی که اصول و مرامش بر مبنای وحدت نژادی بود، به وحشت افتاد و این دین را غیرقانونی اعلام کرد. همه جا در جستجوی بهائیان بودند و آنها را از کشور آورده نمودند. عده زیادی را به بازداشتگاههای نازی

فرستادند و البته کتابهایشان را سوزانیدند.

کشورهای غربی که از حکومت‌های دست راستی برخوردار بودند و سعی در حفظ تمدن خود داشتند بدان پایه راه افراط نپیمودند. ولکن در آنجا هم مطالب و مقالاتی که نشان‌دهنده عقاید کهنه پرستانه در باره مذهب یا ضد مذهب بود، کم نبود. در کتابخانه مرکز جهانی حیفا در یک کشوی مخصوص کارتهای مآخذ آثار و نوشتجاتی که تاکنون بر ضد این دیانت چاپ و منتشر شده و هریک از آنها بنحوی، بعضی بطور علنی و کامل و برخی تلویحاً و به اختصار این دیانت را تحقیر و آنرا ناچیز شمرده‌اند، جمع آوری گردیده است. بیشتر نویسندگان این آثار مسلمان هستند ولی در میان آنها نویسندگان مسیحی و طرفداران اندیشه آزاد نیز دیده می‌شوند که در این زمینه قلمفرسائی کرده و مطالبی به زبانهای عربی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه نوشته‌اند.

بیل کالینز همراه با خنده‌ای می‌گفت: «جولین هاکسلی گمان می‌کرد ما سوسیالیست هستیم. آرنولد توین بی عقیده داشت که کمونیست هستیم» ما نیز به سهم خود به نمونه‌هایی بسیار حیرت‌انگیز برخوردیم: کورت. ای. کوخ در کتاب خود بنام «رمز حروف آ. ب. ث» چاپ می‌شیگان مختصراً به تاریخچه شیخ احمد احسانی و عنوان و نقش باب، اشاره نموده و اصول و عقاید این دیانت را کمابیش مقرون به حقیقت بطور فهرست ذکر کرده است. و بعد این مطلب را می‌خوانیم که می‌نویسد: «بهانیان اعضای یک جامعه جهانی می‌باشند که از مردمی با ملیت‌ها، نژادها و طبقات مختلف اجتماعی تشکیل شده است. هدف اصلی آنها متحد ساختن تمام کشورهای دنیا است. دین آنها دین وحدت است» به دنبال بیان فوق این تفسیر به چشم می‌خورد: آنها پشت این ظاهر مسائل زیادی نهفته دارند و بجز یک مقدمه درجه اول برای ظهور یک ضد مسیح چیز دیگری نیستند، کسی که با آمدن خود همه را تحت یک کیش و یک مذهب درآورد. تحت این نظام بهر فردی یک شماره تعلق می‌گیرد و با آن شماره شناسائی می‌شود، بدون این شماره او قادر به خرید یا فروش هیچ کالائی نخواهد بود. یک کلیسای عمومی و جهانی تاسیس خواهد شد. هرکس که از تعلق به این نظام جهانی امتناع ورزد، حق حیات از او سلب خواهد شد. وقتی از این زاویه بنگریم، جای تعجبی نخواهد بود که مسیحیان متعی شوند که پیدایش ضد مسیح از دیانت بهانی خواهد بود.»

دیگر بیش از این چه می‌خواهید؟ اینهم یک پاراگراف از کتاب «فرزندان شیطان» به قلم دالیلا و ژرارلومر چاپ بلژیک:

« اینهم یک دین تازه با یک پیغمبر تازه. بهاء الله، مؤسس دیانت بهائی دعوی خود را مبنی بر اینکه منجی و مظهر امر الهی برای این عصر و زمان می باشد به سلاطین و فرمانروایان اروپا و شخص پاپ ابلاغ نموده است. او خود را بازگشت عیسی مسیح که در جلال پدر ظاهر گردیده می نامد. در آثار و الواح او روش آزمون شده تمام فرقه های مذهبی، جوامع سری و "مادیون افراطی" را همراه با تعابیری نوین از آیه های کتاب مقدس (ماخذی که طرف توجه و علاقه عامه است) می توان یافت که آنها را در قالب آن چیزی که می خواهند به ما بیاموزند در آورده اند.»

در دنباله این تعریف نارسا و ناقص از دیانت مزبور جملات زیر را می خوانیم: «هرگاه در یک محتوای روحانی اسمی از علم به گوشتان خورد مواظب خود باشید ... اکنون دیانت بهائی با شباهت عجیب و شگفت انگیز خود به دکترین لوسی فر گونی در استتار نمونه ای از این دکترین جای گرفته است.» آنگاه تعریف فوق را با گراور و تصویری از مقبره باب با این جمله افسانه ای «یک کلیسای بهائی» همراه نموده است.

اگر بخواهیم قدری منصفانه قضاوت نمایم و جانب اعتدال را رعایت کنیم باید اذعان کنیم که نوایغ و روشنفکرانی هم وجود داشته اند که در اواخر قرن نوزدهم یا در عصر حاضر تایید کامل و یا به میزان حد اقل توجه و علاقه خود را نسبت به این آئین اعلام داشته اند.

سرنوشت غم انگیز آئین بهائی توجه بسیاری از روشنفکران اروپایی را که از خلال آثار و کتابهای ادوارد گرانویل براون دانشمند شرق شناس که بیشتر عمر خود را صرف مطالعه این دین جدید نموده بود، بخود معطوف ساخت. بعلاوه نقل داستانها و ماجراهائیکه توسط سیاحان و جهانگردان آن روزگار همچون لیدی شیل و جین هنریتادا ینولوفی به رشته تحریر کشیده شده بود در دسترس آنها قرار داشت. در کالج بالیول شهر اکسفورد، در پاریس، بوداپست، نیویورک و مسکو گروههایی برای بحث در زمینه عقاید بهائی و تاریخ آن بوجود آمد. زنان و مردان سرشناسی نظیر لیوتولستوی، ایوان تورگنیف، شاعره ایزابلا گرینویسکایا، رومن رولان، ژول بوآ، سارابرنار، آرمینوس وامبارک، بنیامین ژووت، توماس چی ان و خلیل جبران (کسی که در اثر جاویدان و شاهکار خود بنام « پیامبر » از تعالیم دیانت بهائی بسیار مایه گرفته است) در این گروهها شرکت می کردند.

تولستوی که از قبل توجهش نسبت به دیانت بهائی جلب شده بود، در سال ۱۹۰۱



با گابریل دوساسی یک نفر بهانی فرانسوی ساکن مصر آغاز به مکاتبه نمود. وی ضمن نامه‌ای به دوساسی چنین می نویسد: «مدت زمان درازی است که مذهب بابی توجه مرا بخود جلب کرده. در باره این موضوع هرچه به دستم رسیده خوانده‌ام». بعدها تولستوی در ملاقات خود با ایرانیها و سیاحان مشرق‌زمین در مسکو سعی می کرد زمینه اطلاعات خود را در باره این دیانت جدید توسعه دهد. او به یکی از شخصیت‌های برجسته سیاسی ایران چنین نوشت:

«من معتقدم که درهرکجا و هر مرز و بوم، مردمی یافت می‌شوند که مانند بابی‌های وطن شما نسبت به دین حقیقی اذعان دارند و اینکه علیرغم همه تجاوزات و ظلمهائیکه همواره و در همه جا دامنگیر آنهاست، آرمان و اعتقادشان به سرعت انتشار خواهد یافت و آخرالمر بر ستمها، خشونت و بربریت دولتها، مخصوصاً حقه و نیرنگهائی که این دولتها برای انقیاد توده مردم خود بکار می‌برند، پیروز خواهند شد.»

بعد از آن به یک نفر آلمانی که به ملاقات تولستوی رفته بود چنین گفته بود: «تعالیم مؤسس مذهب بابی از جهتی نشان دهنده موقعیت خاص آن، یعنی واسطه‌ای بین اسلام و مسیحیت است و از سوی دیگر رها ساختن انسان از قید و بندهای مذهبی است.»

کار اصلی این مذهب وصول به حد اعلای تعلیم و تربیت فرد می‌باشد، در حالیکه سایر ادیان خصائل روحانی را محدود نموده و گاه مانع از رشد و شکوفائی آن می‌شوند. مذهب بابی طبقه روحانیون ندارد و بجای آن هدفش اینستکه هر فرد مؤمن را بنحوی تعلیم دهد که خود او شخص کاملی گردد و بتواند برای آزادی و ترقی اخلاقی عالم انسانی قیام و مبارزه نماید.»

در سال ۱۹۰۳ وقتی ایزابلا گرینوسکایا قطعه شعر زیبایی با عنوان «باب» به چاپ رسانید، تولستوی به این شاعره توانا و هنرمند چنین نوشت:

«دیرزمانی است که من با دیانت بهانی آشنائی دارم و تعالیم آنها مورد علاقه وافر من است. چنین بنظرم می‌رسد که این تعالیم ... آینده‌ای درخشان در پیش دارد، بالاتر از همه به این خاطر که آنها روحانیون را جمیعاً رد کرده‌اند، همان غول مهیبی که بین ادیان گذشته اینچنین نفاق و جدائی افکنده. هدف و آمال آنها چنین است که همه در ظلّ یک آئین واحد جمع شوند و بهمین علت است که من با تمام قلبم نسبت به مذهب بابی مادامی که تعلیمش برادری و مساوات بین جمیع افراد بشر باشد و گذشتن از حیات مادی را در راه خدمت به خدا اشاعه

دهد، موافق هستم.»

در بریتانیای کبیر، عالیجناب توماس چی ان مؤلف مشهور انسکلوپدی دینی در کتاب دیگر خود بنام «آشتی و تفاهم نژاد و مذهب» ادراک صمیمانه اش را نسبت به تعالیم بهانی بخوبی نشان می دهد. وی در باره بهاء الله چنین می نویسد:

«در گذشته ای بسیار نزدیک انسانی با چنان فضائل کامل و عالی می زیست که بسیاری را عقیده بر آن بود که جایز است و حتی گریزی نیست مگر آنکه وی را از لحاظ جنبه معنوی با خدای نادیده قیاس نمائیم. این اشخاص می گویند ما قبول داریم که عیسی مسیح در واقع مثال الهی و تجلی ذات لایزالی بود، و لکن برای عصر و زمان خود و برای مردم خود، در حالیکه از نقطه نظر متقدمینش نه پیامی برای گفتن دارد و نه مسائل و دستوراتی مربوط به فضائل نجات بخش و رستگار کننده از او به ما رسیده است. اما جمال مبارک، بطوری که پیروان بهاء الله او را می نامیدند، برای عصر و زمان ما است و اوست که همه افراد بشر را به میهمانی روحانی خویش فرا خوانده است. سرگذشت او نیز صحیح و قابل اعتماد است و جای هیچ تردید و انتقادی برای منقدین اندک بین باقی نمی گذارد، زیرا که حقایق زندگانی او صرفاً قطعی و روشن است. اگرچه اکنون از نظرها غایب شده لکن در دنیای ایده آل، تجسم واقعی پروردگار و دوستدار حقیقی بشر می باشد و به ما کمک می کند که برای اصلاح تمام مفاسدی که مانع از استقرار کامل ملکوت الهی است به پیش برویم.

اگر در این سالهای اخیر پیغمبری ظهور کرده باشد، این همان بهاء الله است که ما باید از او پیروی کنیم. شخصیت او شاهد نهانی است. بهاء الله، مردی از بالاترین طبقه و مقام یعنی دارای مقام پیامبری بود. در حالیکه از کوچکترین نشانه های نواقص مغزهای اشرافی فارغ و آزاد بود و بطور قطع و یقین خود را از دیگران ممتاز و مجزا نمی کرد. او به اهمیت این گفته که "اگر خدا می خواست همه مردم پیغمبر او بودند" بخوبی واقف بود و آنچه گفته به همین خوبی و لطافت است.»

در کشور فرانسه ارنست رنان فیلسوف و مرد صاحب قلم، دارای مقام و شخصیتی هم شان و هم پایه توماس چین در اثر خویش بنام حواریون که به سال ۱۸۸۶ چاپ شده، چنین نوشته است:

«دین عبارت از خطای مردم نیست. بلکه حامل حقیقتی بزرگ و ذاتی است که مردم اجمالاً بدان نظر نموده و آنرا ابراز کرده اند ... قرن ما نهضت های مذهبی

متعدد به خود دیده است به همان میزان خارق العاده که در نهضت های دیرین بوده است، نهضتهائی که همان اندازه شور و شوق برانگیخته و به نسبت خود بیش از گذشته شهید و قربانی داشته است.

آئین بابی در ایران پدیده ای شگرف بود. یک مرد ساده ملایم طبع، مردی فروتن و باتقوی همچون اسپینوزا شاید بتوان گفت علیرغم خواست خود به پایه بلند اعجاز آفرینی و تجسم خدائی رسید. او رهبری یک فرقه مذهبی عظیم، پرحرارت، غیور و پرشور را که میرفت انقلابی سترگ، فراگیرنده و بنیان کن براه اندازه و یک اسلام دیگر بیافریند، بر عهده گرفت.

در دنباله این مطلب نویسنده به شرح قتل عام هائی که حواریون باب قربانیان آن بودند می پردازد.

در دوران ما یک فرانسوی دیگر بنام امیل سروان - اشریب اقتصاد دان، خبرنگار و پایه گذار پژوهش، ضمن شرح یک مسافرت «امسال در اورشلیم» به زیارت خود از آرامگاه بهاء الله و کشف آئینی که تا آنروز بکلی از وجود آن بیخبر بوده، اشاره می نماید. وی می نویسد: «در زمانیکه مدل مارکسیسم شوروی ماتریالیسم تاریخی را علناً اعلان می نماید و نسل های جوان صهیونیست بیشتر و بیشتر نسبت به عقاید بنیادی خود بی اعتناء می گردند در این میان و در این اوضاع آشفته کنونی، آئین بهائی در حالیکه قلمرو فلسفه های خشک را پشت سر نهاده و اینچنین اذهان را به خود جلب نموده، توانسته است برای مسائل اقتصادی راه حل هائی پیشنهاد نماید که بنحو شگفت انگیزی با مسائل مبتلا به عصر حاضر تقارن و ارتباط پیدا می کند.

بالتر از همه اینکه این دیانت اساس تعالیمش ضة نژاد پرستی است. در مشرق زمین، جانی که ایده ها همچون آسمان صافش پرفروغ و تابناک است، آوای شهیدانش در هر عصر و زمان طنین برادری و برابری نوع انسان را در افلاک انداخته. پیام بانیان و پایه گذاران آئین بهائی در نظر من معرفت توجه و علاقه آنها به این زمان و تمامی ازمنه و اعصار بویژه با عطف به این نکته که مردانش از ایران، از میان ملت های که در آن ایام در عقب ماندگی شهرت داشتند، بی پای خاسته و جان و آزادی خویش را در راه اعتقاد به انسان و اصالت نوع و شرف او قربان نمودند.»

آنچه را شنیده و در کتاب ها خوانده و در بررسی های خود بدان رسیده ایم آنچنان که باید روح تشنه ما را راضی نمی ساخت. مایل بودیم بدانیم معاصرین ما در

این باره چه می گویند و می خواستیم نظرات و آراء آنها را مورد سنجش قرار دهیم. بدین منظور در پاریس با نمایندگان ادیان یهودی، مسیحی و اسلام تماس گرفتیم و از آنها خواستیم که نظرات خود را در باره دین بهانی بیان نمایند. اولین پاسخ رسیده از آقای امیل توآتی رئیس انجمن شیوخ یهودی در پاریس به دست ما رسید و این پاسخ ایشان است که بتاريخ بیست و دوم ماه دسامبر ۱۹۸۸ مرقوم گردیده است.

« مذهب یهود هرگز مدعی آن نگردیده که تنها راه نجات را در دست دارد. این آئین در حالیکه وحدت عالم انسانی را و اینکه ابناء بشر اعضای یک خاندان هستند و تساوی بنیادی نژاد انسانی، مستقل از هر ملیت و قومیت و رنگ پوست را تایید می نماید، به تکثر و ماهیت های ویژه ادیان جهانی اذعان و اعتراف می نماید.

مذهب یهود بت پرستی را به هر شکل و نوع محکوم می کند. در نظر ما مشروع بودن یک دین به قابلیت انطباق آن با عهد و میثاق نوح و مراعات قوانین و اصول نوح که جنبه عام و جهانی داشته، بستگی پیدا می کند. این قوانین شامل اعتقاد به خدای یگانه، تحریم اعمال بت پرستانه، غیرقانونی شمردن قتل، دزدی و زنا و ظلم و تعهد ایجاد موازین قانونی مورد تضمین و تایید دادگاه ها و مراجع قضائی است.

بنابراین واضح و مبرهن است که دیدگاه یهود نسبت به دین بهانی صرفاً می تواند مثبت باشد، زیرا بین این دو آئین قرابت و نزدیکی حقیقی وجود دارد و بالاتر از همه اینکه در نظر ما بین دو دیانت جانی برای مجادلات ایدئولوژی در مورد مکتب خدانشناسی و زمینه های تاریخی وجود ندارد. هریک جای و مقام مناسب خود را دارد و از حیطة نفوذ و اقتدار خاص خود برخوردار است.

ما نسبت به اصول اساسی آئین بهانی که بهرحال در سنن آئینی ما نیز می توان این اصول را یافت، مانند وحدانیت خدای عزوجل، تحری حقیقت، وحدت نوع بشر، عدالت و اخلاق جهانی، صلح بین امم، ارتباط با خالق بدون مداخله واسطه مذهبی مثل کشیش و ملا و غیره، با نظری موافق و شفقتی عادی نگاه می کنیم. ما نیز معتقدیم که دین یک موضوع ساده خصوصی و فردی و یا محدود به نیازهای معنوی نیز نبوده بلکه به اعتقاد ما در ماهیت و تکامل اجتماع و تمتن از اهمیت والائی برخوردار است. نکاتی که ما چندان با آنها موافقت نداریم در واقع نکات فرعی و ثانوی می باشند و علاوه بر آن موضوع نظرگاه اصول مسلمة آئین

یهود بشمار نمی آیند. بهائیان از جهتی به تکامل و تسلسل ظهورات الهیه پای بندند و از سوی دیگر به وحدت عالم انسانی در ظل دیانتی واحد معتقدند. به اعتقاد یهود این مشکلات و مسائل در زمان آخر یعنی در ظهور ماشیح (مسیح) حل خواهد شد.

دو عامل بسیار مهم وجود دارد که ما را به بهائیان نزدیکتر می کند. نخست اهمیت این حقیقت و نتایج گسترده آن که اماکن مقدسه آنها عموماً و بالاتر از همه مرکز جهانی دیانت بهائی در خاک اسرائیل قرار دارد، سرزمینی که به تقدیر الهی خاستگاه و مرکز تمام مذاهب تک خدائی بوده و هست. مسیحیت و اسلام رم و مکه را بعنوان پایتخت دینی خود برگزیده اند و هنوز آن قدم اساسی را که منطبق با پیشگونی اشعیاء باشد که فرموده: "خانه من عبادتگاه همه امتها خواهد شد" بر نداشته اند. بنابراین مقدم بهائیان در خاک اسرائیل برای ما عزیز و گرامی است بویژه آنکه به خصائل و صفاتی نیکو و درخور تحسین آراسته اند.

از آن گذشته بهائیان هم مثل قوم یهود دچار ظلم و ستم بوده اند و مقاصد آنها سوء تعبیر شده است. این مردم بخاطر آئین خود صدمات و مشقات زیادی مخصوصاً در ایران تحمل کرده اند و هنوز هم در چنگال ظلم اسیرند. این رنجها و مصائب مشترک، بین ما رشته های محکمی بوجود آورده است.

راههای تقرب به خدا برای بسیاری از خانواده های روی زمین بی شمار است. دین بهائی هم یکی از این راههاست و از قابل احترام ترین آنها «.

چند روز بعد از دریافت این نامه، ما موفق به یک مصاحبه با «ژان دوشنسه» مدیر یک مجله کاتولیک بین المللی بنام «کامیونیو» شدیم دفتر اسقف کلیسای پاریس ما را برای مصاحبه به اینجا راهنمایی کرده بود. چگونه با دیانت بهائی آشنا شدید؟

«من شخصاً آنها کشف کردم. وقتی در سن بیست سالگی مسافرتی به اسرائیل کردم با کشتی به حیفا رسیدم. گنبد طلائی مقام اعلیٰ در دامنه کوه کرمل از دور توجهم را بخود جلب کرد مقامی که نه مسجد بود و نه کلیسا. سلسله سؤالاتم شروع شد، بعد با چند بهائی برخورد نمودم. راستش را بخواهید بیشتر بهائینی که با آنها آشنا شده ام یا از مشرق زمین آمده اند یا از آمریکا و کمتر به بهائی فرانسوی برخورد کرده ام.»

یک سؤال شخصی: ما با جوانان زیادی برخورد نموده ایم، چه مسیحی، چه مسلمان. آنها که اعتقاد راسخ به خدای واحد دارند، که به محض اینکه با ایده

تسلسل مظاهر الهیه برخورد نموده اند بر تمام سؤالات گذشته خود در رابطه با تفاوت های ظاهری ادیان و مذاهب بزرگ پاسخ مناسب خود را یافته اند. آیا چنین احساسی در شما بوجود نیامده است؟

«من آنچنان در طلب مذهب بی تاب و قرار نبودم که انگیزه ای در من بوجود بیاید. برای من مسیح اهمیت داشت و بس.»

ما کلمات دین و مذهب را بطور مترادف بکار می بریم و گاه آنها را جایگزین یکدیگر می کنیم. آیا تفاوتی بین ایندو موجود است؟ و آیا آنچه بهائیان به آن عقیده دارند دین است یا مذهب؟

«هر دینی دارای مذهبی است که شامل عقاید خاص اساسی آن می شود. یک دیانت که به چند سنت و شعائر مخصوص محدود نمی شود. در مورد دین بهائی تردیدی نیست که دارای یک شالوده و زیربنای محکم و مؤثر است. دینی است که پیامی برای گفتن دارد و از اینجهت شایسته احترام و دوستی ماست. گویی از هیچ طلوع نمود، دو پیامبر در قرن نوزدهم آنرا بنیاد نهادند.»

آیا بنظر شما اینهم یک ظهور دیگر از ادیان بزرگ است؟

«خیر، به دلایلی که بر پایه آمار و ارقام و نیز خصایص و ویژگیهای آن متکی است علیرغم رشد سریع آن با اجازه شما می خواهم بگویم که من باور ندارم که تعداد پیروانش هرگز به آن اندازه برسد که در عداد یکی از مذاهب بزرگ درآید، در واقع فاقد قدر و اعتبار است از طرفی با تعاریفی که از خود نموده و جاه طلبی اش برای جهانی شدن آنقدرها هم نفوذ و تاثیر در اذهان بجای نگذاشته است. همانطور که می بینیم نمایندگان این مذهب در فرانسه خیلی زیاد نیستند.»

در ظرف زمانی کوتاه، اندکی متجاوز از یک قرن تعداد بهائیان به پنج میلیون نفر رسیده است. آیا تعداد مسیحیان هم یک قرن بعد از مسیح به این اندازه می رسد؟

«ما که ارقام لازم را در اختیار نداریم. بعلاوه وقتی صحبت از کمیت می شود منظور فقط عدد پیروان نیست بلکه ارزش و اعتبار آنها هم مطرح است، از نفوذی که می توانند بر آراء و عقاید عمومی داشته باشند. در مورد بهائیان، از آنجا که می خواهند همیشه محتاط باقی بمانند، از اعتباری مخصوص به خود برخوردارند ولی نفوذ آنها در حد اقل باقی می ماند. آنها عامل تصمیم گیرنده نیستند.»

در نظر شما چه نکات همگرا و چه موارد اختلافی بین دو دیانت بهائی و مسیحی

وجود دارد؟ آیا تفکر بهائیت در باره مظاهر الهیه مثل مسیح و محمد در پایه و اساس با تفکر مسیحیت در باره مسیح بعنوان خدا، تفاوت دارد؟

«به عقیده من تفاوت اصلی در این مسئله نیست. این آن چیزی نیست که آنها را از هم متمایز می کند. این موضوع در رابطه مسیحیت با یهود و یا با اسلام هم صادق می آید. دین بهائی دینی است خوشبینانه که پیامی برای گفتن دارد، پیامی که مسیحیت قادر بر انکار آن نیست، و آن اینکه نقشه ای در کار است و خداوند برای جهان نقشه ای مقتر فرموده و استقرار صلح و وحدت عالم انسانی یک موهبت الهی است که به بندگان خود عنایت خواهد فرمود. ما مسیحیان بخاطر تفکری که در باره مسیح داریم احتمالاً دورنمای غم انگیزتری در دست داریم، این مسئله مطرح نیست که ما این موهبت الهی را پذیرا بشویم یا خیر. نجات ما بوسیله صلیب میسر است. مسیح بر بالای صلیب جان داد. این آن چیزی است که مسیح را بعنوان یک مثال و نمونه توجیه می نماید. او نه تنها پسر خدا بود بلکه بر بالای صلیب جان داد و به مردم نشان داد که چگونه می توان مرد، بی آنکه امکان دهد که نفرت به خدا و خلق در انسان وسوسه ایجاد کند. فقط خدا قادر به چنین کاری بود و این بود ماموریت مسیح. این به ما می آموزد که برخلاف اعتقاد عامه می توان بر شیطان غلبه نمود، نه با خرد کردن و نابود ساختن او و نه با تسلیم شدن به او بلکه با رویرو شدن و تحمل کردن او، مقاومت در مقابل او، این آن شکنجه ای است که اهمیت دارد. رویرو شدن با مرگ بدون تسلیم شدن به آن. ایستادگی بدون آنکه عزت نفس خود را در معرض تراژدی حیات بشری از دست بدهید. مقاومت در رویارویی با شیطان، نه آنکه در انتظار بمانیم که خدا بنحوی معجزه آسا و اسرارآمیز مداخله نماید.

من بین این دو دیانت نقاط مشترکی مشاهده می کنم که در قلمرو ذات پاک پروردگار است. از طرفی بنظر من طرز تفکر دین بهائی بر مبنای دورانی و دایره ای نهاده شده که از نقطه نظر فلسفه و در مقایسه با دیدگاه تاریخ مسیحیت که بر اساس متحدالمرکز بوده یک سیر قهقرائی بشمار می رود.»

آیا کلیسای فرانسه دیانت بهائی را یک فرقه مذهبی به حساب می آورد؟

«تا جائیکه من می دانم هیچ اعلامیه رسمی در این زمینه نه توسط شورای کلیسا و نه کلیسای فرانسه صادر نشده است.»

آیا تماسی با آنها وجود داشته است؟

«هیچ تماسی بخصوصی و توجه خاصی از ناحیه کلیسا نسبت به بهائیان تا جائیکه

من از آن مطلع باشم صورت نگرفته است.»

در باره دیدگاه این آئین نسبت به علم چگونه می‌اندیشید؟ مخصوصاً در باره توضیح و تبیین داستان‌های کتاب مقدس، از جمله سفر پیدایش و نیز مبحث پیشگونی‌های آن. آیا همه اینها جنبه استعاری و مجازی داشته است؟

«امروزه فقط چند فرقه از پروتستان‌های بنیادگرا (فاندامنتالیست) در آمریکا هستند که هنوز بر سر تفسیر کلمه به کلمه و معنای صوری انجیل اصرار می‌ورزند. این مشکل به کلیسای کاتولیک راه نیافته، چون مردم را مجبور به مطالعه کتاب مقدس نمی‌کند اگر تضادی بین مذهب و علم به چشم می‌خورد بخاطر آنستکه از هر دو تعبیرات نادرستی کرده‌اند. گروه دانشمندان وجود خدا را غیرضروری پنداشته‌اند. کلودبرنارد می‌گفت: "ما نیازی به این فرضیه نداریم" از اینرو مؤمنین احساس خطر نمودند. امروزه اگر خطری متوجه مذهب کاتولیک است بخاطر گرایشی است که می‌خواهد همه چیز را بنحوی باهم دربیامیزد در حالیکه بین اجزاء ترکیبی آن هیچگونه ارتباط منطقی برقرار نمی‌باشد. امروز هیچکس سعی نمی‌کند دانش را جایگزین مذهب کند. در دوایر علمی گرایشی پدید آمده که حاکی از بازگشت به فلسفه عرفانی است، فلسفه‌ای که مجموعه‌ای از تصوف یهود، ایده آلیسم یونانی و فلسفه ثنویت ایرانی را در خود گرد آورده. در این دوایر بهائی‌ها با روش الهام یافته خود که می‌گویند "می‌بینید شما هم به همان چیزهائی عقیده دارید که ما می‌گوئیم" و خیلی از این حیث احساس آرامش می‌کنند. اینهم یک نوع اساس دعوت به دین جدید است چیزی را که هست در ظاهر وانمود می‌کند که نیست. آنچه را که امروز بهائیان می‌گویند دیگر مفهوم یک قرن پیش را در بر ندارد.

امروزه حتی بعضی از کاتولیک‌ها از فلسفه عرفانی پیروی می‌کنند. اسم آنرا هم فلسفه توافق و سازش گذاشته‌اند که در حقیقت چیزی نیست جز بازی با الفاظ، تا بدینوسیله آنچه را که در نیت و اندیشه خود دارند بر زبان مردم جاری کنند.»

آیا شما فکر نمی‌کنید که بهائیان باعث شوند از تعداد امت مسیح کاسته شود؟ «شاید. در صورتی که مردم نسبت به دین علاقه نشان دهند. اگر شما این موضوع را که انسان حیوانی مذهبی است و در جستجوی آن کیش و مذهبی است که به او آرامش و آسایش ببخشد، قبول نمائید، آنوقت دین بهائی جا و مقام خود را بدست خواهد آورد. این دیانتی است که عطش و جستجوی بشر را برای یافتن دین تسکین خواهد داد. آئینی است آرامش‌بخش و اطمینان‌دهنده. ارائه دهنده یک



عقیده‌ام که آنچه امروزه ادیان می‌گویند با اراده‌ی خداوند هماهنگی و تقارن داشته و از آن منبع فیاض سرچشمه گرفته است. مقایسه دین‌ها بایکدیگر کاری بفرنج و پیچیده‌ای است، بطور مثال غالباً می‌گویند که آئین بودا ضدّ خداپرستی است، حال آنکه چگونه شخص می‌تواند در فرهنگی که هیچگاه با عقیده‌ی خدای واحد آشنائی نداشته، خداشناس به حساب آید».

آیا قبول دارید که جنبه‌های مدرن، عقاید و تعالیم دیانت بهانی این آئین را بیشتر از آنکه بطور مثال به مذهب کاتولیک یا کیش یهود نزدیک کند به کلیسای انگلیس نزدیک ساخته است؟

«احتیاج دارم بیشتر در این باره فکر کنم. یکی از مشکلات اظهارنظر در این زمینه جامع بودن کلیسای انگلیس بخاطر سابقه تاریخی و اهمیت ملی آن است که آنرا بصورت کلیسایی با شالوده‌ای محکم و استوار استقرار بخشیده است. اما چیزی که خاطر مرا مشوش می‌دارد اینست که گهگاه می‌شنوم که یک فرد بهانی از روی حسن نیت این نظریه را عنوان می‌نماید که عاقبت به اراده‌ی الهی جمیع ادیان در ظلّ این دیانت جمع و جذب خواهند شد. این در حقیقت یک نوع امپریالیسم است که به عقیده من باید خود را در برابر آن محافظت کنیم. ادیان بسیاری در طول قرون مرتکب آن شده‌اند و به نتایج رقت‌بار آن رسیده‌اند».

به امید دریافت پاسخی از مسلمانان به انستیتوی اسلامی در پاریس نامه نوشتیم، اما نامه ما چندین ماه بی‌جواب ماند. تلفن‌هایمان برای درخواست وقت مصاحبه بی‌اثر و نتیجه ماند. داشتیم خود را به سکوت آنها قانع می‌کردیم که بغتاً به ما خبر دادند که یک مصاحبه مفصل بین آقای حسین گولیک یکی از بهانیان ساکن آمریکا و دکتر جمیل ضیاب یکی از علمای برجسته فلسطینی که در یکی از مساجد مسلمانان آمریکا سمت مفتی را داراست بعمل آمده است.

دکتر ضیاب در بتانیه، نزدیک اورشلیم به دنیا آمده است. پدر او تحصیلات خود را در دانشگاه الازهر قاهره به اتمام رسانیده بود. او یکی از اعضای شورای عالی اسلامی در اورشلیم بود. دکتر ضیاب در سال ۱۹۴۶ امتحانات دوره عالی فلسطین را در رشته فقه و مطالعات اسلامی و زبان عربی که همپایه دانشگاه الازهر می‌باشد، با موفقیت گذارانیده و دهسال بعد دکترای خود را از کالج مطالعات علوم الهی (ماوراء الطبیعه) در شیکاگو بدست آورد.

«وقتی به آمریکا آمدم، در باره ادیان دیگر مخصوصاً یهودی و مسیحی شروع به مطالعه نمودم. سعی من این است که با دیدی منصفانه به همه ادیان نگاه کنم.

دور است. صلیب ندارد و بنا براین از مشکل آزار دهنده صلیب و تفکر رستگاری فارغ است. در واقع در سطح مذهب همان نقشی را ایفاء می کند که حزب سوسیالیست در عرصه سیاست بعهدہ دارد. در بین مذاهب دین بهائی در حکم حزب سوسیالیست است. می بخشید. قصدم شعاربردازی نبود.»

آیا در پرتو نهضت جهانی کلیساها، بهائیان می توانند در این راه همسفر خوبی برای شما به حساب آیند؟

«بدون شک چنین است. وقتی معتقد می شوم که راه یهود و اسلام به موازات راه ما پیش می رود دلیلی ندارد که بهائیان را از این امر مستثنی کنیم.»

برای آگاهی از نقطه نظر یک نفر پروتستان در این باره به عالیجناب دکتر ادوارد کارینتر رئیس سابق کلیسای وست مینیستر و ریاست عالی فعلی کنگره جهانی ادیان، مراجعه کردیم. با ایشان این سؤال را مطرح نمودیم:

ممکن است بفرمائید اطلاعات شما در زمینه دیانت بهائی تا چه اندازه است؟  
«فکر می کنم تا حدی نسبت به اصول عقاید این آئین مطلع باشم. از نظر من این دیانت با اعتقاد به خدای واحد و از حیث اخلاق دارای نظرگاه بلندی است. بانی و مؤسس آن الهی و تاریخی است، ادعیه و مناجاتهایش از جذبه ای دلنشین و حضور قلب مخصوص برخوردار است. همچنین معتقدم که جنبه تجدد و آگاهی آن نسبت به مسائل روز حائز اهمیت است.»

آیا علاقه ای شخصی هم به این دیانت دارید؟

«شخصاً دوستان زیادی دارم که بهائی هستند، از جمله خانم من! در مقام ریاست عالی کنگره جهانی ادیان و رئیس سابق این مؤسسه با اعضای جامعه بهائی همکاری داشته ام. همچنین از طریق کمیته شورای مجمع ادیان وابسته به سازمان ملل متحد که بهائیان همواره خدمات ارزنده ای در آن ایفاء نموده اند.»

آیا بنظر شما می توان گفت که دین بهائی بطور اخص به یکی از ادیان سه گانه بزرگ که قائل به خدای واحد هستند، نزدیک می باشد؟

«من در پاسخ این سؤال تردید می کنم. در تصور من اگرچه ادیان جمیعاً در یک مرکز با هم تلاقی می کنند، باز هم وجه تمایز و ویژگی خود را دارا می باشند، هریک در پویائی خود و جستجوی حقیقتی که "ورای ظاهر پنهان" است بنحوی با مسائل حقیقی در تلاش و مبارزه هستند، حتی در مورد سنت پل پیروانش گهگاه از پشت شیشه های تیره به مسائل می نگرستند. شاید هم حقیقت جامع تر از آن باشد که ادیان ما بتوانند آنها در یک جا گرد آورند. بنابراین من طرفدار این

در طی مطالعاتم به نکات مشترک زیادی بر می خورم، چیزی که احساس می کنم باعث می شود دانش من نسبت به اسلام غنی تر شود و به من امکان می دهد که با ادیان و دیگر مظاهر الهی، خود را نزدیکتر احساس نمایم».

وقتی بخصوص در باره دیانت بهائی که نسبت به آن آشنائی کامل داشت از او سؤال کردیم، در پاسخ گفت: «روابط من با جامعه بهائی در آمریکا بخصوص در آریزونا بسیار خوب است و تصادفاً می دانستم که بعضی از اساتید من در اورشلیم از جمله پروفیسور علی رشوف پرویز بهائی بودند. در عکا و حیفا جامعه بهائی پیش از تولد منم وجود داشته است. بعد از ۱۹۴۸ فرق مختلفی، از جمله عده ای مسیحی، گروهی دروزی، جمعی مسلمان و جامعه بهائی در آنجا ساکن بوده اند. زمانی دراز قبل از تاسیس حکومت اسرائیل اماکن مقدسه بهائی در این کشور هنگامی که هنوز تحت الحمايه دولت انگلیس بود و قبل از آن در دوره امپراطوری عثمانی در عکا و حیفا وجود داشته است. وقتی بعضی از این روزنامه هائی را که مسلمانها می نویسند می خوانم، خیلی تعجب می کنم. اینها می گویند بهائیان جاسوس اسرائیل هستند و علتش را هم چنین توجیه می کنند که معابد خود را در خاک اسرائیل بنا کرده اند. آنها این حقیقت را ندیده می گیرند که عبادتگاههای بهائی در زمانی که فلسطین تحت حکومت امپراطوری عثمانی و بعد از آن تحت الحمايه دولت انگلیس بود، در این کشور بنا و تاسیس شده بود. وقتی اسرائیلیها آمدند، آنها برخلاف دیگران خانه و کاشانه خود را ترک نکردند و اکثریتشان در آنجا ماندند. اگر بخواهیم جانب انصاف را رعایت کنیم می بینیم که در عکا و حیفا مسجد و کلیسا هم هست، اما نمی توانیم به این خاطر مسیحیان و مسلمانها را متهم کنیم و آنها را جاسوسان و عمال اسرائیل بنامیم. خود من مسلمان هستم نه بهائی، ولی باید جانب انصاف را گرفت وقتی مسلمانها چنین اتهاماتی به بهائیان وارد می کنند، احساس می کنم وظیفه دارم به آنها جواب بدهم».

در دنباله اظهاراتش اطمینان داد که: «دین بهائی نزدیکترین دیانت به اسلام است زیرا هدف غائی اسلام را مبنی بر وحدانیت خدای یکتا قبول دارد و با ما در این اعتقاد سهیم است». سپس اضافه کرد: «از سال ۱۹۴۸ که به آمریکا آمده ام هنوز به یک بهائی برنخورده ام که سخنی که دال بر مذمت اسلام باشد بر زبان براند بلکه برعکس آنها حضرت محمد (ص) را به پیغمبری قبول دارند، قرآن را کتاب آسمانی می دانند و تعالیم اسلام را با دیده تحسین و ستایش می نگرند ... این

طایفه نه تنها مرتد نبوده و نیستند، بلکه بر اثر تعالیم آئین بهائی به درجه قبول حضرت محمد (ص) به پیامبری و قرآن بعنوان کتاب آسمانی فائز گردیده‌اند، درست است که اصول اعتقاداتشان عیناً شبیه عقاید اسلامی نیست. مع هذا مسلمانان وظیفه دارند که حداقل به صرف رعایت ادب آنها را به عنوان نزدیکترین دین به اسلام قبول و اذعان نمایند».

دکتر ضیاب در دنباله اظهارات فوق مقالاتی را که علیه بهائیت در چندین نشریه مسلمان به چاپ رسیده بود بیاد ملامت و انتقاد گرفت.

«من بخوبی به این امر پی برده‌ام که بعضی از این مقالات بسیار بی اساس و بی پایه نوشته شده، هیچگونه تحقیق و بررسی در باره حق و حقیقت و اثبات آن صورت نگرفته است. فکر می‌کنم آنهایی که امروز قلم به دست گرفته و خود را اعلم علمای اسلام می‌خوانند باید بدانند که توسل به فحاشی و تکیه بر نکات منفی کسی را بجائی نمی‌رساند و منفعتی عاید نمی‌کند». و بار دیگر در مقام دفاع از بهائیان ادامه داد که «ما حق نداریم آنها را مرتد بخوانیم. اگر مسلمانی، مسیحی یا یهودی بشود و یا به کمونیسم و خدانشناسی روی آورد، اگر او را مرتد و از دین برگشته بخوانیم کلمه درستی اطلاق نموده‌ایم. اما بهائیان را که به راه خداپرستی ادامه می‌دهند، به خدای واحد اعتقاد دارند و حضرت محمد(ص) را قبول دارند چرا باید مرتد بخوانیم مگر آنکه بخواهیم در تعریف این لغات تحریف و تغییر بعمل آوریم».

در باره جرم‌هایی که به بهائی‌ها نسبت می‌دهند دکتر ضیاب چنین گفت :  
 «اگر چنین مواردی در گذشته رخ داده باشد نباید نسل اندر نسل آنها را مورد اتهام قرار دهیم. در تاریخ بشر، هر ملتی در دوره‌ای اشتباهاتی مرتکب شده در حالیکه اخلاف آن ملت از کرده گذشتگان نادم و پشیمان است در قرآن به وضوح می‌فرماید: هیچ فردی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. طبق موازین آنروز مسلمانان، بهائی‌های اولیه مرتد و از دین برگشته شناخته می‌شدند.

حتی تا امروز هم پیروان ادیان مختلف خیلی به ندرت حاضر می‌شوند کنار هم بنشینند و مسائل را با هم در میان نهند. اگر اینکار را می‌کردند این فاصله عمیق بین آنها نزدیکتر می‌شد و با مسالمت و همزیستی و آسایش می‌توانستند زندگی کنند. برطبق آیات قرآن کریم اگر پروردگار عالم اراده می‌کرد که همه مردم روی زمین از یک دین پیروی کنند، فقط یک دین می‌فرستاد، مسلمانان را با صراحت برحذر داشته از اینکه دیگران را به زور وادار به اقرار و ایمان نمایند.

ایمان باید بر اساس اختیار و انتخاب فرد باشد. یک فرد مسلمان حتی حق ندارد فرزندان خود را وادار کند که اسلام آورند. آنها فقط با میل خود می توانند به این دین بگروند، نه بر اثر اجبار والدین».

وقتی سؤال شد چرا بهائی ها جوابگوی حملات و تهمت هائی که به آنها در جراید می شود نمی باشند. دکتر ضیاب در پاسخ گفت :

« تا جائیکه من می دانم بهائیان به پاسخگویی نسبت به مفتریات عقیده ندارند و اینکه وقت خود و دیگران را در کشمکش های بیهوده و راه انداختن جار و جنجال برای وارد ساختن اتهام به مردم یا رفع اتهام هدر دهند علاقه ای ندارند. آنها با صبر و شکیبائی در باره مصائب وارده بر هم کیشان خود در هر نقطه ای از دنیا تظلم می کنند، ولکن کوچکترین علاقه ای به دفاع یا تهاجم به مخالفین خود ندارند. آنها را از چنین واکنش هائی منع کرده اند و بدانها اندرز داده اند که به کار خود مشغول باشند و به عقیده من آنها در این زمینه بسیار عاقلانه و باحکمت رفتار می کنند. ایکاش علمای اسلام هم همین رویه را دنبال کنند».

خوب، به لطف آقای دکتر جمیل ضیاب این بخش را هم که اختصاص به نظر دیگران نسبت به آئین بهائی داده بودیم، توانستیم به پایان برسانیم. با توجه باین نکته که حتی یک مفتی فلسطینی هم می تواند بهائیان را با جنبه مثبت مشاهده نماید بدان امید که دیگران هم در بی غرضی به وی تاسی نمایند.

## فصل هفتم

### یک آئین نوین

ما به ندای وجدان خود گوش فرا میدهیم و به دعا و مناجات  
متوسل می شویم، خداوند ما را کمک خواهد کرد که بهترین را  
انتخاب کنیم. — یک نماینده انجمن شور بین المللی

در خاتمه دیدارمان از کوه کرمل، موقتاً به ملاقات آقای فریبرز صهبا مهندس  
طراح گردیدیم. در دین بهائی کلیسا به مفهوم رایج آن وجود ندارد، اما در اطراف  
و اکناف دنیا تاکنون بهائیان به ساختمان هفت معبد (مشرق الاذکار) که نشانه و  
نمودار دیانت آنهاست مبادرت نموده اند. یک معبد بهائی در کامپالا واقع در  
قاره آفریقا، یکی در سیدنی در استرالیا، دیگری در ویلمت نزدیک شیکاگو واقع در  
امریکای شمالی و در امریکای جنوبی نزدیک پاناما، در جزایر پاسیفیک در آپیا  
واقع در ساموا، در اروپا در شهر فرانکفورت و در آسیا، در نیودهلی. آنها در نظر  
دارند بر تعداد این مشارق الاذکار در آینده بیفزایند.

آقای فریبرز صهبا که خود یک نفر بهائی است، مشرق الاذکار هندوستان را در  
دهلی بنا نمود که کار ساختمان آن در سال ۱۹۸۵ به پایان رسید. او با استفاده  
از مدرن ترین و پیچیده ترین وسائل ساختمانی امروزی موقتاً به خلق بنائی  
حیرت آفرین در شکل نیلوفر آبی با گلبرگهای درهم و تابدار گردید. طرح این  
ساختمان در تمام جراید مخصوص معماری با اعجاب و تحسین منعکس شد.

آقای صهبا اظهار نمود: «به من توصیه نشده بود که از یک سبک خاص پیروی  
کنم یا موادی مخصوص در طرح بنا بکار برم» و اضافه نمود، «تنها چیزی که  
از من خواسته بودند ایجاد یک فضای بزرگ و باز بود، جائیکه مردم بتوانند در  
آن دعا کنند و متون مذهبی خود را بخوانند، بدون اینکه موعظه و خطابه  
روحانیون دینی در کار باشد. فقط مثل معابد دیگر ما، این بنا لازم بود دارای  
نه (۹) ضلع و نه در و یک گنبد باشد. در مورد طرح جزئیات دیگر من کاملاً  
آزاد بودم که نیروی تخیل خود را بکار بندم.

وجود نه (۹) ضلع و نه (۹) در، در ساختمان هر مشرق الاذکار بهائی نشانه و

مظهر دین بهائی است. نه در، علامت آنستکه درهای آن بروی همه مردم باز است و از هر دری بخواهند می‌توانند بدان وارد شوند. گنبد بالای آن نشان‌دهنده وحدانیت خدا، وحدت ادیان و بالاخره وحدت بشر می‌باشد.»

مقرّ بیت‌العدل که بر بالای کوه کرم‌ل قرار گرفته، با پله‌ها و ستونها و گنبد آن، بنای دیگری است که در آن نشانه‌های بهائی بکار رفته‌است. بطور مثال پله‌ها نمودار محفل محلی و ستونها نماینده محافل ملی و گنبد آن نماینده بیت‌العدل می‌باشد که وظیفه آن همانا هماهنگ کردن و اعمال قوه تصمیم گیرنده می‌باشد. شالوده بنای نظم اداری آنچنان نبود که یکروزه تحقق یافته باشد. طراح این نظم بدیع بهاء الله بود و بعد توسط جانشین او و مبین دیانت بهائی یعنی عبدالبهاء جزئیات آن در وصیتنامه (الواح وصایا) ایشان تشریح و توضیح داده شده‌است. شوقی افندی، نتیجه بهاء الله و نوه عبدالبهاء در استقرار آن سهم ارزنده‌ای بر عهده داشته‌است. بانی این نظم بدیع بهاء الله بود. بعد نوبت به عبدالبهاء رسید که بندگی و عبودیت بهاء را برای خود اختیار نمود و جانشین و تفسیرکننده آثار بهاء الله گردید. بعد از درگذشت عبدالبهاء، شوقی رتانی یا ولی امرالله همانطور که از عنوان وی بر می‌آید مسؤولیت ولایت امر بهائی را بر دوش گرفت.

شوقی رتانی زمانی که از خبر درگذشت پدربزرگ خویش در نوامبر ۱۹۲۱ مطلع گردید بعنوان یک دانشجو در دانشگاه اکسفورد انگلستان تحصیل می‌کرد و از سن او فقط بیست و پنجسال می‌گذشت. عبدالبهاء طی الواح وصایا دستور صریح خود را مبنی بر نحوه سازمان‌دهی دیانت بهائی بر جای نهاده بود. از جمله فرامین او تاسیس «مؤسسه ولایت» بود. از آنجا که از فرزندان پسر عبدالبهاء هیچیک در قید حیات باقی نمانده بودند، نوه ارشد خود شوقی افندی را به عنوان اولین ولی امر دیانت بهائی تعیین و معرفی نمود. باید دانست که مقام مزبور بخودی خود یعنی بصورت یک امتیاز بنحوی که از عنوان آن بر می‌آید به وارث مستقیم و بلافصل ولی امر تعلق نخواهد گرفت. عبدالبهاء در الواح وصایا (وصیتنامه) شرایط تعیین ولی امر بعدی را به وضوح مشخص و معین نمود:

«... باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولی امرالله مظهر الولد سر آیه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراف با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید.» (ایام تسعه - صفحه ۴۶۸)

این جوان با شنیدن خبر ناگوار درگذشت پدر بزرگ عزیزش همه چیز را رها کرد و به قصد حیفاً حرکت نمود. مسؤلیت‌های سنگین و خردکننده در انتظارش بود. او مأمور بود وحدت جامعه بهائی را حفظ نماید، تعالیم بهاء الله و عبدالبهاء را از هرگونه تفاسیر و تعابیر نادرست و انحراف محافظت نماید، کار مؤسسات جاری بهائی را سر و سامان بخشد و بالاخره به گسترش این آئین همت گمارد.

قبل از هرچیز نظم اداری بهائی را که خطوط اصلی آن توسط عبدالبهاء طرح و تنظیم شده بود، تأسیس نمود و بدان واقعیت بخشید. نظم اداری دیانت بهائی بر سه پایه و یا سه مؤسسه استوار است: مؤسسه ولایت، هیأت ایادی و بیوت عدل محلی و ملی و جهانی. نقش ولی امرالله واضح و آشکار بود و هیأت ایادی هنوز مراحل اولیه خود را طی می کرد. بهاء الله در زمان حیات خویش چهارتن از مؤمنین خدمت، با ایمان و مورد اعتماد و باتجربه را به سمت ایادی منصوب نمود تا این عده سایر افراد بهائی را در اقدامات و خدمات دینی مشوق و راهنما باشند. و بدین ترتیب بدانها لقب ایادی امرالله داده شد.

عبدالبهاء در باره تأسیس یک گروه دائم که بتواند در امور جاری دینی ولی امرالله را کمک و مساعدت نماید، دستورات لازم بر جای نهاد. در الواح وصایا می گوید:

«ای یاران ایادی امرالله را باید ولی امرالله تسمیه و تعیین کند ... وظیفه ایادی امرالله نشر نفحات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شؤونست از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد و این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امرالله است که باید آنانرا دائماً بسعی و کوشش و جهد در نشر نفحات الله و هدایت من علی الارض بگمارد زیرا بنور هدایت جمیع عوالم روشن گردد.» (۱)

بیوت عدل محلی و ملی هنوز پایه و قوام نپذیرفته بود و بیت العدل اعظم نیز تأسیس نگشته بود. بنا به دستور بهاء الله هرگاه عده مؤمنین در هر شهر و نقطه جغرافیائی به (۹) بالغ گشت لازم بود که محفل محلی (بیت العدل محلی) انتخاب می شد تا این هیأت وسائل پیشرفت بهائی را در آن محل فراهم نماید. وقتی تعداد این محافل محلی به حد نصاب می رسد، باید اعضای محفل روحانی ملی انتخاب شوند که وظیفه اش همانا هماهنگ ساختن خدمات و اقدامات محافل روحانی محلی و سرپرستی و نظارت بر تمام طرح ها و نقشه هائی است که در سطح ملی به نفع این دیانت برای پیشرفت آن طرح و تنظیم می گردد. فعالیت ها



و اقدامات محافل روحانی ملی نیز به نوبه خود تحت نظارت و سرپرستی بیت العدل اعظم هماهنگ و اداره خواهد شد. ولی هر محفل روحانی محلی و یا ملی نیز در نفس خود در حکم یک بیت العدل (بیت عدل محلی و بیت عدل ملی) می باشد.

زمانی که ولی امرالله زمام امر را به عهده گرفت. عالم بهائی هنوز آماده این برنامه نبود. سازمان آن بدان اندازه متشکل و هماهنگ نشده و از نظر تعداد برای ایجاد این مؤسسات آزاد و دموکراتیک به حد کافی نرسیده بود. بنابراین ناچار می بایست قدم به قدم پیش برود. شوقی ربانی اولین کاری که بدان مبادرت نمود، انتخاب گروهی از افراد کاردان و لایق بمنظور کمک و همکاری با او در امور جاری بود، گروهی که اکثریت افراد آن را بهائیان امریکائی تشکیل می دادند. سپس اقدام به طرح یک سلسله نقشه های پنجساله، شش ساله و هفت ساله نمود. این نقشه ها به جامعه امکان می داد که به هدفهای معینی در طول نقشه در زمینه تبلیغ و انتشار این دیانت، سازماندهی خدمات اجتماعی، و ساختمان ابنیه مرکز جهانی، نائل گردند. او هیأتهای مجاهد و غیور مهاجرین را بوجود آورد. زنان و مردان داوطلبی که آماده بودند بهرکجا که ضرورت داشت سفر کنند. آنها هرکجا بودند می بایست از راه کسب و کار قادر بر امرار معاش خویش باشند، رفتار و اعمالشان حاکی از اصول و عقاید دینی آنها باشد، وظیفه داشتند سؤالات مردم را بدون اینکه برای ایمان آوردن آنها اصرار و پافشاری نمایند، یا به موعظه متوسطل گردند، پاسخ گویند. هدف بر آن بود که افراد بیشتری به این آئین بگروند تا بدین ترتیب جوامع جدید بهائی تاسیس گردد. گاهی از آنها می خواستند که برای تقویت جوامع کوچکتر محلی بروند و برای تحقق بخشیدن طرحها و نقشه های آنها مساعدت نمایند، نقشه هائیکه مربوط به پیشرفت دیانتشان در آن نقاط می شد و یا به بهبود شرایط زندگی جمعیت محلی بدون در نظر گرفتن نژاد، مذهب و طبقات اجتماعی کمک می کردند. از این زمان افراد بهائی در هر سن و سال و از هر طبقه و گروه، بار سفر بریستند، وطن های خود را ترک نمودند، با خانواده، دوستان و زندگی آرام و پرآسایش وداع کردند و در اطراف و اکناف عالم متفرق و پراکنده شدند. نه از شدائد و مشکلات غربت و دریدری هراسی در دل و نه از رویارونی با خطرات آینده بیمی در خاطر، خطراتی که مخصوصاً در سرزمین های اسلامی همواره در کمین آنها بود.

ولی امرالله نه تنها مهندس و طراح نظم اداری بهائی بلکه سازنده آن نیز بود. به

سرپرستی وی اراضی کرمل قطعه به قطعه خریداری گشت. سپس شخصاً به طراحی و درختکاری باغات اطراف اماکن مقدسه بهائی همت گماشت. با توسعه امکانات مالی که از برکت تبرعات سخاوتمندان پیروان این آئین در سراسر دنیا تقدیم و تامین می شد، او توانست مقام اعلی را که محل دفن جسد نقطه اولی (باب) بود و آن جسد مطهر را از ایران به آنجا رسانیده بودند، و همچنین مقبره عبدالبهاء را در جوار آن بنا نماید. قدم بعدی، منازل مسکونی بهاء الله در عکا و بهجی بود که در تصرف جامعه پیروان این دیانت درآمد.

شوقی ربّانی تحصیلات خود را در دانشگاه امریکائی بیروت و اکسفورد طی نموده و به زبان انگلیسی احاطه کامل داشت. یکی از مأموریت‌های وی ترجمه آثار بهاء الله و عبدالبهاء به زبان انگلیسی بود. کاری بس دقیق و دشوار که مسئولیت سنگینی به همراه داشت. این آیات و الواح بی شمار غالباً به زبان فارسی بود، زبانی بی نهایت پیچیده و ظریف و دقیق که مستلزم موشکافی و دقت و حوصله فراوان است، چه بسا که با تلفظ یک کلمه، معنی آن و در نتیجه معنی جمله و گاه معنی تمام متن را تغییر می دهد سبک آنها بیشتر استعاره ای بوده که راه را برای هرگونه تعبیرات و تفسیرات ناروا و نادرست باز می گذارد. شوقی ربّانی با آن رسوخ معنوی و عمیق خود در این آثار و احاطه کاملی که به زبان انگلیسی داشت کار ترجمه آنها را به وجهی قابل درک به این زبان عهده دار شد. کاری شگرف که بعدها پایه ترجمه آثار و الواح بهائی به سایر زبانهای عالم قرار گرفت. در حال حاضر آثار مزبور به بیش از هفتصد زبان دنیا ترجمه شده است. احتمالاً در رابطه با این حقیقت که زبان انگلیسی به عنوان نخستین زبان عمده در ترجمه متون و نوشته های این دیانت مورد استفاده قرار گرفته است، خود موجب توسعه تبلیغ و پیشرفت آن در امریکای شمالی شده است، در حالیکه ملاحظه می کنیم پیشرفت آئین مزبور در اروپا بویژه در فرانسه با تآتی و اشکال مواجه بوده و بدان صورت توسعه نیافته است. از اینها گذشته او رئیس و رهبر جامعه بهائی بود، اگرچه به حضور در مراسم و تشریفات توجهی نداشت، لکن سیل مکاتبات و توقیعاتش به سراسر عالم بهائی همواره در جریان بود. محافل روحانی پیوسته دریافت کننده پیام های وی بودند و گروههای مهاجرین با کلماتش مانوس، دلگرم و امیدوار می شدند. او علیرغم مشغله فراوان و بیحد و حساب از هر فرصت کوتاهی برای نوشتن کتاب استفاده می کرد و بدین ترتیب چندین کتاب به رشته تحریر درآورد. از آن جمله لوح قرن و کتاب دور بهائی بود که این کتاب اخیر در واقع

تقریظی بر مفهوم رسالت و مأموریت الهی بهاء الله و حقایق موجود در این شریعت می باشد.

اما بهرحال قلمرو اختیارات ولی امر بهائی هم متضمن محدودیت‌هایی می شد اگرچه وی آیات و متون مقدسه بهائی را تشریح و تفسیر می نمود و لکن قدرت و اختیار صدور حکم شرعی راجع به بیت العدل اعظم بود.

در فاصله بین سالهای ۱۹۵۱ - ۱۹۵۷ مؤسسه ایادی امرالله را توسعه و تحکیم بخشید و در طی یک سلسله انتصابات، سی و دو تن از مردان و زنان لایق و کاردان و با ایمان را از میان هر ملیتی برگزید و به سمت ایادی امرالله منصوب ساخت. وظیفه این افراد تبلیغ و ترویج اصول دین بهائی و حفظ و صیانت آن بود. نظم اداری بهائی می بایست با تشکیل بیت العدل اعظم که بهاء الله مبتکر و شارح آن بود، تکمیل گردد و اعضای آن باید توسط هیأتی از نمایندگان محافل ملی در سراسر عالم بهائی انتخاب شوند.

در اوّل نوامبر سال ۱۹۵۷ شوقی ربانی که برای خرید پاره ای وسایل لازم جهت ساختمان دارالآثار در مرکز جهانی، به لندن آمده بود بگفتا مبتلا به آنفلوآنزای آسیائی شد و در چهارم نوامبر بر اثر عارضه حمله قلبی در سن شصت و یکسالگی به جهان دیگر شتافت. مرقد وی در آرنوس گراو، حومه لندن قرار دارد. از خود همسری بیادگار گذاشت بنام خانم روحیه ربانی. اما نه فرزندی داشت و نه کسی را بعد از خود به جانشینی تعیین کرد. و فقط یک نکته وجود داشت و آنهم این بود که تمام اختیارات به بیت العدل اعظم محول خواهد شد. چنین بر می آید که وی هیچیک از افراد خانواده خود را در شان احراز مقام ولی امر ثانی در این دیانت نمی دید.

ممکن است ظاهراً چنین بنظر آید که حیات شوقی ربانی از آن شکوه خیرکننده سهم کمتری داشت و آنچنان لحظات هیجان آفرین در زندگی او به چشم نمی خورد. گویی از آن تقدس کبریائی که در وجود بهاء الله در کمال عظمت در تجلی بود و در عبدالبهاء بارز و آشکار، تلؤلؤ کمتری در او وجود داشت و اوراق زندگانی اش فصلهای اندکی به افسانه های خدایان هدیه می نمود. ولیکن نقش او در مقام خود یکتا بود. در پرتو نیروی سازماندهی او که بر مبنای اصول علمی قرار داشت و آن ترجمه های اصیل و گرانبهائی که از آثار مقدسه این آئین از خود بجای نهاد، امر بهائی از خطر انشقاق و انشعاب محفوظ ماند. بالاتر از همه آنکه این دیانت را با دید دنیای امروز غنی و سرشار نمود. کافی است نظری کوتاه به نمونه ای از

آثار او بيافکنيم تا بوضوح آن قوه‌ای را که عبدالبهاء از آن بنام « جوهر روحانيت » نام برده و آن استعداد شگرف و خارق العاده‌ای را که او در تجزيه و تحليل حقايق از خود بروز داده و می توان از آن به پيشگونی تعبیر نمود در وجود او مشاهده نمايم. بطور مثال متن زیر را که در سال ۱۹۳۱ مرقوم داشته در نظر آوريم:

« ظرف دهسال بی‌نظمی و آشوب بی‌وقفه، تحت فشار انواع مصائب و عواقب وخيمه بی‌شمار که برای آینده بشریت در بر داشته، جهان را به لبه پرتگاه بليات مخوف و غيرقابل تصویری سوق داده است. در حقيقت بين تظاهرات اميدوارکننده و پرشوق و شوری که نمايندگان حاضر در کنفرانس ورسای ابراز می داشتند و فرياد و فغان مضطربانه و آشکاری که امروز چه از سوی فاتحین و چه از جانب مغلوبین به گوش می رسد (اشاره به عهدنامه صلح ورسای در ۱۹۱۹ که بين قوای متفقین و آلمان به امضاء رسيد) همه حکايت از یک سرگردانی عمومی و ناباوری همگانی می نمايد و تضاد غم انگیزی بين ايندو عامل بچشم می خورد ... مشکلات اقتصادی، هرج و مرج سياسی، ورشکستگی مادی، سستی ارکان دین، خصومت نژادی همه دست بدست هم داده تا بر سنگینی وزنه طاقت فرسانی که بشر محنت زده را در زیر بار سنگین آن به ناله و فغان آورده، همچنان بيفزاید. بهر قاره‌ای که اجمالاً نظر افکنيم، هر نقطه‌ای را حتی در دورترین نقاط عالم مورد مطالعه قرار دهيم، مشاهده می کنيم که دنيا تحت نیروهائی که نه قابل توجیه است و نه می توان آنرا کنترل نمود، به ستوه آمده است.

... اين سير تجزيه و ویرانی بايد بيرحمانه دوام يابد و اثرات فساد و تباهی آن درست در قلب اين عصر رو به زوال و انهدام، عمیقاً نفوذ کند پيش از آنکه ملل، مذاهب، طبقات و اجناس متخاصم دنيا در کوره مصیبتی عمومی با يکديگر تلفيق و ترکیب يابند و در آتش امتحانی پرعذاب و دشوار در قالب جامعه جهانی يکپارچه گردند و در ظل نظامی جهانگیر و برومند با هم متحد و هماهنگ شوند. هنوز لازم است درد و رنج فراوان تحمل کنند، صدمات و فلاکتهای وحشتناکتر از حد تصور، بحرانها، انقلابات جنگ، قحطی و سختیهای مافوق تخطّر می بايد دست بدست هم دهند تا بر روح و روان نسلی غافل از اينهمه فساد و تباهی، آن حقايق و اصولی را حکّ نمايند که از قبول و پیروی آن استنکاف ورزيده است.» (۲)

جامعه بهائی برای درگذشت شوقی رتانی هيچ آمادگی نداشت. برخی از ناظرين را تصور چنان بود که اگر رهبر جدیدی بجای ایشان زمام امور را در دست نگیرد،

در جامعه بهائیان شقاق و جدائی روی خواهد داد. اما این جامعه بجای تفرقه به سادگی بر آن شد که در آینده تصمیمات خود را بر مبنای شور و مشورت اتخاذ نماید.

از سی و دو نفری که ولی امر بهائی آنان را به سمت ایادی انتخاب نموده بود، بیست و هفت نفرشان هنوز فعال بودند. این عده با همبستگی و پشتیبانی کامل همسر شوقی رتانی، با هوشیاری و الهام و پیروی از روش شوقی رتانی، کار ایشان را دنبال نمود. تا آنکه عاقبت مولود نظم بدیع اداری قدم به عرصه وجود نهاد. ایادی امرالله برای شش سال به مراقبت و پرورش این مولود جدید همت گماشتند، ارکانش را توسعه دادند، اهدافی را که ولی امرالله نقشه آنرا طرح نموده بود تحقق بخشیدند و به موازات آن به کوشش‌های امر تبلیغ ادامه دادند. در سال ۱۹۶۳ کوشش‌های مهاجرین به ثمر رسید. تعداد محافل محلی و محافل ملی به حد نصاب رسیده بود، حال قادر بودند نمایندگان بین‌المللی را برای انتخابات بیت‌العدل اعظم، هیاتی که از قوه تشریعیه برخوردار بود انتخاب کنند. روز بیست و پنجم آوریل در حالیکه دقیقاً یک قرن از اظهار امر بهاء الله در باغ نجیبیه بغداد می‌گذشت انتخابات صورت گرفت. به منظور مراعات اصول دموکراسی و آزادی هرچه بیشتر انتخابات، ایادی امرالله از شرکت در آن امتناع نمودند و از جامعه خواستند که به آنها رای ندهند. بدین نحو نظم اداری بهائی به مرحله کمال و بلوغ رسید.

در حال حاضر سازمان‌ها و مؤسساتش از هر حیث با سیستم اداری عمودی (هرمی) که شارع آن طرح و ابداع نموده و جانشینان او به تبیین و تشریح جزئیات آن پرداخته‌اند مطابقت و هماهنگی دارد. در سطح پائین محافل روحانی محلی وجود دارند. وقتی عده افراد بالغ به نه (۹) نفر یا بیشتر برسد محفل روحانی محلی تشکیل می‌شود. و هرگاه تعداد کمتر از نه نفر باشد، این جامعه مستقیماً به محفل روحانی ملی وابسته خواهد بود. هر سال طی یک انجمن شور ملی با حضور نمایندگان تمام جوامع محلی اعضای نه نفری محفل ملی را انتخاب می‌کنند. آنها نیز به نوبه خود در یک کانونشن بین‌المللی که هر پنج سال یکمرتبه تشکیل می‌گردد، شرکت نموده و اعضای نه‌گانه بیت‌العدل اعظم را انتخاب می‌نمایند.

هر فرد بهائی اعم از مرد یا زن از هر نژاد و طبقه اجتماعی می‌تواند به عضویت محفل روحانی محلی یا ملی انتخاب شود. اما از جهت دیگر هیچکس حق مبارزه انتخاباتی ندارد و نمی‌تواند خود را کاندیدا معرفی نماید. هر فرد رأی دهنده باید

با آگاهی کامل، تفکر و دعا، رأی دهد و شخصی را که به عقیده او و به طیب خاطر مناسب‌تر تشخیص می‌دهد انتخاب کند. کسی که در رفتار و کردار سرمشق و نمونه تعالیم این دیانت باشد و در ضمن شایستگی اجرای مسؤولیتهای محوله را نیز داشته باشد.

آخرین انتخاب اعضاء بیت‌العدل اعظم در سال ۱۹۸۸ در حیفا برگزار گردید. ششصد و شصت نفر به نمایندگی بیش از هفتاد ملیت در آن رأی دادند. حقیقتاً تماشای این صحنه و چنین جمعیتی از مردان و زنان که نمایندگان اقوام و ملل و نژادهای گوناگون بودند خود تجسم گویائی از برادری و برابری جهانی بود و آنهمه شادمانی و صلح و صفا انسان را عمیقاً تحت تاثیر قرار می‌داد. در بین آنها نمایندگانی دیده می‌شدند که در لباس‌های محلی شرکت کرده بودند. ما هرگز نمی‌توانیم عظمت و وقار نمایندۀ پاپوآ را در جامعه ملی کشور خودش از یاد ببریم. از میان اعضاء منتخب بیت‌العدل اعظم، دو تن ایرانی، چهار نفر امریکائی که یکی از آنها سیاهپوست بود و سه نفر بقیه انگلیسی، استرالیائی و ایرلندی بودند. چهارنفر آنها در ظرف بیست و پنجسال گذشته همواره عضو بیت‌العدل بوده‌اند، یک نفر بیست سال، فرد دیگر شش سال و دیگری یکسال بود که این مقام را احراز کرده بودند. از میان آنها دو نفر برای نخستین بار انتخاب شده بودند. نسبت فوق ما را به طرح دو مسئله زیر راهنمایی می‌کند.

۱ - عده اعضاء امریکائی از حیث تعداد بیشتر است. در تایید نظر ما جواب دادند. «بلی صحیح است. زیرا بهائیان امریکائی در پیشرفت این امر سهم ارزنده‌ای داشته و دارند. اما امروز پیشرفت این دیانت بدرجه‌ای رسیده که از هم‌اکنون می‌توان نتایج انتخابات دوره بعدی را که در آن نمایندگان بیشتری از ملیت‌ها و قبائل و اجناس مختلف جهان شرکت خواهند نمود، پیش‌بینی نمائیم. مخصوصاً با در نظر گرفتن اقبال جمع کثیری از اهالی امریکای جنوبی، مردم هند و ساکنین قاره افریقا در ظل این دیانت».

۲ - از حقایق موجود چنین بر می‌آید (پنج نفر از اعضاء نه نفری بیت‌العدل بیش از بیست سال است که در این مقام عضویت داشته‌اند) که بجز موارد فوت، یا بازنشستگی دواطلبانه همیشه همان اعضاء سابق مجدداً انتخاب می‌شوند. این امر تا اندازه‌ای ناشی از آنستکه نمایندگان ملی قادر نیستند بهائیان سراسر دنیا را که از نظر تنوری واجد شرایط انتخاب شدن باشند، بخوبی بشناسند. در اینصورت آیا امر انتخابات بهمان شیوه دموکراتیک که در نظر اول می‌نماید

خواهد بود یا خیر؟ این سؤال را با چندتن از نمایندگان ملی مطرح کردیم. پاسخ آنها چنین بود: ما قبل از هرچیز به دعا و مناجات و تفکر و تمرکز فکر متوسل می‌شویم، اطلاعات لازم را بدست می‌آوریم. حلقه ارتباطات در بین جوامع امری بدان اندازه محکم و استوار هست که به ما امکان دهد بدانیم بطور مثال فلانی کجاست و چکاره است و چگونه توانسته با خدمت و شور و شوق مقامی در جامعه بدست بیاورد. به ندای وجدان هم گوش فرا می‌دهیم و با دعا از درگاه خداوند مسئلت می‌نمائیم که ما را در انتخاب بهترین اعضای جامعه هدایت فرماید. بهرحال، ما بار دیگر در خاتمه تحقیقات خود بر سر این موضوع باز خواهیم گشت.

باید دانست که محافل محلی و ملی و بیت‌العدل اعظم، هریک وظایف جداگانه‌ای دارند. از جمله وظایف محفل روحانی محلی طرح و تنظیم فعالیت‌های اجتماعی، اقدامات و خدماتی در محدوده جغرافیای محلی، اجرای مراسم ازدواج، کوشش به برقراری ضیافات نوزده روزه و برگزاری ایام متبرکه بهائی، تشکیل جلسات تزئید معلومات امری است. این جلسات که در منازل افراد بهائی بطور غیررسمی تشکیل می‌شود و اصطلاحاً به آن «فایرساید» یا بیت تبلیغ می‌گویند، جلساتی است دوستانه که هرکس اعم از بهائی یا غیربهائی می‌تواند در آن شرکت نماید. محفل محلی همچنین می‌تواند به ترتیب جلسات عمومی و بحث آزاد مبادرت نماید. محفل روحانی محلی در اداره امور محلی آزاد و با سایر محافل محلی در تماس و همکاری می‌باشد.

هر محفل روحانی ملی دارای نه (۹) نفر عضو است که این عده طی انجمن شور روحانی که در هر سال در «عید رضوان» برگزار می‌شود، انتخاب می‌شوند، محافل ملی اقدامات و فعالیت‌هایی را که بایستی در سطح ملی انجام گیرد مانند خدمات تبلیغی، انتشارات، مرکز اطلاعات، برنامه‌های آموزشی و توسعه و ترویج، ایجاد ارتباط با مقامات دولتی را طرح و تنظیم می‌نمایند و همچنین از فعالیت‌های مشابه محافل محلی حمایت می‌کنند. محفل ملی هدایت و راهنمایی محافل محلی را در امور جاری آنان بر عهده دارند، و این محافل محلی اگرچه زیرنظر محفل ملی انجام وظیفه می‌نمایند، ولیکن از آزادی عمل و اختیارات کافی در سطح محلی بهره‌مندند.

محافل محلی غالباً در مواقعی که با مشکلاتی مواجه می‌شوند که قادر نباشند در سطح محلی به حل آن اقدام نمایند. برای کمک و راهنمایی به محفل ملی

مراجعه می‌کنند. در مقابل مواقعی وجود دارد که پیشنهادات سودمندی در زمینه یک نقشه ارائه می‌دهند و بدین ترتیب یک همکاری دوجانبه برقرار می‌شود. بیت‌العدل اعظم در سطح عالی مؤسسات اداری بهائی در سراسر جهان قرار دارد. نظارت بر اجرای اصول و تعالیم بهائی بنحوی که با تفاسیر و تشریحات دو مبین این دیانت، یعنی عبدالبهاء و شوقی رتانی مطابقت داشته، بر عهده این مرجع می‌باشد که بهائیان او را مرجع مصون از خطا می‌دانند. بیت‌العدل اعظم برطبق صراحت کتب مقدسه بهائی تنها مرجعی است که می‌تواند در زمینه مسائلی که به مقتضای زمان و شرایط زندگی در هر دوره و وقایع مربوط به آن دوره، در صورتیکه حکمی صریح در باره آن شرایط خاص در آثار بهائی وجود نداشته باشد، وضع قانون نماید. جلسات آن مطلقاً خصوصی است. تصمیمات آن که با رأی اکثریت اتخاذ می‌شود، در یک اعلان مشترک به اطلاع بهائیان سراسر دنیا می‌رسد. ممکن است هیچکس از نحوه رأی یا عقیده دیگری مطلع نگردد. ما در طی تحقیقات و بررسیهای خود احساس نمودیم که این موضوع محرمانه بودن احتمال دارد که عاقبت منجر به ایجاد یک دسته قدرتمند در داخل سازمان آزاد و دموکراتیک جامعه گردد.

آیا این امکان وجود ندارد که از درون این نظم اداری، رهبری به عرصه قدرت برسد که بخواهد مبانی نظم بدیع آنرا به یک نظام محافظه‌کارانه افراطی، قدرت‌طلبانه و تسلط‌جویانه منحرف سازد؟ یک نفر بهائی مشهور و برجسته در این باره چنین جواب می‌دهد:

«در صورتیکه قدرت حاکمه در دست دو یا سه نفر باشد چنین انحرافی امکان‌پذیر است و عملاً ممکن است اتفاق بیافتد. در حالیکه اگر این قدرت در دست نه (۹) نفر باشد روی دادن چنین انحرافی اگر غیرممکن نباشد ولی به حداقل می‌رسد». سپس ما بر این واقعیت تکیه نموده و سؤال کردیم که از آنجا که امکان‌پذیر نیست بدانیم در مباحثات مربوط به اتخاذ یک تصمیم چه فردی چه موضعی را دارا خواهد بود، آیا کار رأی‌دهنده را برای انتخاب اعضای بیت‌العدل، با توجه وقوف بر این حقیقت دشوار نمی‌سازد؟ شخص مورد نظر چنین جواب داد: «در نهایت، هر فرد از اعضا، به‌تنهایی هیچ است. آنچه اهمیت دارد آن مؤسسه است و آن اصول و قوانینی است که تحت آن عمل می‌کند و تعداد اعضا، که کفایت آنرا تضمین می‌نماید.»

لازم است به این نکته اشاره کنیم که هیچیک از اعضای انتخاب شده در سطح



محلی و یا ملی و در سطح جهانی از هیچگونه امتیاز خاص و حق ویژه، قدرت یا نفوذ شخصی برخوردار نیستند. همچنین هیچ مسؤولیتی در قبال انتخاب کنندگان خود به عهده نخواهند داشت تنها زمانی که محفل روحانی تاسیس و رای جامعه بر آن قرار گرفت، می تواند اختیارات خود را به مرحله اجراء درآورد و مسؤولیتها و وظایف خود را نسبت به بهائیان آن منطقه بر عهده گیرد، چنین حقی برای آن محفل بوجود می آید.

از جمله ادارات جنبی بیت العدل در حیفا عبارتند از: خدمات دارالانشاء، یک کمیته اداری که با مسؤولیت مدیریت و بودجه سر و کار دارد، دفتر اطلاعات بین المللی که شعبه های آن در شهرهای نیویورک، پاریس، هنگ کنگ و ژنو قرار دارد، دفتر توسعه امور اقتصادی و اجتماعی، قسمت آمار و قسمتهای دیگر. علاوه بر ادارات فوق که قبلاً نیز طی تحقیقات خود بدانها اشاره کرده ایم، بعنوان نمونه کتابخانه مرکزی و دارالتحقیق بین المللی را می توان نام برد.

به موازات مؤسسات انتخابی، تشکیلات انتصابی هم وجود دارد. این موضوع در مورد یک عامل حیاتی مهم در ساختمان نظم اداری، یعنی هیأت مشاورین قاره ای، هیاتی که اعضای آن باین سمت تعیین می شوند، صادق می باشد. از سال ۱۹۶۸ به بعد این هیأت بتدریج جای ایادی امرالله را که در حال حاضر بیش از چند نفری از آنها در قید حیات باقی نمانده اند گرفته است. بیت العدل اعظم بجای انتصاب افراد دیگری به سمت ایادی و برای احترام به نصوص بهائی که اعضاء عنوان ایادی را منحصر به پایه گزار آن بهاء الله و جانشینان او منحصر می کند، هیأت مشاورین قاره ای را که بنیادی جداگانه است، بوجود آوردند تا در اجرای وظایف و کارهایشان به آنها مساعدت نمایند.

بیت العدل اعضای هیأت مشاورین را به مأموریت بهر نقطه دنیا گسیل می دارند. وظایف آنها بخش وسیعی از اقدامات و خدمات مختلف را در سطح جهانی شامل می شود. از جمله وظایف آنها کمک به حفظ و صیانت امر بهائی و تبلیغ، می باشد. خدمات آنها می بایست مشوق و الهام بخش دوستان بهائی در هر نقطه ای از جهان باشد. گاه اتفاق می افتد که جلسات هیأت مشاورین و محافل ملی در زمینه پاره ای مسائل، بطور مثال تعیین تقسیمات جغرافیائی به واحدهای کوچکتر که در واقع منطقه خدمت اعضای هیأت مزبور را مشخص می نماید، با هدایت و سرپرستی خود آنان اداره می شود.

این عده بنویه خود هیأت معاونین را که آنها نیز نقش پراهمیتی در امور مربوط

بامر بهائی دارند انتخاب و هدایت می نمایند. لازم به یادآوری است که اعضای هیأت نامبرده از حق تفسیر و تصمیم گیری برخوردار نمی باشند.

اعضای هیأت معاونین در سطحی محدودتر یعنی در قلمرو داخلی یک کشور یا یک منطقه کار می کنند و با محافل محلی در ارتباط نزدیک هستند. آنها در حقیقت بعنوان نمایندگان هیأت مشاورین قاره ای و مساعدین و مشاورین آنها عمل می کنند. وظیفه اصلی آنها تقویت کار تبلیغ و محافظت امر و تماس با محافل محلی، گروه های کوچک و بهائیان نقاط منفرد و تشویق و تحریص آنان می باشد. طول مدت خدماتشان بر حسب نیازمندی های منطقه ای که زیر پوشش مسؤلیت آنها قرار گرفته متفاوت می باشد. طبق اصول جاری، مخارج مربوط به خدمات خود را شخصاً می پردازند. ولیکن در بعضی مناطق دشوار و موارد خاص می توانند از بودجه ای که توسط هیأت مشاورین بدین منظور در نظر گرفته شده، استفاده نمایند.

در حال حاضر عده اعضای هیأت مشاورین قاره ای به هفتاد و دو تن و معاونین به حدود هفتصد نفر رسیده است.

در سال ۱۹۷۳ دارالتبلیغ بین المللی در حیفا دائر گشت. اعضای آن توسط بیت العدل اعظم برای مدتی نامعین تعیین شدند. شغل آنها تمام وقت بوده و در برابر آن حقوق دریافت می نمایند. وظیفه اصلی آنان هماهنگ نمودن خدمات اعضای هیأت های مشاورین و تشویق و تحریص آنان و هدایت و سرپرستی آن هیأت ها می باشد و از سوی دیگر اعضاء هیأت مزبور دارالتبلیغ را از احتیاجات و مسائل موجود در قاره مورد مأموریت خود مطلع می سازند. مؤسسه دارالتبلیغ همچنین امر ارتباطات بین بیت العدل اعظم و اعضای هیأت مشاورین را جاری و برقرار می نماید. بدین ترتیب بیت العدل اعظم قادر خواهند بود که نیازهای مهاجرین و گروه های مبلّغین سیار را از قبیل کتب و وسائل ارتباط سمعی و بصری برآورد نمایند، بنحوی که نه تنها موجب افزایش عده مؤمنین گردد، بلکه در عین حال کیفیت و سطح معلومات معنوی جامعه را نیز ارتقاء بخشد.

در پرتو خدمات بیدریغ اعضای هیأت مشاورین و معاونین آنها، همچنین گروه های مهاجرین که در حقیقت پایه های اولیه پیشرفت و ترقی این دیانت را محکم و استوار نموده و زبان به تبلیغ گشوده اند، این آئین اکنون تمامی قاره های کره زمین را بقول خانم ساندراتاد: «همچون شبکه ظریفی در بر گرفته است» بیت العدل اعظم در راه ترقی و توسعه آن در هر قدم و هر مرحله به طرح

نقشه هائی، هریک برای چندسال معین، مبادرت کردند. آخرین نقشه بیت العدل که سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ را در بر می گرفت، در پایان آن شاهد افزایش رقم عده بهائیان به میزان ۳۱٪ در سراسر جهان بود. جدول زیر افزایش جمعیت بهائی را در هر قاره طبق نقشه فوق نشان می دهد:

افریقا	امریکا	آسیا	استرالیا	اروپا	
۱۹۷۹	۶۰۲,۰۰۰	۶۶۵,۰۰۰	۲,۲۶۴,۰۰۰	۷۰,۰۰۰	۱۹,۰۰۰
۱۹۸۶	۹۶۹,۰۰۰	۸۵۷,۰۰۰	۲,۸۰۷,۰۰۰	۸۴,۰۰۰	۲۲,۰۰۰
افزایش ۶۱٪	۲۹٪	۲۴٪	۲۰٪	۱۶٪	

نمودار فوق که نشان دهنده افزایش عده بهائیان به نسبت هر قاره می باشد، آشکارا راه را برای بحث و ابراز نظر باز می گذارد. چرا بیشترین رقم مؤمنین بهائی به آسیا تعلق دارد؟ چرا پیشرفت این امر در قاره آفریقا تا این اندازه چشمگیر است؟ چرا باید رقم بهائیان در امریکا چهل برابر عده آنها در اروپا باشد؟ اولین پرسش ما پاسخ سریع و مستقیم دارد: زیرا آسیا با اصالت اسلامی که داراست بیشتر مذهب گرا، می باشد. قسمت اعظم جمعیت بهائی آسیا را هندی ها تشکیل می دهند که عده آنها متجاوز از هزاران نفر است. مردم هند از همان بدو تولد غرق در ارزشهای معنوی هستند در حالیکه در اروپا ماده پرستی غلبه دارد. قاره آمریکا حسابش جداست. نخست عبدالبهاء روابط بسیار محکم و استواری با بهائیان امریکای شمالی برقرار نمود و سپس شوقی ریتانی آنرا ادامه داد. عبدالبهاء معتقد بود که ایالات متحده آمریکا مهد نظم بدیع جهان آرای بهاء الله خواهد گردید زیرا این ملتی است جوان و قادر خواهد بود با قدمهای بلند و سریع نقطه عطف درخشانی در تاریخ بشریت بگشاید. بنا بگفته عبدالبهاء «عنقریب روزی خواهد رسید که غرب جایگزین شرق گردد و انوار هدایت از افق آن بجهانیان بتابد» (ترجمه) بعدها بسیاری از همکاران نزدیک ولی امرالله از بهائیان آمریکائی بودند. اساساً طی سلسله مکاتبات شوقی افندی با جوامع بهائی ایالات متحده آمریکا و کانادا بود که ایشان تدریجاً به تشریح ماهیت و وظائف محافل محلی و ملی پرداختند.

ما متوجه این واقعیت شدیم که این کشورهای در حال توسعه است که در آن امر بهائی در زمانی قلیل به پیشرفت های شگرف نائل گردیده است. بطور مثال آمریکای لاتین را در نظر می گیریم که در آمار اخیر این قاره بخش عمده آنرا بخود اختصاص داده است ما همچنین به این نکته برخوردیم، (اگرچه ماخذ و

گفته و دلیلی رسمی که مؤتد نظر ما باشد در بین نیست) اینکه در کشورهای فقیر دین بهائی بیشتر در پائین ترین طبقات اجتماع و متواضع ترین مردم رسوخ و نفوذ داشته در حالیکه در کشورهای غنی و ثروتمند جامعه بهائی بیشتر از مردمی روشنفکر و تحصیلکرده که از طبقات بالای اجتماع برخاسته اند تشکیل گردیده است.

شاید بتوان علت این اختلاف را در طرح هائی که محافل محلی و ملی تنظیم و بمرحله اجراء می آورند، جستجو نمود. زیرا برنامه های آنان دارای زمینه روحانی صرف نبوده بلکه متضمن جنبه های آموزشی و اجتماعی نیز هست. طرح چنین برنامه هائی بموازات اعلان و تبلیغ، اقدامات آنها در زمینه صلح جهانی و ضد نژاد پرستی از جمله دلایل اصلیه ای است که سبب گردید جامعه بهائی در سال ۱۹۷۰ به عضویت شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در نقش مشاور پذیرفته گردد. در نوامبر ۱۹۸۷ در شبکه «حفاظت و مذهب» وابسته به صندوق جهانی طبیعت به عضویت پذیرفته شدند.

در قسمت هائی از افریقا، آسیا، آمریکای جنوبی، جزایر متروک و از یادرفته پاسیفیک یا جزایر اقیانوس هند، در قلب نقاط فقیر و محنت زده، جایی که دولتهایشان عمداً آنها را بحال خود رها کرده تا فعالیت هایشان را در نقاط بهتر متمرکز نمایند، گاه اتفاق می افتد که جامعه بهائی تنها سازمان اجتماعی این نقاط محسوب می شوند. در چنین شرایطی بهائیان طی هدف هائی معین برای مدت زمانی خاص اغلب به تنظیم برنامه های آموزشی اطفال و کلاسهای سواد آموزی برای بزرگسالان اقدام می نمایند، نوعی خدمات طبی و بهداشتی دایر می کنند، نیازهای مادی و معنوی جامعه محلی را اعم از بهائی و غیربهائی برآورد می کنند و برحسب آن کوشش در رفع این حوائج می نمایند. ما با هالی ویک یک دختر جوان آمریکائی که در دفتر توسعه و ترویج اقتصادی و اجتماعی سمت هماهنگ کننده این برنامه ها را بر عهده دارد به گفتگو نشستیم. این دختر خانم می گفت: «درک روح و هدف نهائی اقدامات ما بسیار اهمیت دارد. هدفهائی که هیچگاه ناچیز و دست دوم شمرده نمی شود. وقتی یک هسته مرکزی، یک جامعه کوچک مرکب از چند نفر تاسیس می شود، اولین چیزی که در مد نظر قرار می گیرد، امر تعلیم و تربیت و توسعه و ترقی روحانی است. هرگاه ساده دلی، یک فرد عوام، کسی که جهان متمدن او را به کناری افکنده، ایمان بیاورد این نکته برایش آشکار خواهد شد که او با هر انسان دیگری بر روی کره

خاک برابر و مساوی است و شرافت ذاتی و منقبت انسانی خود را خواهد شناخت. وقتی به استعدادهای خود وقوف حاصل نمود و کسب اطمینان کرد امکان می‌یابد که این استعدادها رشد و نمو کنند و بدین نحو می‌تواند کاری را به مرحله کمال برساند. شما می‌دانید که اگر میزان کالری بدن از حدّ معینی پائین‌تر برود انسان قادر به فکرکردن نخواهد بود و تنها مسئله بقا و حیات روز به روز برایش باقی می‌ماند. سوء تغذیه در واقع یک سم مهلک است که لازم است بر آن غلبه شود اما آن عامل هم قادر نخواهد بود انسان را از آگاهی نسبت به شرایط محیط باز دارد اگر بذر این آگاهی در قلبها و مغزها افشانده شده باشد. ترقیات مادی در صورتیکه در نتیجه ترقیات روحانی حاصل شده باشد قادر است در برابر زمان ایستادگی نماید و عاملی است که خود بخود تولید خواهد شد. برای مبارزه با گرسنگی کافی نیست که پول حواله کنیم. بلکه اهمیت مطلب در این است که به مردم شوق و اتکاء به نفس و توانائی داده شود تا بتوانند با امکانات خود و وسائل خویش بر مشکل غلبه یابند. من می‌توانم موارد بیشماری از روش‌های آزمون شده خودمان را در آمریکای لاتین برای شما مثال بیاورم که چگونه همه آنها با موفقیت به ثمر رسیده‌اند.

دفتر توسعه و ترویج اقتصادی و اجتماعی ما هرگز در صدد این نبوده‌است که تعیین نماید که فلان جامعه‌ای چیزی را بطور مثال احتیاج دارد که ما بدو خود را ملزم به فراهم نمودن آن نمائیم. این در حقیقت مردم آن مرز و بوم هستند، کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند و مستقیماً نسبت به آن ذی‌علاقه‌اند. آنها یعنی مردم بومی هستند که باید نیازمندی‌نقشه‌های خود را برآورد نمایند، نقشه‌ای برای رفع این حوائج طرح نمایند و تا جایی که امکان دارد وسائلی بیابند که بتوانند نقشه خود را با آن به مرحله عمل درآورند. همچنین این مسؤلیت خود آنهاست که تعیین نمایند آیا احتیاج به کمک دارند یا خیر و اگر احتیاج هست خود آنها درخواست کمک کنند. در این وقت است که ما تا حدّ قوّه و امکانات خود به مدد آنها می‌شتابیم و از آنجا که معتقدیم که خدمات ما باید در اختیار عموم مردم اعم از بهائی و غیربهائی قرار بگیرد، از اینکه در این قبیل موارد به مؤسسات غیردولتی مراجعه و از آنها استمداد نمائیم تردیدی به خود راه نخواهیم داد. می‌توانم چند مثال برایتان بیاورم. در هندوراس در یک منطقه دورافتاده که سکنه آن بیشتر از سرخپوستان تشکیل شده‌اند دو خانواده بهائی به آنجا مهاجرت نموده بودند، اما شرایط زندگی آنها بقدری بدوی بود که گوئی روی

درختان جنگلی می‌زیستند. آنها برای اجرای طرح خود که تاسیس یک مطب کوچک پزشکی بود احتیاج به یک دستگاه انرژی آفتابی داشتند. ما درخواست کمک نمودیم. دستگاه گیرنده انرژی خورشیدی توسط بهائیان مینه‌سوتا فراهم گردید و ارتش آمریکا تقبل نمود که آنها با چتر نجات در محل فرود بیاورد. در جزیره تانا واقع در اقیانوس آرام مشکل آب وجود داشت در آنجا چشمه آب بود اما فاقد سیستم لوله‌کشی بود. پول از استرالیا، کانادا و نیوزیلند رسید، پروژه بکار افتاد و عاقبت دولت کار لوله‌کشی را بانجام رساند.

در یک کشور دیگر یک جامعه بهائی با مشکل اپیدمی مننژیت روبرو گشت. ما جریان واقعه را به توجه سازمان بهداشت جهانی رسانیدیم و آنها با دریافت تلکس ما واکسن از فرانسه از طریق دهلی نو فرستادند. همین مسئله در افریقا پیش آمد. در کشور زئیر ما تاکنون بیش از صد مدرسه دایر کرده‌ایم. معلمین این مدارس را داوطلبان بهائی تشکیل می‌دهند. کار اصلی آنان تدریس نوجوانان است ولی در عین حال حد اقل یک چهارم وقت خود را صرف آموزش بزرگسالان می‌نمایند و بدانها خواندن می‌آموزند. هیچکس پولی ندارد ولی در عوض اینها وقت خود را و سعی و کوشش خود را وقف می‌کنند.

دولت غالباً از این مدارس که ایجاد شده است استفاده می‌کند. در حقیقت آنچه را که بهائیان ایجاد کرده‌اند در معرض استفاده عموم قرار دارد. چه بسا که یک جامعه بهائی نقشه‌ای طرح و پیاده می‌کند و بعد دیگران آنها ادامه می‌دهند. بعنوان نمونه در کشور زئیر بیش از پنجاه تن از بهائیان بمنظور بهبود روش‌های کشاورزی مردم آنجا مشغول بکارند. جوامع بهائی در ممالک جهان سوم طی نقشه‌ها و طرح‌های خود در جهت بهبود و توسعه کشاورزی نسبت به دستورات و روش‌های نوین کشاورزی که با زمینه آموزش سنتی توأم می‌باشد اهمیت خاص قائلند. مردم زئیر در حالیکه دست اندر کار این طرح‌ها بودند در عین حال تصمیم به بازسازی یک بیمارستان دولتی گرفتند. جامعه بهائی این طرح را آغاز کرد و دیری نگذشت که دیگران به این جامعه ملحق شدند. در جزایر فی‌جی ما موفق به تاسیس مدارس ابتدائی شده‌ایم. در هند، جایی که حس زیباشناسی در حد اعلای خود توسعه یافته، ما برای آموزش حرفه و هنرهای دستی مساعی فراوان بخرج داده‌ایم بطوری که جلب نظر دولت را نموده و آنها مرتب از ما می‌خواهند که کوشش خود را در این زمینه مضاعف نماییم. در کشور فیلیپین قبل از به روی کار آمدن دولت کوری آکینو مسئله تحصیل اگر برای اکثریت کودکان

مستحیل نبود حدّ اقلّ بسیار دشوار بود. یک برنامه دبستانی توسط محفل محلی یک شهر طرح و تنظیم شد و محفل روحانی ملیّ معلمین را به مدرسه مزبور فرستاد. کار این مدرسه بالا گرفت و شاگردان آن توانستند برای ورود به مدارس بالاتر واجد شرایط شوند و در امتحانات آنچنان موفقیت چشمگیری بدست آوردند که موجب حیرت همه گردید بطوری که سازمان ملل متحد برای مشاهده طرز کار این مدرسه چند نفر را به آنجا روانه کرد.

ما ناگزیریم بر این حقیقت تاکید نمائیم که اگرچه مذهب ما یک آئین جهانی است و دارای یک سازمان بین المللی هستیم، معیناً نمی خواهیم یک فرهنگ یکسان در تمام نقاط دنیا بوجود آوریم. هر گروه و هر اقلیتی باید سنن و میراث منحصر به فرد فرهنگ خود را و در حقیقت اصل و ریشه خود را حفظ نماید. بار دیگر مایلیم در این مورد مثالی برایتان بیاورم. در کشور پرو یک جامعه نسبتاً بزرگ مرکب از هفتصد نفر بهائی از قبیله سرخپوستان کوچوا وجود دارد. آنها تمامی سنن و فرهنگ و سازمان اجتماعی خویش را که تصادفاً بطرز شگفت انگیزی با مدل دیانت ما تطبیق می کند حفظ نموده اند. رؤسای قبیله مزبور آنها را تشویق نموده اند که احتیاجات ضروری خود را مشخص و اعلام نمایند تا با ایجاد یک رشته طرح های مناسب بتوانند به رفع آنها اقدام نمایند «

هالی ویک، در ضمن آنکه طرح های گوناگون و گسترده ای را که در کشورهای جهان سوم توسط جوامع بهائی این کشورها تنظیم و بمرحله اجرا درآمده است به ما توضیح می داد، مثال های خود را با عکس ها و تصاویر و نمودارها و فیلم های ویدیو به ما نشان می داد. او از جمله یک کلاس سواد آموزی زنان را در زیمبابوه، یک طرح واکسیناسیون اطفال خردسال را در تاهیتی نشان داد، در جایی نونهالان دانش آموز برای اعاده جنگل در یک روستا نشاء درخت برای کاشتن به همراه می آوردند، ایجاد یک منبع آب آشامیدنی در یک محله کثیف و فاقد بهداشت، تاسیس یک دوره آموزشی در زمینه بهداشت و حفظ الصّحه برای زنان روستانشین در هندوستان، ایجاد یک دبستان ابتدائی در سوازیلند، همکاری بهائیان و غیر بهائیان برای ساختن یک (مرکز اداری) بهائی در کشور زئیر، احداث یک کودکستان در فیجی و یک مرکز پزشکی در فیلیپین و اتوبوس یا دبستان متحرک را در کشور پاناما از طریق فیلم ویدیو نظاره کردیم.

مهمترین و پیچیده ترین طرحی که دیدیم مربوط به ایستگاه های فرستنده رادیوئی در کشورهای اکوادور، پاناما و پرو بود. ایستگاه های نامبرده نه تنها برنامه های

هنری و آموزشی پخش می کردند، بلکه موسیقی محلی و ملی هم می نواختند. هالی ویک توضیحات بیشتری در این باره می داد و اضافه می نمود « جوامع ما تابحال موفق گردیده اند هفت ایستگاه رادیونی در آمریکای جنوبی تاسیس نمایند. ایستگاه فرستنده پاناما بطور کامل در دست سرخپوستان گویامی اداره می شود و بنابراین آنها قادرند فرهنگ و سنن خود را به بهترین نحو توسعه دهند. علاوه بر آن، فرستنده های مزبور موفق شده اند فستیوال های موسیقی ترتیب بدهند که تاثیر ژرفی بر مردم این کشور داشته است».

دیدگاه دیانت بهائی و اصول اعتقاداتش مبنی بر توسعه و ترقی انسان در دنیای امروز امری کاملاً عادی تلقی می گردد. امروز صدای مردم دنیا علیه اعانات از نوع خیریه بلند گردیده. دنیای امروز بهتر حکمت این ضرب المثل چینی را درک می کند که می گوید « اگر به کسی یک ماهی بدهی فقط یک بار شکم او را سیر کرده ای، اما اگر به او ماهیگیری یاد بدهی او تمام عمر غذای خود را تهیه خواهد کرد» آنچه در این میان دیدگاه بهائیان را متمایز می سازد در این است که اینان دیرزمانی است ایده آل فوق را به مرحله عمل در آورده اند.

استفاده آنها از موسیقی نیز از اصالت و بدعتی خاص برخوردار است. آیا اینهم راه دیگری برای وصول به ایجاد و تفاهم همگانی است؟ باید اذعان نمود که دنیای غرب هم از این تصور بی بهره نبوده است، کنسرت های متعددی که در طی سالهای اخیر از سوی منابع عام المنفعه از جمله سازمان عفو بین المللی برگزار گردیده که در آن خوانندگان و نوازندگان مشهور از سراسر دنیا شرکت نموده اند خود گویای این واقعیت است. در این زمینه هم بهائیان گوی سبقت ریوده اند زیرا طرح چنین برنامه ای در آخرین نقشه جهانی هفت ساله آنها که شروع آن از سال ۱۹۷۹ بود، پیش بینی و تدوین شده بود. در گزارش نهائی مربوط به پایان نقشه مزبور به سال ۱۹۸۶ چنین قید گردیده: « موسیقی همیشه بعنوان عامل یکتا و الهام دهنده ای بوده که سبب نزدیکی مردم و انتلاف بین آنها شده است. در طول نقشه هفت ساله از این وسیله هرچه بیشتر در راه تقویت بنیادهای جوامع بهائی استفاده گردیده است. میزان تهیه نوارهای صوتی و صفحه های موسیقی و توزیع آنها در جامعه در هر سال از نقشه رو به فزونی بوده است. در یک کنفرانس بین المللی موزیک که در فوریه سال ۱۹۸۵ در کستاریکا انعقاد یافت، اساتید بهائی در این هنر به منظور بررسی و مشاوره موضوع کاربرد موسیقی در امر تبلیغ برای نخستین بار گرد هم آمدند. محفل روحانی ملی فیلیپین اظهار می دارد



که کیفیت و محبوبیت خاص فستیوال های سالیانه آنها در موسیقی یکی از مهمترین عوامل توفیق آنها در طی نقشه هفت ساله بوده است. در مالزی جوانان با کمک هم توانسته اند آهنگهایی تصنیف کنند که در آن مناجات های بهائی را همراه با موسیقی و لحن خوش می خوانند و از این وسیله در سفرهای تبلیغی خود حسن استفاده می نمایند. برگزاری فستیوال های موسیقی وابسته به ایستگاههای رادیویی در آمریکای جنوبی عامل تبلور و توسعه فرهنگ سرخپوستان شده است. فستیوال سالیانه رادیوی بهائی اکوادور یکی از مهمترین مظاهر فرهنگی این منطقه بشمار می آید و از چنان محبوبیتی برخوردار است که برای رسیدگی به درخواست تمام شرکت کنندگان ناگزیر به طرح شش مرحله مسابقات مقدماتی گردیده است» (ترجمه)

در غرب پروژه های جوامع بهائی بدان حد چشمگیر و جالب توجه نیست زیرا در اینجا مسائل و مشکلات به نوع دیگری عرض اندام می کند. بطوریکه هالی ویک می گفت: «جوامع اروپا و آمریکای شمالی باید نیازهای خود را برآورده و آنها را مشخص و معلوم کنند. اگرچه مشابه آنچه در جوامع بهائی کشورهای در حال رشد نمی باشد ولیکن بهر حال مشکلات هست. در اینجا مسئله مواد مخدر، آلودگی هوا، خرابی محیط زیست، بیعدالتی های اجتماعی، و موضوع نژاد پرستی مطرح است.»

اقداماتی که بهائیان انگلیسی زبان بر عهده گرفته اند، نمودار گویائی است از خدماتی که این جوامع در کشورهای پیشرفته انجام می دهند. یک خانه سالمندان بهائی از سال ۱۹۵۵ در ایالات متحده آمریکا تاسیس شده است که بیشتر ساکنین آنرا غیر بهائیان تشکیل می دهند. یک مرکز وحدت بین المللی بعنوان بخشی از مدرسه بهائی «لوهلن» از سال ۱۹۸۶ مشغول به فعالیت است و بهائیان سراسر این کشور برای پیشبرد وحدت نژاد در آن فعالیت دارند. علاوه بر رویدادهای سالیانه مانند بزرگداشت روز وحدت نژادی و روز اتحاد وابسته به سازمان ملل متحد، تا این تاریخ بیش از هشتاد مؤسسه بهائی بمنظور ریشه کن کردن تعصبات نژادی بوجود آمده است. در این مؤسسات که بعضی از آنها از الگوی «انجمن الکلیست های بی نام» مایه گرفته، افراد هرکیش و آئینی و متعلق به هر نژادی را با روی باز می پذیرد و در حقیقت زمینه ای مثبت و سازنده برای مبارزه با نژاد پرستی در فرد و در جامعه ارائه می دهد. محفل روحانی ملی آمریکا در آوریل ۱۹۹۱ بیانیه مفصلی در زمینه وحدت نژاد صادر نمود که در سطح

گسترده‌ای انتشار یافت، همچنین در پیگرد واقعه شورش نژادی در لوس آنجلس مقارن آوریل ۱۹۹۲ آقای تام برادلی شهردار این شهر پیشنهاد جامعه بهائی را مبنی بر تشکیل یک هیأت مرکب از افراد بهائی و غیربهائی به منظور مطالعه در باره وحدت نژاد به نوعی که مرکز ریاست جمهوری کارتر در ایالات اتلانتا و جورجیا این طرح را پیاده نموده، پذیرفت. در ماه ژوئن (همان سال) محفل روحانی ملی بهائیان نامه سرگشاده‌ای به پرزیدنت بوش شرایط لازم را برای ایجاد وحدت نژاد در آمریکا بطور اختصار تشریح و یادآوری نموده بود. این نامه در چند روزنامه معتبر کشور از جمله نیویورک تایمز چاپ شد.

در منطقه محافظت سرخپوستان بنام نیزپیرس کلاسهای علاج و آموزش برای جوانان بین هیجده تا سی سال تشکیل می‌شود. شاگردان این کلاسها غالباً تحصیلات دوران متوسطه را پ پایان نرسانیده‌اند و شاغل نیستند. وسائل سواد آموزی توسط مربیان و کارکنان مدرسه بهائی لوهلن آزمون و توسعه می‌یابد. این مدرسه همچنین شامل یک کالج شبانه‌روزی هست، که در آنجا تعالیم دیانت بهائی رسماً تدریس می‌شود و به شاگردان در پایان دوره تحصیلی درجه لیسانس داده می‌شود. نحوه کار در این مدرسه بر اساس مشورت نهاده شده و شاگردان در طرح و نقشه فعالیت‌های مدرسه سهم مؤثری دارند و از آنان انتظار دارند که برای پیشرفت مدرسه تلاش کنند و برای موفقیت آن مسؤلیت امور را بر عهده گیرند. رادیوی بهائی واقع در کارولینای جنوبی برای جمعیتی در حدود هشتصد هزار نفر شبانه‌روزی ۱۲ ساعت برنامه پخش می‌کند. چندین جامعه بهائی در آلاسکا درگیر برنامه‌های مبارزه با الکلیسم می‌باشند. پروژه‌های آنها شامل جلسات مطالعه و بحث آزاد در باره مواد مخدر، کافه‌تریا، نشان دادن ویدیو و غیره است. مؤسسه بهائی یوکان در کانادا، دوره‌هایی در فصل تابستان به مدت سه یا چهار هفته برای جوانان ترتیب می‌دهد که در آن موضوع‌های مختلف از قبیل زندگی در فضای باز، ایمنی جاده‌ها، روابط نژادی، نطق و سخنوری، مهارت در امر مشورت، آشپزی و کمک‌های اولیه به آنان آموزش داده می‌شود. هدف اصلی کلاسهای مزبور پرورش حس احترام به شخصیت فردی و اعتماد به نفس در کودکان و نوجوانان می‌باشد که مورد اعتنا و توجه فراوان جامعه در سطح وسیع آن قرار گرفته‌است. این مؤسسه همچنین با هیأت روابط نژادی وابسته به یوکان در زمینه توسعه و پیشرفت پروژه آموزشی روابط نژادی همکاری نزدیک دارد بنحوی که برنامه کار و خدمات روزانه آن بعنوان مدل و نمونه مورد استفاده مناطق حفاظت

بومیان در نواحی اطراف گردیده است. اخیراً در اوتواو بهائیان اقدام به ایجاد مؤسسه ای کرده اند که به مهاجرین زبان انگلیسی می آموزند، در ظرف یک سال این مؤسسه از چنان محبوبیتی برخوردار گردیده که بیش از ظرفیتش در آن نام نویسی کرده اند. در کشور بریتانیا در پرتو طرحها و نقشه هائی که لجنة ملی جوانان ترتیب داده، جوانان قادر گشته اند که خدمات خود را در سطح جامعه با سفرهای تبلیغی و اعلان و انتشار اصول و تعالیم دینی خود هماهنگ و توأم نمایند. پزشکان بهائی انگلستان با مساعدت و همفکری محفل روحانی ملی گویان دست به ابتکار جالبی زده اند، بدین معنی که ضمن بازدید از آن کشور در بیمارستانهای آنجا کمک و خدمت می کنند. برنامه همکاری مشابهی با آنچه ذکر گردید با کشور نیکاراگونه نیز طرح و تنظیم شده است.

در استرالیا جوامع متعدّد بهائی طرحهای کوچکی در سطح جامعه محلی از قبیل نگهداری گورستانها، عیادت و رسیدگی به سالخوردگان، اداره سمینارها و برقراری سخنرانیهای عمومی را به مرحله اجراء در می آورند. یکی از موادّ درسی شامل دانش تطبیقی ادیان بمنظور تدریس در مدارس عمومی کشور زیر نظر محفل روحانی ملی طرح و بمرحله اجراء درآمده. جوامع محلی با طرح برنامه های معین برای استقرار تازه واردین و مهاجرین به این سرزمین اقدام و مساعدت می نمایند. این جوامع بهائی همچنین در بزرگداشت روزهای جهانی سازمان ملل متحد مانند روز جهانی بهداشت، روز جهانی محیط زیست، روز زمین، روز وحدت نژادی، و نظایر آن شرکتی فعالانه دارند.

اجرای یک طرح آموزشی در جزیره مرجانی کریباتی واقع در اقیانوس آرام جایی که بیش از یک پنجم جمعیت آن را بهائیان تشکیل می دهند، نمونه بارزی از نحوه خدمات و همکاریهای بین المللی جامعه بهائی را در نقشه های توسعه اجتماعی، ارائه می دهد. یک دبیرستان محلی که با مشارکت و تامین بودجه محافل ملی استرالیا، نیوزیلند و کریباتی سازمان و تاسیس یافت، به دانش آموزان پسر و دختر از هر نژاد و مذهبی امکان تحصیل می دهد، هدفهای آموزشی این مدرسه در جهت تامین نیازمندی های مردم کریباتی مشخص و دنبال می شود، از جمله این هدفها آموزش مهارت های دستی سنتی، حرفه آموزی، توسعه و بالابردن سطح اقتصاد محلی، بهبود بهداشت، مطالعات مربوط به خانه و خانواده و مهمتر از همه تایید و تقویت مبانی فرهنگ و هویت مردم این سرزمین را می توان نام برد. در اینجا علاوه بر موادّ درسی مانند ریاضیات و آموزش زبان، یک سلسله دوره های

آموزشی آزاد بسته به انتخاب دانش آموز در زمینه مهارت های زندگی روزمره از قبیل کشاورزی در سطح محدود و کوچک آن و در شرایط زمین جزایر مرجانی، قایق سازی، نجاری و ساختمان با استفاده از وسایل و روشهای سنتی، معلمی و سایر حرفه ها، به شاگردان تعلیم داده می شود. مطالعات کربیاتی و زبان در واقع هسته اصلی مواد درسی را تشکیل می دهند.

در فرانسه ما موفق شدیم که طی یک کنفرانس تبلیغی که در نوامبر سال ۱۹۸۸ در شهر لیون برگزار گردید با عده زیادی جوانان بهائی ملاقات نمائیم. این جوانان که همگی پرشور و بانشاط و پرانرژی، تابع اصول عملی و گاه با دید انتقادی البته بصورت مثبت و سازنده و بسیار محبوب و دوست داشتنی بودند. اینان طرحها و برنامه های مخصوص خود را دارند. در سال ۱۹۸۹ در مزارع جنوب غربی کشور مشغول بکار شدند تا بتوانند حقوق ماهیانه خود را برای کمک به افریقا بفرستند. این جوانها در جنگلهای ناحیه کرس موانع آتش نصب کردند، در بریتانی پارک جنگلی را رونقی جدید بخشیدند. روش هایی که بکار می برند بیان کننده این حقیقت است که چگونه این دیانت انتشار پیدا می کند. زیرا در آنها ضمن اجرای طرحهای خود با مردمی که اسمی از دین بهائی نشنیده اند، تماس می گیرند و با رفتار و کردار خود و خدمات اجتماعی خویش درس انسانیت می آموزند و آئین خویش را هم ترویج می کنند. هدف های گروه اول در اصل در بردارنده کردار و منش روحانی و فضائل انسانی شخص بهائی است در تحت این عنوان موضوعهای زیر به چشم می خورد: ادای نماز روزانه، تلاوت آیات و الواح الهیه در هر صبح و شام، وجوب روزه، ترقی و تعالی حیات جامعه، تقویت مبادی محافل محلی، تزئید معلومات امری از طریق جلسات «فایرساید» تشویق و تحریض بهائیان به شیم و اخلاق پسندیده و فضائل انسانی، افزایش میزان تبرعات به صندوق های بهائی.

تحت عنوان هدف های دسته دوم به این موارد بر می خوریم: اقدام جهت تماس و مرآوده با اقلیت های چینی، ویتنامی، آمریکائی، و گروه های صحراگرد و چادرنشین ساکن فرانسه بمنظور آشنا ساختن آنها با تعالیم این دیانت، تشویق افراد بهائی به خدمات داوطلبانه سفرهای تبلیغی در کشورهای فرانسه زبان مخصوصاً در افریقا، ایجاد روحیه خدمت در امر مهاجرت، مساعدت به مهاجرین و داوطلبان مهاجرت جهت استقرار در کشورهای افریقائی یا در نقاطی در داخل فرانسه که در آنجا جامعه بهائی وجود ندارد. هدف دیگر عبارتست از افزایش تعداد محافل محلی از

رقم چهل به شصت، توسعه روابط دوستانه با شخصیت‌های سیاسی و اساتید و رهبران دانشگاهی، چاپ و انتشار مقالات آموزشی، اقدام در زمینه امور تخصصی بمنظور پیشرفت امر تبلیغ از طریق وسائل ارتباط جمعی و روابط عمومی. هدف فوق در زمینه ارتباطات متضمن پیش‌بینی ایجاد یک کمپانی وسائل سمعی و بصری جهت تولید برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی محلی که در برنامه‌های آن مسائل مربوط به محیط زیست، نژاد پرستی، عدم اعتقاد به خدا، مورد بحث و گفتگو قرار گیرد با این امید که مباحث نامبرده، زمینه اطلاعات و معلومات و انگیزه بحث در باره این مسائل را در جلسات فایرساید یا جلسات عمومی فراهم آورد.

در جامعه بهائی این قبیل نقشه‌ها در سطح محلی محدود نمی‌شود. اکنون این جامعه به مناسبت موقعیت خاص خود بعنوان مشاور سازمان ملل متحد، توانسته است در رویدادهای بین‌المللی شرکت جوید و همواره طرحها، پیشنهادها و اعلامیه‌هایی به این سازمان جهانی تسلیم نماید. در کنفرانس جهانی غذا چند راه حل امکان‌پذیر به امضاء رسانیدند. در اعلامیه مزبور در مورد لزوم روشن ساختن ذهن افراد و آگاهی سازمانها به اصل وحدت بنیادی بشر، تاکید صریح شده است. بنابر مفاد این اعلامیه امر آموزش و پرورش همچنین کار باید در خدمت جمیع مردم روی زمین درآید، نه آنکه منحصرأ در اختیار اهل یک کشور باشد. همچنین اعلام شده بود که امر کشاورزی ضرورت دارد بعنوان یک کار اساسی و حیاتی برای نوع بشر شناسائی شود و مقام شایسته خود را در اجتماع بدست آورد. اعلامیه با این کلمات حسن ختام پذیرفته است: « این تغییر نظر، باعث می‌شود که افکار عمومی به این مسئله پرارزش متوجه گردد و بدینوسیله از کوچ مردم روستانشین به مناطق شهری تا حد زیادی بکاهد و امکان سکونت اقوام انسانی را با شرایط عدم تمرکز و خودکفائی آنها که امروزه نیاز مبرمی نسبت بدان احساس می‌شود، فراهم نماید.»

نمایندگان بهائی در کنفرانس جهانی مبارزه با نژاد پرستی و تبعیضات نژادی که در سال ۱۹۷۸ در ژنو تشکیل گردید حضور داشتند. در طی همان سال آنها طرح و برنامه‌ای را با عنوان « وعده خلع سلاح عمومی و صلح » در جلسه ویژه‌ای که از طرف سازمان ملل متحد بهمین مناسبت برگزار شده بود، امضاء نمودند. در سال ۱۹۷۹ جامعه بهائی در یک کنفرانس سازمان ملل متحد که در زمینه موارد استفاده از علم و صنعت برای توسعه و پیشرفت در وین تشکیل شده بود، حضور

یافتند و طی آن اعلامیه‌ای را با عنوان «علم و صنعت در خدمت پیشرفت بشر» به امضاء رسانیدند. در سومین سمینار اروپائی «اتحادیه اروپائی مطالعات بهائی» که به سال ۱۹۸۶ در کشور لوکزامبورگ تشکیل شده بود، دو روز از وقت سمینار وقف مطالعه موضوع «اقلیت‌ها، نقش و موقعیت آنها در جامعه» گردید. در این سمینار وزیر دادگستری و همچنین وزیر معارف و فرهنگ لوکزامبورگ حضور داشتند. در همان اوان جوامع بهائی در سراسر عالم مشغول برگزاری سال بین‌المللی صلح بودند، فرصتی مغتنم برای پیشبرد مقاصد آنها که در راه امری مهم در اختیارشان قرار گرفته بود، تا بدانوسیله بتوانند نظرگاه بهائی را تبلیغ و اعلان نمایند و اصول عقاید خود را بهتر به جهانیان بشناسانند.

سمینار مزبور با پیام مبسوطی از طرف بیت‌العدل اعظم با عنوان «وعدۀ صلح جهانی» افتتاح گردید. مخاطب این بیانیه جمیع مردم روی کره زمین بالاخص سران و رهبران دنیا بودند. بیانیه صلح توسط نمایندگان بهائی شخصاً به شصت و شش تن از سران دنیا تقدیم گردیده است و در مورد کشورهای آن محفل ملی تماس مستقیم با دولت نداشتند در سازمان ملل متحد باستحضار نمایندگان دولت‌های مزبور رسیده است. ارائه پیام معمولاً طی تشریفات رسمی صورت می‌گرفت، نظیر مراسمی که در کاخ سفید واشنگتن بدین منظور مقارن با روز حقوق بشر انجام شد، نخست‌وزیران کشورها، اعضای دادگاه‌های عالی نمایندگان پارلمان، و بسیاری از مؤسسات مهم و برجسته هریک نسخه‌ای از پیام صلح را دریافت نموده‌اند. همزمان با اقدامات فوق محافل محلی و ملی عموماً ارسال مجموعه‌ای از آثار بهاء‌الله را در باره صلح به طبقات مختلف اجتماع، سرلوحه هدف‌های خود قرار دادند. در گینه جدید، بزرگترین نشریه این سرزمین به درج کامل پیام بیت‌العدل مبادرت نمود. در بنین شخص رئیس جمهور دستور یک کنفرانس مطبوعاتی به رئیس تبلیغات خود صادر نمود تا در طی آن بهائیان بتوانند پیام صلح را در اختیار عموم خبرنگاران و ارباب جرائد و وسائل ارتباط جمعی قرار دهند.

در کشور سوئیس ۲۲۰۰ پوستر بزرگ که با خط درشت روی آنها نوشته شده بود «صلح نه تنها امکان دارد، بلکه اجتناب‌ناپذیر است» در شهرهای بزرگ روی اتوبوس‌ها و در ترن‌ها نصب شده بود. یک خط تلفن مخصوص برای دریافت سؤالات و پاسخ به آنها دائر شده بود. جلسات عمومی و خصوصی برای بحث در باره بیانیه صلح ترتیب دادند. در سیدنی استرالیا یک نمایشگاه ده روزه صلح بنام

« ده روز باور نکردنی» در محوطه مشرق الاذکار ترتیب داده شد. کنفرانس ها، کنسرت ها، جلسات، بحث آزاد مقارن با نمایشگاه برقرار بود. بیش از هفت هزار و سیصد نفر از بهائی و غیربهائی در جلسات آن حضور یافتند و بسیاری از مقامات رسمی استرالیا، مقامات اجتماعی و سازمان های بشردوستانه در آن شرکت کردند. در مرکز بهائی ویلمت ایلینویز در آمریکا، زادگاه یکی از هفت مشرق الاذکار عالم بهائی یک آگهی صلح به طرح آقای جورج براک که در آن کبوتر صلح را در زمینه ای سفید و آبی در حال پرواز نشان می داد در فضا رها کردند. آگهی مزبور سه نکته اساسی پیام صلح بیت العدل اعظم را در سه پاراگراف بطور برجسته و خلاصه نشان می داد که در آن چنین نوشته شده بود :

« واضح و مبرهن است که عامل جمیع جنگها و ستیزها تعصبات مذهبی، نژادی و قومی می باشد. ظلم و اعتساف مخرب مبانی بشری و جهان است. شناسایی اینکه بشر از یک خاندان است اولین قدم در راه شناسایی مسائل جهانی بمنظور وصول به یک صلح پایدار است. وحدت عالم انسانی حقیقتی است که به تایید عموم رسیده، همچنانکه اصل اعتقاد به وجود خدای یگانه، خالق کلّ اشیاء را جمیع علوم اجتماعی صحّه گذارده اند. اگر بخواهیم سوء ظن ها و تردیدهای ناشی از تعصب از خانه دلها رخت بریندد باید کارمان را با برقرار نمودن روابطی صحیح و معقول بین گروه های مردمان و آموزش کودکان برای درک این مسئله که کثرت و تنوع آن خوب و مطلوب است، آغاز نمائیم. بعبارت دیگر " اصل وحدت عالم انسانی را باید در سطح جهانی اعلان نمود و در مدارس تعلیم داد " التیام و تفاهم بهتر بین ملل عالم، با تاسیس یک سازمان نوین جهانی که مبتکر اتحاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بین دول و ملل باشد و به جنگهای بی ثمر و خانمانسوز خاتمه داده و حافظ کثرت و تنوع سنن و فرهنگهای مختلف باشد ممکن خواهد گردید. تعصب سدّ محکمی در راه وصول به صلح جهانی است. خطرناکترین انواع آن نژاد پرستی، ملیت پرستی و عقاید خشک مذهبی است.

این تعصبات سه گانه پایه تفکری را بنیان می نهد که دنیا را بین « ما » و « آنها » تقسیم می نماید. نژاد پرستی یکی از مهلکترین و ریشه دارترین مفاسد و شرور است ... نژاد پرستی ظهور استعداد های بیکران قربانیانش را معوق و عاطل می سازد و مروجینش را بفساد و تبهکاری می کشاند و ترقیات بشری را متوقف می دارد. مبالغه و افراط در تمسک به اصول ملیت که امری جدا از حس وطن دوستی سالم و مشروع است باید جای خود را به اخلاص و وفاداری وسیعتر

يعنی محبت عالم انسانی تفویض نماید. اختلافات دینی در سراسر تاریخ باعث حدوث نزاعها و جنگهای بی‌شمر که مورد تایید بانیان مذاهب بزرگ جهانی نبوده و نیست گشته. جوهر صلح و آرامش چکیده یک امر درونی است که با مفاهیم و معتقدات معنوی تقویت می‌گردد و فقط با بکارستن این مفاهیم و معتقدات است که راه حل ثابت و استواری را برای تامین صلح جهانی می‌توان پیدا کرد. برای حل هر مشکل می‌توان بر اصول روحانی یا بقول دیگر بر ارزش های انسانی اتکاء نمود. بعضی از اصولی که می‌توان در غلبه بر موانع صلح آنها را بکار برد عبارتند از رفع تعصبات نژادی، ملی و مذهبی، از بین برداشتن تفاوت فاحش بین فقر و ثروت، تساوی حقوق زن و مرد و تعلیم و تربیت عمومی و اجباری «

اطلاعیة مزبور با این شعار که «عالم یک وطن است» پایان یافته بود. تعریفی کوتاه و موجز از دین بهائی و دعوتی همگانی برای همکاری با جامعه بهائی، تا هرکس به طیب خاطر و به مقتضای وجدان خود در بنای یک دنیای بدون جنگ و خونریزی سهمی ادا نماید. بیانیة «وعدة صلح جهانی» به نود و چهار زبان ترجمه شده و در ۲۱۵ نمونه مختلف چاپ و منتشر گردیده است. یکی از نتایج کوششهای خستگی‌ناپذیر جامعه بهائی این بود که سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۷ این جامعه را به لقب «پیام آور صلح» مفتخر گردانید.

در حال حاضر یک نقشه شش‌ساله جدید در سطح جهانی توسط بیت‌العدل اعظم به پایان رسیده. هدفهای این برنامه در تنوع گسترده‌اش بر دو پایه منتهی است، روابط داخلی، و روابط جامعه بهائی با سایرین.

نقشه‌های مربوط به جامعه داخلی، شامل ادامه کار ترجمه، چاپ و انتشار آثار بهائی تبلیغ و اعلان پیام بهاء‌الله، بنای چند ساختمان جدید در اراضی کوه کرمل، افزایش عده مهاجرین به نقاطی که در آن بهائی وجود ندارد از رقم ۱۳۱ نفر به ۴۲۹ نفر، افزایش تعداد محافل ملی و محلی در سراسر عالم. طرح‌هایی که هدف آنها فراسوی مرزهای جامعه بهائی قرار گرفته عبارتند از گسترش امر تبلیغ، توسعه و استحکام روابط با سازمان ملل متحد و مؤسسات و ارکان‌های وابسته به آن، پروژه‌های مربوط به پارلمان اروپائی در رابطه با حمایت و طرفداری از مسئله تعلیم و تربیت، محیط زیست، حقوق بشر، جوانان، بهداشت، حقوق زنان و مبارزه برای ریشه‌کن ساختن قحطی و گرسنگی در جهان.

در اینجا ما بذکر چند نمونه از طرح‌ها و پروژه‌های بیشماری که توسط جامعه بهائی تنظیم و با موفقیت به مرحله اجرا درآمده، اکتفا می‌نمائیم. با توجه به



این طرح‌ها و اقدامات می‌توان چنین نتیجه گرفت که دیانت بهائی برای تمام مسائل و مشکلات عالم یک راه حل کلی و عمومی که می‌توان آنرا در سه مرحله خلاصه نمود پیشنهاد می‌نماید. مرحله اول مرحله روحانی است. خدا یکی است. بنابراین منازعات مذهبی عموماً بی‌پایه و اساس بوده و باید بر آن غلبه نمود. در مرحله دوم انسان قرار دارد. نوع انسان در روی کره خاک واحد است، پس باید تعصبات نژادی، قومی، جنسی و اجتماعی را از بین برداشت. مرحله سوم مرحله اجتماعی است. فقط یک کره خاک وجود دارد. پس باید منابع آن بطور جمعی محافظت و اداره گردد و همه مردم عادلانه و منصفانه، از آن سهم ببرند. مراعات و کشمکش‌های بین ملل و دول باید توسط یک دادگاه بین‌المللی رسیدگی و حل و فصل گردد، دادگاهی که از اختیارات عالی و نفوذ و حرمت قانونی بهره‌مند باشد.

«... همچنین دارای محکمه کبرای بین‌المللی باشد که رأی برای همه، حتی کشورهای آنی که به طیب خاطر حاضر به رجوع به آن نبوده‌اند نافذ و جاری باشد» (وعده صلح جهانی) این فلسفه وحدت‌های سه‌گانه که ظاهراً بسیار عالی و در عین حال همچون ایده‌آل‌های مدینه فاضله دور از دسترس می‌نماید، چه بسا که در نهایت تشابه و مانند ایده‌آل‌هایی که در اروپای قرون شانزده تا نوزده شکوفا گردید، از توماس مور، تا ربرت اون و معاصرین نهضت فلسفه ادونتیست‌ها، مورمون‌ها و گواهان یهوه تلقی گردد. اگر به تاریخ برگردیم احتمال دارد که آثار وجود چنین عقایدی را تا زمانهای دور بتوانیم دنبال کنیم.

البته در آسیای صغیر در روزگاری بسیار دورتر از دوران مسیحیت، اریسطانیکوس نامی می‌زیسته است که کوشش می‌نموده یک نوع نظم اجتماعی و الغای بردگی همانند مکتب میله‌نری‌ها برقرار نماید. این امکان وجود داشته که باب و بهاء الله با نهضت‌های دوران خود که شباهت به ایده‌های مدینه فاضله داشته‌آشنائی داشته و از وجود چنین نهضت‌هایی بی‌خبر نبوده‌اند و این نکته را هم باید اضافه کنیم که ایران همواره چهار راه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بوده است. اما در عین حال بعید بنظر می‌رسد که آنها در باره اریسطانیکوس اطلاعاتی داشته‌اند.

چیزی که به عقیده ما جالب‌تر و روشن‌کننده‌تر می‌رسد اینکه مقایسه‌ای بین تفکر بهائیت، تفکری که پایه آن بطور کامل بر ظهور یک مکتب جدید در قرن نوزدهم قرار گرفته و آراء و عقاید معتبر یک مقام رسمی معاصر، نظیر آراء اعضای کلوب رم بعمل آوریم. یکی از اعضای کلوب رم شخصی بنام اروین لازلو،

موزيسين، فيلسوف و دانشمند شهير مى باشد، وى رياست هيات مديره داتره المعارف صلح را كه توسط سازمان ملل متحد چاپ و منتشر گرديده بر عهده دارد، همچنين مدير كميتۀ مشاوره برآى طرح پروژه اى در زمينه دورنماى يك دانشگاه اروپائى سازمان ملل متحد مى باشد. او كسى است كه كتاب «محدوديت هاى درونى انسان» را به رشته تحرير كشيده. نكته اصلى اين كتاب اعلان حقايقى است كه هم خوشبينانه وهم بدبينانه است. بدبينانه است از اين جهت كه در آينده نزديك كره زمين به حدۀ نهائى ظرفيت توليد خواهد رسيد و داراى جنبۀ خوشبيني است زيرا چنين امرى ممكن است هرگز اتفاق نيفتد، در صورتى كه بشر بتواند و بخواهد از نيروهاى بازدارنده موجود در زمينه اقتصادى، اجتماعى، فرهنگى و طبيعى استفاده نموده و آنها را بكار اندازد.

نويسنده خاطره مدل هاى كامپيوتر آينده را كه در سال ۱۹۷۲ بوسيله انستيتوى تكنولوژى ماساچوست برآى كلوب رم توليد و ساخته شد، در ذهن خواننده تداعى مى نمايد نتايج حاصله شباهت نزديكى به فيلم هاى شگفت انگيز روز قيامت دارد. مؤسسه «ام آى تى» با در نظر گرفتن و بررسى هزاران عوامل موجود چنين نتيجه گرفت كه هرگاه روند مصرف و رشد بدون وقفه همچنان ادامه يابد منابع موجود در ظرف صدسال آينده بكلى تحليل يافته و به انتها خواهد رسيد. اولين نتيجه آن کاهش سريع صنايع و جمعيت خواهد بود. با اين احوال نمى توان اظهار كرد كه فاجعه فوق گريزناپذير است. كامپيوتر مزبور چندين راه حل پيشنهاد نموده كه بدان وسيله نور اميدى برآى بقاى حيات باقى مى ماند. يكي از اين راه حل ها مسئله ثبات جمعيت است، بدين معنى كه تا سال ۱۹۷۵ لازم بود ارقام ولادت با فوت برابر گردد. از جمله پيشنهادات ديگر يكي محدود ساختن ميزان سرمايه گذارى در سال ۱۹۹۰ بمنظور استقرار ثبات سرمايه صنايع دنيا، ديگر تقليل مصرف مواد خام در هر واحد صنعتى بنحوى كه نسبت مصرف آن تا سال ۱۹۹۰ به ميزان يك چهارم مقدار آن در سال ۱۹۷۵ برسد تا بدين ترتيب از درجه آلودگى هوا نيز كاسته شود. ديگر انتقال ارجحيت ها از كالا به خدمات، استفاده از سرمايه برآى توليد غذا بدون در نظر گرفتن سود، بكاربردن تمهيدات ضرورى برآى تقدم استفاده از بودجه كشاورزى برآى حفاظت و غنى ساختن خاك مى باشد.

گزارش كامپيوترى نامبرده در زمان خود غوغائى برانگيخت و موضع بحث ها و گفتگوهاى زياد و فراموش ناشدنى شد. منتقدين مدل كامپيوتر را بباد استهزاء و تمسخر گرفتند. در اين ميانه واكنش هاى مثبتى هم ديده شد، وليكن ميان ايالات

متحدۀ آمریکا که عقیده داشت آنچه برای « صنایع بزرگ » مفید است برای تمام دنیا مفید خواهد بود و بلوک اتحاد شوروی که همچنان اصرار می‌ورزید که کمونیسم علاج تمام دردها و آلام بشری است، ناچار هر اقدامی که صورت می‌گرفت کوتاه‌نظرانه و در سطح ملی محدود می‌گشت. گویی هیچکس واقعاً نمی‌خواست درک کند که این مسئله یک مشکل جهانی است و نیازمند راه حل‌های درازمدت و گسترده در سطح بین‌المللی می‌باشد.

اروین لازلو توضیح می‌دهد که «انسان بخاطر نداشتن آرمانها و عقاید مثبتی که بتواند از آنها پیروی کند، بدین مرحله رسیده‌است» و سپس می‌افزاید: «اما این آرمانهای مثبت را کجا می‌توانیم بیابیم؟ عقاید بزرگ ادیان جهانی، اخلاق و دید جهانی در عصر حاضر، اینها در حقیقت عوامل و بوجودآورنده ارزشهای باثبات هستند. ارزشهایی مستقل از دوران تاریخی خود که در آن بظهور رسیده‌اند. این آرمانها و ایده‌آل‌ها می‌توانند و باید جای خود را دوباره بازیابند و از امور و مسائل سیاسی که بدانها وابسته‌اند ممتاز و مجزا گردند.» اندیشه لازلو در این باره آخرالمر وی را به عقیده ارزشهای نوین، ارزشهایی که ظهور آن می‌بایست با عصر جدید، عصر بعد از صنعت منطبق باشد، راهنمایی می‌نماید. او در کتاب خود در باره بعضی از این ارزشها چنین می‌نویسد:

« در این عصر و زمان بخاطر بقای حیات، بجای آنکه در جستجوی ارضای امیال خود پرستانه‌ای باشیم که فقط باعث ضرر و زیان و تباهی محیط خواهد شد، باید در صدد همزیستی مسالمت‌آمیز و تعاون و همکاری با هموعان و محیط خود برآئیم. در این دنیا کسی می‌تواند به زندگی ادامه دهد که بیش از سایرین با هموعان و محیط خود مسالمت و تعاون داشته باشد، نه آن شخصی که صرفاً در جستجوی ارضای امیال خودپرستانه‌اش بوده که سبب زیان و تباهی محیط اطراف گردد...»

ثنوری مربوط به انتقال ثروت از طبقات غنی به طبقات فقیرتر اجتماع در عمل توفیقی بدست نیاورده‌است. تنها راه کمک به فقرای دنیا اینستکه آگاهانه و در پرتو نظامی منظم شرایط بهتری برای زندگی آنان فراهم نمائیم، شرایطی که متضمن فرصتهای بیشتر و بهتر برای پیشرفت و ترقی و مشارکت آنها به مفهوم وسیعتر وعمیقتر در امر اقتصاد و جریان‌های اجتماعی و سیاسی باشد، حتی اگر لازم باشد در این راه پاره‌ای از امتیازات خود را که با ریشه‌های کهن و سنتی ثروت و قدرت ما بستگی دارد، فدا نمائیم.

حکمت جاودانهٔ ادیان بزرگ، هنرمندان بزرگ و بشردوستان عالیقدر عامل ضروری و مکمل تجربیات علمی است. زیرا انسان و اجتماع همواره مفهومی برتر و بالاتر از محصولات گردآوری شده داشته و دارد و هرگز نمی‌توان شأن او را تا سرحد حقایق تعیین شده علمی تنزل داد.

صنعت باید خدمتگزار بشر باشد، نه صاحب و سرور او. و کاربرد آن تنها بمنظور جلب منافع مادی نباید باشد، بلکه سنجش و تعیین آن باید بر مبنا و در رابطه با منافع انسانی، جامعه، و بالاتر از همه محیط زیست صورت پذیرد. (چقدر این اصل که می‌گوید هرچه بزرگتر بهتر، در برابر اصلی که آن چیزی را بهترین می‌شمارد که حقیقتاً در خدمت نیازهای بشری گرفته شود، کوچک و ناچیز می‌نماید).

کارآئی واقعی صرفاً در رابطه با حد اکثر تولید نباید محاسبه و سنجیده شود، بلکه از حیث مواد تولیدی و خدماتی که منافع جامعه را در برداشته و بتواند بنحوی معقول حداکثر نیروی کار موجود را مورد استفاده قرار دهد، حتی اگر به قیمت کاهش موقت در امر تولید و سودآوری تمام شود، قضاوت گردد.

علیرغم مشکل بزرگی که در امر پیش‌بینی و کنترل رفتار وجود دارد، باید زمینه تشویق و پرورش شخصیت انسانی بنحوی کامل و در تمامی کثرت و تنوع آن آماده گردد. از این ببعد جایز نیست ذهن انسانها را با "منطق انحصاری اقتصادی" انباشته نمود، چیزی که مقام آنها را به حد یک آدم کوکی که کار آن صرفاً محاسبهٔ اوراق سود و زیان‌های مادی است، پائین می‌آورد.

تبعیت کورکورانه به صرف اینکه "خواه و ناخواه وطن من است" بهمان نسبت که فرد از خودپرستی خویش متابعت کورکورانه نماید، ناشی از طرز فکری خودپرستانه و کوتاه‌بینانه است. لاف وطن‌پرستی در حقیقت همان نفس‌پرستی است منتهی در سطحی وسیعتر. از اینرو چنین وفاداری‌هایی لازم است به عرصهٔ روابطی متحدالمرکز که ابتدای آن از خانواده شروع گردیده و دامنه‌اش به خانوادهٔ بزرگ بشری می‌پیوندد، معطوف گردد و تمامی مردم جهان و فرهنگهایی را که بدانها تعلق دارند در بر گیرد. سلطه و اقتدار و استقلال حکومت ملی امروزی صرفاً از یک منطق قراردادی، اما مستبدانه و دلخواه که حق مشروع کاذبی به تصمیمات خودسرانهٔ دولت اعطاء می‌نماید، سرچشمه می‌گیرد. شهروندان مراقب و هوشیار از این پس نباید چنین وانمود کنند که کشور آنها در پرتو استقلال خود از هرچیز و همه جا دور و بیگانه گشته است. آنها باید به توسعهٔ علائق کشور خود بعنوان

عضوی از اعضای جامعه بزرگ بین‌المللی و وابسته به یکدیگر همت گمارند. مواهب زمینی بدین خاطر به ما ارزانی نشده که از روی بی‌مبالاتی و بی‌دقتی به غارت و چپاول آن مشغول شویم. زیرا در اینصورت قهر طبیعت با پدید آمدن دوره‌های ناآرام در سیر حیات، مسمومیت محیط زیست و آب و هوای مغشوش و متلاطم و خوفناک بر ما نازل خواهد شد. منابع طبیعت و مولد نیرو باید با حکمت و تدبیر مورد بهره‌برداری قرار گیرد و صنعت باید با دقت مطالعه و بررسی شود تا منافع هریک در دراز مدت و نیز اثرات ثانویه آنها مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد.

شادی و خوشبختی در پژوهش و پویایی است نه در ثبات آوردها. و فقط نمی‌توان آن را در تملکات مادی جستجو کرد. همچنین شادی را در خلاقیت فردی، در عدالت، صداقت و درستی، محبت و دوستی، در وحدت جامعه، در سازش و هماهنگی با طبیعت، در وجدان نیک، وجدانی که بما اطمینان دهد که آنچه در توانائی داشته‌ایم نه فقط برای خودمان، بلکه برای جامعه و برای نوع انسان بطور اعم انجام داده‌ایم می‌توان یافت.

سیاره خاک چیزی زیبا اما شکننده است، این سیاره پناهگاه و مأوی انواع گوناگون حیات است که بعضی بسیار نادر و کمیاب و برخی منحصر بفرد و یکتا می‌باشد. نگهداری تمامیت آن اکنون در عهده بشر و امتیاز خاص اوست.»

این اعتقاد نامه که از سوی یک دانشمند برجسته، کسی که در عین حال پیرو اصول بشردوستانه نیز هست به رشته تحریر درآمده، با مقدمه و تفریط الکساندر کینگ تقویت و استحکام پذیرفته است. «مشکلات عصر حاضر را هر روز بیشتر از زاویه مشاکل و مسائل جهانی نگاه می‌کنند، فرق نمی‌کند که این مشکلات در قلمرو اقتصاد، بودجه، موضوع بیکاری، یا مسئله محیط زیست باشد. بنابراین چنین بر می‌آید که حل آن توسط یک فرد یا یک ملت به تنهایی امکان‌پذیر نیست.» اشاره فوق در نظر ما تشابه و تقارن نزدیکی با آرمان‌های بهائی دارد. هنگامیکه آقای اروین لازلو برای ایراد خطابه در دفتر یونسکو سازمان ملل به پاریس آمد، موفق شدیم با ایشان مصاحبه‌ای ترتیب دهیم و تایید ایشان را در مورد نظر خود جویا گردیم.

اروین لازلو: «بین طرز تفکر من و اصول دیانت بهائی شباهت‌های زیادی وجود دارد. اما این بهائیان بودند که ابتداء متوجه این نکات مشترک شدند، خود من خیلی دیر به وجود آنها پی بردم. من مکالمات زیادی با آنها در نیویورک و

چندجای دیگر و همچنین در حیفا داشته‌ام. آئین و مذهب آنان را می‌شناسم. شاید هم نه باندازه کافی. ولی با برخی از برداشت‌ها، اصول و اعتقادات راسخ آنها و ارزشهای معنوی آنها موافقم. چیزی که ما در کنار هم موفق به کشف آن شدیم این بود که چشم انداز دانش امروزی با تمام مظاهر پیچیده آن از یک منطق پیشرو مترقی پیروی می‌نماید یعنی یک منطق تکاملی که عیناً از هر حیث با فلسفه عالی دیانت بهائی تطابق و ملازمت دارد.»

اروین لازلو اظهارات خود را بر پایه آخرین تحقیقات علمی بخصوص در زمینه زیست‌شناسی، ریاضیات، الگوها و سیستم توسعه قرار می‌دهد. وی به قراین منطقی و علمی که بین تحقیقات علمی او و تفکر بهائی مربوط به تکامل انسان بسوی وحدت جهانی وجود دارد، تاکید می‌نماید:

«من بین ایندو تقارن و نزدیکی می‌بینم، زیرا بین طبیعت و انسان ادامه و استمراری هست. همچنین جهتی که بسوی تکامل می‌رود، تکاملی که آزادی و حق اختیار را تکذیب نمی‌کند. و بالاخره اینکه این رویدادهای اصلی و عمده، بطور قطع و یقین دارای یک مسیر مستقیم طولی نمی‌باشد، بلکه دارای نوسانات است. البته در نظر باید داشت که تاریخ تفکر ریاضی ما از قرن بیستم آغاز می‌شود. روندهای یادشده در آثار بهاء الله بدین شیوه بیان نگردیده، ولی قرابت تام موجود است. آنچه را که ما امروزه آنرا «نقطه عطف» Turning Point می‌نامیم، در آثار بهاء الله به وضوح تشریح شده است. وقتی صحبت از دوران بلوغ بشریت می‌نماید، این یک استعاره است، بهائیان بدین وسیله توضیح می‌دهند که چگونه سیر تکامل به مرحله‌ای رسیده که در سیستم حیات می‌توان بر آن "بلوغ" اطلاق نمود. همین عقیده را می‌توان در مورد انسان هم بکار برد. این جریان یک مسیر و جهت دارد ولی این مسیر و حرکت یک خط طولی نیست، از احتمالات برخوردار است اما انحصاراً تصادفی نیست. این مسیر عاقبت به یک نظامی که در آن تمامی نوع بشر گرد آمده و متحد و یکپارچه می‌شوند، منتهی می‌شود. یک تنوع و کثرت عظیم وجود دارد که در پرتو اصول و قوانین هماهنگ و موزون می‌گردد، قوانینی که دارای انعطاف است و مطلق نبوده و از راه تفاهم، شور و مشورت، و بدست آوردن اطلاعات برای دریافت حقیقت و گردهمائی موجودیت می‌یابد.

نکات همگرا در سطح تنوری حقیقتاً فراوان است. اما در مورد جنبه عملی آن، این آراء و عقاید پیشرو که در حقیقت از علم زاده شده و موجودیت پذیرفته توسط

مليونها افراد انسانی به حیطة عمل درآمده است»

سؤال: آیا تفکر بهائیت دریافت‌های شما را هدایت نموده یا تاثیر و نفوذی در آنها داشته است؟

اروین لازلو: «آنها قوت بخشیده است. چون اگر شما عقیده یا تفکری داشته باشید و بعد دریابید که عیناً همان عقاید بوجهی دیگر به ذهن دیگران هم گذشته و قوه تخیل و اندیشه آنها را تسخیر نموده، این دیگر تایید و تصویب است. من هروقت به نکات مشترک و عقاید مشابه و همطراز که در بین مذاهب یافت می‌شود برخورد می‌کنم خیلی خوشحال می‌شوم. اما یافتن نکاتی دقیقاً یکسان، می‌توان گفت امری خارق‌العاده است، مگر در مورد دیانت بهائی در ادیان مشرق‌زمین مانند تثوئیسیم و بودیسیم، موارد بسیار هست که با آخرین عقاید فیزیکی در رابطه با اتحاد و یکپارچگی مطابقت می‌نماید. در نظر من این امر همیشه مایه سرور و خوشحالی است، پی بردن به عقاید همانند در یک فاصله زمانی چون صدسال، دو هزارسال یا چهارهزارسال همیشه یک جشن و شادمانی بزرگ است. مرام بهائی بخاطر اصول تکامل، انسان‌دوستی و دید جهانی‌اش حضور دارد.»

سؤال: آیا شما تا آخر خط با آنها همراه هستید و اصول اعتقادات آنها بر پایه یک سیستم متحد و یک قدرت فوق‌ملی و یک سیستم قضائی امنیت و دیانتی واحد را پذیرفته‌اید؟

اروین لازلو: «هنوز نمی‌توانم در اینباره تصمیم بگیرم. بعنوان یک دانشمند و فیلسوف معتقدم هنوز برای داشتن هر نوع سیستمی بمنظور هماهنگ ساختن معنویات در سطح جهانی بسیار زود است. اما من نمی‌توانم چنین خطری را متقبل‌گردم که اظهار کنم که این الگو یکتا و منحصر بفرد است. یک سیستم جهانی بوجود خواهد آمد، تردیدی در این نیست، اما احتمال دارد که ماهیت آن با دیدگاه بدبینانه‌ای مانند تفکر اوروال ظهور و بروز نماید، ممکن هم هست که خوشبینانه باشد. دیدگاه سیستم بهائی خوشبینانه است. اما در دنیای علوم ما قادر به دیدن آینده نیستیم. هیچ تضمینی وجود ندارد، فقط قانون احتمالات حکمفرماست ممکن است در مسیر فرصت‌ها قرار بگیریم، در اینصورت بطور قطع و یقین موظف خواهیم بود که سعی نمائیم احتمالات را تحت تاثیر و نفوذ خود درآوریم. ما می‌توانیم سعی کنیم بر سیر تکامل نفوذ بگذاریم و آنها در جهت الگوی بهائیت سوق دهیم، اما برخلاف آنان من باور ندارم که این امر در سرنوشت ما رقم زده شده باشد. هیچ نوع الگوی کاملی وجود ندارد. من روی این نکته

تاكيد مى كنم».

سؤال: گذشته از آنكه الگوى بهائيت يك الگوى كاملاً مذهبى است، آيا دورنماى يك مذهب واحد براى شما نگران كننده نيست؟

اروين لازلو: «مى دانيد مذهب من مذهب يك فيلسوف است نه شخصى. به عقيدة من علم قادر به توجيه بسيارى از مسائل نيست، و عقيدة مندم آنچه را كه در طبيعت مورد مشاهده قرار مى دهيم داراى مفهومی بسيار وسيعتر و عميقتر است. من بعنوان يك دانشمند نمى توانم ماهيت آنرا درك كنم. همينقدر مى دانم كه وجود دارد. بنابر اين مذهب براى من يعنى اقرار به اين حقيقت كه در طبيعت اسرار زيادى نهفته است و ما بايد نسبت به آن حرمت قائل شويم، اسرارى كه بايد با ادراك و مكاشفه بدان نزديك شد ولى هيچگاه طى عمل يا روش منطقي قادر نخواهيم بود كه به كنه آن پى ببريم. اگر مذهب به صورت مكتب يا سيستم هاى جزمى و قشرى درآيد در آنصورت من با آن مخالف خواهم بود. اگر اظهارنامه اى باشد مبنى بر اينكه بشريت را سرنوشتى است و مسؤليتى، آنگاه من با آن موافق خواهم بود و سعى خواهم نمود به مردم كمك كنم تا آنرا بهتر درك نمايند. من بين مذهب بعنوان كيفيتى معنوى و به معناى يك حقيقت برتر و مذهب بعنوان يك سلسله اصول و قوانين تفاوت زيادى قائل هستم. در مورد اول وحشتى از آن ندارم. اما در مقابل شق دوم كه بصورت جزمى و قشرى در مى آيد بخود مى لرزم».

سؤال: آيا شما به مدينه فاضله اعتقاد نداريد؟

اروين لازلو: «اگر منظورتان از مدينه فاضله آن "يوتوپيا" باشد كه توماس مور آنرا ابداع كرد، يعنى مكاني كه در هيچ جا وجود ندارد، بايد بگويم خير. زيرا اين يك عقيدة مثبت نيست. اما اگر منظورتان يك جنبه تخيلى است، بلى. من فكر مى كنم كه سرنوشت ما هنوز رقم زده نشده و ما اين آزادى را داريم كه نه هرچيزى را بلكه تعداد معدودى از امكانات را به ميل و اراده خود برگزينيم. هنوز امكانات وسيعى در برابر ما نهاده شده. اگر ما از آن بينش لازم برخوردار باشيم كه بدانيم به چه هدفهائى مى توانيم دست يابيم آنوقت سعى خواهيم نمود راهى را كه به آن هدف ها مى انجامد انتخاب نمايم. اگرچه هرگز دقيقاً به آن نقطه اى كه خواست و آمال شماست نخواهيد رسيد ولى مى توانيد در جهت آن طى طريق نمايند. بنابر اين ما بايد از يك ديد و يك تصور بهره مند باشيم. چنانكه چشم انداز و تصورى در آنجا نباشد مردم مرده اند. با توجه بدين نکته من مهر



اهل مدینه فاضله را بر خود می‌زنم. این ایده آل همچون ستاره‌ای در شب تار است.

شاید از همه اینها گذشته آندره ژید بجا گفته‌است که <sup>۱۱</sup> «از در تنگ ایده آلیسم است که می‌توانیم به حقیقت شفاف‌بخش وارد شویم».

مشکلی که از این مقوله باقی می‌ماند جنبه مذهبی تفکر بهائیت است. کیش بهائی از همان ابتدای ظهور همواره یک هدف را مد نظر داشته‌است: و آن آگاه ساختن مردمان به این حقیقت که نوع انسان واحد است، دین یکی و خدا یکی است و بدین ترتیب یک نظم بدیع، و وحدت جهانی بر مبنای ساختمان اصول نظم اداری بهائی پیشنهاد می‌نماید. اگرچه برنامه‌های آنها برای تاسیس یک حکومت جهانی که براساس تعالیم بهاء الله تدوین و تنظیم گردیده در بدو امر، اندکی ابهام آمیز می‌نماید، ولیکن جزئیات آن باوضوح و روشنی توسط شوقی رتانی در کتاب «جلوه مدنیّت جهانی» مجسم و ترسیم گردیده‌است. این کتاب دراصل توقیعی است خطاب به بهائیان غرب که در سال ۱۹۳۶ نوشته شده‌است. این کتاب را حتی اگر صرفاً بخاطر صراحت و روشنی قابل ملاحظه‌ای که در تشریح شرایط و اوضاع اجتماعی و پیش‌بینی‌های حیرت‌انگیز آن در باره وقایع آینده در نظر بگیریم، باز هم درخور مطالعه دقیق و تفکر و تعمق بسیار خواهد بود. علاوه بر موارد بالا کتاب نامبرده حامل پیام بزرگ و بیان‌رسانی است، بطوری که می‌نویسد:

«وحدت نوع بشر چنانکه منظور نظر مبارک حضرت بهاء الله است به مفهوم تاسیس یک جامعه متحد جهانی می‌باشد که در آن تمامی ملل و نژادها و ادیان و طبقات بطور کامل و برای همیشه متحد گردند و خودمختاری ممالک اعضای آن و همچنین آزادی شخصی و ابتکارات فردی منجزاً محفوظ ماند. این جامعه متحد جهانی تاحدی که ما می‌توانیم تصور کنیم باید مرکب از یک هیات تقنینیّه جهانی باشد که اعضای آن بعنوان امنای همه نوع انسان کلیه منابع ثروت ملل عالم را تحت اختیار خود خواهد گرفت. قوانینی که لازمه ترتیب حیات و رفح حوانج و تنظیم روابط ملل و اقوام است، وضع خواهند نمود. و نیز مرکب از یک مرکز تنفیذیّه جهانی مستظهر به نیروی بین‌المللی خواهد بود که تصمیمات متخذّه هیات تقنینیّه جهانی را اجراء و قوانین وضع شده آنرا اعمال خواهد کرد، و وحدت اصلیه جامعه متحد جهانی را محافظت خواهد نمود. و نیز مرکب از یک محکمه جهانی خواهد بود که در کلیه مناقشات احتمالی بین عناصر مختلفه این نظم

عمومی قضاوت نموده حکم لازم الاجراء و نهائی خویش را صادر خواهد کرد. دستگاهی برای مخابرات و ارتباطات جهانی ابداع خواهد شد که تمامی کره ارض را در بر خواهد گرفت، از موانع و قیود ملی آزاد خواهد بود و با سرعتی حیرت‌انگیز و انتظامی کامل به کار خواهد افتاد. یک مرکز بین‌المللی بمنزله مقر ارتباطات مدنیت جهانی عمل خواهد کرد و بمشابه کانونی خواهد بود که قوای وحدت‌بخش حیات بسوی آن متوجه و در آن نقطه متمرکز و از آنجا فیوضات نیروبخش صدور خواهد یافت. یک لسان جهانی ابداع یا از بین السنه موجوده انتخاب و در مدارس عالم علاوه بر لسان مادری تعلیم داده خواهد شد. رسم الخطی جهانی و ادبیاتی جهانی، یک مقیاس پول واحد، اوزان و مقادیر متحدالشکل، ارتباط و تفاهم بین ملل و نژادهای بشری را تسهیل و تسریع خواهد کرد.

در چنین جامعه جهانی علم و دین یعنی نیرومندترین قوای موجود در حیات بشری با هم در آشتی و اشتراک مساعی بوده بطور هم‌آهنگ رشد خواهند کرد. در ظل چنین نظامی مطبوعات در حالی که میدان را برای ابراز نظرات و عقاید مختلفه باز و آزاد خواهند گذاشت، دیگر وسیله اعمال اغراض شخصی و تأمین منافع گروهی خاص قرار نخواهند گرفت و از اعمال نفوذ دول و ملل و رقابتهای آنان رهانی خواهند یافت. منابع اقتصادی عالم تحت انتظام درخواهد آمد و معادن مواد خام استخراج و مورد استفاده کامل قرار خواهد گرفت بازارهای جهان با یکدیگر هم‌آهنگ شده توسعه خواهند یافت و توزیع فرآورده‌ها بنحوی عادلانه انجام خواهد پذیرفت ... و تفاوت فاحش بین طبقات مرتفع خواهد شد. فقر از یکسو و تجمع بیحد ثروت از سوی دیگر محو خواهد شد. (۳)

سپس شوقی ربّانی بتشریح یک فدراسیون جهانی پرداخته «نظامی که به سراسر عالم استیلا یابد و قدرت فائقه خود را بر منابع وسیع و غیرقابل تصور کره ارض اعمال کند و آمال شرق و غرب را بهم درآمیزد و از شر جنگ و مصائب ناشی از آن آزاد باشد ... نظامی که در آن قدرت خادم عدالت باشد و با عرفان عمومی نسبت به خدائی واحد و تبعیت از آئینی مشترک دوام یابد» (۴)

آنچه که در نظر حواریون بهاء‌الله این "شاگردان راستین مکتب بهاء" که از شاگردان "مکتب رومان" قدم فراتر و برتر نهاده‌اند، بعنوان طلایه عصر ذهبی آینده جلوه می‌نماید، چه بسا که در نظر دیگران سناریوی مغشوشی برای یک فیلم تخیلی علمی بشمار آید. در نظر مجسم‌کنندگان که یک گروه مذهبی بر سراسر کره خاک حکومت نماید، اوامر و نواهی خود را اعمال کند، با این احتمال وحشت‌بار

که قدرت آن از کنترل خارج شود. ادیانی که با مقاصد خیرخواهانه محض شروع کرده‌اند غالباً به این نکته برخورد کرده‌اند که امر آنها از تمسک به وسائل مخوف اجبار و اضطراب و ایجاد حدود و موانع رویگردان نبوده و آنرا موجّه و مجاز قلمداد نموده‌است. از آنجائیکه ما در حال تحقیق و بررسی آئین بهائی بودیم، لاجرم این سؤال مهمّ در برابرمان قرار می‌گرفت.

بهائیان جواب می‌دهند که آئین آنها از کلیسا و طبقات مذهبی که بخواهد اعتقاداتش را بر دیگران تحمیل نماید، فارغ است. این دیانت هم، مانند تمام ادیان گذشته یک تمدن جدید در عرصه امکان بوجود خواهد آورد. و در حقیقت این تمدن بهائی است که "بر سراسر کره خاک مستولی خواهد گردید" آنها اضافه می‌کنند که این مذاهب نبوده‌اند که در طول تاریخ مرتکب چنان خطاهای عظیم و بیرحمانه گردیده‌اند، بلکه درحقیقت آن دسته افراد قدرت طلبی بوده‌اند که انسان‌های دیگر را تحت نام ایدئولوژی سیاسی به بردگی گرفته‌اند. ایدئولوژی، ممکن است مبدأ مذهبی یا سیاسی داشته باشد اما هرچه باشد در قرن بیستم، قرنی که ادعا می‌کند حتی بوجود خدا نیازی ندارد و تمام آثار و شواهد را در این عرصه زیرپای نهاده، فاقد ارزش و اعتبار خواهد بود.

در ادامه تحقیقات و بررسی هایمان سؤالات دیگری برایمان مطرح می‌شد، سؤالاتی که در طی اقامت مقدماتی ما در اسرائیل، پاسخ کافی و قانع کننده بدانها داده نشده بود. بدین خاطر تصمیم گرفتیم قبل از پایان گزارش خود پرسشنامه‌ای به بیت‌العدل اعظم تقدیم نمائیم. اینک پاسخ‌های رسیده و سؤالات ما بطور کامل از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

سؤال: آیا می‌توان به ذات اقدس پروردگاری نسبت داد که او از تجملات آدمیان متلذذ و محظوظ می‌گردد در حالیکه طبیعت به آن شکوه و عظمت را برای انسان آفریده‌است؟ آیا بهتر نبود، بجای صرف مبالغی هنگفت برای تزئینات و ترتیبات مرکز جهانی و یا بنای مشرق‌الاذکارها نظیر معبد بهائی هندوستان در دهلی نو، از پول آن برای کمک به جوامع بهائی که در کشورهای در حال توسعه تاسیس شده، استفاده نمایند تا بتوانند بوسیله آن، طرحها و نقشه‌های خود را به مرحله اجرا درآورند؟

پاسخ: ساختن این بناها مانند مقام اعلی در حیفا و بنای معابد بهائی در پهنه گیتی از جمله اقداماتی است که از نظر جامعه بهائی، نشان‌دهنده علاقه و ایشار و از خودگذشتگی آنها به امر حضرت بهاء الله می‌باشد. احداث باغات زیبا در

اطراف این مقامات متبرکه و ابنیه دیگر حاکی از چنین روحیه و عشق و شور و شوق آنهاست.

اما در باره طرح های توسعه و عمران در کشورهای جهان سوم، هم اکنون بنیادهای خیریه درجه اول در امریکای شمالی و در اروپا آماده بلکه مشتاق و آرزومندند که بتوانند از طریق مؤسسات بهائی طرحهای عمرانی خود را در سراسر عالم توسعه و گسترش دهند. بهر صورت خطّ مشی بهائی که بر هزینه مالی این پروژه ها نظارت و سرپرستی دارد، مشارکت احاد اجتماع را در این امور خیریه ایجاب می نماید. چنانچه هر امری قرار باشد بر شالوده ای محکم و استوار پی ریزی شود لزوماً پیشرفت آن با کندی صورت می گیرد، در حال حاضر بیش از هزارو پانصد طرح و پروژه زیرنظر و سرپرستی مستقیم جامعه بهائی در نود و پنج کشور دنیا اداره و اجرا می شود.

سؤال: دیانت بهائی هر نوع جنگ و هر نوع تجاوز را محکوم می نماید. اما نقطه نظر این دیانت در باره مسئله نزاع های اقتصادی نظیر آنچه که در دنیای امروز اتفاق می افتد چگونه است؟ شنیده ایم بخاطر آنکه نوشابه الکلی در این دیانت حرام گردیده بهائی حق ندارد در تولید یا عرضه آن نقشی داشته باشد.

بنابراین بطور مثال در کشور فرانسه، یک نفر بهائی نمی تواند شراب تولید کند. از طرف دیگر بنظر ما هیچ اثری که دلیل بر محکوم نمودن کسانی که از راه خدمت در صنایع تسلیحاتی یا صنایع وابسته بدان امرار معاش می نمایند، دیده نمی شود. در باره بعضی از کمپانی های بین المللی که خود عامل جنگهای اقتصادی می باشند تاکنون کمتر اشاره ای به گوشمان خورده است. می خواهیم بدانیم که دقیقاً موضع بیت العدل اعظم در رابطه با دو سؤال فوق چگونه است؟

پاسخ: « تعالیم حضرت بهاء الله به صراحت و قاطعیت جنگ و ستیز بین ملل و امم را محکوم می نماید و دعوت به غیرنظامی کردن دنیا می نماید. این امر هم در صورتی صورت پذیر خواهد بود که یک حکومت عالی جهانی بر اساسی متین و استوار تاسیس گردیده و با قدرت کامل عمل نماید. حتی در ظل چنین حکومتی جهانی نیز تسلیحات بمنظور برقراری نظم و امنیت ضرورت دارد. تا مرحله استقرار این حکومت عالی، مردم جهان در یک دوران انتقال بسر می برند، دورانی که شاهد منازعات منطقه ای در ابعاد مختلف بوده و تجربیات مرارت بار آن همچنان ادامه دارد. در یک چنین دوره ای هرگاه ملّتی قدرت طلب خود را به تمام قوا تجهیز نماید طبیعی است که ملّت همجوار یا ملّت های دیگر برای حفاظت خود و

بمنظور جلوگیری از بروز یک تصادم مستقیم بهمین نحو عمل خواهند نمود. این وضعیت موقتی است و حضرت بهاء الله در حالیکه وقوع یک دوران پرتلاطم و پرآشوب را پیش‌بینی فرموده، در عین حال به ما اطمینان داده است که عالم، دوران بلوغ خود را طی می‌کند و زود است که به مرحله نهائی بلوغ برسد و طلیعه صلح عمومی و التیام و سازش و برابری بعنوان مرحله‌ای ضروری و حتمی در تکامل اجتماعی و سیاسی پدیدار گردد.»

سؤال: چرا در میان نه نفر اعضای بیت‌العدل اعظم هیچ زنی عضویت ندارد؟ آیا این بقا و ادامه همان رسم دیرین نیست که در یهود و مسیحیت و اسلام مقام زن را جدا می‌ساخت، چیزی که با اصول و تعالیم این آئین مغایرت دارد؟ پاسخ: «موضوع عضویت بیت‌العدل که به مردان اختصاص یافته است، یکی از اصول صریحه این دیانت است. محدودیتی که در مورد هیچیک از بنیادها و مؤسسات دیگر بهائی نه در حال و نه در آینده اجراء نمی‌گردد. در نظر بهائیان اصل مزبور در اساس یکی از اصول عقیدتی آنان بشمار می‌رود.

لابد شما اطلاع دارید که دستورات بهائی از والدین خواسته است که در امر تعلیم و تربیت دختران را بر پسران ترجیح دهند و مقدم بشمارند. درست است که حامیان و طرفداران بانوان، چه از نظر عقلی و چه از لحاظ عاطفی، مشکلی در پذیرفتن این تعلیم نخواهند داشت ولیکن روشن است که اصل مزبور آنچنان دستوری نیست که عالم بشری در سطح عمومی به سادگی بتواند پذیرای آن گردد. حکمت این مسئله وقتی آشکار خواهد شد که بشر بهتر بتواند به ضرورت آن پی ببرد و منافع و نتایج آن هرچه بیشتر در حیات جامعه بهائی بارز و آشکار گردد. ما معتقدیم که حکمت این موضوع که ایفای خدمت در بیت‌العدل منحصرأ به مردان واگذار شده به موقع خود روشن خواهد شد.

اصل دیانت بهائی مبنی بر تساوی حقوق زن و مرد، در حقیقت بر پایه اختیارات قوه تشریعی بیت‌العدل متکی نمی‌باشد، بلکه اتکایش بر مبنای آثار نازله به قلم حضرت بهاء الله است. برای اولین بار در تاریخ، یک پیامبر و مظهر امر الهی، مساوات حقوق زن و مرد را پایه گذارده و بدان صراحت بخشیده است. از نشانه‌ها و امتیازات مرحله بلوغ انسان، یکی همین اجرای اصل تساوی زنان با مردان بصورت کامل آن خواهد بود، که به اعتقاد ما بهائیان آغاز تمدن بهائی را نوید خواهد داد.

سؤال: آیا می‌توان چنین ملاحظه نمود که آراء هفتصد تن از انتخاب کنندگان

اعضای بیت العدل صرفاً بر اساس حقایقی که در دسترس آنان قرار دارد، صورت می پذیرد. زیرا بهیچوجه برای آنها میسر نبوده و نیست که همه همکیشان خود را آنطور که لازم است بشناسند؟

بعلاوه، می دانیم که مشاوره های بیت العدل تا حد زیادی سری و محرمانه است و بدین نحو انتخاب کنندگان از نحوه عمل هریک از اعضای بیت العدل بی اطلاع باقی می مانند، با توجه به این حقیقت آیا مسئله عضویت بیت العدل بعنوان یک سمت و مقام بطور مادام العمر بوجود نمی آید؟ بطوری که دریافته ایم از بدو تاسیس بیت العدل تاکنون، همان اعضای سابق مجدداً انتخاب شده اند، مگر در موارد بازنشستگی به علت پیری و کبر سن.

پاسخ: «باید بخاطر داشت که امر انتخاب نه نفر اعضای بیت العدل مستقیماً از سوی آحاد مؤمنین صورت نمی گیرد، بلکه توسط یک هیأت زیده انتخاب کننده مرکب از نمایندگان منتخب هریک از جوامع ملی که از میان افراد جامعه کشور خود انتخاب شده اند، انجام می گیرد، بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء یک عضو بیت العدل باید دارای این شرایط باشد:

«... و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسان باشند...» (نفحات فضل ۳ صفحه ۷)

از انتخاب کنندگان خواسته می شود که با حضور قلب و توجه کامل بدرگاه پروردگار دعا و مناجات نمایند و از بین کسانی که می شناسند، نه نفر را که بیش از همه دارای این صفات و خصوصیات باشند، انتخاب نمایند. اگرچه در طی بیست و پنج سال گذشته تابحال کسانی که یکبار به عضویت بیت العدل انتخاب شده اند. انتخابشان به این سمت همچنان ادامه داشته است، لیکن هیچ اطمینانی وجود ندارد که در آینده هم بر همین منوال باشد، خصوصاً که جامعه بهائی به عنوان یک موجود زنده و فعال با سرعت به مراحل کمال و بلوغ اداری و روحانی خود نزدیک می شود.»

سؤال: آیا این مسئله مصونیت از خطا که در باره تصمیمات اعضای نه نفری بیت العدل وجود دارد باعث چنین برداشتی نمی شود که این هیأت بنحوی نقش پاپ را بر عهده دارند؟

می دانیم که اطاعت در دیانت بهائی یک قانون است، با توجه به این امر و فرض بر آنکه بیت العدل در آینده بعضی از تصمیماتشان در جهت مخالف و مغایر با تعالیم و اصول شارع این دیانت اتخاذ گردد، در اینصورت عکس العمل جامعه

بهائی در برابر آن چگونه خواهد بود؟ چه اطمینانی، می‌توانیم داشته باشیم که یک سیر قهقرائی در آن غیرممکن باشد، سیری که در عرض چندقرن یک آئین صلح طلب و مسالمت آمیز را به دیانتی فاتح و امپریالیست تبدیل نماید، همچنانکه در مسیحیت نظیر آن روی داد.

پاسخ - «حضرت بهاء الله که مبادی این نظم بدیع را پی‌ریزی و بنیان فرموده شخصاً با صراحت و تاکید به ما اطمینان می‌دهد که آنها را به اراده خود ملهم خواهد فرمود می‌فرماید: " ... البتّه بعنایات خفیه مؤتد می‌شوند ... " (گنجینه حدود و احکام صفحه ۲۱۵) و همچنین: "نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملهمند بالهامات غیبی الهی ... " (بشارات - بشارت سیزدهم) حضرت عیسی مسیح آن سلسله مراتب اداری روحانی را که بنای کلیسا بر شالوده آن استوار گردد، بوجود نیاورد و اطمینانی هم نداد که مبادی عالیة کلیسا را تحت هدایت ملکوتی خود ملهم فرمود.

بیت العدل اعظم بر خلاف مؤسسه پاپ، جانشین مؤسس این دیانت می‌باشد و از اختیار تبیین و تشریح آئین بهائی برخوردار است، هیأتی است دارای قوه قانونگزاری، اخلاقی و اجتماعی و اداره کننده نظم بدیع اداری، نظمی که قادر نیست از چارچوب آن منحرف شود، همان نظمی که پایه و اساسی را که بر محور آن اختیارات و طرز کار بیت العدل متکی می‌باشد، تشکیل می‌دهد.

وقتی جامعه بهائی نسبت به حضرت بهاء الله و مقام رسالت الهی او ایمان و اذعان داشته باشد بدیهی است که در برابر نظامی که به اراده او نه تنها بخاطر حفظ و صیانت و ترقی و پیشرفت دین او، بلکه بعنوان بنیادی گرانبهاء و میراثی بی‌همتا که از جانب او برای بشریت بودیعه گذاشته شده، و درواقع محور وحدت عالم انسانی، صلح و یگانگی بین افراد بشر بشمار می‌رود، سرتعظیم فرود می‌آورد. برطبق پیش‌بینی‌های حضرت بهاء الله ظهورات آتیه به پیشرفت و تقدّم و شکوفائی این تمدن مترقی و پیشرو که بنا به مقدرات الهی آئین بهائی سرآغاز آن خواهد بود، مساعدت خواهند نمود.»

در اینجا سیر و سیاحت ما در برخورد و رویارویی با بهائیان به انتها می‌رسد. در رهگذر این سیر و سلوک و این آشنائی حالات ما متفاوت و گونه‌گون بود، گاهی مفتون و مجذوب آنها می‌شدیم و زمانی خشمگین و تنگ حوصله، وقتی دلایل آنها را قبول می‌کردیم و هنگامی دیگر بدبینانه بدان می‌نگریستیم، زمانی عمیقاً تحت تاثیر قرار می‌گرفتیم و بسا که متحیر و مبهوت برجای می‌ماندیم. این

آشنائی ما را عوض کرد. ما این افتخار را یافتیم که طلوع یک آئین و شکوفائی و رشد آنرا نظاره کنیم، تجربه‌ای دل‌انگیز و زیبا، ما بهاء الله را کشف کردیم. با توجه به این نکته که هرکسی در اعتقاد خود آزاد و مختار است که بگوید او فرستادهٔ بر حق الهی بوده یا خیر، اما نمی‌توان انکار کرد که آثار او و شواهد زندگانی او همه دلیل روشن و قاطعی است که او بی‌تردید و از هر لحاظ انسانی خارق‌العاده بود.

ما در طول این سفر خود، با مهم‌ترین مسائل و مشکلات عصر حاضر مواجه شدیم. ممکن است بعضی مردم با پاسخهایی که بهائیان در بارهٔ مشکلات مزبور ارائه می‌دهند، موافق نباشند، اما صرفاً نمی‌توان این پاسخ‌ها را بدون تفحص و بررسی و بحث و گفتگو بکناری گذاشت و از آن چشم پوشید. در نظر ما در این زمینه دین بهائی دارای ارزشی روحانی برای این عصر و زمان می‌باشد. خوانندگان عزیز که تا این مرحله همراه و همسفر ما بوده‌اند، شاید مایل باشند راه جستجو و تحقیق را ادامه دهند و نتایج پژوهش شخصی خود را در شناخت این کیش نوین بدست آورند.



معبد نیلوفر





بنای یادبود صلح بهائی در برزیل  
مخزن مшти خاک از همه کشورهای جهان

## مآخذ

## فصل اول: باغبانان بهشت خدا

- ۱ - حال و آینده جهان ص ۴۲
- ۲ - مآخذ بالا ص ۴۳
- ۳ - رساله مدتیّه صص ۷۵-۷۶
- ۴ - امر و خلق جلد سوم ص ۱۹۲
- ۵ - مآخذ بالا ص ۱۹۳
- ۶ - حال و آینده جهان ص ۴۳
- ۷ - مآخذ بالا ص ۴۶
- ۸ - پیام ملکوت صص ۱۴۱-۱۴۲
- ۹ - مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده ص ۱۰۳
- ۱۰ - مآخذ بالا ص ۳۸
- ۱۱ - آیات الهی ص ۶۰
- ۱۲ - نفعات فضل ۴ ص ۲
- ۱۳ - آیات الهی ص ۳۴۸
- ۱۴ - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ص ۱۱۳
- ۱۵ - مکاتیب عبدالبهاء ص ۴۰۵

## فصل دوم: موعود منتظر

- ۱ - بهاءالله و عصر جدید ص ۳۲
- ۲ - مآخذ بالا ص ۳۴
- ۳ - بهاءالله شمس حقیقت ص ۱۰۲
- ۴ - ایام تسعه ص ۳۶۷
- ۵ - مآخذ بالا ص ۳۶۷
- ۶ - مآخذ بالا ص ۳۳۸
- ۷ - الواح ملوک صص ۱۰۲-۱۰۳

- ۸ - ماخذ بالا ص ۹۹  
 ۹ - بهاءالله شمس حقیقت ص ۴۷۶  
 ۱۰ - شرح سفر مسیس لونیز به عکا  
 ۱۱ - ایام تسعه ص ۵۲۶

### فصل سوم راه ایمان

- ۱ - یسوعیون، شعبه‌ای از مذهب کاتولیک است که در سال ۱۵۳۳ بوسیله ایگنیاتوس لایولا بنام «انجمن عیسی» با تصویب پاپ تشکیل گردید.

### فصل چهارم حیات بهائی

- ۱ - گنجینه حدود و احکام ص ۱۵۲  
 ۲ - ماخذ بالا ص ۲۴  
 ۳ - بهاءالله و عصر جدید ص ۱۱۵  
 ۴ - گنجینه حدود و احکام ص ۱۶۰  
 ۵ - امر و خلق جلد ۴ ص ۳۱۳

### فصل پنجم اهمیت مقام زن

- ۱ - بهاءالله و عصر جدید صص ۱۶۷-۱۶۸  
 ۲ - ماخذ بالا ص ۱۶۸  
 ۳ - مطالع الانوار صص ۵۸۷-۵۹۱  
 ۴ - تذکرة الوفاء ص ۲۹۰  
 ۵ - چهار رساله تاریخی ص ۸۷

### فصل ششم دین بهائی از نظر دیگران

#### فصل هفتم یک آئین نوین

- ۱ - ایام تسعه صص ۴۶۸-۴۶۹  
 ۲ - جلوة مدنیّت جهانی ص ۷۸  
 ۳ - ماخذ بالا صص ۱۰۳-۱۰۵

## فهرست اعلام

آ

آماریک، زبان ۱۱۲  
 آمازون، جنکل ۱۴۲  
 آنت زهرانی ج  
 آنتیل، جزیره ۷۲  
 آندره ژید ۲۰۸  
 آندره پروژیرو ۶۵  
 آندره مالرو ۶۱  
 آویون، شهر ۷۶

## الف

ابواب اربعه ۳۴  
 اتاوا ۱۹۴ ۸۱  
 اتاوا سیتیزن، روزنامه ۱۵۵  
 اتحاد شوروی ۲۰۲  
 احسن القصص، کتاب ۱۳۰  
 احمد احسانی، شیخ ۳۴ ۱۲۸ ۱۳۲ ۱۵۸  
 ادرنه ۵۲ ۴۸  
 ادوارد کارپنتر ۱۶۸  
 ادوارد گنسینگر ۱۳۸  
 ادوارد گرانویل براون ۵۵ ۱۵۹  
 ادونتیست ها ۲۰۰  
 ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی، کتاب  
 ۱۲۷  
 ارتودوکس ۱۰۷

آپارتاید ۱۲۰  
 آپیا، ساموآ ۱۷۳  
 آرژانتین ۱۴۰  
 آرلت ۷۱  
 آرلن توین بی ۱۵۸  
 آرمینوس وامیراک ۱۶۰  
 آرنوس گراو ۱۷۸  
 آریزونا ۱۷۰  
 آزادی، روزنامه ۱۵۶  
 آسن ۷۱  
 آسیا ۱۸۶ ۱۸۷  
 آسیای صغیر ۲۰۰  
 آسیایی ۶۲  
 آشتی نژاد و مذهب، کتاب ۱۶۱  
 آشور، سرزمین ۳۳  
 آکس، استان ۷۵  
 آلاسکا ۱۹۳  
 آلمان ۱۷۹ ۷۲  
 آلمانی ۱۶۰ ۱۱۲ ۶۴ ۵۸  
 آلمانی، زبان ۱۵۸  
 آلن بی، ژنرال ۴۹

اسکیموها ۱۴۲	اردن ۷۱ ۶۴
اسلام ۴ ۱۹ ۲۱ ۳۱ ۳۵ ۳۸ ۴۴ ۴۷ ۶۰	ارض اقدس ۲ ۶۶ ۶۸ ۷۵
۱۶۰ ۱۴۸ ۱۲۳ ۱۱۰ ۱۰۲ ۹۵ ۶۶	ارمنستان ۳۰
۲۱۲ ۱۷۰ ۱۶۸ ۱۶۶ ۱۶۴ ۱۶۲	ارنست رولان ۱۶۲
اسلامبول ۵۸	اروپا ۸۲ ۱۴۲ ۱۸۶ ۱۸۲ ۲۱۱
اسلامی ۱ ۲۱ ۲۹ ۱۲۹	اروپایی ۶۰ ۶۲ ۶۸
اسلامی، فرهنگ ۱۲۳	اروپایی، کشورها ۱۵۴
اشتوتگارت ۵۸ ۱۴۰	اروین لازلو ۱ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷
اشعیا ۱۶۴	اریسطانیکوس ۲۰۰ ۲۰۱
اصفهان ۱۵۱	اریک رولو ۱۵۶
اعلی، حضرت (به باب مراجعه شود) ۴۷	استالین ۱۵۸
افریقا ۶۸ ۱۴۲ ۱۸۱ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۹	استانبول ۴۵ ۴۸
افریقای ۴	استرالیا ۲۱ ۱۷۳ ۱۸۶ ۱۸۹ ۱۹۴
افریقای جنوبی ۷۰	استرالیایی ۶۲ ۱۸۱
افریقای مرکزی ۷۴	اسپانیولی ۶۹
اقیانوس آرام ۸۹۲	اسپرانتو، زبان ۹ ۲۲ ۵۸
اقیانوس آرام، جزایر ۱۴۲	اسپینوزا ۱۶۲
اکسپرس، مجله الف ۶۵	اسرائیل ج ۲۰ ۶۴ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۱۵۳ ۱۶۴
اکسفورد، دانشگاه ۱۷۴	۱۷۰ ۱۷۱ ۲۱۰
اکسفورد، شهر ۱۶۰	اسرائیل، حکومت ۱۷۰
اکو، پول اروپائی ۱۱	اسرایلی ۵۸ ۷۷ ۷۹ ۸۳ ۱۰۸
اکوادر ۱۹۱	اسکاتلند ۱۵۵
اکونومیست، روزنامه ۱۵۵	اسکاندیناوی ۴
الزهر، دانشگاه ۱۷۰	اسکندریه ۵۸ ۱۳۸

اوران، شهر ۹۰	الجزیره ۱۵۷ ۱۲۰ ۹۰
اورشلیم ۱۷۰ ۷۱ ۶۰	الفرد فون گومنز ۳۶
ایادی امرالله ۱۸۴	الکساندر کینگ ۲۰۵
آیام تسعه، کتاب ۱۷۴	الواح وصایا ۶۰
ایتالیا ۱۳۷ ۸۴ ۸۲ ۷۵ ۷۷ ۷۳ ۲۱ ۸	امریکا ۸۳ ۵۷ ۵۲
ایده آلیسم یونانی ۱۶۷	۱۵۳ ۱۶۵ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۸۶ ۲۰۲
ایران ۱۲۷ ۸۳ ۶۲ ۴۵ ۳۳ ۳۲ ۳۰ ۲۱	امریکای جنوبی ۱۸۷ ۱۷۳ ۱۴۲ ۶۲
۱۶۳ ۱۵۴ ۱۳۶ ۱۳۱ ۱۲۸	امریکای شمالی ۲۱۱ ۱۹۲ ۱۷۳ ۱۵۵ ۵۸ ۴
ایران و مسأله ایرانی، کتاب ۱۳۶	امریکای لاتین ۱۸۷ ۲۱
۱۸۱ ۱۶۰ ۱۳۴ ۱۱۴ ۱۱۰ ۶۴ ۶۳	امریکایی ۸۲ ۷۶ ۷۴ ۷۳ ۶۹ ۶۲ ۶۰ ۵۸
ایرلندی ۱۸۱	۱۹۵ ۱۸۷ ۱۸۱
ایروان ۳۰	امیل توآتی، رییس انجمن شیوخ یهودی ۱۶۳
ایزابلا گرینویسکایا ۱۶۰	امیل سروان اشرایبر ۱۶۲
ایقان، کتاب ۴۴	انجمن الکلیست های بی نام ۱۹۳
ایلام ۳۴ ۳۳	انجیل، کتاب ۱۶۷ ۶۹ ۴۴ ۳۹
ایندرا گاندی ۱۴۲	انستیتو تکنولوژی ماساچوست ۲۰۱
ایوان تورگینف ۱۶۰	انستیتوی اسلامی پاریس ۱۶۹
ایوان پرنیتس ۱۵۵	انسیکلوپدی دینی ۱۶۱
	انقلاب اسلامی ۱۵۳
	انگلستان ۱۹۴ ۱۵۵ ۵۸ ۴۹ ۴۰
باب، حضرت ۴۰ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۲۰ ۱	انگلیس ۱۷۰ ۱۵۳ ۵۳ ۳۰
۸۲ ۶۱ ۶۰ ۵۷ ۵۲ ۴۷ ۴۴	انگلیسی ۱۸۱ ۱۷۷ ۱۵۸ ۸۴ ۵۹ ۵۸ ۲۲
۰ ۱۲۹ ۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۳ ۹۵	اهرمین ۳۱
۰ ۱۵۸ ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۲	اهورامزدا ۳۱

## ب



پادشاه پروس ۴۹  
پیراشپیر کل ۸۳

## ت

- پارت، پارتی ۳۲  
پارلمان اروپایی ۲۰۰  
پارلمان انگلیس ۱۵۵ ۴۹  
پارلمان کانادا ۱۵۵  
پارتنس، مجله الف  
پاریس ۱۶۰ ۱۳۹ ۱۳۸ ۱۱۴ ۹۵ ۵۸ ۵۱  
پاسداران انقلاب اسلامی ۱۵۱  
پاسکال مولینو ۷۷  
پالمستون، لرد ۴۰  
پاناما ۱۹۱ ۱۷۳  
پرز دو کولیار، دبیر کل سازمان ملل متحد  
۱۴۲ ۱۵۵  
پریشیا (به ایران مراجعه شود) ۳۰  
پرو، کشور ۱۹۱ ۱۹۰  
پروتستان ۱۶۸ ۷۷ ۷۵ ۷۱ ۷۷ ۶  
پروتستانهای بنیادگرا ۱۶۷  
پطرس، حواری ۸۶ ۵۱  
پهلوی، خاندان ۱۴۷ ۳۰  
پوان آپتر ۸۱  
پیامبر، کتاب ۱۶۰  
پینوشه، ژنرال ۱۲۰  
پیورین، مذهب ۱۳۷  
تاریخ نیبل ۱۲۵  
تام برادلی، شهردار لوس آنجلس ۱۹۳  
تانا، جزیره ۱۸۹  
تاهیتی ۱۹۰  
تایمز، روزنامه ۱۵۵  
تباتیه ۱۷۰  
تبریز ۱۳۶ ۴۰ ۳۸  
تذکره الوفاء، کتاب ۱۳۰  
ترک ۶۰ ۴۹ ۳۰  
ترکیه ۱۲۹ ۶۵ ۵۵  
تصوف یهود ۱۶۷  
تقویم بهایی ۹۵  
تقی خان، امیر نظام ۳۹  
تقی، ملا (عموی طاهره) ۱۳۲ ۱۲۸  
تکراس ۲۶  
ثنویت ایرانی ۱۶۷  
تورات، کتاب ۴۴  
تورنتو کلوب اند میل، روزنامه ۱۵۵  
تولوز، شهر ۷۶  
توماس چین ۱۶۲ ۱۶۱ ۱۶۰  
توماس بریکول ۱۳۹



چین هنریتا دین لوفوی ۱۶۰

توماس مور ۲۰۷ ۲۰۰

تی تی زوک ۶۷

تیمور لنگ ۳۲

تیویسم ۲۰۶

## چ

چرچیل ۱۴۳

چقدر شبیه من هستید، کتاب الف

چنین گفت زاراتوشتر، کتاب ۱۴۶

چهریق، قلعه ۳۸

چین ۴۰

چینی ۱۹۱ ۱۹۵

چینی، زبان ۳۲

## ج

ج. ای. اسلمنت ۴

جاستین شیل، سر ۴۰

جاشوالینکلن ۷۳

جامعه اروپایی ۱۵۴

جانانان ۷۰

جرج بوش، پرزیدنت ۱۹۳

جرج هرست ۱۲۸

جرمی فاکس ۸۶

جزایر اقیانوس هند ۱۸۷

جزایر پاسیفیک ۱۸۷

جلوه مدنیّت جهانی، کتاب ۲۰۸

جمعیت حقوق نسوان ۱۲۳

جمهوری اسلامی، دولت ۱۵۰ ۱۵۲

جمیل ضیاب ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲

جنگهای صلیبی ۲۷

جهرم ۱۴۸

جورج براک ۱۹۸

جولین هاگسلی ۱۵۸

## ح

حبه ۹۸ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۱۲

حجت زنجانی ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷

حرا، غار ۴۴

حروف حیّ ۳۵

حسین گولیک ۱۷۰

حسین، امام (سید الشهداء) ۱۲۹

حسین، ملاّ ۳۴ ۳۵

حسینعلی، میرزا ۳۷ ۴۱ ۴۲ ۴۳

۴۵ ۴۶

حقوق بشر، عهدنامه ۱۴۹

حواریون، کتاب ۱۶۲

حیفا، شهر ب ج ۲۰ ۲۱ ۲۳ ۴۱ ۴۹ دروزی ۶۰ ۱۷۰

۵۶ ۵۸ ۵۹ ۶۲ ۷۰ ۱۳۷ ۱۳۸ دفتر امور اقتصادی و اجتماعی ۱۸۴

۱۴۱ ۱۵۵ ۱۶۵ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۵ دهلی نو ۱۸۹

۱۸۱ ۱۸۴ ۱۸۵ ۲۰۵ ۲۱۱ دور بهایی، کتاب ۱۷۸

دیانت بهایی آئین فراگیر جهانی، کتاب ۴

دیلی اکسپرس، روزنامه ۱۵۵ ۱۵۶

## خ

خاطرات یک مسافر، کتاب ۵۵

خال اعظم ۴۴

خلیل جبران ۱۶۰

خمینی، آیت الله ۱۱۹ ۱۵۶

## ر

رابرت اون ۲۰۰

رابرت ترنر ۱۳۸

رابله، فیلسوف ۱۳

رادیو بهایی اکوادور ۱۹۲

رادیو امریکای جنوبی ۱۹۲

راندولف (برادر می بولز) ۱۳۷

رایش، پایتخت ۱۵۶

رزی کروشن، مذهب ۷۲

رستمعلی، زینب ۱۲۶ ۱۲۷

رضا شاه ۱۴۷

رضوان، باغ ۴۶

رضوان، عید ۱۸۲

رم ۱۶۴

رمز حروف آ. ب. ث.، کتاب ۱۵۸

روحیه ربانی ۱۴۱ ۱۴۳ ۱۴۵ ۱۷۸

## د

دار الآثار ۱۷۸

دارالتبلیغ بین المللی ۱۸۵

دارالتحقیق بین المللی ۱۸ ۸۳ ۱۸۴

دارالتشريع، مقرّ ۷۱

دارلن حاج ۷۲

داریوش ۳۰ ۳۳

داغستان ۳۰

دک هامرشولد ۱۴۹

داگلاس مارتین ۴ ۶ ۱۴

دالیا و ژرار لومر ۱۵۹

دانیل کلود ۷۹

روسیه ۸ ۳۰ ۳۹ ۱۵۳

روضه مبارکه ۵۶

روم ۳۰

رومن رولان ۱۶۰

رومیو ژولیت ۱۴۱

رونالد ریکان، پرزیدنت ۱۵۶

رین، نهر ۵۱

ریو دو ژانیرو، شهر ۱۴۰

ریویرا، جنوب فرانسه ۶۵۲

## ز

زرین تاج، قره العین ۱۳۶

زردشت، زرتشت ۳۱ ۳۲ ۱۴۶

زردشتی، مذهب ۱۴۸

زردشتی ۳۲ ۴۴ ۵۴

زنجان ۱۲۵

زیتون، کوه ۲۹

زیمبابوه ۱۹۰

زینب، رستمعلی ۱۲۵

زییر ۱۸۹

## ژ

ژاک شابان دلماس ۱۴۲

ژان دو شنسه ۱۶۵

ژان مارینو ۶۳

ژاندارک ۱۲۷

ژرمن، نژاد ۷۲

ژزویتها ۷۰

ژنو ۱۸۴ ۱۹۸

ژول بوا ۱۶۰

## س

ساحل عاج ۱۴۲

ساحل غنا ۷۴

سارا ۷۰

سارا برنار ۱۲۷ ۱۶۰

سازمان بهداشت جهانی ۷۷

سازمان عفو بین المللی ۱۹۱

سازمان ملل متحد ۱۴۵ ۱۴۹ ۱۵۴ ۱۵۵

۱۶۹ ۱۸۷ ۱۹۰ ۱۹۲

۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۹ ۲۰۰

ساموئیل تانی تومبه ۶۶

ساندرا تاد ۳ ۱۵ ۱۷ ۲۶ ۱۸۶

سانسکریت، زبان ۳۲

ساواک، پلیس مخفی ۱۵۰

سدان، جنگ ۵۱

سرخ پوستان امریکایی ۷۷

سرکار آقا (به عبدالبهاء مراجعه شود) ۵۷

## ش

- سعدیه شیراز ۱۵۰  
 سلیمانیه ۴۴ ۴۳  
 سن مارتین، شهر ۷۲  
 سنای امریکا ۱۵۵  
 سنگسر ۱۴۸  
 سنی ۴۵ ۳۱ ۶  
 سوئد ۲۱  
 سوئدی ۳  
 سوازیلند ۱۹۰  
 سوان سی، شهر ۸۷  
 سوربن، دانشگاه ۱۱۲  
 سورۀ یوسف ۳۵  
 سورینام ۷۳  
 سوریه ۵۶  
 سوزان ۸۲ ۱۹ ۱۷  
 سوسیالیزم ۱۰  
 سوسیالیست، حزب ۱۶۸ ۵۸  
 سویس ۱۹۸ ۷۸ ۷۷  
 سیا، سازمان ۱۵  
 سیدنی، استرالیا ۱۹۸ ۱۷۳  
 سیراکوس، کتابخانه ۶۹  
 سیمون ویل، نماینده پارلمان اروپایی ۱۴۲
- شالت، شهر ۸۱ ۸۰ ۷۹  
 شاهنشاهی، دوران ۱۴۹  
 شاهنشاهی، دولت ۱۵۰  
 شورای عالی اسلامی اورشلیم ۱۷۰  
 شورای مجمع ادیان ۱۶۹  
 شوقی افندی، حضرت ۱۴۱ ۱۴۰ ۷۰  
 ۱۸۳ ۱۷۸ ۱۷۷ ۱۷۴ ۱۴۶ ۱۴۳  
 ۱۷۹ ۱۸۶  
 شیخیه ۱۲۸  
 شیراز ۱۰۰ ۱۳۶ ۱۳۰ ۱۲۸ ۳۵ ۳۴  
 ۱۵۵ ۱۵۱  
 شیطان ۱۶۶ ۱۲۳  
 شیعه ۱۲۸ ۴۵ ۴۴ ۴۲ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۶  
 شیکاگو ۱۶۹  
 شیکاگو، مشرق‌الذکار ۸۲  
 شیل، لیدی ۱۶۰  
 شیلی ۷۰
- ص  
 صاحب الزمان ۱۲۶  
 صادق ۴۱  
 صالح، شیخ ۱۳۳

عبدالله مصباح ۱۳۳ ۱۳۲ ۸۳ ۸۱	صالح، ملا (پدر طاهره) ۱۲۷
عبری ۱۰۸	صلاة صغير ۹۷
عثمانی ۰۸ ۰۸ ۰۷ ۰۶ ۰۳ ۴۸ ۴۵ ۴۲	صلاة كبير ۹۸ ۹۷
۱۷۰ ۱۳۱ ۱۲۹	صلاة وسطی ۹۸ ۹۷
عجم ۴۶	صهیونیست ۱۷۲ ۱۵۳
عراق عرب ۱۵۷ ۱۳۶ ۱۳۲ ۴۶ ۴۲	
عرب ۷۱ ۴۶ ۳۰	
عربی ۱۵۸	
عشق آباد، مشرق الاذکار ۱۵۸	
عگا ۹۷ ۷۷ ۵۹ ۵۷ ۵۶ ۵۴ ۵۳ ۲۶	
۱۷۷ ۱۷۱ ۱۷۰	طاهره ۱۳۳ ۱۳۲ ۱۳۱ ۱۳۰ ۱۲۹ ۱۲۷
عگا، زندانی ۱۵۷	۱۳۸ ۱۳۵ ۱۳۴
علوم ویلمت، دانشکده الف	طبریّه ۹۵
علی، حضرت ۳۱	طهران ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۲ ۸۱ ۴۵ ۴۱
علی، ملا (عموی طاهره) ۱۳۰ ۱۲۸	۱۴۹
علیمحمد (باب) ۳۵ ۳۴ ۱	
علیمردان خان، قلعه ۱۲۵	
عهد جدید، کتاب ۳۳	عالم یک وطن است، کتاب ۶۵
عهد عتیق، کتاب ۳۳	عبّاس افندی ۵۵
عهد و میثاق نوح ۱۶۳	عبّاس نوری، میرزا ۳۷
عهدنامه صلح و رسای ۱۷۹	عبدالبهاء ۱۱۷ ۲۶ ۴۱ ۴۹ ۵۵ تا ۵۹ ۶۱
عید پاک ۱۰۸	۱۲۳ ۱۲۱ ۱۰۳ ۹۹ ۸۴ ۸۲ ۷۵
عید عدالت ۱۰۸	۱۷۴ ۱۴۳ ۱۳۹ ۱۳۸ ۱۳۷ ۱۳۵
عیدالصغیر ۹۰	۱۸۶ ۱۸۳ ۱۷۹ ۱۷۵

ض

ضدّ مسیح ۱۵۹ ۱۵۸

ط

ع

فلسطین ۲۰ ۵۳ ۵۸ ۵۹ ۱۳۸ ۱۷۰ ۱۷۲	عیسی مسیح ۵ ۴۴ ۴۷ ۱۶۱ ۲۱۴
فلسطین، مفتی ۱۷۲	
فی بی هرست ۱۲۸	غ
فیض الله مصباح ۱۸ ۸۱ ۸۲	غنا، کشور ۶۴ ۶۷
فیلیپ ژوویون، روزنامه نویس الف ب ج	غیت صغری ۳۴
فیلیپ، پرنس ۱۴۲	غیت کبری ۳۴
فیلیپین ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲	ف
فیجی، جزیره ۱۹۰	
ق	فارس ۳۰
	فارسی، زبان ۱۱۹
قائم ۳۵	فرانسه الف ۹ ۳۹ ۶۲ ۶۵ ۷۰ ۷۶ ۸۳
قاجار، ترکمن ۳۰	۸۷ ۹۰ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۳۷ ۱۵۶ ۱۵۸
قاجاریه ۱۴۷	۱۶۲ ۱۶۶ ۱۷۷ ۱۸۹ ۱۹۵
قبرس، جزیره ۵۳ ۶۵	فرانسه، زبان ۱۴۱
قرآن ۱۹ ۳۴ ۳۵ ۴۴ ۶۹ ۹۰ ۱۲۷ ۱۲۸	فرانسه، کلیسیا ۱۶۷
۱۳۰ ۱۳۲ ۱۷۱ ۱۷۲	فرانسوا ۹۳ ۹۵ ۹۸ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴
قره العین ۱۲۹	۱۰۷ ۱۱۲ ۱۲۰
قزوین ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵	فرانسوی ب ج ۴ ۵۸ ۶۴ ۶۹ ۷۲ ۹۵
۱۳۶	۹۹ ۱۰۱ ۱۰۸ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۶۲
ک	۱۶۵
کاتولیک ۶ ۵۲ ۶۱ ۶۳ ۶۴ ۶۷ ۷۱ ۷۲	فرانک ۹۹
۷۷ ۷۹ ۸۱ ۸۳ ۹۵ ۱۰۴ ۱۰۷	فرانکفورت، آلمان ۱۷۳
۱۱۳ ۱۶۵ ۱۶۷ ۱۶۸	فرزندان شیطان، کتاب ۱۵۹
	فریرز صهبا ۱۷۳

کراییب، جزایر ۱۴۲ ۷۳	کریسمس ۱۰۸
کارولینای جنوبی ۱۹۳	کستاریکا، کشور ۱۹۲ ۲۱ ۳
کاظم رشیدی، سید ۱۳۰ ۱۲۹ ۱۲۸ ۳۴	کلانتر طهران ۱۳۵
کافکایی ۱۴۹	کلمات فردوسیّه ۱۰۷
کالی، شهر ۷۷	کلمبیا ۷۹ ۷۸ ۷۷
کامپالا ۱۷۳	کلوب رم ۲۰۱
کامران، پروفیسور ۱۱۵ ۱۱۰ ۹۵	کلود برنارد ۱۶۷
کامرون ۷۳ ۶۷ ۶۶ ۲۱	کلیسیای انگلیس ۱۶۹ ۸۶
کامیونیو، بجله ۱۶۵	کمبریج ۸۶ ۵۵
کانادا ۱۸۹ ۱۵۵ ۱۳۹ ۲۱	کمدی فرانسوز، تآتر ۱۲۷
کانادایی ۵۸	کمونیزم ۱۰
کتاب عهدی ۸۷	کنت دو گوینو ۱۲۷
کتاب مقدس ۱۵۹ ۶۹	کنگره جهانی ادیان ۱۶۹
کتابخانه مرکز جهانی بهایی ۱۵۸	کوچوا، قبیله سرخ پوستان ۱۹۰
کتابخانه مرکزی ۱۸۴	کورت کوخ ۱۵۸
کراچی ۱۳۶	کورزون، لرد ۱۳۶ ۴۹
کربلا ۱۳۲ ۱۲۹	کوروش ۳۰
کرد ۱۵۶ ۶۰	کوری آکینو ۱۹۰
کردستان ۴۳	کولت گوویون، روزنامه نویس الف ب ج
کرس ۱۹۵	کولین اسمیت، خیرنگار آبرور ۱۵۵
کرمانشاه ۱۳۱	کیبوتز ۷۰
کرم، کوه ۷۳ ۵۶ ۴۱ ۲۱ ۱۹ ۱۷ ۱۵	
کریاتی، جزیره ۱۹۵ ۱۹۴	کابریل دو ساسی ۱۶۰





مسیحیت ۵۴ ۶۱ ۷۲ ۷۵ ۸۶ ۱۰۲ ۱۰۳	محمد عسکری، امام ۳۳
۲۱۲ ۱۶۴ ۱۶۰	محمد مصدق، دکتر ۱۵۳
مشرق الاذکار ۸۳	محمد، حضرت ۶ ۳۲ ۳۳ ۴۷ ۸۰ ۸۴
مشروطه ۱۴۷	۱۷۱ ۱۶۶
مشکلات کودکان، کتاب الف	محمد، ملا (شوهر طاهره) ۱۲۸
مصر ۱۶۰ ۱۵۷	محمدعلیشاه ۱۴۷
مصری ۶۰	مدیترانه، دریا ۱۵ ۱۳۷
معبد بهایی هندوستان ۲۱۱	مدینه ۱۲۹
مغول ۳۰	مراکش ۸۳ ۱۵۷
مفاوضات، کتاب ۸۰	مرضیه گیل ۱۳۶
مقام اعلیٰ ۵۶ ۱۴۰ ۱۶۵ ۱۷۷ ۲۱۱	مریم باکره ۶۷
مکتب رومان ۲۱۰	مزار مسیح ۷۱
مگه ۱۶۴ ۱۲۹ ۳۵	مسکو ۱۶۰
ملک روس ۵۰	مسلم ۹۹
من یظهره الله ۳۵ ۴۱ ۵۳	مسلمان ۳۲ ۳۴ ۳۹ ۴۴ ۴۸ ۵۴ ۶۶ ۶۷
منوچهر حکیم، پروفیسور ۱۵۲	۹۰ ۱۰۷ ۱۱۳ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۷۰
منیره خاتم ۵۷	مسلمانان ۶۵
مهدی موعود ۳۳ ۱۲۸	مسلمین ۹۹
مهرپرستی ۳۱	مسیح ۱۹ ۲۱ ۲۴ ۳۰ ۳۳ ۳۵ ۳۷ ۶۴
مورمون ها ۵۸ ۲۰۰	۵۵ ۶۴ ۷۱ ۸۰ ۸۴ ۸۶ ۹۹ ۱۳۷
مورمون، کتاب ۶۹	۱۶۸ ۱۶۶ ۱۶۵
موسسه ام آی تی ۲۰۱	مسیحی ۲ ۲۲ ۳۹ ۶۶ ۶۹ ۷۱ ۷۶ ۸۶ ۹۷
موسسه ولایت ۱۷۴ ۱۷۵	۱۴۸ ۱۵۸ ۱۶۳ ۱۷۰
موسی ۴۷	مسیحیان ۵۸ ۶۰ ۱۵۹ ۱۶۶

مول، جزیره ۸۷	نیاوران ۴۱
مونترآل ۱۳۹	نیز پیرس، سرخ بوستان ۱۹۳
مونیک ۱۱۴	نیس، شهر ۸۰ ۷۹
می بولز ۱۳۷ ۱۳۹	نیکاراگوئه ۱۹۴
می فلاور، خاندان ۱۳۷	نیکلا، کنسول فرانسه ۳۵
میشیگان ۱۵۸	نیکلاس فیبرن، وکیل پارلمان انگلیس ۱۵۵
مینه سوتا ۱۸۹	نیل، رودخانه ۱۳۸

## ن

ناپلیون سوم، امپراطور ۵۰ ۴۹	نیو انگلند ۱۳۷
نازی های آلمان ۱۵۸ ۷۲	نیو دهلی، هند ۱۷۳
ناصر، رئیس جمهور مصر ۱۵۷	نیو کالدونیا ۸۱ ک
ناپلیون ۵۱	نیوز ویک ۱۵۵
نجف ۱۲۹	نیوزیلند ۱۸۹
نجیبیه بغداد، باغ ۱۸۰	نیوزیلند، محفل ملی ۱۹۴
نخجوان ۳۰	نیویورک ۱۵۹ ۲
نسطوری، مسیحیان ۳۲	نیویورک، دفتر اطلاعات بهانی ۱۸۴

## ها

نصاری ۱۲۳ ۱۱۰ ۹۹	هارلم شرقی ۲
نقطه اولی (به باب، حضرت مراجعه شود)	هالی ویک ۱۸۷ ۱۹۰
۱۷۷ ۹۷	همدان ۱۳۱ ۱۳۲
نگاهی به زارعین جدید، کتاب الف	هند، هندوستان ۳۰ ۱۸۱ ۱۸۹ ۱۹۰
نمونه های کوچه ها و شهرها، کتاب الف	هندوراس ۱۸۹
نهضت جهانی کلیساها ۱۶۸	هندی ۱۸۶ ۶۵
نوروز ۴۶	هندی؛ قوای نظامی ۵۹

ویلمت، ایلینویز ۱۷۳ ۱۹۸	هنری کوربن ۳۲
ویلهم ۵۱	هنگ کنگ ۱۸۴
ویلیام سادرلند ماکسول ۱۳۹ ۱۴۰	هنوکه، عید یهود ۱۰۸
ویلیام کورمیک، دکتر ۳۸	هیأت ایادی امرالله ۱۴۲ ۱۷۵
وین ۵۸	هیات مشاورین قاره ای ۱۸۴ ۱۸۵
	هیأت معاونین ۱۸۴
	هیبرید، مجمع الجزائر ۸۷
	هیتلر ۱۵۸
یاوندی، دانشگاه ۶۷	هیپولیت دریفوس ۴۷ ۸۰ ۱۳۹
یحیی تعمید دهنده ۳۵	هیپی ها ۷۶ ۷۵
یحیی، ازل ۵۳۵۲	
یهود ۲ ۴ ۱۸ ۳۲ ۳۷ ۴۴ ۵۸ ۶۰ ۹۹	
۱۱۰ ۱۲۳ ۱۶۰ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۶	
۱۶۸ ۱۹۳ ۲۱۲	
یهودی ۳۲ ۳۷ ۵۸ ۱۰۰ ۱۰۸ ۱۴۸	واتیکان ۵۲
۱۵۶ ۱۶۳ ۱۷۰ ۱۷۱	واشننگتن پست، نشریه ۱۵۵
یوتوپیا، مدینه فاضله ۲۰۷	وال استریت جورنال ۱۵۵
یوکان، مدرسه بهایی کانادا ۱۹۳ ۱۹۴	ورمونت ۶۹
یونان، کشور ۱۷۲ ۱۹ ۳۰ ۶۰	وزیر نظام ۴۰
یونسکو ۲۰۵	وعدۀ صلح جهانی ۱۹۷ ۱۹۹
یونگ، مکتب تحلیل روانی ۱۳۷ ۱۴۵	ولی امر الله ۱۴۱ ۱۷۴ ۱۷۶ ۱۸۰ ۱۸۶
یونیسف ۱۵	ویتنام، جنگ ۷۵
	ویتنامی ۱۹۵
	ویسکانسین، کتابخانه ۶۹
	ویکتوریا، ملکه انگلیس ۴۹
	ویلز ۸۷

**Bághbánán-i-Bihisht-i-Khudá (The Gardeners of God)**

**By: Colette Gouvion & Philippe Jouvion**

**Persian translation by: Bahirih Sa'ádat**

**Originally published in French by: © Berg International & Tacor International 1989**

**English edition published by: © Oneworld Publicationtions 1993**

**Published by: Institute for Bahá'í Studies in Persian, Dundas, Ontario, Canada**

**Printed in: Ontario, Canada**

**154 B.E. - 1997**

**ISBN 1-896193-19-6**

**Bághbánán-i-Bihisht-i-Khudá**

# **THE GARDENERS OF GOD**

**by**  
**Colette Gouvion & Philippe Jouvion**

**Translated by**  
**Báhirih Sa'ádat**

Copyright © 1997, 154 B.E.

ISBN 1-896193-19-6

Institute for Bahá'í Studies in Persian

P.O. Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Telephone: (905) 628 3040 Fax: (905) 628 3276 Email: [PIBS@BCON.COM](mailto:PIBS@BCON.COM)